

تقدما و دفاعیه های دانش نامه هزاره

“ گردآوری: امان فرهنگمند ”



تقدما و دفاعیه های دانش نامه هزاره

نقد و دفاعیه های دانش نامه هزاره

گردآوری: امان فرهمند

سرشناسه: فرمند، امان، ۱۳۶۹ -
عنوان و نام پدیدآور: نقدها و دفاعیه‌های دانش‌نامه هزاره، امان فرمند
مشخصات نشر: کابل: شیشه میدیا، ۱۴۰۳ -
مشخصات ظاهری نشر: ۳۳۶ ص / وزیري
موضوع: تاریخ / تاریخ هزاره‌های افغانستان / سیاست



نقدها و دفاعیه‌های دانش‌نامه هزاره

گردآوری: امان فرمند
طراحی جلد و صفحه‌آرایی: حسن کریمی
چاپ اول، خزان ۱۴۰۳، کابل: ۱۰۰۰ نسخه
ناشر: شیشه میدیا

تقدیم به تمام کسانی که در مسیر تاریخ، برای آگاهی و حقیقت گام برداشتند.

فهرست مطالب

۹	مقدمه
۱۱	محمد عزیزی
۱۲	فاضل کیانی
۱۴	اسدالله شفايي
۱۵	محمد عزیزی
۱۷	امان الله فصیحی
۲۰	محمد کاظم کاظمی
۲۳	محمد عزیزی
۲۵	محمد هادی احمدی
۲۷	امان الله فصیحی
۲۹	محمد عزیزی
۳۰	محمد هادی احمدی
۳۳	شکور اخلاقی
۳۴	فرید خروش
۳۷	محمد عزیزی
۳۹	علی امیری
۴۱	امان الله فصیحی
۴۶	محمدیونس طغیان ساکایی
۴۹	محمد مرادی

۵۳	محمد عزیز
۵۵	اسدالله سعادت
۵۹	محمد امین احمدی
۶۱	محمد عزیز
۶۸	محمد کاظم کاظمی
۷۳	محمد عزیز
۷۵	امان الله فصیحی
۸۴	اسدالله شفایی
۸۷	حفیظ شریعتی سحر
۸۸	محمد امین احمدی
۸۹	عزیز الله رویش
۱۲۶	محمد عزیز
۱۲۷	محمد هادی احمدی
۱۲۹	محمد امین احمدی
۱۳۱	عزیز الله رویش
۱۳۵	هادی میران
۱۴۳	محمد هادی احمدی
۱۴۵	اسدالله شفایی
۱۴۸	امان الله فصیحی
۱۵۲	لایق احمدی
۱۵۷	محمد امین احمدی
۱۵۹	عزیز الله رویش
۱۶۲	محمد عزیز
۱۶۹	محمد هادی احمدی
۱۷۳	قنبر علی تابش
۱۷۶	هادی میران
۱۷۹	عزیز الله رویش
۱۸۳	علی امیری

۲۰۳	اسدالله سعادتى
۲۱۰	امان الله فصيحى
۲۲۴	عباس دلجو
۲۲۶	محمد هادى احمدى
۲۲۹	يعقوب يسنا
۲۳۱	محمد عزيزى
۲۳۳	كاظم يزدانى
۲۳۴	اسدالله شفايى
۲۳۸	اسدالله شفايى
۲۴۰	عزيز الله رويش
۲۴۸	اسدالله شفايى
۲۵۰	عزيز الله رويش
۲۵۲	عزيز الله رويش
۲۷۶	على اميرى
۲۸۲	حفيظ الله خرم
۲۸۵	عزيز الله رويش
۲۸۹	امان فصيحى
۲۹۷	محمد عزيزى
۳۰۴	عزيز الله رويش
۳۰۶	محمد عزيزى
۳۰۹	محمد جواد خاورى
۳۱۶	محمد هادى احمدى
۳۱۸	امان الله فصيحى
۳۲۳	حبيب الله فهيمى
۳۲۶	محمد عزيزى
۳۳۰	محمد عزيزى
۳۳۲	محمد عزيزى

مقدمه

دانش‌نامه‌ی هزاره، یکی از بزرگ‌ترین مجموعه‌های اطلاعاتی است که در مورد قوم هزاره، یکی از اقوام افغانستان، توسط جمعی از نویسندگان هزاره‌تبار در حال جمع‌آوری می‌باشد. این دانش‌نامه، با هدف ارائه‌ی اطلاعات دقیق، بی‌طرفانه و به‌روز به مخاطبان گسترده‌ای از دانش‌پژوهان، محققان، دانش‌جویان و علاقه‌مندان به علوم مختلف عرضه می‌شود. با این حال، همان‌طور که هر اثر بزرگ و تأثیرگذار با نقدها و بررسی‌های مختلف مواجه می‌شود، دانش‌نامه‌ی هزاره نیز از این قاعده مستثنی نیست.

کتاب حاضر، تحت عنوان «نقدها و دفاعیه‌های دانش‌نامه‌ی هزاره»، مجموعه‌ای از نقدهایی را شامل می‌شود که منتقدان و متخصصان افغانستان، به‌ویژه از میان هزاره‌ها، در مورد دانش‌نامه‌ی هزاره نوشته و از طریق فیس‌بوک یا روزنامه‌ها به نشر سپرده‌اند.

هدف اصلی این کتاب، ثبت گفتمان‌هایی است که عمدتاً در فضای مجازی و غیرحضوری منتشر شده‌اند. با جمع‌آوری این نقدها در یک کتاب، به ارزش تاریخی آن‌ها افزوده شده و به عنوان یک منبع تحقیقی، برای بررسی‌های بیشتر در خصوص دانش‌نامه‌ی هزاره و هم‌چنین دانش‌نامه‌نگاری در حوزه‌ی زبان فارسی و افغانستان، می‌تواند اهمیت ویژه‌ای داشته باشد.

پس از چاپ جلد اول دانش‌نامه‌ی هزاره، نقدهایی دیگر نیز توسط نویسندگان و منتقدان در فضای مجازی منتشر شد، اما متأسفانه هیچ‌کس به جمع‌آوری آن‌ها همت نگماشت و این نقدها به‌صورت پراکنده و فراموش‌شده در حافظه‌ی فضای مجازی باقی مانده و یا فراموش شدند.

با گردآوری این کتاب، در صدد ثبت گفتمان‌های علمی برای عبور از غوغاسالاری حاکم بر جامعه‌ی خود هستیم، تا تلاش‌ها و جریان‌ات روشن‌گری فراموش نشوند. در این کتاب، تا حد امکان تلاش شده است که نقدها و دفاعیه‌هایی که در فضای مجازی به‌صورت پراکنده منتشر شده‌اند، بر اساس تاریخ و زمان انتشار آن‌ها ترتیب و تنظیم شوند.

هرچند در جریان جمع‌آوری این مقالات و یادداشت‌ها، طرح اولیه این‌گونه بود که اول نقدها و سپس دفاعیه‌ها تنظیم شوند؛ اما در نهایت به این نتیجه رسیدیم که بر اساس زمان نشر و گفتمان‌های موجود که به لحاظ تاریخی به ترتیب توسط منتقدین و نویسندگان منتشر می‌شدند، این ترتیب را رعایت کنیم.

کلید آغاز نقدهای جلد دوم دانش‌نامه‌ی هزاره، با نقد آقای عبدالله اکبری، تحت عنوان «آشفته‌نگاری‌های دانش‌نامه‌ی هزاره» به تاریخ ۲۳ دلو ۱۴۰۲ در هفته‌نامه‌ی جاده‌ی ابریشم رقم خورد و پس از آن، نویسندگان زیادی به نقد این کتاب پرداختند که آثارشان در این کتاب گنجانیده شده است.

تدوین‌کننده، هرچند از آقای اکبری خواسته بود که نقد خود را برای چاپ در این مجموعه بفرستد؛ اما ایشان بنا به دلایل و ملاحظات، از این کار منصرف شده و عذرخواهی کرده بود. با این وجود، در این کتاب، تا حد ممکن تلاش شده است تا یادداشت‌ها و نقدهای سایر منتقدان جمع‌آوری شوند.

امید است که این کتاب-مجموعه نقدها و دفاعیه‌های دانش‌نامه‌ی هزاره- به روشن‌سازی نقاط قوت و ضعف دانش‌نامه‌ی هزاره کمک کرده و زمینه‌ساز بهبود و ارتقای کیفیت آن در آینده باشد. هم‌چنین این اثر می‌تواند به عنوان منبعی ارزش‌مند برای پژوهش‌گران و دانش‌جویان در حوزه‌ی مطالعات انتقادی و نقد متون علمی مورد استفاده قرار گیرد. به‌طوری‌که با مطالعه‌ی این کتاب، درک عمیق‌تر و دقیق‌تر از دانش‌نامه‌ی هزاره، نقدها و دفاعیه‌های مربوط به آن حاصل شود و بتواند زمینه‌ساز بحث‌ها و گفت‌وگوهای علمی سازنده و پیشرفت‌های بیشتر در عرصه‌ی دانش و دانش‌نامه‌نگاری گردد.

امان فرمند

۱۸میزان ۱۴۰۳

اعتبار علمی می‌اندازد و به گاهنامه یک حلقه افراد رفیق و مصاحب، تنزیل می‌دهد! مشتمن نمونه خروار؛ گفته‌های محمد حسین فیاض (مدخل نویس) در جدال‌های دفاعی فیسبوکی شاهد است که خود در یک منطقه نه‌رفته و نه شناخت دارد، بلکه تیلیفونی یا فیسبوکی از کدام مسافر پرسیده و آن را مستند ساخته و در جواب منتقدین هم با همین سادگی و مسخرگی، از خود رفع مسئولیت می‌کند!

۲) به فرض الزام بر ادامه کار و انتشار؛ فهرست مدخل نویسان دانشنامه با معرفی مختصر از هویت شان، باید در اختیار عموم قرار گیرد تا افرادی مثل هاشمی صدر ارزگانی که چندسال پیش گند نژادگرایی اش بالازد و اخراج شد، سلب اعتماد، و به افراد خوشنام و خوش سابقه و منصف و شایسته، مسئولیت داده شود.

۳) آن عده نخبگان و فرهیختگانی که نام شان در بخش‌های مختلف کدر مرکزی دانشنامه، تشریفی و تعارفی درج است و خود از روند عملی کارکرد و نظارت، هیچ خبر و اثر ندارند، از لیست برداشته شوند و از عنوان و اعتبار شان، استفاده صورت نگیرد. خبر دارم که برخی افراد فقط نام شان درج است و در عمل هیچ سهمی ندارند!

۴) مهمتر از همه اینکه به قول معروف «جنگ دهقان بر سر شدیار»؛ موضوع

محمد عزیزی

حال که بحث دانشنامه هزاره، بار دیگر مطرح شده، خوب است که خردجمعی هزاره‌ها موضوع را جدی بگیرند و سنجیده و فهمیده در مورد آن موقف مسئولانه اتخاذ کنند؛ تا خشت‌های اول این بنای بلند، از تهداب کج و «تاثر یا کج» نرود!

۱) فکر نکنم کسی با اصل کار «دانشنامه هزاره» مخالف باشد؛ اما فعلا به دلیل مساعد نبودن فضای ذهنی و فیزیکی در جمع‌آوری و تدوین دانشنامه، چنین تلاشی هر چند که متمولان و متولیان اصلی، صادق و دلسوز هم باشند، خالی از اما و اگرهای گوناگون نیست و نمیتواند داده‌ها معیاری و مطابق واقع، باشد. تحقیقات میدانی و علمی، فعلا در افغانستان، ممکن و میسر نیست و معلومات فیسبوکی، مخابراتی و یکی پیدیایی مدخل نویسان آنهم بیشتر از کشورهای خارج، دانشنامه را پیاپی از

قومیت در «دانشنامه هزاره»، جدا مورد مذاقه و مباحثه قرار گیرد! وقتی عنوان «هزاره» داده میشود، الزاما غیر هزاره در آن جا ندارد. «هزاره فرهنگی» و «هزاره مذهبی»، فریب و غلط اندازی محض است که صرفا در حوزه امتیازات، به جان هزاره زده می شود! اگر هزاره فرهنگی و مذهبی ملاک باشد، دانشنامه باید تاجیک و ایرانی و هندی و عرب و بلوچ و کرد و... را در سطح جهان شامل شود!! درحالیکه «هزاره»، فعلا شامل مردمانی در جغرافیای مشخصی از افغانستان می شود که در احصائیه رسمی کشور، خود را هزاره ثبت کرده اند و رسما خود را هزاره می گویند. کثیری از سادات یا هر نژاد دیگر که در جامعه هزاره زیست دارند و خود را هزاره می گویند و در شناسنامه هزاره ثبت شده اند، هزاره اند؛ اما آن‌هایی که حتی در شناسنامه هزاره نیستند و در مواقع ضرر و موطن خطر، خود را کنار می کشند و هزاره نمی گویند، انصافا چه پیوندی به هزاره دارند و چه نسبتی به «دانشنامه هزاره» می رسانند!؟

۱۴ فروری ۲۰۲۴

غمنامه یا دانشنامه هزاره

فاضل کیانی

بارها حضوری، تلفنی و یا به صورت مکتوب، از دبیر محترم و سران دانشنامه هزاره گلایه کردم و پرسیدم که:

یک) منابع و اسناد و شواهد تاریخی، جغرافیایی، تمدنی، فرهنگی و ادبی هزاره شناسی شما چیست؟

آیا بر پایه فرضیه‌ها و گمانه‌زنی‌های سیاسی یک قرن اخیر، دانشنامه می نویسد یا بر اساس منابع و شواهد تاریخی حد اقل هزارساله دوران اسلامی؟ اگر گزینه اول باشد غمنامه و تکرار جعلیات دشمنان هزاره است؛ اما اگر گزینه دوم باشد مبارک و میمون است.

دو) هزاره شناسان و یا مشاوران علمی هزاره شناسی شما واقعا هزاره شناس هستند؟

سه) آیا برای هزاره شناسی خود معیار و مبنای مشخص علمی دارید؟

جدا کرده و به برهوت ترکستان سرگردان سازند.

غمی دیگر اینکه برخی از خوانندگان ما چنان احساساتی و سطحی نگرند که فقط روی نام بابه مزاری زوم کرده اند که چرا شهید نوشته است در حالی که نادرست نیست؛ اما درد اصلی این است که در دانشنامه صدها مدخل اصلی دیگر ویران و بیران شده اند.

۱۴ فبروری ۲۰۲۴

چهار) آیا میدانید که تمدن ایرانی و پارسی مربوط به ایران کیانی است؟

پنج) آیا میدانید که ایران کیانی، ایران اوستا و شاهنامه و ایران تاریخی است؟

شش) آیا میدانید که ایران اوستا و شاهنامه، زابلستان و کابلستان و خراسان در

حوزه جبال هندوکش و بابا است؟

هفت) آیا میدانید که زابلستان، سیستان و خراسان تاریخی افغانستان است؟

هشت) آیا میدانید که زابلستان و سیستان تاریخی، هزارستان بزرگ است؟

نه) آیا میدانید که ایرانیان و پارسیان و زابلیان و خراسانیان و سیستانیان تاریخی،

نیاکان هزاره‌ها بوده اند؟

ده) آیا میدانید که آریاهای اصیل و آریاهای کیانی و باختریان و زابلیان تاریخی

در تندیس‌ها و مینیاتورهای باستانی، دارای چشمان بادامی و سرهای گرد و بینی‌های

کوتاه و باریک بوده اند؟

متأسفانه در برابر این پرسش‌های بنیادین و ژرف و تحقیق شده، به جای اینکه تامل و

تفکر و توجه و یا شک عالمانه کنند، تنها یک پوزخند شاعرانه علمی و آکادمیک (؟)

زدند و راه ترکستان خود را ادامه دادند.

متأسفانه سران محترم دانشنامه گویا سوگند خورده اند و یا پروژّه و تعمد دارند

که هزاره را از تاریخ و فرهنگ و تمدن چند هزار ساله و از هویت اصیل نیاکان شان

موضوعات مرتبط با هدف نقد و ارزیابی و
احیاناً رفع ابهام مخاطبان پردازد.

راجع به نحوه پرداختن دانشنامه هزاره
با موضوع جریان‌های سیاسی و جناحی
باید گفت که در دانشنامه هزاره بر اساس
شیوه‌نامه آن پایبندی و رعایت اصول
بی‌طرفی علمی در تدوین مدخل‌های
مربوطه یک امر محوری است و قرار نیست
هیچ نوع گرایش حزبی و سیاسی در جریان
تدوین آنها بازتاب داشته باشد. این موضوع
با توجه به پیشینه گرایش به جریان‌های
سیاسی در جامعه یکی از مهم‌ترین امور
برای دست‌اندرکاران دانشنامه هزاره است
و مقالات زیر نظر کارشناسان و اعضای
شورای علمی به طور مکرر بررسی می‌شود
تا هرگونه شائبه جانبداری و موضع‌گیری
در آنها از بین برود. بر همین اساس در
مدخل‌های راجع به اعضا و بنیانگذاران
احزاب و رهبران سیاسی به عنوان مثال صرفاً
به شکل مستند به منابع و شواهد به موضوع
پرداخته شده و نباید هیچ عبارتی که حاکی
از داوری و موضع‌گیری باشد، به کار گرفته
شود. اتخاذ همین روش در مواردی باعث
ایجاد شبهه بین خوانندگان دانشنامه راجع
به موضع شورای علمی و بنیاد دانشنامه در
شماری از چهره‌های متعلق به تشکل‌ها
و احزاب گذشته یا کنونی شده است. در

موضوع گرایش‌های حزبی و سیاسی و نحوه پرداختن دانشنامه هزاره به آن

اسدالله شفایی

اخیراً طرح یک رشته نقد و نظرها
در فضای مجازی راجع به محتوای
دانشنامه هزاره بحث‌هایی را پیرامون ابعاد
کار دانشنامه پیش آورده و تمامی دست
اندرکاران تدوین دانشنامه هزاره آن را به فال
نیک می‌گیرند. طرح نقد و نظرها به بهبود
کار دانشنامه‌نویسی در جامعه‌ای که پیشینه
چندانی در این زمینه ندارد، کمک خواهد
کرد. دوستان شما در بنیاد دانشنامه هیچ
کدام ادعای فضل ندارند اما در اثر یک دهه
بحث و تبادل نظر به یک چارچوب و اصول
برای کار پژوهشی از نوع دانشنامه‌نویسی
رسیده و خود را به رعایت آن به شدت
متعهد می‌دانند. بنیاد دانشنامه هزاره در نظر
دارد در چنین فضایی به طرح دوباره برخی

دانشنامه هزاره افراد متعلق به جریان‌های دوره جهاد، چپ و یا مائوئیستی بدون هیچ نوع داوری و صرفاً براساس منابع و شواهد به طور متوازن معرفی شده و از هرگونه ابراز نظر تحلیلی و یا سوگیری در این رابطه خودداری می‌شود. هدف بنیاد دانشنامه تولید یک متن مرجع به دور از هرگونه پیش‌داوری و یا موضع‌گیری جناحی است و قضاوت درباره جریان‌ها و دست اندرکاران آنها بر عهده خوانندگان و عموم جامعه است.

در ویرایش دوم جلد نخست تمامی نقد و نظرهای مطرح شده تا دو سال پیش مورد بررسی قرار گرفته و اعمال شده است. با این وصف، امیدواریم خوانندگانی که هرگونه نقد و نظر تازه‌ای راجع به موضع‌گیری سیاسی در دانشنامه هزاره دارند، به شکل مستند و با ارجاع به متن و صفحات مربوطه مطرح سازند تا در مواردی که احیاناً لغزشی از اصول علمی و بی‌طرفی کامل در تدوین مقالات صورت گرفته باشد، ارزیابی مجددی صورت گیرد.

۱۵ فروری ۲۰۲۴

محمد عزیز

برخی مدخل نویسان «دانشنامه هزاره»؛ به جای استقبال از نقدها در یافتن خطاها و کاستی‌های عمده یا سهوی یا سهل‌گیری کار و نوشتار شان؛ نقش گولکپی‌ناشی و پرخاشی را ایفا می‌کنند و با توهین و تعرض لفظی و استخفاف منتقدین، چلو صاف تیم دانشنامه را از آب می‌کشند و وانمود می‌کنند که دانشنامه هزاره، دفتر داستانی یا شعری شخصی شان است و دل شان و بایسکل شان هر طور می‌کنند، کسی حق انتقاد ندارد!

این عده مدخل نویسان و شرکای فکری و قلمی شان، برای دور زدن نقدها و سبک کردن سنگینی بار نقدها، آب را غتول می‌کنند و نقدها را در پیوند به باب‌ه مزاری سمت و سو می‌دهند؛ تا به افکار عامه وانمود کنند که بلی، کار مادرست است و منتقدین، جناحی و سلیقوی برخوردار می

و منعیث یک امتیاز، تحویل بگیرند و به حقد و حسد و عداوت تاویل نبرند! سازمان یافته و سنجیده عمل کنند و اجازه ندهند هر مدخل نویس، با پرت و پلائی شخصی در مواجهه با نقدها، حیثیت و منزلت دانشنامه را در انظار عامه و وجدان جامعه فرهمیخته‌ء هزاره، ضرب صفر کنند و از اعتماد و اعتبار بیندازند!!

۱۵ فروری ۲۰۲۴

کنند! حتی در مواردی بیش‌رمانه پای سازمان نصر را هم در میان می‌کشند؛ تا با این خودارضایی ناجایز، نقدها را به انحراف ببرند و رگ حزبی و جناحی یک عده افراد را بیدار و حمایت‌شان را با خود داشته باشند! اهانت بزرگ و نابخشودنی است اگر فکر کنیم خرد جامعه و بخصوص نسل تحصیل کرده‌ء امروز هزاره، تا این حد خوابیده و خمود است که نتواند خود طبن و طلارا از هم تشخیص دهد و تابع احساسات این و آن، فرمایشی و «کوتلی» عمل کند؟!

نقدها هم در گذشته و هم حال، بر جنبه های زیادی از خلط‌ها و خطاها در قسمت افراد و اشیاء و جغرافیا متمرکزاند! و صدالبته که «مزاری» سردار مقاومت عدالتخواهی «هزاره» هم در «دانشنامه هزاره»، باید جایگاه اصلی خود را داشته باشد و هرگونه غلط‌اندازی (چه افراط و چه تفریط)، در باب ایشان و دیگر سرداران عدالتخواهی، شدیداً مورد بازخواست قرار می‌گیرد و اینکه نفس یک عده بدبین به مزاری و خائن به عدالتخواهی، بند می‌آید و اختناق می‌گیرند، به خود‌شان تعلق دارد!

انتظارها از کدر مرکزی و مسئولان اصلی دانشنامه این است که اگر بناست، دانشنامه ادامه یابد و در حد گاهنامه‌ء یک حلقه، از اعتبار نیفتد، نقدها را از هر کسی و آدرسی حتی «نصری‌ها»، با جبین باز

۱. آخوند زریافته: نگارنده از متنی مطلب را نقل کرده است که نویسنده آن قدرت تشخیص لقب و منطقه را نداشته است. در متن مقاله آمده است که حجت ... با بازگشت او به کابل، زریافته نیز همراه او به کابل رفت و ... زریافته پس از چند ماه به بهسود برگشت. نویسنده توجه ندارد که زریافته اسم مکان است. چنین برخورد سطحی با یک چنین سرمایه اجتماعی توهین و تخفیف آن است. در حالیکه ایشان مجتهد زمانه‌ی خودش بوده است.

۲. اونی: نویسنده گان مدخل اونی هیچ شناخت دقیق از اونی ندارند و گرفتار خطای تعمیم خاص به عام شده است. معرفی خصوصیات جغرافیایی اونی کاملاً ناصواب است. مناطق مختلف به‌عنوان قریه‌های اونی ذکر شده است که در واقع چنین نیست. در ذکر افراد معروف منطقه نیز کم دقتی صورت گرفته است و افرادی را که ذکر کرده‌اند، هیچکدام از اونی نیستند و افراد معروف و شناخته شده منطقه نیامده‌اند.

۳. کوتل اونی: در مدخل کوتل اونی نیز خطاهای زیادی صورت گرفته است؛ اولین خطا این است که نویسندگان شاهراه گردن دیوار را با شاه راه کابل - اونی - سیاه سنگ و کوتل حاجی‌گگ خلط کرده‌اند. شاهراه گردن دیوار کابل را به چخچران و هرات وصل می‌کند نه مرکز بامیان. خطای

دانشنامه هزاره؛ روایت ناتمام و وارونه از زیست جهان هزاره ۱

امان‌الله فصیحی

انتشار جلد نخست دانشنامه هزاره انتقادات جدی را در پیداشت؛ تا آنجا که مسؤولین این اثر را بر آن داشت که از نو باز نگری و مجدداً جلد نخست را چاپ نمایند. انتظار می‌رفت که نسخه موجود با کمترین مشکلات در اختیار نویسندگان قرار می‌گرفت، اما متأسفانه مشکلات این نسخه نیز فراوان است تا آنجای که اعتبار و روایی این اثر را شدیداً خدشه دار کرده و با اطمینان نمی‌توان از آن به‌عنوان یک اثر عملی یاد کرد و مرجع کارهای علمی معرفی نمود. روایت این اثر از هزاره نه تنها ناتمام است، بلکه وارونه و مجعول نیز است. ادعای مذکور را از دوروش می‌توان اثبات کرد؛ روش استقرایی و روش قیاسی. در این قسمت با استفاده از روش استقرایی سه مدخل بررسی می‌شود.

اسلامی و سازمان نصر ایجاد شده بوده. برای مثال پایگاه آقای دکتر صادق مدبر در سیاه پیتاب بوده است. در سیاخاک نیروهای سازمان نصر مستقر بوده است (در مورد جزئیات جبهات میدان متن جداگانه لازم است. نویسندگان دانشنامه می‌توانند از شخصیت‌های مهم چون دکتر مدبر، وکیل فهیمی، حاجی فصیحی، وکیل ناصری، اینجینر پویان، حاجی میرزایی و دیگر شخصیت‌های بهسود اطلاعات بگیرند). طبق روایت راویان زنده علوی هیچ نقشی در جهاد در بهسود نداشته است؛ چه رسد که فاتح معرفی شود. نهایتاً جایگاه او پس از استقرار در قل غلام حسین عضویت در شورای نظامی بوده که در راس آن شهید عبدالحسین محمدی بوده است. طبق شخصیت‌های فعال در آن زمان این گزارش کاملاً اشتباه و با ساختاری مناطق نیز سازگار نیست و دروغ شاخدار است. دلیل این خطا این است که نویسندگان مطلب را از مقاله اعتمادی در نشریه بنیاد وحدت حزب وحدت اکبری است. اعتمادی نیز درک روشن از منطقه نداشته و بدنبال قهرمان سازی علوی بوده است.

اشتباه سوم مربوط به قهرمان سازی و کشته شدن علوی است؛ در مقاله برای علوی افتخارات ساخته شده است، اما از اشتباهات و نقش‌های او در ایجاد

فاحش دیگر نویسندگان این است که اطلاعات مرتبط با سال ۱۳۹۴ تا ۱۳۹۶ را به منبعی ادرس داده است که در سال ۱۳۹۱ نشر شده است. این یعنی نویسندگان حتی در منبع شناسی هم دقت ندارند و معنای این سخن این است که اطلاعات ذهنی نگارش شده است. در مقاله آمده است که این سرک از کوتل اوئی شروع شد و تا مرکز بامیان به بهره‌برداری رسید. این در حالی است که این سرک تا پای کوتل بوده مرکز بامیان و مجری پروژه نیز شرکت غلغه بود. اشتباه دوم مربوط به تحولات زمان جهاد است. طبق روایت نویسندگان مقر سیدعلی علوی در قل غلام حسین سنگر اصلی و خط مقدم مبارزه علیه جهاد و علوی فرد شماره یک جهاد در میدان بوده است. دیگران هیچ نقشی نداشته‌اند. این در حالی است که جهاد در میدان از سال ۱۳۵۸ در قالب یک جبهه مردمی شروع شده است و این جبهه مناطق مختلف میدان و حتی برخی مناطق پشتون نشین را نیز آزاد کرده بودند. علوی در سال ۱۳۶۱ در پایگاه قل غلام حسین مستقر شده است و قبل از آن ابراهیم قاسمی انجا بوده است (من شخصا این مطلب را از آقای قاسمی شنیدیم). در زمان استقرار علوی در قل غلام حسین مناطق از چنگ دولت آزاد شده بوده و خطوط دفاعی زیاد توسط احزاب حرکت

اشتباه پنجم مربوط به کوچی است؛ طبق این بیان این مدخل هجوم کوچی‌ها از منطقه اونی بوده و در این منطقه از سال ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۸ پایگاه علیپور قرار داشته است. این در حالی است که هجور کوچی‌ها همواره از دشت گلوله یا گوله از خوات و کجاب بوده است. این برای همگان معروف است. مقرر علیپور نیز در دشت نیرو بود. نگارنده خود در انجا رفته است.

با این بی دقتی‌ها چگونه می‌شود به این دانشنامه اعتماد کرد؟

۱۶ فبروری ۲۰۲۴

جنگ‌های داخلی، آزار و اذیت مردم و دشمنی آشکار او با استاد شهید مزاری پس از جدا شدن محمداکبری از حزب وحدت اسلامی افغانستان ذکر می‌شود در میان نیامده است. در حالیکه علوی مشکلات فراوانی را بر نیروهای حزب وحدت اسلامی ایجاد کرده بود. همچنین روایت کشته شدنش یکطرفه آمده است. در حالیکه اقتضای نگارش دانشنامه این است که روایت رقیب را نیز باید بیارد و قضاوت را به عهده خواننده بگذارد. اما اینجا به یک روایت اکتفا شده است.

اشتباه چهارم مربوط به جنگ با طالبان است؛ نویسنده مدعی شده است که از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۷ فرقه ۹۷ حزب وحدت در اونی مستقر بوده که قومندان آن نیز مرحوم علیار بوده است. این در حالی است که اولاً فرقه ۹۷ در بامیان بوده زیر فرمان مرحوم علیار و فرقه اونی ۰۹۸ بوده است. ثانیاً قومندان فرقه محمد حسین فهیمی بوده است که الان در کابل است و مرحوم علیار در ماه‌های اخیر به عنوان قومندان عمومی جبهه و به منظور ایجاد هماهنگی بیشتر از بامیان آمده بود. ثالثاً خط مقدم جنگ هم در کوتل اونی نبوده بلکه در جلریز، سیاه پیتاب و سرچشمه بوده است و جبهه نیز از کوتل انقلاب شکست خورده از طرف اونی.

در محتوای کتاب نداشته‌ام. در مواردی هم که در حین کار نظری یا پیشنهادی در محتوا داشته‌ام، آن را صرف نظر از کار ویراستاری، به شورای علمی مطرح کرده‌ام که طبیعتاً گاهی پذیرفته شده است و گاهی خیر. پس من در مورد نقدهای محتوایی، صلاحیت اظهار نظر یا پاسخگویی ندارم و این کار شورای علمی دانشنامه است.

هم‌چنین در حوزه کار خودم یعنی ویراستاری هم مدعی نیستم که کار بدون نقص است، به خصوص با توجه به حجم بالای این کتاب که ۱۲۰۰ صفحه در قطع وزیری بوده است و می‌توانم بگویم یکی از سه ویراستاری عظیمی بوده است که انجام داده‌ام، در کنار «افغانستان در پنج قرن اخیر» و «افغانستان در مسیر تاریخ». از این روی، از خوانندگان دانشنامه نیز خواستارم که نکاتی را که در این حوزه به چشمشان آمده است، چه کلی و چه جزئی بیان کنند تا چراغ راه آینده باشد.

ولی در کنار نقدهای عالمانه‌ای که بر دانشنامه انجام شده است و من برخی از آن‌ها را دیده‌ام، شاهد ارزیابی‌های شتابزده و نیز خوار و خفیف شمردن این کار هم بوده‌ام، به خصوص از سوی بعضی افرادی که خودشان معترف‌اند که آن را به دقت نخوانده‌اند. از این روی، می‌خواهم تا حد ممکن، چشم‌اندازی به این

درباره دانشنامه هزاره

محمد کاظم کاظمی

به تازگی موجی از مباحث و انتقادات و دفاعیات درباره «دانشنامه هزاره» شروع شده است. طبیعتاً جای دارد که شورای علمی دانشنامه در صورت صلاحدید به روشنگری و یا احتمالاً پذیرش این نقدها بپردازد. ولی من هم به عنوان کسی که سطر سطر و کلمه کلمه این دانشنامه را خوانده‌ام، ضرور می‌بینم که نکاتی را بیان کنم.

من ویراستار فنی و ادبی این دانشنامه بوده‌ام، البته با همراهی خانم پروین ولی‌زاده، به گونه‌ای که یک مرحله از ویرایش را ایشان انجام داده است و مرحله‌ای دیگر را من. پس طبیعتاً همه این دانشنامه را خوانده‌ام و حتی مدخل‌هایی را که در ویراست دوم اصلاح شده یا افزوده شده است، بازبینی کرده‌ام.

البته گفتنی است که ویراستاری من صرفاً ویرایش فنی و زبانی بود و هیچ تصرفی

آمده است. دوستان هزاره ما دیگر می‌توانند مطمئن شوند که بازی محلی «اوپیرتک» یا رسم مردمی «انداز بنداز» یا افسانه «اسب ابلق» در این دانشنامه ثبت شده و دیگر در غبار تاریخ از بین نخواهد رفت. این چیزی است که اکنون شما دارید و اقوام دیگر هنوز ندارند. بخش مهمی از تاریخ، مفاخر، ادبیات، آداب و رسوم شما در اینجا ثبت شده و ماندگار شده است. این چیز کمی نیست. من تعجب می‌کنم که شخص هزاره باشد و این همه موارث فرهنگی و اجتماعی و تاریخی خود را که در این کتاب ماندگار شده است و مرجع مراجعه پژوهشگران همه اعصار می‌تواند باشد، دست کم بگیرد.

به نظر من این برای جامعه هزاره جای مباحثات و سربلندی دارد که یکی از غنی‌ترین دانشنامه‌های افغانستان (در کنار دایرةالمعارف آریانا) درباره این قوم است و آن هم نه از سوی یک نهاد دولتی، بلکه از سوی یک بنیاد متشکل از دانشمندان و نویسندگان هزاره منتشر شده است. به خاطر من هست که وقتی دانشنامه منتشر شد، دوست عزیز ما بصیراحمد حسین‌زاده به من گفت که ای کاش ما نیز چنین دانشنامه‌ای برای هرات می‌داشتیم و آرزومند بود که چنین امری تحقق یابد، که من هم این آرزو را دارم. نه تنها برای هرات،

دانشنامه بگشایم تا قضاوت‌ها در مورد آن، منصفانه‌تر و دقیق‌تر باشد.

واقعیت این است که این دانشنامه از حیث محتوایی که ارائه کرده و از حیث معیارهای علمی که به کار بسته است، کاری عظیم و بی‌سابقه در افغانستان است. البته کار خالی از نقص هم نمی‌تواند باشد و طبیعتاً خطاها یا کاستی‌هایی هم در آن رخ داده است. حتی من خودم ممکن است نقدهایی به بعضی مدخل‌های آن داشته باشم، از جمله مدخل‌های گیاهان دارویی که به نظرم تفصیل بسیار یافته است یا بعضی مدخل‌ها در مورد قریه‌ها و آبادی‌هایی که اطلاعات دندان‌گیری به شخص نمی‌دهد.

جلد اول دانشنامه که تا کنون منتشر شده و به حرف «ب» رسیده است، حدود هشتصد مدخل دارد. و این مدخل‌ها به موضوعات مختلف و متنوعی اختصاص دارند مثل اشخاص، کتاب‌ها، احزاب و تشکل‌ها، مکان‌ها، آداب و رسوم، غذاهای محلی، بازی‌های محلی، صنایع دستی، باورهای عامیانه، مشاغل و حرفه‌ها.

به راستی که این قدر معلومات که درباره قوم هزاره و زندگی و مفاخر و جغرافیای آنان در این دانشنامه آمده است، نه در مورد این قوم در هیچ منبع دیگری آمده است، نه درباره هیچ یک از اقوام و طوایف افغانستان

قوم هزاره چنین منبع علمی مهمی داریم و طبیعتاً عزیزان هزاره ما جای دارد که بیشتر از این به این دانش‌نامه ببالند، در تقویت و اصلاح و بهبود آن بکوشند و البته از نقد و نظر دریغ نکنند، ولی نقدی که بعد از خواندن متن باشد و با وقوف بر گستردگی دامنه مباحث دانش‌نامه.

من البته این سطور را در حالی نوشتم که نه افتخار دارم که عضوی از جامعه هزاره کشور باشم و نه در این کار منفعت ویژه‌ای دارم. حتی می‌شود گفت که اگر کار دانش‌نامه به تعویق بیفتد، در این اوضاع پرمشغله، می‌توانم یک مقدار فرصت داشته باشم که به کارهای عقب‌مانده خودم برسم. پنهان نماند که از وقتی دوستان گفته‌اند که مطالب جلد دوم در حال آماده‌شدن است، مرا بیم فراگرفته است. هزار صفحه ویراستاری دانش‌نامه و نه یک متن معمولی، کاری است که هم زمان می‌طلبد و هم حوصله و دقت، که در زندگی‌های ما سخت نایاب است.

البته که دانش‌نامه همچون بسیاری از متون دیگری که ویرایش می‌کنم، برایم منبعی است از آگاهی و تجربه. من در حین ویرایش این اثر بسیار چیزها آموختم و از این روی من به این می‌بالم که نقشی ولو در حد یک ویراستار فنی و زبانی، در بزرگ‌ترین پروژه تحقیقی کشورم داشته‌ام.

که برای کل کشور و همه اقوام و طوایف. حتی دیده‌ام که بعضی دوستان ایرانی از این که چنین کاری در افغانستان انجام شده است، اظهار حیرت کرده‌اند.

البته همان‌طور که گفتم، این دانش‌نامه خالی از نقص نیست، ولی شما این را در نظر بگیرید که ما با حدود ۸۰۰ مدخل فقط در حرف «الف» و «ب» مواجهیم. باید دید و سنجید که میزان این نقایص در مقایسه با کل این ۸۰۰ مدخل چقدر است. گفتنی است که بعضی از این نقص‌ها و ایرادها هم حاصل سوءتفاهم است و به این دلیل که کار دانش‌نامه هنوز به پایان نرسیده است، به چشم منتقدان آمده است. دیدم که دوست عزیزی انتقاد داشت که چرا در این دانش‌نامه مثلاً درباره حزب نصر مباحث کامل و جامعی نیامده است. خوب دوست ما دقت نکرده است که حزب نصر در حرف «ن» است و این دانش‌نامه هنوز از حرف «ب» نگذشته است. یا خیلی‌ها شاید از این که شهید عبدالعلی مزاری در این دانش‌نامه نیست ولی آقای محمد اکبری هست، شکایت‌مند باشند. ولی باز از این نکته غافل هستند که نام شهید مزاری در حرف «م» خواهد آمد، ولی نام آقای اکبری در حرف «الف» بوده است.

به هر حال من به عنوان عضوی از جامعه کشور ما به خود می‌بالم که ما برای

فقط از این قضیه حسرت می‌خورم که چرا بیشترین تهاجم‌ها به این دانشنامه، از سوی بعضی عزیزان هزاره‌ ما صورت می‌گیرد در حالی که بیشترین نفع و بهره‌ آن نیز متوجه قوم هزاره است است.

البته در مواردی هم نقدهای عالمانه‌ای بر این کار صورت گرفته است که حساب آن‌ها از این تهاجم‌ها جداست و باید آن‌ها را به دیده‌ قدر نگرست و بر اساس آن‌ها در بهبود و ارتقای کار کوشید.

۱۷ فروری ۲۰۲۴

محمد عزیز

”دانشنامه“ برای «هزاره» است، نه «هزاره» برای «دانشنامه» و فدای «دانشنامه!» برخورد با موضوع مهم «مقاومت»، نباید سلیقوی و دلبخواهی بر اساس فیصله چند شاعر و داستان نویس در «دانشنامه هزاره» صورت گیرد و در پیوند به تعریف زیرمجموعه های انسانی، سیاسی، فرهنگی، ادبی. هنری و گفتمانی آن، تصمیم رد یا قبول گرفته شود!

گذشته از اینکه در سطح دنیا نسبت به اطلاق «مقاومت»، انتخاب واحدی وجود ندارد، و حوزه کاربرد آن به جنگ های میهنی و داخلی، متفاوت و مورد اختلاف است؛ اما «مقاومت» در متن «قانون اساسی» افغانستان در کنار «جهاد» رسماً ثبت و درج است و حین تسوید و تدقیق و تصویب در لویه جرگه قانون اساسی،

مفصل بحث و چانه زنی صورت گرفت و سرانجام به اتفاق آرا تصویب شد!

این بحث‌ها و پافشاری‌ها در قانون اساسی، مبتنی بر تهاجم همیشگی کشورهای خارجی و دوام آن تا امروز صورت گرفته و مردم از گذشته تا حال، فصل به فصل در برابر تجاوزات خارجی در حال مقاومت بوده‌اند و هستند.

بعد از تهاجم شوروی سابق و ختم اشغال، تهاجم پاکستان و دخالت مستقیم در امور افغانستان حتی تشکیل کابینه مجاهدین در پشاور و دیسانت آن به کابل، تهاجم رسمی عربها و پاکستانی‌ها در لباس طالب در دهه هفتاد و جنگ‌های خونین در جبهات و محاذات مختلف و دوام حملات حتی در دوران حضور امریکا تا امروز ادامه دارد و مردم پیوسته در حال مقاومت بوده‌اند!

دست اندرکاران دانشنامه هزاره، در لفافه تخیلی و پز علمی، کاری نکنند که از آن سوی بام بیفتند و صفحات درخشان تاریخ مقاومت مردم را بر خلاف متن قانون اساسی کشور، به تحریف ببرند و تصریف علمی کنند!

بحث رسمیت مقاومت در سطح کلان کشوری در جای خود؛ اما وقتی مقاومت هزاره‌ها در برابر عبدالرحمن، مقاومت عدالتخواهی کابل، مقاومت علیه طالبان

در مزارشریف، بلخاب، دره صوف، بامیان، بهسود، غور، غزنی، دایکندی، ارزگان، و... را مقاومت نمی‌شناسند و نمی‌نویسند، پس چه می‌گویند؟! مقاومت در برابر اشغال، اگر جهاد است، پس مقاومت چیست؟ و در برابر کیست؟ و به چه اطلاق می‌شود؟! انصراف از مقاومت‌های چند دهه‌پسا جهاد، در واقع صحنه گذاشتن غیرمستقیم مجدد بر همان «شورش» است که در چاپ اول دانشنامه، پنبه اش زده شد و هزینه‌های گزافی از جیب تاجر و کارگر هزاره تهدیدست را در بخاری‌ها خاکستر کرد و به باد داد!!

با اصرار بر آن، به شکل دیگر و از راه دیگر، اگر خرد و حساسیت جامعه را می‌خواهند آزمایش کنند، مطمئن باشند که مردم فریب نمی‌خورند و گذشت ناپذیر بر پای ارزشهایی که با خون بهترین سرداران و فرزندان شهید خود خلق کرده‌اند، ایستاده‌اند و هرگز گندم‌نمایی و جوفروشی را قبول ندارند؛ «دانشنامه» برای «هزاره» است، نه «هزاره» برای «دانشنامه» و فدای «دانشنامه»!

۱۷ فروری ۲۰۲۴

حالا که چنین است، پرسش‌ها قاعدتاً از «متن» به «مولف» تغییر مسیر می‌دهد، یعنی به جای اینکه پرسیم چرا این مدخل و آن مدخل چنین و چنان نوشته شده، پرسش را باید در پیوند به موضوع دیگر مطرح کنیم و آن اینکه:

اساساً چرا چنین مشکلی رخ می‌دهد؟ به عبارت دیگر، به رغم انتقادهای گسترده و مستند، چرا بازهم ما با متنی رو-به-رو هستیم که ده‌ها مورد ضعف ناشی از غرض و مرض را با خود دارد.

به نظر می‌رسد این پرسش پرسش جدی است و ما را می‌برد به یک گام پیش از نوشتن و تدوین دانشنامه!

در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت که مدخل‌نویسان این دانشنامه - به استثنای چهره‌های آکادمیک آن، که آنهم جای بحث خود را دارد - از صلاحیت لازم علمی، آکادمیک و تخصصی در موضوع مورد پژوهش، بهره‌مند نیستند. و حتی، برخی از اینان صلاحیت اخلاقی به عهده گرفتن چنین امانت بزرگ و سنگین را نیز ندارند. چه اینکه این دسته اخیر، نوشتن شان در این پژوهش‌نامه، نه برای تولید «دانش» که برای رسیدن به پیش‌فرض‌ها، پیش‌فهم‌ها، پیش‌داوری‌ها و پیش‌دانسته‌های خود شان صورت گرفته است.

مشکلات «دانشنامه هزاره» علت دارد نه دلیل

محمد هادی احمدی

این دومین بار است که اعتبار آکادمیک «دانشنامه هزاره» و روایی و پایایی آن زیر سوال می‌رود.

حدود پنج سال پیش، هنگامی که این دانشنامه برای نخستین بار انتشار یافت، فضای عمومی پر از انتقاد و اعتراض شد و این انتقادات و اعتراض‌ها مستند و مستدل بودند. این مساله سبب گردید که آن نسخه اولی از دور خارج شود.

در همین حال، اما امیدواری بر این بود که نسخه بعدی، دیگر آن ضعف‌ها و خلاءهای گذشته را نداشته باشد.

ولیکن می‌بینیم که در نسخه جدید بازهم مشکلات کماکان باقی است و این نسخه نیز محل نقد و -انتقادهای جدی قرار گرفته است.

آیا کسی که روش پژوهش علمی را به شکل آکادمیک تحصیل نکرده، می‌تواند در مورد یک موضوع، مدخل محققانه بنویسد؟ آیا کسی که مثلاً رشته تحصیلی‌اش فقه است، می‌تواند در مورد یک موضوع اتنوگرافیک مدخل بنویسد؟ (عدم صلاحیت موضوعی).

آیا کسی که رشته علمی و تحصیلی‌اش «قوم‌نگاری» نیست، به طور آماتور می‌تواند قوم‌نگاری کند؟ با این وصف، نتیجه کارش در عرصه قوم‌نگاری از چه اعتباری برخوردار است؟

آیا نوشته و مدخلی - که نویسنده آن شخص آکادمیک در یک سطح بالا نیست - می‌تواند مرجع مراجعه یا رفرنس برای محققان و پژوهشگران آکادمیک قرار گیرد؟ اگر جواب منفی است، پس چه فایده که این همه هزینه مصرف گردد تا کتابی تولید شود که نمی‌تواند در مراکز علمی و پژوهشی مدار اعتبار باشد؟

آیا کسی که یک پژوهش علمی را به دور از اصل «عینیت» در راستای پیش‌فهم‌ها، پیش‌دوری‌ها و پیش‌فرض‌های خود می‌نویسد، صلاحیت اخلاقی چنین پژوهش علمی را دارند؟

فکر می‌کنم مشکل بنیادی «دانشنامه هزاره» در همین سوال‌ها نهفته است.

۱۷ فروری ۲۰۲۴

از همین جهت است که می‌توان گفت ضعف این متن ناشی از غرض (عدم صلاحیت اخلاقی) و مرض (عدم صلاحیت علمی) است و به عبارتی، مشکلات موجود در این متن «علت» دارد نه «دلیل»!

اگرچه واضح است که منظور از عدم صلاحیت علمی چیست؛ اما باز هم در یک تعبیر ساده و همه‌فهم می‌توان گفت در دنیای مدرن امروز کسی می‌تواند در همچون موارد (تولید دانشنامه برای یک مردم) دارای صلاحیت علمی شمرده شود که: اولاً فارغ شده از یک رشته علمی مرتبط با موضوع تحقیق و دارای مدرک معتبر در این مورد باشد.

دوم، مدخلی را که می‌نویسد سازگار با رشته علمی‌اش باشد، نه اینکه مثلاً فارغ‌شده رشته فقه و شرعیات برای یک موضوع اتنوگرافیک و قوم‌نگاری مدخل بنویسد.

برای روشن شدن بیشتر موضوع، چند پرسش را در نظر بگیریم که با تامل روی آنها به هدف این یادداشت نزدیکتر شویم: آیا منظور از نوشتن «دانشنامه هزاره» تولید معلومات معتبر در مورد هزاره‌ها است؟ اگر چنین است، پس چه کسی، در چه مضمونی صلاحیت دارد این معلومات و «دانش» را تولید کند؟

وحدت اسلامی یاد شده و دیگر کاملاً حزب و وحدت تعبیر شده است. دوگانه دولت اسلامی و حزب و وحدت پرتراکنش است.

سه. از رهبر شهید فقط یک بار ذکر رفته است. آن هم به مناسبت نقل تعداد از کشته شدگان. دیگر فرمایشات رهبر شهید اصلاً انعکاس نیافته است.

چهار. طبق نگارش مقاله نیروهای شورای نظار، اتحاد اسلامی و حرکت اسلامی با همکاری برخی افراد متعلق به حزب و وحدت که بعداً به تبانی متهم شدند، شروع شد. بعداً دو نفر را نام میبرد که حزب و وحدت آن‌ها را به اتهام تبانی محاکمه و اعدام کرد.

پنج. در نقل گزارش فاجعه به یک گزارش حقوق بشری و بعد حقوق بشری آن اکتفا شده است. در فاجعه افشار نقض حقوق بشری در اوجش خلق شد، اما فاجعه بشری تمام فاجعه نیست. فاجعه افشار زوایای دیگری دارد که مکرر بیان شده است. اقتضای روش دانش‌نامه نگاری این است که تمام مطالب گفته شده در مورد باید ذکر شود.

شش. پیش زمینه جنگ نیز خروج حزب و وحدت از دولت اسلامی معرفی شده است.

هفت. جز سید حسین انوری از کسان

دانشنامه هزاره؛ روایت ناتمام و وارونه از زیست جهان هزاره ۲ نگاه ناتمام به فاجعه‌ی افشار و حذف بهسود از زیستگاه هزاره

امان‌الله فصیحی

در ادامه روش استقرایی دو مدخل دیگر را خدمت عزیزان معرفی می‌کنم:

۱. افشار، جنگ

شناسه مدخل افشار چنین نگارش شده است: کشتار غیر نظامیان در منطقه افشار. یک. در این مدخل فاجعه که در میان ما شهرت دارد به جنگ تبدیل شده است. جنگ نیز یک جنگ داخلی بوده که در زمان دولت اسلامی اتفاق افتاده است.

دو. از دولت وقت به صورت مکرر به عنوان دولت اسلامی و از احزاب همکار به جمعیت اسلامی، اتحاد اسلامی و حرکت اسلامی تعبیر شده است، اما از حزب و وحدت فقط یک بار به عنوان حزب

۳. در قسمت مشاهیر آیا کاتب به اندازه
کمال‌دین بهزاد نیست که ذکر میشود؟
۱۷ فیبروری ۲۰۲۴

دیگر از عوامل دخیل در جنگ نامبرده نشده
است. از انوری نیز به عنوان مهم‌ترین
متحد دولت اسلامی یاد شده. اسم دیگران
کاملاً حذف شده است.

هشت. در نیروهای دخیل هم فقط
از شورای نظار و اتحاد اسلامی یاد شده
است.

نه. در بحث واکنش هیچ ذکری از
فرمایشات رهبر شهید نیست.

ده. به نقل از مرتضوی نوشته است
که در مراسم تحویل دهی افشار به حزب
وحدت داکتر عبدالرحمان، نماینده دولت
اسلامی در سخنرانی اش از رخداد پیش
آمده اظهار پشیمانی و تاسف کرد.

۲. افغانستان، زیستگاه هزاره‌ها

در صفحات پایانی این مدخل زیستگاه
هزاره‌ها معرفی شده است. جای و اسامی
طوایف هزاره‌ها در ولایات مختلف به
صورت کلی یا موردی ذکر شده است.
ولی هزاره‌های میدان وردک، بهسود فعلی
و بهسود تاریخی و هزاره‌های بهسود کاملاً
حذف شده است. من از شاری محمدی
نویسنده این مقاله تعجب کردم. در حدی
که پس از دوبار خواندن نتوانستم خود را
قانع کنم. لذا به خانواده دادم که بخواند؛
اما ایشان نیز از هزاره‌های میدان و بهسود
سر نخ پیدا نتوانیست.

به تکرار، داده‌های شان ناقص و خلاف واقع از آب در آمده و حیثیت بیطرفی، اعتبار علمی و اعتماد جمعی دانش‌نامه را زیرسوال برده‌اند، را به خود داده و در عزل این افراد و انتخاب افراد مسلکی به جای شان به هدف غنابخشیدن به محتوای علمی و اجتناب از خطاهای عمدی و سهوی و دخیل کردن احساسات شخصی و سلیقوی در مدخل‌ها، تصمیم گرفته و به نوآوری در روش کار و کارگزار، فکر کرده‌اند!؟

۱۸ فبروری ۲۰۲۴

محمد عزیزی

جناب محمد کاظم کاظمی ویراستار دانش‌نامه هزاره، بسیار هدفمند در مدح و ستایش و خواهش و سفارش دانش‌نامه هزاره سنگ تمام گذاشته؛ اما نگفته که چرا علیرغم تجدید چاپ جلد اول، بازهم دانش‌نامه با ضعف‌ها و کاستی‌های جدی و گذشت ناپذیر چاپ شده و دقت علمی در اصلاحات آن به کار نرفته است!؟

آیا تعمدی در کار است که این کار خجسته، در نتیجه بی‌مبالاتی‌ها و نظرتیریه‌های کسانی در هیئت تحریر و تدوین، به سامان نرسد و هر بار با مشکلات بیشمار موضوعی و معلوماتی و معرفتی، نقدها و اعتراض‌ها را برانگیزد و رفته رفته به توقف کار بینجامد!؟

آیا کارگزاران و متصدیان رده بالای تصمیم‌گیر و مسئولیت‌پذیر، حق شک و تردید در صداقت مدخل‌نویسانی که

آقای کاظمی در این یادداشت‌اش، در میان این همه نقدهای بیطرفانه، تنها کامنتی را دیده که از یاد نشدن «حزب نصر» در این دانشنامه شکایت داشته و یا کامنتی که گفته چرا «شهید عبدالعلی مزاری در این دانشنامه نیست، ولی آقای محمد اکبری هست».

آقای کاظمی از مجموع دیدگاه‌های منتقدان، اعم از «عالمانه و شتابزده» (به تعبیر خود آقای کاظمی) همین دو مورد را به عنوان مثال یاد کرده است.

این بحث آقای کاظمی که گویا «دوست عزیز» حزب نصر را مطرح کرده و یا کسانی از نبود نام شهید مزاری «شکایت‌مند» و از ذکر نام آقای اکبری ناخرسند بوده، پی‌آیندهایی را با خود دارد که در ذیل به آنها اشاره می‌کنم:

یک) با مطرح شدن این موضوع، بحث‌ها و نقدها از یک گفتگوی سالم و سازنده به سوی رقابت‌های کهنه حزبی تغییر مسیر می‌دهد. یعنی به جای بحث سالم و بیطرفانه روی دانشنامه، یکی طرفدار حزب نصر و آن دیگری طرفدار احزاب دیگر می‌شود، در نتیجه، آن مسؤولیت واقعی و رسالت تاریخی‌ای که در زمینه هر چه بهتر ساختن دانشنامه و زدودن عیب‌ها از این سرمایه جمعی وجود دارد، به فراموشی سپرده می‌شود. همین حالا می‌بینیم که

جناب آقای کاظمی، به چه پرسشی باید پاسخ دهد؛ به «نقدهای عالمانه» یا «ارزیابی‌های شتابزده»؟

محمد هادی احمدی

پس از نقد و انتقادهای اخیر که نسبت به ضعف‌ها، عیب‌ها و خطاهای ویراست دوم دانشنامه هزاره، صورت گرفت، امروز جناب آقای محمد کاظم کاظمی ویراستار فنی و ادبی این دانشنامه، یادداشتی را در صفحه فیسبوک‌اش نشر کرده که از جهاتی درخور مکث و تأمل است:

جناب آقای کاظمی در عین حالی که از اهمیت دانشنامه سخن گفته - که نقطه مورد توافق همه است - اما در این یادداشت‌اش نقاطی را نیز برجسته کرده است که می‌تواند در کل پروسه نقد را تحت تأثیر قرار دهد و از سوی دیگر، همه منتقدان دانشنامه را از فضای گفتگوی بیطرفانه خارج نموده و به سوی پوشه حزبی و رقابت گروهی براند.

سه) آقای کاظمی با پیش کشیدن بحث سازمان نصر و شهید مزاری و آقای اکبری، خواسته است بار سنگین پاسخگویی را از دوش کارگزاران دانشنامه سبک سازد؛ زیرا اولاً خیلی از کاربران این بحث، دیگر مشغول قطب‌بندی‌ها میان خود می‌شوند و معایب بنیادی دانشنامه را فراموش می‌کنند و ثانیاً، اگر روی سوال‌های خود را طرف کارگزاران دانشنامه نمایند، آنها به سادگی جواب می‌دهند که هدف از این سوال‌ها مسایل حزبی است و ما نمی‌توانیم به آن وارد شویم.

چهار) آقای کاظمی در این یادداشت به‌گونه تلویحی و نرم، منتقدان دانشنامه را آدم‌های معرفی کرده که توانایی تشخیص ترتیب الفبا را ندارد. یعنی نمی‌فهمد که حرف «ن» و حرف «م» بعد از «الف و ب» است و هنوز دانشنامه به آنجا نرسیده است. علاوه برین، ایشان منتقدان را به نخواندن و عدم مطالعه دانشنامه متهم کرده است. حال از آقای کاظمی باید پرسید که این کار یک فرد مسوؤل درست است که بحث را روی مساله خواندن و نخواندن جهت دهد و یا نه؟ به جای آن ببیند که آیا نقد بیان شده بر «متن» وارد است یا خیر؛ قطع از نظر اینکه ناقد چگونه از متن اطلاع یافته است. این مسلم است که نقدکننده حتماً از یک راهی اطلاع یافته که چنین چیزی در متن

بحث‌ها روی این حزب و آن حزب حتی در میان آدم‌های تحصیل کرده آغاز شده و در نزد کسانی که هنوز ویراست دوم دانشنامه را نخوانده است این ذهنیت به وجود آمده که گویا بحث‌های جاری نقد نیست، بل نق زدن یک عده است که به خاطر منافع گروهی خود آنها را مطرح می‌کنند.

دو) آقای کاظمی از میان کامنت‌ها، کامنتی را مورد توجه و تمرکز قرار داده و در این یادداشت‌اش رسماً آن را یادآوری کرده که از تقابل دیدگاه میان طرفداران شهید مزاری و آقای اکبری حکایت می‌کند.

دامن زدن به این بحث می‌تواند قطبی ساختن وضعیت در یک بحث علمی و رادیکالیزه کردن مناسبات در این زمینه را به همراه داشته باشد و این جداً به ضرر جامعه ما در کلیت آن است. بفرض اگر کسی چنین چیزی را مطرح کرده است، آیا زبینه آقای کاظمی است که به حیث یک نویسنده و مهمتر از همه یک شخص مسوؤل در پروژه دانشنامه، چنین کامنتی را برجسته‌سازی نموده و آن را در ذهن خوانندگان تریق نماید؟

جالب است که خیلی از تحصیل کرده‌ها که اصلاً نمی‌خواهد به قطب‌بندی‌ها در جامعه دامن بزنند، بدون توجه به پیامد این یادداشت، آن را هم‌رسانی کرده و از پاسخ نرم جناب آقای کاظمی توصیف و تمجید نموده‌اند.

این دانشنامه قوی، جامع و برابر با معیارها و ستندردهای آکادمیک باشد و در روند تألیف آن علایق و سلايق نفوذ نکند بحث‌هایی وجود دارد. اگر کارگزاران این پروژه تحقیقی واقعا می‌خواهند این هدف برآورده شود، پس از چه نگران است؟. مگر نقدهای عالمانه چشم‌های تیزبینی نیستند که آنان و جامعه ما را برای رسیدن به اهداف علمی و تاریخی شان کمک می‌کنند؟.

۱۸ فبروری ۲۰۲۴

وجود دارد، وگرنه چطور نقد کرده است؟! آقای کاظمی در عین حالی که چنین نسبت‌های نفهمی را به منتقدان دانشنامه حواله داده است، سریعاً از این هم یاد کرده که ما با «نقدهای عالمانه» نیز روبرو هستیم.

در این صورت، سوال از آقای کاظمی این است که وقتی «نقدهای عالمانه» (به گفته خود تان) وجود دارند، چرا آنها را جواب نمی‌دهید که به جای آن کل تمرکز تان روی «ارزیابی‌های شتابزده» (بازهم به تعبیر خود آقای کاظمی) صورت می‌گیرد؟. آیا یک شخص مسوول، آنها را در قامت ویراستار فنی و ادبی، باید نقدهای عالمانه را جواب دهد یا ارزیابی‌های شتابزده را؟.

پنج) جناب آقای کاظمی در صفحه فیسبوک‌اش برای رسیدگی به نقدهای عالمانه خوب حرف زده و از چنین نقدها استقبال کرده است تا «چراغ راه آینده باشد»؛ اما چرا این استقبال‌اش عملاً در متن دانشنامه صورت نمی‌گیرد؟. این را از آن جهت گفتم که برخی نقدهای مستند مربوط به نسخه اول چرا در نسخه دوم لحاظ نشده است؟ و حتی برخی از مدخل‌نویسان بر بقای این اشتباهات اصرار دارند!.

در ختم کلام باید گفت که با نفس تألیف دانشنامه هیچ کسی مخالفت ندارد و نقطه توافق همه است؛ اما در اینکه چطور

پژوهشی (دانشنامه هزاره) گردیده است. سخن در این نیست که دامن این کارگران سنگ و ارزشمند از نیازمندی به نقد تهی می‌باشد، بلکه برای پویایی و بالندگی آن اگر به خیلی چیزها نیازمند است، به نقد بیشتر نیازمند است. اما این تاخت و تازها غیر منصفانه تر از آنست که بتوان آن را نقد نامید. چنانچه غباری از اشتباه بر دامن آن نشسته باشد، این غبار چنان ابر سیاهی نیست که ارزش و اهمیت چنین کاری بزرگ بکاهد، و آن را در معرض تاخت و تاز غیر منصفانه قرار دهد. نقد را معیارهای است و روش‌هایی، تا از سیاه‌نمایی و گل‌آلود کردن تمیز شود. معیارها و روش‌های نقد را می‌توان در منابع مربوط به موضوع نقد بدست آورد که این صفحه را گنجایش شرح آن نیست.

کم‌ترین معیار و الزام نقد، علم داشتن به موضوع مورد نقد، رعایت اخلاق علمی، پرهیز از پیش‌داوری، جامع‌نگری و دخالت ندادن امور غیرعلمی و نامربوط و... می‌باشد. این معیارها و الزام‌های نقد بایستی از مجاری متناسب با خودش مطرح گردد تا شفافیت و پذیرایی آن، از عوام زدگی مصئون باشد.

در پایان، ضمن ارج نهادن به همه آنان که می‌خواهند «کاری» انجام دهند، از جمله پدید آورندگان «دانشنامه هزاره»، باید

نقد یا سیاه‌نمایی؟

شکورا اخلاقی

ارزش و جایگاه نقد در عرصه سیاست، اجتماع و فرهنگ کاملاً مبرهن بوده، و موجب رشد و کمال می‌باشد. اما در مقابل، سیاه‌نمایی بیش از آن، مورد نکوهش خرد و خردورزان می‌باشد، چون سد راه رشد و کمال می‌گردد. مجموع دانشمندان متفق اند که نهادینه شدن فرهنگ نقد در غرب سبب رشد و کمال در آن دیار گردیده است، خصوصاً در عرصه علم، فرهنگ، اخلاق، اجتماع و...

جامعه شرقی، از جمله مسلمانان در قرون گذشته اگر شکوهی داشتند و رونقی و سخنی برای گفتن؛ کم از کم در یکی از موارد مرهون روحیه و فرهنگ نقد و وسعت نظر در عرصه‌های گوناگون، بخصوص در میان نخبگان بوده‌اند.

چند روزی است که صفحات مجازی عرصه تاخت و تاز بر یک کارعلمی و

گفت هیچ کاری-خصوصاً کار نخست-
بی عیب نیست؛ و فقط کسانی اشتباه نمی
کنند که نمی خواهند کاری انجام دهند.

۱۸ فروری ۲۰۲۴

در باره «دانشنامه هزاره» به مثابه مهمترین سند هویتی تدوین شده در تاریخ هزاره‌ها

فرید خروش

الفبای دری/فارسی ۳۲ حرف دارد. اگر «آ» و «ا» را دو حرف جدا بشماریم، می‌شود ۳۳ حرف. آنچه که از کار «دانشنامه هزاره» (دایرة المعارف هزاره) انجام و منتشر شده است، فقط عناوینی هستند که با دو حرف «الف» و «ب» شروع می‌شوند. تنها عناوین یا مدخل‌های شروع شده با این دو حرف، شامل بیشتر از ۸۰۰ عنوان شده است. پس ما با یک دانشنامه دو جلدی سر و کار نداریم. اگر دانشنامه هزاره با مدخل‌های آخرین حرف زبان فارسی، یعنی «ی» منتشر شود، در کمترین تخمین با ۱۵ جلد قطور سر و کار خواهیم داشت. تنها جلد اول دانشنامه هزاره که منتشر شده، شامل ۱۲۰۰ صفحه می‌باشد.

بنابراین، کسانی که به نحوی نگران

در همین رابطه نکته دیگری که باید گفته شود، راجع به تیم مدیریتی نگارش و انتشار دانش‌نامه هزاره است. شناختی که من از این افراد دارم، نه تنها هیچ‌کدام شان مخالف شهید مزاری نبوده و نیستند، بلکه همگی شان اهمیت نقش بی‌بدیل شهید مزاری را در تاریخ هزاره‌ها به درستی درک می‌کنند. اکثریت افراد این تیم چه در گذشته و چه اکنون از هواداران شهید مزاری بوده‌اند. بنابراین، از این نقطه‌نظر شائبه و ابهامی در کار و زحمت ارزشمند این افراد در مدیریت نگارش و نشر دانش‌نامه هزاره وارد نیست.

بعضی مشکلات جزئی در جلد اول دانش‌نامه هزاره وجود دارد. اما نفس کار نگارش و انتشار دانش‌نامه به آن پیمانۀ عظیم و مهم است که در تاریخ هزاره‌ها هیچ سند مکتوب و تدوین‌شده‌ای نمی‌تواند با آن برابری کند. به همین خاطر ما باید قدرشناس و سپاس‌مند تک‌تک افرادی باشیم که در نگارش این بزرگترین سند هویتی هزاره‌ها سهم و نقش داشته‌اند. سایر اقوام افغانستان تاکنون اقدام به نگارش یک دایرة المعارف یا دانش‌نامه نکرده‌اند. اما از پنج سال پیش به این سو که دانش‌نامه هزاره منتشر شده، من به کرات دیده‌ام و شنیده‌ام که نخبگان، تحصیل‌کردگان، سیاسیون، و اصحاب و علم فرهنگ سایر اقوام افغانستان کار نگارش

ثبت دقیق معلومات مربوط به نام خود، نام اجداد، نام طایفه، نام قبیله، نام قریه، نام ولسوالی، و نام ولایت خود و یا نگران درج دقیق سایر موارد هستند، و آن نام‌ها با حروف بعد از «ب» شروع می‌شوند، باید کمی صبور باشند و بعد از چاپ و نشر جلدهای بعدی دانش‌نامه هزاره نتیجه ارزیابی دقیق شان را در قالب نقد منتشر نمایند. البته ممکن است در ورژن فعلی نقایصی راجع به موارد ذکرشده وجود داشته باشد که باید اصلاح گردد.

یکی از مواردی که در انتقاد بعضی از منتقدین در فضای مجازی دیده می‌شود، درج و عدم درج کلمه «شهید» در ابتدای نام رهبر شهید استاد مزاری است. این حساسیت درست و بجا است. شهید مزاری و کارنامه سیاسی‌اش محور و اساس هویت پس‌آپارتاید هزاره‌ها است. پس در دانش‌نامه هزاره به مثابه مهمترین سند هویتی هزاره‌ها، نام شهید مزاری به گونه‌ای ثبت و درج شود که هم جایگاه منحصر به فرد او در تاریخ هزاره‌ها که واقعی و حقیقی هم است در نظر گرفته شود، و هم دانش‌نامه هزاره از مسیر نگارش استاندارد و علمی خارج نگردد. اما بر اساس متمدن دانش‌نامه‌نویسی، نام شهید مزاری در ذیل حرف «م» قرار می‌گیرد که عناوین مربوط به این حرف هنوز منتشر نشده است.

علمی، جدّ و جهد متعهدانه داشته‌اند. این جدّ و جهد هم نتیجه‌بخش بوده و میزان مشکلات و نقایص در ورژن تازه منتشر شده نسبت به ورژن سال ۲۰۱۸ به حداقل ممکن رسیده است.

معلومات خلاصه در مورد دانشنامه

هزاره:

۱- در این دانشنامه در باره تاریخ، جغرافیا، سیاست و فرهنگ مناطق هزاره‌نشین افغانستان در ۳۴ زیر شاخه موضوعی از جمله اشخاص، آثار تاریخی، رسم و رواج‌ها، احزاب سیاسی، گروه‌ها، نام مکان‌ها، نام سیاستمداران، شاعران، هنرمندان، ورزشکاران و... معلومات علمی و مستند ارائه شده است.

۲- ادر این دانشنامه به تمام قوم هزاره اعم از شیعه و سنی و اسماعیلی، بیات‌ها و قزلباش‌ها که زیستگاه مشترک، فرهنگ مشترک، و تعامل مشترک تاریخی با هزاره‌ها داشته و دارند پرداخته شده است. همچنین هزاره‌های پاکستانی، هزاره‌های ایرانی (خاوری‌ها)، و هزاره‌های فرارود (ماوراءالنهر/ آسیای میانه) نیز شامل این دانشنامه شده است.

۳- در این دانشنامه زیست‌بوم قوم هزاره به معنای عام آن در نظر گرفته شده است که شامل مناطقی می‌شود که بر بنیاد اسناد تاریخی موجود و قطعی، در روزگاری دور یا

دانشنامه هزاره توسط جمعی از نخبگان و دانش‌آموختگان قوم هزاره را بسیار تحسین کرده‌اند. آنها حتی کار دانشنامه‌نویسی هزاره‌ها را که اصولاً یک پروژه بسیار عظیم، زمان‌بر و مخصوصاً مستلزم مدیریت دولتی و نیازمند بودجه کلان حکومتی است، یک کار حیرت‌آور و نشانه‌ای از نگاه استراتژیک هزاره‌ها دانسته‌اند.

با توجه به آنچه گفته شد، عقلانی و شایسته نیست که به خاطر بعضی کم‌دقتی‌ها و نقایص جزئی که طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است، نفس کار بسیار عظیم و استراتژیک دانشنامه هزاره را زیر سوال ببریم و در روند کار آن شائبه و اخلال ایجاد نماییم. این البته به معنای بستن دروازه نقد و انتقاد نیست. در انتقاد از نقایص احتمالی موجود در دانشنامه، لااقل در این حد انصاف را داشته باشیم که بین «اهمیت نگارش و انتشار دانشنامه هزاره» و «نقایص جزئی موجود در دانشنامه هزاره» تفکیک قائل شویم و سپس در رفع آن نقیصه‌ها بکوشیم؛ نه این که کلیت دانشنامه را از بیخ و بُن تخریب کنیم. تا جایی که من می‌دانم، تمام مدیران و تیم رهبری‌کننده نگارش و نشر دانشنامه هزاره در طول پنج سال گذشته پذیرای شنیدن نقدهای منتقدین بوده‌اند و همزمان در اصلاح نقایص دانشنامه بر اساس نقدهای معقول و

نزدیک، هزاره‌ها باشندگان اصلی آن مناطق بوده‌اند.

۴- در کار تحقیق، تدوین، ویرایش، و ترجمه این مجموعه بیش از ۵۰ تن سهم داشته است. نام شماری از نویسندگان و شاعران شناخته‌شده و همچنین برخی از سیاستمداران پیشین افغانستان در میان تدوین‌کنندگان و مشاوران این دانشنامه دیده می‌شود.

۴- کار ترجمه این دانشنامه به زبان انگلیسی و پشتو نیز آغاز شده است.

۵- کار بر روی ورژن دیجیتال دانشنامه هزاره در جریان است و با انتشار اپلیکیشن آن، عموم مردم می‌توانند از طریق اینترنت و به وسیله موبایل و کامپیوتر به مطالب آن دسترسی داشته باشند.

۶- پروژه تدوین و انتشار دانشنامه هزاره تاکنون بدون حمایت مالی دولتی و تنها از طریق حمایت‌های مالی اشخاص و نویسندگان رضاکار و داوطلب انجام شده است.

۱۸ فروری ۲۰۲۴

محمد عزیز

اصحاب دانشنامه، مقاومت را به دوران جهاد و اشغال منحصر کرده‌اند تا مقاومت هزاره‌ها چه در صدسال پیش و چه از سه دهه قبل تا امروز را شورش و بغاوت قلمداد کنند و با ارزش زدایی هدفمند، هزاره‌مترد و شورشی را مستحق قتل عام و نسل‌کشی توسط حاکمیت ستم بشمارند.

برای اجتناب از طولانی شدن موضوع، مواردی را اختصاراً در دو نوبت قابل یادآوری می‌دانم: مفهوم «مقاومت» و کاربرد آن در افغانستان، با کشورهای دیگر فرق می‌کند. القات و تشبثات تقلیدی را نباید علمی گفته دستمایه دفن ارزشهای پذیرفته شده مردمی گرفت که قرار است دانشنامه با پول آن مردم، برای احیای ارزشها و ثبت داشته‌ها و دانستی‌های انسانی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی ادبی، هنری، صنعتی، اقلیمی، جغرافیایی و... همان مردم تدوین و تنظیم شود!

حمایت مستقیم خارجی، بر ملت تحمیل شده و با انگیزه‌های قومی و حزبی، دمار از روزگار مردم درآورده و بخشی از ملت بخصوص هزاره‌ها را پیاپی قتل عام و نسل زدایی کرده اند!

مقاومت مردم در برابر سرکوب و نسل کشی قومی حاکمیت‌های حزبی و قومی و قبیله‌ای، با کدام منطق، «شورش» قلمداد گردد و صبغه‌ی تمرد و بغاوت علیه دولت ملی داده شود! کدام دولت و حکومت ملی؟!

در کشورهای دیگر، چنین شگفتی را سراغ دارید که دولت و حکومت، علیه ملت و بر حذف موجودیت بخشی از ملت، اقدام کند و گسترده دست به نسل کشی و اشغال سرزمین بزند؟! و بعد مقاومت ملت علیه این ستم و سرکوب سیستماتیک؛ از سوی دانشنامه نویسانش، شورش ثبت شود تا صبغه‌ی تمرد و بغاوت بگیرد و به نسل کشی حکومت وجهه‌ی قانونی ببخشد؟!

۱۸ فوروری ۲۰۲۴

فرانسه، که «انقلاب کبیر» آن، در تاریخ و تمام دایرت‌المعارف‌های جهان ثبت است، یا «انقلاب اسلامی» ایران، با آنکه علیه تجاوز خارجی نبوده اند؛ اما انقلاب و وصف «کبیر» و «اسلامی» ثبت گردیده و با مدعای علمی، «شورش» و یاغیگری قلمداد نشده اند!

تفاوت اصلی دیگر اینکه آن کشورها ثبات ملی داشته و هیچگاه دولت‌ها و حکومت‌ها، بخشی از ملت خود در جغرافیا و نژاد خاص را با پول و امکانات خارجی سرکوب و در پایتخت بمباران نکرده اند؛ کاری که عبدالرحمن با حمایت پولی و نظامی «انگلیس» و لشکر ایلغار از «کرم» تا کرانه‌های «آمو»، در سرکوب هزاره‌ها انجام داد! حکومت ربانی در پاکسازی قومی هزاره‌ها از کابل، سه سال لشکر کشید و بخشی از ملت را در پایتخت، پیوسته با «سکر» و «سوخو ۲۲» بمباران کرد! طالبان با پشتوانه نظامی آی اس آی و عربستان، بر بلخ و بامیان و سمنگان و غزنی، حمله کرد و هزاره‌ها را سالها به محاصره اقتصادی کشید و قتل عام‌های وحشتناک انجام داد! این‌ها همه دال بر این است که حکومت ملی و منتخب مردمی در صد سال اخیر افغانستان، شکل نگرفته است. آنچه بوده به نام حکومت؛ یک قوم، یک قبیله، یک حزب و یک گروه با سرنیزه و با

۳. منتقدان از تصویر ناقص و کج و معوج مبارزات و افتخارات و چهره‌های سیاسی هزاره شکوه دارند ولی اصحاب دانش‌نامه و هواداران آن این انتقادات را سیاسی می‌خوانند.

۴. در چسپاندن انگ سیاسی به مخالفان اصحاب دانش‌نامه پیشگام بوده‌اند. دو روز پیش که کاظم کاظمی ویراستار ارشد دانش‌نامه گفت هنوز بحث در الف و ب است و به میم و نون (مزاری و نصر) نرسیده، گفته‌هایش واکنش تند برانگیخت. در میان نقدهای روزهای اخیر هیچ کس چنین چیزی را مطرح نکرده بود و بنابراین، هم این شایبه که کاظمی به سفارش دوستان خود تمام نقدها را به الف و ب و میم و نون تقلیل داده باشد، قوت گرفت و هم نوشته کاظمی تلاش برای سیاسی کردن بیشتر بحث فهمیده شد. کاظمی می‌گوید هزاره‌ها باید افتخار کنند که «اوپچیرتک» در دانش‌نامه ثبت تاریخ شده خیر است که خود تاریخ تحریف شود.

۵. نبی خلیلی و اسدالله شفایی از گروه دانش‌نامه واکنش نشان دادند ولی چیزی معناداری نگفته‌اند یا من نفهمیدم. به خصوص سخنان شفایی ترکیبی از نصایح کلی، موعظه‌های ملال‌انگیز و هم زمان رجز خوانی و مصالحه بدون اشاره به اصل موضوع است که هیچ در خور یک شخص

در باب جدال جاری پیرامون دانش‌نامه هزاره

علی امیری

بعد از نشر یادداشت انتقادی عبدالله اکبری در باره ویراست دوم دانش‌نامه هزاره، بحث پیرامون این دانش‌نامه بار دگر داغ شده است. طبعاً من یکی از ناظران این مباحثات بوده‌ام. خلاصه از آنچه که تا کنون اتفاق افتاده، به نظر من، به قرار ذیل است:

۱. تنها اکبری نیست، زبان انتقاد از گوشه گوشه بلند است و دامنه آن وسیع است که از خطاهای علمی و روشی و سهل‌انگاری‌های ویرایشی گرفته تا غرض و مرض و جعل و تحریف تدوین‌کنندگان را در بر می‌گیرد. نکته‌های موجه و مستند در نقدها کم نیستند. پس به سادگی نمی‌توان آن‌ها را رفع و رجوع کرد.

۲. بحث و نقد به موضع‌گیری‌های سیاسی و علایق قومی و سلیقه‌ها و اغراض شخصی امیخته شده است.

مسئول نیست. سخنان او نه اعتراف است نه معذرت‌خواهی است و نه دفاع از موضع‌شان. نمونه‌اعلای فرار از مسئولیت است.

۶. منتقدین نقاط ضعف را مورد به مورد و صفحه به صفحه نشان داده‌اند مثل نکات و ایرایشی بسیار جدی که امان‌الله فصیحی آورده است ولی مدافعین نقاط قوت را تا کنون موردوار نشان نداده است. فقط به صورت کلی گفته است که اثر مکتوب خوب است یا کار عظیم است و یا هیچ کاری خالی از نقص نیست و... تنها نمونه عینی از حسن کار و نقطه قوت دانشنامه که در نوشته کاظمی به عنوان حفظ «اوجیرتک» از دست برد زمانه و گرد و غبار تاریخ آمده، دستمایه تمسخر کابران واقع شد.

۷. به نظر می‌رسد اصحاب دانشنامه در این جدال قصد داشتند که خودشان را در عقب سنگر «علمی و حرفه‌ای» بودن پنهان کنند و به مخالفان برچسپ سیاسی و نصری‌گری بزنند تا از زحمت پاسخگویی، رهایی یابند. ولی ظاهراً این شگرد موفق نبوده است. افکار عمومی می‌خواهد مطمئن شود که در پس آن همه تبلیغات و هیاهو واقعا صداقت علمی و نیت خدمت فرهنگی نهفته است.

۸. وقتی که کتاب یک طلبه مافنگ

ایرانی را به ریش بزرگ‌ترین مرجع معاصر هزاره (ایت‌الله فیاض) می‌جسپانند، دم خروس این علمی بودن به سختی می‌تواند در زیر شنل این عزیزان پنهان بماند. این موضوع و موضوعات مشابه هیچ‌گاه در جدال‌های اخیر مورد اشاره مدافعان و اصحاب دانشنامه قرار نگرفت.

۹. قابل درک است که در دفاعیات اصحاب دانشنامه به چنین موردی (انتساب کتاب طلبه ایرانی به ایت‌الله فیاض) اشاره نشود. زیرا عبای علمی بودن حضرات چروک بر می‌دارد و خواننده هرچه هم ساده دل باشد، لابد به وجدان علمی آقایان دست‌کم مشکوک خواهد شد. لابد از خود پرسان خواهد کرد که اگر در ریش فیاض زنده با آن همه حرمت و حشمت چنین انگل‌هایی را می‌جسپانند، آنجا که پای غرض مرض و حزب و گروه و حب و بغض در میان است چه دسته‌گل‌های که آب داده خواهند شد.

۱۰. ضروری است که بحث دانشنامه موردی و غیر سیاسی شود تا حامیان مالی از ارزش کار و جامعه از صحت مندرجات آن مطمئن شوند.

۱۸ فروری ۲۰۲۴

فرموده‌اید و در ابتدای دانشنامه نیز ذکر شده است، سمت شما ویراستاری ادبی/زبانی است. مطابق سطور نخست در مقدمه دانشنامه در صفحه ۳۵ نخست مقالات ویرایش فنی و ادبی شامل مواردی چون ویرایش فنی، استنادی و اطمینان از درج درست منابع براساس شیوه APA، درج دقیق رسم الخط واژگان و نام‌های محلی، اعراب‌گذاری ... شده است. بعد از سپری نمودن این مرحله برای ویراستاری نهایی به ویرستار دانشنامه سپرده شده است. بعد از ویراستاری نهایی رئیس و دو تن از اعضای شورای علمی آخرین بازنگری مقالات را بر عهده داشته‌اند.

باتوجه به مطالب ذکر شده مواردی به عرض جنابعالی رسانیده می‌شود که مراحل مذکور در آن طی نشده است. به نحوی که برخی آنها آسیب جدی به محتوای مقاله و دانشنامه وارد نموده و اعتبار مقاله را زیر سوال می‌برد. ناگفته نماند که این موارد به‌عنوان نمونه و به صورت تصادفی نیز انتخاب شده است. البته من فعلا مدعی تعمیم آن به کل مقالات نیستم، ولی اگر مقالات بیشتری مطالعه شود یقینا این میزان افزوده می‌شود و در آنصورت می‌توان به کل جامعه آماری نیز تعمیم داد.

سخنی با شاعر فرزانه و ادیب نامدار کشور جناب کاظم کاظمی

امان‌الله فصیحی

گفتگوها در مورد دانشنامه هزاره دلیل شد که سرورگرامی مان آقای کاظم کاظمی در مورد دانشنامه و مخصوصا در مورد ویراستاری آن نکات ارزشمندی را بیان نماید. ما این سخنان ایشان را به دیده قدر می‌نگریم؛ زیرا برخلاف مواجهه تند، همراه با تحقیر و متقیر منتقدان از سوی برخی از اعضای شورای علمی دانشنامه، جناب شما زمینه گفتگوی سالم و سازنده را گشوده‌اید. امیدوارم که این گفتگوها به فرجام نیک برسد و سبب هرچه بهتر شدن دانشنامه گردد و در حدی از بالندگی برسد که مانند اصحاب دایرت المعارف فرانسه گفتمان ساز، جریان فراتاریخی و فرامکانی شود. از همین رو، می‌خواهم نکاتی را در حوزه مسئولیت جنابعالی به عرض برسانم. همانگونه که شخص جناب شما بیان

۱. یکسان نبودن کلمات و اسم مناطق

در موارد زیاد اصطلاحات یکسان استفاده نشده است. برای نمونه:

ناهور/ ناور

دایکندی/ دای کندی

ابتداییه/ ابتدائیه

رئیس/ اریس

نهضت روحانیت و جوان افغانستان ص

۲۷۳/ سازمان روحانیت و جوان افغانستان

ص ۴۹۴

یکه اولنگ/ یکاولنگ

مرگ/ مرگ

ایسم‌تومور/ ایسوم‌تومور

شارستان/ شهرستان

موارد فوق از نظر کمی و تراکنش فراوان

است؛ کاربرد آنها محدود به چند مورد نیست.

۲. القاب و عناوین

استفاده از القاب و عناوین فوق العاده

مهم است. یکی از اصول دانشنامه عدم

استفاده از القاب ارزشی است. اما در موارد

مشابه در این مورد چندگانه عمل شده و

از رویه واحد پیروی نشده است. برخی از

نمونه‌های پر تراکنش ذکر می‌شود:

آیت‌الله خمینی/ خمینی/ روح الله

خمینی

آیت‌الله محقق/ قربانعلی محقق

آیت‌الله امینی/ امینی

آیت‌الله خوبی/ خوبی

آیت‌الله اسحاق فیاض/ اسحاق فیاض/

محمداسحاق فیاض

استفاده دوگانه از عناوین و القاب بیانگر

این است که القاب و عناوین چون آیت‌الله

برای برخی افراد علم مشهور، بالغلبه و یا

جزء تخلص/ اسم فامیلی فرد شده است

و از عنوان ارزشی و منزلتی خارج شده

است و الا نباید استفاده می‌شد. مثل آخوند

خرسانی، آخوند کوه بیرونی، آخوند زریافته

و موارد دیگری که در فهرست مدخل آمده

است. حال سوال این است اگر عناوین

مذکور برای افراد نامبرده جزء لقب شده

است، پس چرا مثل موارد دیگر در ردیف

مداخل مرتبط این جلد نیامده است. مثلاً

در آیت‌الله محقق و آیت‌الله فیاض واقعا

عنوان آیت‌الله جزء تخلص شده است. اگر

جزء تخلص نشده و عناوین ارزشی است،

پس در متن نباید بیاید و خلاف اصل

است. نمی‌توان باور کرد که چنین خطایی

از چشمان تیز بین ادیب فرهیخته ما مغفول

بماند!

البته در موارد دیگر نیز این اصل نقض

شده است. مثلاً در مورد بلیغ در مدخل

انوری «تورن جنرال سیدعلی بلیغ» به

کار رفته است. یا در مدخل ابراهیمی،

عیدمحمد در مورد سید واعظ تعبیر «عالم

بروند در کوچه و بازار پیمایش کنند که افکار عمومی؛ مخصوصاً نسل جوان با عبدالعلی مزاری بیشتر انس دارد یا استاد مزاری یا شهید مزاری یا بابه مزاری. اصل دانشنامه نگاری و قاعده فلسفی این است که حکم الامثال فی مایجوز و فی مالا یجوز واحد. ولی این کار در دانشنامه نقض شده است. البته این سخن در مورد تعداد اشخاص دیگر نیز صدق می‌کند که فعلاً ذکر نمی‌کنم تا برداشت سیاسی نشود.

۳. شناسه و عبارات متن

جناب استاد شما بهتر از من می‌دانید که شناسه ستون فقرات مدخل است. اما منطق مشخص در استفاده از شناسه‌ها برای افراد مشابه دیده نمی‌شود. برای قربانعلی ارزگانی فرمانده جهادی و فعال سیاسی معرفی شده است ولی سید حسین انوری فعال سیاسی و نظامی. همچنین اشخاص زیادی هستند که در زندگی نامه‌شان حضور در جهاد آمده است، ولی در شناسه نیامده است. دلیل چیست؟ چرا؟

همچنین عبارات به کار رفته در توصیف کارهای همسان اشخاص، همانند نیست؛ برای مثال در مقاله امینی اشتراکی از تعبیر چون مقاومت در پیوند با فاجعه افشار و طالبان به کار رفته است، ولی در ارتباط با برخی افراد شورش، جنگ و امثال آن

مشهور آن زمان» به کار رفته است که هر دو مورد بیانگر جهت‌گیری ارزشی است.

۳. شهید استاد مزاری

سخن دوستان در مورد شهید مزاری نیز چنین است؛ ما توقع نداریم که خلاف اصل دانشنامه نگاری مکتوب، شهید مزاری در جلد اول آورده شود. یا بخاطر پس نماندن از اکبری استاد مزاری نیز در جلد اول بیاید. انتساب چنین توقعی به دوستان استاد شهید واقعا جفا است. برای دوستان شهید مزاری از جهت ارزشی و منزلتی فرقی ندارد که استاد شهید مزاری در جلد اول بیاید یا در جلد آخر. بحث این است که معیارهای زبانی دانشنامه در حق ایشان رعایت نشده است. هم در مدخل‌گزینی و هم در متن نویسی. استاد مزاری در جاهای مختلف عبدالعلی مزاری ذکر شده است. در حالیکه القاب چون استاد مزاری، شهید مزاری، رهبر شهید، بابه (همانگونه که در مدخل بابه ذکر شده) مانند آیت‌الله برای خمینی است و در گفتار و نوشتار عامه و نخبگان مزاری، بدون پیشوندهای مذکور دیده نمی‌شود. شهرت استاد برای شهید مزاری و آیت‌الله برای فیاض و محقق همانند آخوند برای آخوند خراسانی است؛ چه رسد موارد دیگر.

کافی است که دانشنامه نگاران عزیز

آشتی در شاهنامه فردوسی آمده است که این کتاب در سال ۱۳۶۹ توسط آکادمی علوم جمهوری اسلامی افغانستان چاپ شده است. با خواندن متن این سوال در ذهن عزیزان نیامده است که در سال ۱۳۶۹ جمهوری اسلامی کجا بود تا آکادمی داشته باشد؟ حتی بالاتر اسم حکومت‌ها اشتباه درج شده است؛ مثلاً در مدخل حیدرعلی اعتمادی، تعبیر «دولت جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان» استفاده شده است که درست آن «جمهوری دموکراتیک افغانستان» است. در برخی مقالات حکومت نجیب و در برخی موارد حکومت مارکسیستی استفاده شده است. همچنین در مورد نظام پیشا طالبان از تعبیر دولت اسلامی، دولت ربانی و حکومت ربانی استفاده شده است. در حالیکه یکی از اصول دانشنامه نگاری استفاده دقیق از عناوین رسمی و یکدست در کل مقالات است.

۵. جملات مبهم و ناقص

در مواردی جملات مبهم و ناقص استفاده شده است. مثلاً در مدخل حسین انوری چنین آمده است: «انوری پس از سقوط دولت ربانی و تا سال‌های آخر حیات سیاسی خود، سیاستی همسوبا جمعیت اسلامی کرد.» آیا این جمله از

استفاده شده است. نمونه دیگر فاجعه افشار است؛ در خود مقاله افشار از آن به جنگ تعبیر شده است، ولی در برخی مقالات دیگر فاجعه، حادثه یا رخداد استفاده شده است. این تکررها نشان می‌دهد که مقالات از جهت ویرایشی یکسان سازی نشده و هر کسی رویه خود را به کار برده است.

۴. ذکر ناتمام، نادرست و سلیقه‌ای نهادها و احزاب

موضوع دیگر که از دید سروران گرامی مغفول مانده است، عدم دقت در اسم نهادها و احزاب است. برای مثال حزب وحدت اسلامی افغانستان به صورت مکرر حزب وحدت به کار رفته است؛ در حالیکه از احزاب رقیب به صورت کامل نامبرده شده است؛ مثل حزب حرکت اسلامی، اتحاد اسلامی، جمعیت اسلامی، حزب اسلامی. این مساله زمانی معنا دار می‌شود که در مواقع حساس استفاده شود. مثل دوگانه حزب وحدت و دولت اسلامی. برخورد سطحی با حزب وحدت القاکننده برخورد جهت‌گیرانه است. در مدخل کوتل اونی حتی حزب وحدت بامیان به کار رفته است. در حالیکه در هیچ سندی چنین حزبی وحدتی وجود ندارد.

در مورد دیگر نهادها نیز چنین بی‌دقتی صورت گرفته است. برای مثال در مدخل

اول عبارت نشان می‌دهد که نویسنده خود منبع را مستقیم دیده است، ولی آدرس نشان می‌دهد که مستقیم ندیده است و از نایل نقل کرده است. قطع نظر از اینکه روش درست آدرس دادن لحاظ نشده است، اما اساساً عبارت درست نقل نشده است. متن ذیل عنوان فصل ایماق و هزاره چنین نگارش شده است: «هر روستا رئیسی دارد که حُقی نامیده می‌شود و یک یا دو کلانتر دارد که آق سقال (ریش سفید) می‌خوانند و همه تابع سلطان اند.» (الفنستون، ۱۳۸۸: ۴۳۰) حالا خود دو عبارت را مقایسه بفرمایید!!!

۷. بی‌دقتی در مستندات

یک کار مهم ویراستاران چک آدرس‌ها است. اما متأسفانه به‌صورت مکرر خطاهای غیر قابل اغماض دیده می‌شود. برای مثال در برخی موارد صفحه کتاب‌ها ذکر شده و در برخی موارد ذکر نشده است. یک نمونه مقاله ابوذر است. مشکل جدی‌تر این است که تاریخ نشر منابع با تاریخ رخدادهای ذکر شده در متن همخوانی ندارد. برای مثال در مقاله کوتل اوئی گفته شده است که سرک گردن دیوال در سال ۱۳۹۶ ختم شد. ولی منبعی که به آن ادرس داده شده است در سال ۱۳۹۱ چاپ شده است. در مدخل اقتدار ملی حوادث سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۶ به منبعی

نظر ادبی و ساختاری درست است؟ در مدخل باب‌ه چنین آمده است: «قبر باب‌ه بهسود در کابل در قلعه آن کوه قرار دارد.» ص ۱۰۵۵ قبل آن نیز اسمی از کوه برده نشده است. یا این عبارت: «برخی مناطق با بدون فرمان از کابل ...» ص ۴۸۳. طبق اصول دانش‌نامه نگاری نباید از کلمات غیره یا سه نقطه استفاده نمود ولی در دانش‌نامه آمده است؛ یک نمونه: «گفته می‌شود اکثر مردم کوه بیرون، و گوردوم و غیره از نسل او است.»

۶. نقل قول مستقیم

طبق اصول دانش‌نامه نگاری در دانش‌نامه از نقل قول مستقیم استفاده نمی‌شود. ولی در اینجا به‌صورت مکرر استفاده شده است. یک نمونه ذکر عین عبارت عزیز رویش در مقاله ابوذر است. متأسفانه گاه نقل قول‌های اساساً غلط نقل شده است. برای مثال در مدخل افسقال متن دانش‌نامه چنین است الفنستون در «هزاره‌ها و ایماق‌ها» می‌نویسد: «هر قریه رهبری دارد که به نام او قوی یاد می‌شود و یک یا دو نفر بزرگ‌سال که به لفظ ترکی افسقال (یا افسقال) گفته می‌شود. (مانند اسپین زر یا ریش سفید، در فارسی به صورت تحت اللفظی ریش سفید معنی می‌دهد) همه وابسته به سلطان هستند.» (نایل، ۱۳۹۷، ج ۳: ۳). 🤔

ارجاع داده شده است که تاریخ نشر آن ۱۳۵۰ است. چگونه دقت صورت نگرفته است؟ اما تاریخ دقیق چاپ آن ۱۳۹۱ است و برخی نویسندگان درست استفاده کرده است. این بی‌دقتی‌های چطور صورت گرفته است؟ یا تاریخ نشر کتابی که در سال ۱۳۷۸ چاپ شده است ۱۳۸۷ نگارش شده است.

در باب دانشنامه هزاره

محمدیونس طغیان ساکایی

۸. اصول نگارشی

در قسمت درست نگاری نیز قواعد فاصله، نیم فاصله و چسبندگی نیز رویه یکسان رعایت نشده است و به وفور دیده می‌شود که قواعد مذکور درست اعمال نشده است.

۱۸ فروری ۲۰۲۴

آدمهای ثروتمند و مالدار را در هزارگی «بای» می‌گویند. یکی از این بای‌ها به ایلاق میرفت. در یک دره تنگ رمه و گله او را تعدادی از چوپانان و پاده‌وانان که همه بچه‌ها و نواسه‌های خودش بودند، با سر و صدای بسیار به سوی اطرافگاه ایلاقی شان می‌راندند. در این فرصت یک رهرو با بای ملاقی شد و سلام کرد و پرسید:

بای! همه این گله و رمه از خودت اس؟
بای درحالی که سلام او را هم علیک نگرفته بود، با خشم گفت: از مه که نیس از توس.
بعد این شخص با زبان نرم پرسید: این همه مردم، چوپانان و گاوچرانان بچه‌های خودت هستند؟ بازهم بای همان جواب را داشت: از مه که نیس از توس. این شخص رهرو بازهم با خون سردی گفت: بای! مه یک سوال پرسیدم حالی تو جنگ میکنی؟
بای گفت: جنگ که نمیکنم از تو میترسم؟

یک طرف این قضیه هم سلاح داشت و هم قدرت دولتی و جانب دیگر تنها تکیه خانه داشت که در آنجا میگریست. خشونت‌های جنگ کابل در دهه هشتاد ناشی از همان عقده‌های سر به مهر سه صدساله بود که به نمایش گذاشته شد. جامعه شناسان می‌بایست به سراغ این مشکل بزرگ میپرداختند. اما روح عمومی جامعه هزاره پس از فراغت از جنگ‌های تنظیمی به زودی راه خود را یافتند. در بیست سال دوره جمهوریت در عرصه‌های مختلف تعلیم و ورزش و موسیقی و کسب کار از جان مایه گذاشتند. چون درک کرده بودند که آلام ناشی از جنگ و نسل‌کشی را میتوان با زدودن فقر و بیسوادی کاهش داد.

آغاز کار دانشنامه هزاره نیز ریشه در چنین اندیشه‌هایی داشت. جامعه و کشور افغانستان در کل ناشناخته است و از جمله جامعه هزاره و سرزمین هزاره جات ناشناخته تر بود. برای شناخت این مردم و منطقه شان لازم بود که کاری انجام شود. اقدامات اولیه صورت گرفت، تعدادی از هزاره‌هایی که توانایی مالی داشتند، بودجه و مصارف آن را تامین کردند. عده‌ای از باسوادان هزاره بدون چشمداشت حق الزحمه وعده همکاری اعلام کردند و نتیجه آن جلد اول دانشنامه در بیش از یک هزار صفحه شد. که در چندسال پیش در کابل رونمایی شد. پس از نشر

این گونه برخوردها بار بار از بای سرزده بود و مردم اینگونه رفتار را حمل بر نادانی و بیسوادی او میکردند. اما حقیقت این بود که عقده‌های تاریخی این بای هزاره در یک دره تنگ دورتر از دسترسی حکومتی‌ها سر باز کرده بود. این رهرو بیچاره اگر خود را از کنار بای رد نمی‌کرد، لت میخورد.

حقیقت این است که قوم هزاره در سه صد سال گذشته توهین شده است. مردم چگونگی از دست دادن زمین، خانه و گورستان آبایی خود را نسل اندر نسل به خاطر دارند. زخم‌های این بیجا شدن از سرزمین آبایی هنوز التیام پذیرفته بود که گرفتار بلایی دیگر شدند. عبدالرحمان خان برای سرکوب خوانین پشتون از لشکر عقده مند هزاره استفاده کرد و پس از فرونشاندن فتنه‌های قومی در شرق و جنوب کشور به سراغ میران هزاره رفت. چون دید که اینجا مردم هزاره با اتکا بر جغرافیای دشوارگذار کار را به درازا میکشند، از علمای دین فتوای جهاد علیه هزاره‌ها را به دست آورد. در این جنگ بیداد همه مردم، از همه اقوام شریک ساخته شدند. شرح این حوادث هولناک در سراج التواریخ وجود دارد و در ذهن ناخودآگاه جامعه نیز ثبت شده است. عبدالرحمان چراگاه‌های هزار جات را برای کوچی‌های پشتون قباله داد و جنگ و کینه دایمی را میان این دو قوم دایمی ساخت.

جلد اول نقدهایی بر دانشنامه نوشته شد. این ایرادها به حدی بود که دست اندرکاران دانشنامه مجبور شدند جلد اول را دوباره چاپ کنند. من که از جمله به قول برخی از منتقدان «به اصطلاح عضو شورای علمی» این دانشنامه بودم/ هستم، گفتم کار کردیم و در جریان کار اشتباهاتی هم داشتیم.

در این اواخر جلد دوم در حال اكمال است. اما پیش از نشر جلد دوم و بر چاپ دوم جلد اول بازهم تعدادی از منتقدان خواننده و ناخوانده بر آن ایراد میگیرند. این ایرادگیران دو دسته اند. دسته اول کسانی اند که به چیزهایی کم قناعت ندارند؛ میخواهند همه امور به کمال مطلوب ارائه شود. نقدهایشان راهگشاست و بی شک دست اندرکاران دانشنامه را یاری میکند تا خطاها و اشتباهات را به حد اقل برسانند. اما دسته دوم تعدادی از شکاکین اند و حق هم دارند که در همه امور به دیده شک و تردید نگاه کنند. چون در تمام عمر از روزی که دست چپ و راست را شناخته اند، از جامعه ناراستی و کج رفتاری دیده اند. باور ندارند که کسانی هم در جامعه شان وجود دارد که بدون معاش هم حاضر به کارهای اجتماعی اند. اینها دیدند که همه کسانی که لاف خدمت به جامعه و مردم را سر میدادند، با رسیدن به قدرت به مردم خود پشت کردند و تنها برای خود و خانواده خود

رسیدند. اینها بارها به دروازه رهبران رفتند و بار نیافتند و اینها دیدند که همه کارمندان دولت مصروف پیدا و پناه برای خود بودند. اینها حالا حق دارند در باره دخل و خرج امور دانشنامه که از کمکهای مردم تامین میشود، وسواس داشته باشند. اما در میان این منتقدان افراد حزبی هم هستند و فکر میکنند که چرا اصحاب دانشنامه کارنامه ها و مبارزات جهادی ایشان را برجسته نمی سازند. درحالی که جانب دیگر این رویدادها مردم اند. مردمی که از اثر جهاد آسیب دیده اند. آنها میخواهند که همه کسانی که عامل بدبختی و کشته شدن فرزندان شان شده اند باید محاکمه شوند و در دانشنامه همه جنایات جنگی برجسته شود. اما دانشنامه به این امور نمی پردازد. نه به منافع کدام حزب سیاسی می پردازد و نه وظیفه سیاه و سفید کردن کارنامه ها و اعمال جنگاوران را دارد.

یکی از مهمترین وظایف دانشنامه در شناخت جغرافیای هزاره جات است که متأسفانه تقریباً هیچ منبع برای شناخت آن جز تحقیقات میدانی وجود ندارد. همکاران محلی دانشنامه افراد متخصص نیستند و در زمینه تحقیقات میدانی چیزی نمیدانند. شاید در برخی موارد حدوداً ربعه یک قریه را درست درج نمی توانند. اما این مشکل اندک اندک کاهش می یابد. یکی از خوش

بختی‌های ما این است که زمینه اصلاح، کاهش و افزایش در دانشنامه با پیشرفت‌های چاپ دیجیتال فراهم است. ممکن است بنیاد دانشنامه این بخش را به گونه دائمی فعال سازد و پیوسته اشتباهات اصلاح و مواردی بازمانده از قلم وارد دانشنامه گردد.

۱۸ فروری ۲۰۲۴

دانشنامه هزاره از نقد علمی تا کارشکنی

محمد مرادی

این روزها بحث دانشنامه هزاره دوباره داغ شده است. از ابتدای آغاز به کار بنیاد دانشنامه هزاره، بین بنده و جناب استاد ابوطالب مظفری مسئول شورای علمی دانشنامه هزاره مکاتبه شروع شد. ایشان پیشنهاد همکاری با این پروژه را دادند اما به خاطر این که جای دیگری مشغول تحقیق و پژوهش بوده و هستم، نتوانستم افتخار مشارکت در نوشتن مدخل‌های دانشنامه را داشته باشم. البته این باعث نشد که مکاتبات من و جناب مظفری در ارتباط با دانشنامه هزاره به پایان برسد. مثلاً گاهی جناب مظفری مطالب خام دانشنامه را ارسال می‌کرد و از من نظر می‌خواست. یکی از مکاتباتی که بین من و ایشان رد و بدل شده است به ۲۷ اگست ۲۰۱۹ برمی‌گردد. ایشان مطلبی در ارتباط با

مناطقى از جنوب افغانستان از جمله منطقه ارغنداب ولایت قندهار ارسال کرد و خواهان نظرم شد. من بدون این که دیدگاه خود را درباره مقاله ارسالی ایشان بنویسم، چند نکته کلی درباره نوشتن دانشنامه را خدمت استاد مظفری نوشتم و ارسال کردم که عیناً و بدون تغییر به شرح زیر است:

ضمن عرض سلام و روز به خیر

مطلب ارسالی تان را مطالعه کردم. بدون آن که درباره محتوای آن نظر خاصی داشته باشم، فقط چند نکته را قابل یادآوری می‌دانم که غیرمستقیم به محتوای مقاله ارسالی هم برمی‌گردد. البته در یادآوری‌های بنده، مورد جدیدی نیست بلکه تکرار مکررات است که حتماً توسط افراد دیگری قبلاً به شما واصل شده است.

۱. بدون تردید، یکی از کارهای شاق و دشوار در عرصه تحقیق و پژوهش، نوشتن فرهنگنامه و دانشنامه است. سختی این امر نیز بر کسی پوشیده نبوده و نیازی هم به توضیح نیست. دلیل آن هم این است که بخش بیشتر مواد فرهنگنامه‌ها و دانشنامه‌ها، تولیدی است نه پوششی و دریافتی. به هراندازه که محتوای فرهنگنامه‌ها، تولیدی باشد، به همان اندازه ارزش علمی دارند. در تعریف مواد تولیدی هم گفته شده است که جمع‌آوری داده‌ها به صورت میدانی، تولید محتوا است.

۲. همین لحظه که در حال نوشتن این جملات هستم، ممکن است اتفاق و اتفاقاتی در گوشه گوشه جغرافیای هدف مثل منطقه ارغنداب، رخ داده باشد. این تغییرات شاید سیاسی، اداری، جوی و یا زیست‌محیطی باشد. اینجاست که ما با عبارت «به‌روزرسانی اطلاعات» مواجه می‌شویم. به‌روزرسانی اطلاعات با تولیدات و تحقیقات میدانی، قرابت نزدیکی دارد.

۳. وقتی سخن از شرح جغرافیا به میان می‌آید، به‌روزرسانی اطلاعات و تحقیق میدانی دست‌به‌دست هم می‌دهند و ارزش کار را بالا می‌برند. این نکته را بسیاری از جغرافی‌نویسان متقدم ما مثل اصطخری/ استخری رعایت می‌کردند. آنان خود تن به سفرهای دشواری می‌دادند تا هم اطلاعات‌شان جدید باشد و هم خود از نزدیک، حوزه مورد تحقیق را دیده باشند.

۴. با اطلاعات قدیمی و غیرحضورى، نمی‌شود شرح قابل قبولی از یک منطقه جغرافیایی ارائه کرد. به‌طور مثال: کسی که مشهد فعلی را از نزدیک ندیده باشد، نمی‌تواند این شهر را توصیف کند. مشهد تا پنج دهه پیش از شهرهای برف‌گیر ایران بوده است اما در سال‌های اخیر، این خاصیت خود را از دست داده است. کسی که مشهد را ندیده باشد و برای

به معنای خالی کردن شانه از بار مسئولیتی که به دوشم گذاشتید، ندانید. وقتی مطلب ارسالی‌تان را مطالعه کردم، گفتم موضوع کلی‌تری را با شما در میان بگذارم که در پنج نکته خدمت‌تان عرض کردم. در اخیر، پیشنهاد حقیر این است که برای ادامه کار دانشنامه‌تان، تا جایی که امکان دارد، گروه‌های تحقیقاتی میدانی تشکیل دهید تا آن‌ها با حضور در مناطق مختلف افغانستان، اطلاعات را جمع‌آوری کنند.

وقت خوش و ایام به کام

این پیام من به استاد مظفری بود که ایشان در پاسخ خود، ضمن تأیید موضوعات مطرح شده در پیام، محدودیت‌های مالی را مانعی در تشکیل تیم‌های متخصص میدانی عنوان کردند.

جدا از مکاتبه من و جناب مظفری، اخیراً مسائلی در ارتباط با دانشنامه هزاره در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی دست‌به‌دست می‌شود که بدون اشاره به نویسندگان و مصداق‌های مطالب انتقادی، منتقدان به سه دسته به شرح زیر تقسیم می‌شوند:

۱- دسته اول، منتقدان منصف و دارای بنیه علمی هستند که از سر دلسوزی، می‌خواهند دانشنامه هزاره بیش‌ازپیش از قوت برخوردار باشد زیرا هیچ کار علمی خالی از نقص و اشکال نبوده و دانشنامه

تحقیق درباره مشهد، به کتاب‌های قدیمی مراجعه کند، قطعاً به خطا می‌رود. این در حالی است که تغییرات جوی، کندتر از بقیه تغییرات زیست‌محیطی مثل پوشش گیاهی یا نفوس، رخ می‌دهند. یا مثلاً اگر خواسته باشیم شرحی از منطقه باغتو ارائه کنیم، باید اطلاعات مان به‌روز باشد نه این که برای اطلاعات به کتاب‌های چهل، پنجاه سال پیش مثل دانشنامه آریانا مراجعه کنیم. به اطلاعات عوام‌الناس هم نمی‌شود درباره یک منطقه جغرافیایی، اعتماد کرد. چشم‌داشت مردم عادی از موضوعات و مناطق، تفاوت‌های زیادی با اصل رویدادها و مکان‌ها دارد. مردم عادی، فاصله‌ها، رنگ‌ها، فرهنگ‌ها و جغرافیای مناطق را متفاوت از آنچه هست، می‌بینند.

۵. برای نوشتن فرهنگنامه‌ها و دانشنامه‌ها به‌خصوص برای قسمت نگارش و شرح جغرافیا، به یک تیم میدانی نیاز است. مثلاً اگر اعضای این تیم را ۱۰ نفر در نظر بگیریم، باید هر کدام آن‌ها در یک زمینه تخصص داشته باشند تا از تلفیق اطلاعات جمع‌آوری‌شده توسط آن‌ها، تصویر کاملی از منطقه، به دست بیاید.

سخن پایانی این که دانشنامه‌ها، باید خاصیت فصل‌الخطاب داشته باشند که سایر منابع را پس بزنند و خود به منبع تبدیل شوند. امیدوارم که این یادداشت را

هزاره نیز از این اصل مستثناء نیست. این بارها مدیران بنیاد دانشنامه هم پذیرفته‌اند که کار آن‌ها خالی از اشکال نیست. بنابراین اگر منتقدی نقد علمی منصفانه دارد، باید به او نه تنها میدان داد بلکه از او تقدیر نیز کرد.

۲- دسته دوم، خواسته و ناخواسته به پروژه تخریب، کارشکنی و حتی توقف ادامه کار دانشنامه هزاره پیوسته‌اند. در این نباید تردید کرد که عده‌ای نمی‌خواهند این کار عظیم به سرانجام برسد. این که چرا عده‌ای خواهان شکست دانشنامه هزاره هستند، به بحث بیشتری نیاز دارد ولی همین قدر اشاره شود که تلاش برای شکست این برنامه بزرگ و با ارزش در یک اقدام خودزنی صورت می‌گیرد که ناشی از مخالفت‌های شخصی و نفسانی و در صورت خوش بینانه از باب ندانم‌کاری است. هرچند می‌دانم که دست‌اندرکاران تنظیم دانشنامه هزاره به کار خود ادامه می‌دهند اما تأثیر تخریب و کارشکنی‌ها در دلسردی مسئولان از ادامه کار و کند شدن روند تولید جلدهای بعدی دانشنامه را هم نباید نادیده گرفت.

۳- دسته سوم، به دنبال سبوتاژ و خروج اهداف کوچک محلی، جناحی، گروهی و حزبی هستند. این عده می‌خواهند که دانشنامه هزاره، رسالت علمی خود را کنار

بگذارد و خواسته‌های کوچک گروهی را دنبال کند. همان‌طور که دنبال‌کنندگان دانشنامه هزاره در جریان قرار دارند، تاکنون جلد اول این دانشنامه منتشر شده است که مدخل‌های «الف» تا «ب» را دربرمی‌گیرد. جلد دوم نیز در آستانه ویراستاری و آماده شدن برای انتشار است. بنابراین راه طولانی و موضوعات زیادی تا تکمیل دانشنامه هزاره باقی مانده است. سبوتاژکنندگان می‌خواهند که مطالب مدخل‌های جلدهای بعدی طبق خواسته‌های آن‌ها تنظیم و منتشر شوند. این خواسته‌ها همان‌طور که اشاره شد بسیار نازل بوده و در محور گروه‌ها و افراد و عناوین و القاب آن‌ها می‌چرخد. به عبارتی، این افراد می‌خواهند که دانشنامه هزاره نه یک دانشنامه بلکه دفترچه معرفی افراد، گروه‌ها و جریان‌های محلی موردنظر آن‌ها باشد. لذا دسته سوم از منقدان دانشنامه هزاره، کارگزاران و افراد دخیل در تنظیم دانشنامه را به مرگ می‌گیرند تا به تب‌راضی شده و تسلیم خواسته‌های آن‌ها شوند. البته مسئولان بنیاد دانشنامه هزاره به رسالت علمی خود کماکان ادامه خواهند داد ولی تأثیر فشارهای سبوتاژکنندگان را هم نباید در ادامه کار دانشنامه از نظر به دور داشت.

نتیجه سخن این که نوشتن دانشنامه هزاره نه تنها افتخار هزاره است بلکه من

که یک هزاره نیستم به آن افتخار می‌کنم
منتها باب نقد علمی و منصفانه دانشنامه
باید باز باشد تا جلدهای بعدی دانشنامه
هزاره با کمترین ایراد و مشکل در دسترس
علاقه‌مندان قرار بگیرد.

۱۸ فروری ۲۰۲۴

محمد عزیزی

اصحاب دانشنامه، با خط کشیدن بر
اصطلاح ملی «مقاومت» (ایستادگی) در
افغانستان، ادبیات مقاومت را نیز نشانه رفته
و مطابق میل و علاقه خود، اشعار بیشمار
از شاعران هزاره در سه دهه اخیر را از رده
مقاومت خارج دانسته و شعر مقاومت را در
همان چند جزوه چاپ قم و مشهد با هزینه
ایران در سالهای اشغال و جهاد، منحصر و
منجمد نموده اند!

این در حالیکه پا به پای ستم و سرکوب و
تهاجم بر حذف و نفی هزاره، شعر مقاومت
و در کل هنر و ادبیات مقاومت هزاره، از عهد
عبدالرحمن به اینطرف همیشه جاری بوده و
در ادوار مختلف با زبان و بیان مختلف صدا
و سرود شده است!

ترانه های محرک و دلگداز «فیضو
خو، گل مامد، مامدنبی، پقییر زوار و...»
در پیوند به سرداران مقاومت هزاره و نقش

عدالت سیاسی - اجتماعی در افغانستان اند! هزاران بیت شعر از ده‌ها شاعر نامدار هزاره در داخل و خارج کشور، در راستای مقاومت هزاره علیه سرکوب و ستم و حذف و نفی، اگر روزی جمع‌آوری و نشر شود، میراث وزین و سنگین ادبی - تاریخی مقاومت هزاره‌ها را شکل می‌دهد و در حافظه تاریخ، به یادگار می‌گذارد! اگر میانه‌مان با مفهوم «مقاومت»، از هم اکنون روشن نباشد، «مقاومت» در دانش‌نامه هزاره به شورش استحاله‌گرد و ادبیات مقاومت منحصر به دوران اشغال شوروی سابق شود؛ اشعار فراوانی از ده‌ها شاعر مقاومت سرای از قدیم و جدید که از سی سال پیش تا امروز سروده شده، چه عنوان بگیرند؟! ادبیات آشوب؟! شعرهای شورش؟! سروده‌های سرکشی؟! ترانه‌های تمرد؟! بیت‌های بغاوت و بلوا و....؟!!

کوتاهی بزرگی در سطح داخل کشور اینکه از بدی روزگار، هر شاعری در گیرودار خرچ‌نان و لباس و مسکن خود، از جمع‌آوری اشعار مقاومتی، غافل مانده و صدها شعر و سرود فاخر از نسل کهن و نو مربوط به مقاومت چنددهه اخیر را نتوانسته‌اند به چاپ بسپارند و نشان بدهند که رود سبز و سیال شعر مقاومت در شکل و محتوا، زنده‌تر از همیشه جاری است؛ همچنانکه مقاومت علیم ستم و سرکوب و حذف و

آفرینی‌شان در قیام و مقاومت علیه استبداد و سرکوب خونین، همه از یکسو اگر مرثیه‌اند؛ اما از سوی دیگر، روح ایستادگی و پژواک مقاومت و آزادگی را از متن و محتوای خود در گوش دلها و جانها طنین می‌دهند و یک مقاومت جانانه اما سرکوب شده تاریخی را با درد و اندوه پیامرسانی می‌کنند! هرچند که اصطلاح غیر بومی «مخته» را هم برخی‌ها از همان قم و مشهد در سایه پیشانی ایرانی‌ها، شخصی و سلیقوی اختراع کرده و به این ترانه‌ها و مرثیه‌ها چسپاندند تا از جوهره مقاومت و حماسه، تهی و خنثی نشان دهند!!

همینطور، ادبیات حماسی - مرثیوی دهه‌های اخیر پساجهاد تا امروز، که از بستر مقاومت و درد و رنج و خون و شهادت و مقاومت و قربانی هزاره در فصل‌های مختلف و در حکومت‌های مختلف، برخاسته و صدا و سرود شده‌اند؛ همه پیوند به مقاومت دارند و روح مقاومت را از خود زنده و فروزنده الهام و القا می‌کنند! کفایت به مجموعه‌های چاپ شده در بیش از سی سال بعد از جهاد نظر انداخته و خواننده و دانسته‌شود که انگیزه‌های مقاومت بر پای عدالت و نفرت از ستم و سرکوب، در هر مثنوی و غزل و دوبیتی و رباعی، تابی نهایت جاری و متمرکز بر حمایت از آرمان مقاومت و ایستادگی «هزاره» برپای آزادی و

نفی، زنده و جاری است و تا تبعیض و ستم و حذف و نفی و هزاره ستیزی در افغانستان و جهان ادامه دارد، مقاومت و ادبیات مقاومت هم ادامه دارد و هیچگاه متوقف نمی‌شود!

۱۹ فروری ۲۰۲۴

دانشنامه هزاره

اسدالله سعادت

۱. منصفانه نیست اگر کل کار دانشنامه با دیده تحقیر و تخفیف نگریسته شود، یا ارزش این کار مهم نادیده انگاشته شود و یا زحمات طاقت فرسایی را که دست اندرکاران عزیز دانشنامه متقبل شده‌اند/ می‌شوند، دست کم گرفته شود. نوشتن دانشنامه اهمیت و ارزش فراوان دارد؛ و شاید کاری است در نوع خود کارستان و بی‌نظیر. قومی که در درازای تاریخ انکار شده است؛ سرکوب شده است؛ کوچانده شده است؛ قتل عام شده است؛ تکفیر شده است؛ انسانیت زدایی شده است؛ و از حقوق اساسی خویش در مکتب و مدرسه و دانشگاه و دولت و قدرت و اداره محروم شده است؛ حالا صاحب سخن شده، و زبان پیدا کرده و می‌تواند روایت کند و تاریخ و فرهنگ و جغرافیا و رجال و افتخاراتش را باز گوید و فاش گوید که: من کی هستم؟

چکاره هستیم؟ و بر من چه رفته است؟ این چیزی است که باید از آن خوشحال باشیم. وقتی از این منظر به دانشنامه می‌بینیم، به حکم اخلاق و وجدان باید با این پروژه بزرگ همراهی کنیم. یا با زبان؛ یا با قلم؛ یا با قدم؛ یا با مال؛ یا با اختصاص وقت و صرف انرژی و... از دست اندرکارانش نیز باید صمیمانه سپاسگزار باشیم. من نوشته شاعر درد آشنا، جناب کاظم کاظمی را خواندم و با بخش‌های زیاد آن موافقم؛ هرچند که میدانم به پرسش‌های اصلی پاسخ نمی‌دهد و ایشان نیز چنین چیزی ادعا نکرده است.

۲. ناگفته پیداست که کاری به این بزرگی، با دست اندرکاران و مدخل نویسان متعددی که دارای ذهنیت‌ها و اندوخته‌ها و داشته‌ها و بضاعت‌های علمی و فکری متفاوت اند، بدون عیب و کاستی و بدون خطای انسانی، تقریباً ناممکن است. این نکته برای کسانی که کار نشر و طبع انجام داده اند تا حدودی روشن است. از آنطرف، نقد اینگونه موارد و نشان دادن خطاها و لغزش‌های ناخواسته و نادانسته انسانی نیز، تقریباً کاری است در راستای کمک به دست اندرکاران و نویسندگان دانشنامه؛ و بدینسان جای تقدیر و سپاسگزاری دارد، نه جای گلایه و نگرانی. البته بدان شرط که معیارهای فنی یک نقد را داشته باشد،

انصاف را رعایت کرده باشد، و زبان منتقد نیز، به گونه‌ای نباشد که مخاطب از آن تحقیر و تحفیف و تخریب احساس کند. ۳. آنچه سبب شده است برخی از منتقدان دانشنامه نگران شوند؛ نه کاستی‌های ناخواسته و نادانسته‌ی ناشی از خطای انسانی؛ بل دخیل شدن احتمالی غرض ورزی‌های شخصی و حب و بغض‌های سیاسی و گروهی است. چنانچه در بند دوم یادداشت یادآوری شد، خطاهایی از نوع اول قابل فهم، قابل اغماض و قابل توجیه است؛ اما خطاهایی از نوع دوم، (اگر وجود داشته باشند) غیر قابل بخشش، غیر قابل اغماض و غیر قابل توجیه است. مخصوصاً اگر غرض ورزی‌ها و حب و بغض‌ها نقاط حساس تاریخ و مناسبات سیاسی-اجتماعی ما را هدف قرار دهد؛ و اگر مقاومت‌ها و خیزش‌ها و عدالت‌طلبی‌های ما را انکار کند و یا برعکس نشان دهد.

نشانه‌هایی در جریان نشر و نگارش جلد اول و دوم دانشنامه نمایان گردید که سبب شد پرسش‌هایی در ذهن برخی از خوانندگان خلیجان زند. بسیاری‌ها نگران شدند که مبدا هزاره‌ها در دانشنامه خودنویسش از زبان خود، در اُفت و خیزهای تاریخ پر از درد، رنج و حرمانش، شورش‌گران مستحق سرکوب معرفی شوند. پرسش‌هایی به میان آمد که چرا کاخ بلندی که از ادبیات

خارج به استثنای برخی از سیاستمداران حامی دولت اسلامی مجاهدین - بر فراز آن ایستادند و فریاد زدند و فریاد زدند و فریاد زدند تا جهان، ما را شناخت و ایده ما را شناخت و دانست که ما کی هستیم و بر ما چه رفته است؟ مزاری و غرب کابل در آن زمان فقط سمبول هزاره است نه هیچ چیز دیگر. نه به مدخل‌های دارای حرف «م» خلاصه می‌شود و نه به مدخل‌های دارای حرف «ن». مزاری ای این فصل از تاریخ هزاره، نه رقیب اکبری است و نه رهبر یک حزب سیاسی. نه به نصر کاری دارد، نه به سپاه و نه حتی به عنوان رهبر حزب وحدت اسلامی افغانستان قابل فروکاست است. او در این فصلی از تاریخ فقط بابه است و از این جهت حضور سایه‌وارش در کل مناسبات هزاره جاری. تکرار می‌کنم او در مقایسه با هیچ شخصیتی سنجیده نمی‌شود؛ زیرا او بابه قومی است که اکنون قرار است صاحب دانش‌نامه شود.

۴. اساساً علوم انسانی به یک معنا با ارزش و ارزش‌دآوری عجین است. یعنی نمی‌توان ارزش را از علوم انسانی جدا کرد؛ زیرا ما در علوم انسانی با ذهن انسان و باور انسان و دین انسان و فرهنگ انسان و هنجارهای اخلاقی انسان سروکار داریم؛ با دوگانه‌هایی مانند داد و بیداد؛ عدالت و ظلم؛ ظالم و مظلوم؛ آزاد و دربند؛ و ستمگر

مقاومت در حوزه فرهنگی هزاره‌ها، با بلخی بنیان نهاده شد، در جریان انقلاب برج و بارو گرفت و با مقاومت غرب کابل و شهادت رهبر شهید سر به آسمان سایید، اکنون ناقص، گزینشی و مسئله‌دار معرفی می‌شود. این پرسش‌ها بیشتر از اینکه از نقد منتقدان سرچشمه بگیرد، از حاصل کار دانش‌نامه نویسیان و دفاعیه برخی از دست اندرکاران آن ناشی می‌شود. یکی از نمونه‌ها، کلیپ صوتی آقای محمد حسین فیاض است که من شخصاً گوش دادم.

به باور من آنچه از زبان سرخ قلم در زمینه و زمانه مقاومت غرب کابل بر سینه تاریخ‌خوران کرده است، گنج عظیمی است که از زیر آوارهای استخوان ما به دست آمده است. قدر این گنجینه را اگر سید ابوطالب مظفری و کاظم کاظمی و محمد حسین فیاض و شاعران و نویسندگان دیگر ندانند، چه کسی باید بداند.

نمی‌خواهم بگویم که نگرانی‌های فوق، و پرسش‌های یاد شده، لزوماً به حق، یا درست است؛ اما می‌گویم به هوش باشیم. چشمان مان را بشوئیم. اوج‌های هزاره را ببینیم و معرفی کنیم. مقاومت غرب کابل بلندترین قله‌ای است که هزاره‌ها از رهبر تار هرو، از سیاست‌مدار تاروشنفکر، از عالم تا عامی از شاعر تا داستان‌نویس، از هزاره تباری تا هزاره فرهنگی از داخل تا

می‌کنیم. کاری که هم ظلم است و هم تحریف واقعیت.

بی‌طرفی علمی به معنای وارونه جلوه دادن واقعیت و کشیدن مفهوم یک واژه از بستر سیاسی و اجتماعی و فرهنگی اش نیست و با کنار گذاشتن ارزش‌های مستقر در جامعه نیز ربطی ندارد. این نه در اسلام ممکن است؛ نه در لیبرالیسم، نه در کمونیسم و نه در ایسم‌های دیگر. بی‌طرفی علمی معنایش این است که حب و بغض‌های شخصی و گروهی، باعث نشود که واقعیت‌های گذشته و زیسته را آنگونه که هستند، گزارش نکنیم. باعث نشود که افرادی در یک طراز را ناظر از معرفی کنیم. باعث نشود که چیزی را از قلم بیان‌دازیم که شایسته به قلم آوردن بوده است؛ اما چیزی را شامل کنیم که استحقاق شامل شدن را نداشته است. بی‌طرفی علمی این است که چشم ما در برابر تمام واقعیت‌ها باز باشد، چه خوشایند ما باشند، چه نباشند.

۱۹ فبروری ۲۰۲۴

و تحت ستم سروکار داریم. این دوگانه‌ها یکسان نیستند. نه در وجدان عمومی انسانیت یکسان است و نه در فصول مشترک مکاتب اخلاق و اخلاق جهانی. یکی شان ارزش است و دیگری شان ضد ارزش؛ و لذا نگاه ارزش‌داورانه در قبال هر دوی شان صادق.

ما نمی‌توانیم خود و جامعه انسانی را از ارزش تهی کنیم؛ اما می‌توانیم در جانب راست و درست آن ارزش‌ها و هنجارها بایستیم، نه در جانب اشتباه آن. فی‌المثل، آنگونه نیست که «قیام» و «مقاومت» واژه‌هایی باشند که از آنها ارزش‌داوری فهم شوند؛ اما از واژه «شورش» ارزش‌داوری فهم نشود. به گواهی تاریخ؛ و حتی براساس تجربه زیسته ما، واژه شورش همیشه از طرف حکومت‌های مستبد، برای سرکوب و ناحق جلوه دادن انسان‌های آزادی‌طلب به کار رفته است. در حالی که واژه قیام اکثراً به جای درست استفاده شده و انسان‌های خسته از استبداد به قیمت جان‌شان به پا خواسته‌اند و نام‌شان را قیام گذاشته‌اند. پس مطابق این مثال، اگر ما ایستادگی برخی از شخصیت‌های هزاره در برابر حکومت‌های استبدادی گذشته را شورش می‌خوانیم، ارزش‌داوری کرده‌ایم؛ اما در جهت اشتباه ارزش‌ها ایستاده‌ایم و ضد ارزش‌ها را به جای ارزش‌ها تقویت

نیست، بلکه «نژادشده» است. یعنی تلقی ما از سیاه پوست به عنوان نژاد، بیان یک امر ذاتی و از پیش تعیین شده در طبیعت نیست، بلکه یک برساخته اجتماعی است. ۲. نژاد غیر از قومیت است. نژاد (race)

بر اساس خون و ویژگی‌های ژنتیکی تعیین و تعریف می‌شود، اما قوم (ethnic) و قومیت (ethnicity) بر اساس مولفه‌هایی چون نژاد، مذهب، زبان، تاریخ مشترک، فرهنگ و آداب تعریف و تعیین می‌شود، یعنی مجموعه‌ای از ویژگی‌ها روی هم رفته قومیت را تشکیل می‌دهند و لذا قوم بر خلاف نژاد یک مفهوم فرهنگی است.

۳. تعیین مرزهایی که اقوام را از یکدیگر کاملاً جدا و متمایز کند، ممکن نیست؛ چون اولاً همان‌گونه که اشاره شد، این مفاهیم از قبیل انواع طبیعی نیستند که جنس و فصل داشته باشند و دارای ذات و ماهیت باشند، بلکه برساخته‌های اجتماعی‌اند و ثانیاً مولفه‌های تشکیل دهنده آن‌ها در حلقه‌های گوناگون با دیگر اقوام و ملل مشترک است. لذا بهترین مفهومی که می‌تواند این وضعیت را توضیح دهد، مفهوم «شباهت خانوادگی» است که ویتگنشتاین آن را ابداع کرد و می‌گفت مفاهیم در معانی خود شباهت خانوادگی دارند. این تحلیل عیناً در مورد اقوام صادق است.

چارچوب مفهومی غنی‌تر، مشکلات فکری و ذهنی کمتر

محمد امین احمدی

هزاره جامعه‌ای در حال تحول است، برای درک بهتر از هویت و مسائل خود، نیاز به چارچوب نظری و مفهومی غنی‌تر دارد. چارچوب نظری و مفهومی‌ای که ذهنیت غالب و مسلط بر هزاره‌ها را در حال حاضر می‌سازد، این نیازمندی را برآورده نمی‌تواند.

عجالتاً در این نوشته که امیدوارم موجب سوء تفاهم نشود، به برخی از این مفاهیم کلیدی و دشواری‌های، آن اشاره می‌کنم:

۱. اغلب مفاهیم اجتماعی، از قبیل نژاد، قوم و حتی به باور برخی از متفکران، جنسیت و نقش‌های آن، امور طبیعی، ذاتی و از پیش تعیین شده و ثابت نیستند، بلکه برساخته و مصنوع اجتماعی‌اند. لذا به گفته چارلز آر لاورنس، فیلسوف رنگین پوست آمریکایی، برای مثال سیاه‌پوست نژاد

باقی ماند و در این دوره که از هرگونه منازعه تعبیر قومی می‌شود و صنعت قوم‌سازی به برکت سیاست در افغانستان در دودمه اخیر شایع و عام شد، این منازعه اجتماعی و طبقاتی نیز صورت قومی به خود گرفت. برخی از نخبگان سیاسی سادات در آغاز می‌خواستند از مذهب ایدئولوژی سیاسی ساخته شود که نتیجه نداد و گرایش دیگر، مسلط شد. تسلط این گرایش سبب شد که نخبگان یاد شده به سوی قوم‌سازی بروند. این جانب خودم در دو یادداشت در یکی برداشت راسیستی هزارگان را نقد کرده بودم و در دیگری باور ضمنی و پنهان به عدم برابری سید و هزاره بر اساس خون را. در اولی به کامنت‌های هزاره‌های نژادباور پاسخ می‌دادم و در دومی به کامنت‌های سیدهای نژاد باور .

۱۹ فبروری ۲۰۲۴

۴. هزاره به عنوان قوم وسیع‌تر و فراگیرتر از هزاره به مفهوم نژادی آن است. هزاره به مفهوم نژادی فقیرتر از هزاره به مفهوم قومی آن است. هزاره به مفهوم قومی شباهت خانوادگی وسیع دارد. تلقی قومی از هزاره ما را از استعمال هزاره فرهنگی که بر جدایی و غیریت‌سازی دلالت می‌کند، بی‌نیاز می‌کند.

۵. در هزاره‌ها دو گرایش وجود دارد، یک‌گرایش می‌خواهد از قوم و یا همان نژاد ایدئولوژی سیاسی بسازد و دیگری می‌خواهد از مذهب ایدئولوژی سیاسی بسازد. لذا مشکل خلق می‌شود، راه حل این است که نه از مذهب و نه از قومیت هیچ‌کدام ایدئولوژی سیاسی ساخته نشود؛ ایدئولوژی قومی و مذهبی هیچ‌کدام برای هزاره با هر مذهب و مرامی که باشد، عدالت و برابری نمی‌آورد.

۵. بر اساس تلقی قومی از هزاره در واقع سادات هزاره قوم نیست بلکه یک طبقه اجتماعی است، درست مانند ملا، حاجی و خان لذا مشکل هزاره و سید مشکل قومی نیست بلکه مشکل طبقاتی است. جامعه هزاره که در حال تحول است هرگونه برتری جویی و امتیاز از پیش تعیین شده را نفی می‌کند، این مبارزه به فروپاشی طبقه خان و میر در هزارستان انجامید و البته با هزینه سنگین. اما مشکل امتیاز ناشی از سیادت

صف قومی خود را رسماً در احصائیه و شناسنامه تابعیت افغانستان، جدا از هزاره ثبت و این جدایی را جشن نمی‌گرفتند!! تاجیک شیعه هراتی، چه پیوندی به هزاره داشته و دارد که کسانی در رفاقت پاطوقی، گلشهری، مشهدی‌شان، کاظم کاظمی و مرادی را وارد دانشنامه کنند و از آنها منحنی گاردهای دم دست، برای نفاق اندازی و زنده کردن حس گروهی در هزاره‌ها استفاده ببرند!!

ما هزاره فرهنگی نداریم!! اگر فرهنگ مشترک و مذهب مشترک، ملاک و معیار هزاره بودن و شامل در دانشنامه شدن باشد، عرب و عجم و ترک و تاجیک و حتی کثیری از پشتونهای شهرنشین را هم باید در دانشنامه شامل کنند و «دانشنامه شیعه» عنوان بدهند!

۲۰۲۴ فیبروری

محمد عزیز

وقتی موضوع «قومیت» در «دانشنامه هزاره» از بیخ حل نشود، هر فصل باید شاهد تقابل باشیم. کسانی چون سید نقیب و بدتر از نقیب، سر و کله سیاه‌شان، دانشنامه را منفور و غیر قابل تحمل می‌کند و اعتراض بر حضور آنها در دانشنامه، هزاره‌ها را دوامدار باهم مشغول می‌سازد و نفاق اجتماعی تولید می‌کند!!

بیایید از خیر هزاره فرهنگی بگذریم و این غیر علمی ترین مدعای مصلحتی، منفعتی تاکتیکی و من درآوردی را کنار بگذاریم و به رسمیت نشناسیم! اگر کسانی از ما می‌رنجند، برنجدند، بیزاری از هزاره، انتخاب شیرین خودشان بود نه هزاره‌ها! این، به معنای دشمنی هزاره با هیچ قوم دیگر نیست، حق انسانی هزاره است! اگر کسان دیگر، به هزاره و فرهنگ هزاره ارادت و اهتمام و کمترین علاقه و رابطه داشتند،

بس تکرار شده است و رنگ قطعیت پیدا کرده کمک کند.

اهل فن می‌دانند که تاریخ یک پدیده نیز مانند خود آن پدیده مهم است. دانشنامه هزاره در کشور ما یک اتفاق نادر بوده و است. اگر من و ما که از ابتدای این جریان در متن کار بودیم چیزی از سیر تکوین و تدوین آن ننویسیم به نحوی به اختفای تاریخ این پدیده پرداخته‌ایم و این درست نیست. نسل آینده باید بداند که این مجموعه در چه تاریخی و با چه امکاناتی پا به عرصه وجود نهاد. بنابراین دوستان این نوشتار را دفاع یا پاسخ نقدها، به معنی رایج آن تلقی نکنند.

دانشنامه هزاره نیز در نوع خودش یک محصول، منتها از نوع فرهنگی آن است. جمع اندکی در فرایند تولید آن شریک‌اند، روشن است که اگر این فرآورده فکری و عملی با اقبال یا عدم اقبال عمومی مواجه شود، آفرین و نفرین‌هایش را نیز همان جمع خواهد شنید. بنابراین من و همکارانم هم از نقد استقبال کرده‌ایم و هم نفرین‌ها و آفرین‌هایش را به جان خریدیم. این محصول باید بتواند در عرصه آزمون‌های فکری و عملی و نیز رقابت‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی از روش و منش خودش دفاع کند، در غیر آن در قضاوت بی‌رحم تاریخ، ضمانت بقاء ندارد.

پاسخ سید ابوطالب مظفری به نقدهای دانشنامه

کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست

در حاشیه نقد و نظرهای دانشنامه هزاره *

قسمت اول

رویه این قلم در امور شخصی و عمومی این بوده است که معمولاً به نقدها پاسخ ندهم. نقد در هر صورت کارآمد است. نوشتن نقد بر هر اثری، به نحوی در میان آوردن آن است و خواسته یا ناخواسته، برکشیدن آن اثر را نیز در پی خواهد داشت. بنابراین صاحب یا صاحبان اثر، باید منت‌دار کسانی باشند که بی‌مزد، محصول‌شان را از زاویه گمنامی به میدان دید جامعه مخاطب بر می‌کشند. اینک نیز بر همین نظرم. اما احساس می‌کنم لازم است اندکی از دست‌آوردهای تجربی‌ام را در طول سال‌ها کار در دانشنامه هزاره در میان بگذارم. برداشت‌هایم را از این جریان مطرح کنم، شاید به فهم بهتر پاره‌ای از امور و توضیح ابهامات که در نقدها از

۱. امور شخصی

را وقف اموری از این دست کند. من شعر را برای خود گفته‌ام و برای سرنوشت جمعی مردمی که خودم را عضوی از آنان می‌دانم و با درد و رنج‌هایشان، خود و پدرانم زیسته و گریسته‌ایم. خوشبختانه این نظریهٔ دیگراندیشی هزاره در من وجود ندارد و نخواهد داشت، حالا چه برخی از این خوشش بیاید چه بدش. من چنینم که نمودم دیگر ایشان دانند.

اما قضیهٔ سود و شهرت احتمالی که به دست آمده یا نیامده، امری غیراختیاری است و بیرون از خواست من، کسی را به جرم امر غیراختیاری محاکمه نمی‌کنند. اما این قدر هست که من تا امروز از جهت شعرهایی که در موضوعات جامعهٔ هزاره سروده‌ام نه از شخص و نه از کدام حزب و گروهی پیشیزی پاداش دریافت نکرده‌ام و از این جهت وجدان آسوده دارم. اما اگر دوستان این‌همه طعن، نیش، کنایه و دشنامی را که در طول این سال‌ها دیده و شنیده‌ام شاهد و عسل تلقی می‌کنند، حرف دیگر است. نکند بیماری شگری که دارم از کثرت این عسل خوری‌ها بوده و خبر نداشته‌ام.

یا رفیق دیگری نوشته است: «به نظر می‌رسد این کتاب (اسطوره شکسته) با پادرمیانی سید ابوطالب مظفری به دانشنامهٔ هزاره راه یافته بوده» همین بزرگوارانی که

بهتر است ابتدا از خودم رفع چند اتهام کنم. روزگار را چه دیدی! شاید همین فردا دستِ ما از قلم کوتاه شد و آن‌گاه به‌عنوان یک گزارهٔ تردیدناپذیر در تاریخ بماند که شخصی به نام سید ابوطالب مظفری علی‌رغم لاف عشق به جامعهٔ هزاره، نقاب بر چهره داشت و هدفش از این کارها این بود که از نم‌این قوم کلاهی برای خودش بسازد. چنانکه نوشته است: «یکی از کسانی که برکت بودن در جامعهٔ هزاره را دیده و عسل شیرین آن را چشیده سید ابوطالب مظفری است» هزاره رنج کشیده و مظفری شعر گفته، شهره شده و سود برده است؛ اما سرانجام با «نشر اسطورهٔ شکسته در دانشنامه به زخم هزاره نمک پاشیده است». واقعیت این است که من هیچگاه شعرم را برای کس دیگری نگفته‌ام؛ یعنی من یک ناظر بی‌طرف نبوده و نیستم که بیرون از ماجرا نشسته باشم و برای یک موضوع بی‌ربط و نامربوط به خودم شعر سروده باشم. شعر درونی‌ترین فرآوردهٔ احساسی و عاطفی یک فرد است که تا ربط و نسبتِ وثیق میان ابژه و سوژه برقرار نباشد، شعری گفته نمی‌شود؛ اگر هم گفته شود چیز ارزشمندی از کار در نمی‌آید. شاید شاعری به تفنن دربارهٔ جابلقا و جابلسا هم قطعه‌ای بسازد؛ ولی اینگونه نیست که تمام کارنامهٔ سی ساله خودش

در مقالات دانشنامه گام به گام از ما درباره گز و متر فلان قریه، سند دست اول مطالبه می‌کنند، آن وقت خودشان درباره چنین نسبت‌هایی به یک فرد، تنها به عبارت «به نظر می‌رسد» اکتفا می‌کنند و بی‌خیال آوردن سند و دلیل می‌شوند. خوشحال می‌شوم اگر کسی کدام سند سری و علنی دارد به میدان بیاورد که به موجب آن، من، علت بروز این ذنب لایغفر شده‌ام. بله در تصویب این سیاست و روش که هر گونه آثار قلمی و هنری مردم هزاره و متعلقات‌شان، اعم از خادم و خائن در این کتاب معرفی شود، سهم داشته‌ام. هنوز هم بر این باور هستم که دانشنامه یک قوم نمی‌تواند از نقاط مثبت و منفی آن قوم برکنار باشد. یک قوم در میان خود هرگونه آدم دارد، در حوادث تاریخی، هم حماسه و قیام دارد و هم فاجعه و تراژدی بنابراین انتظار آن دسته از عزیزان ما که در این دانشنامه فقط حماسه‌های جامعه هزاره به عنوان روسرخ‌ی منعکس شود و نقطه نیرنگی‌ها فاکتور گرفته شود، آرزوی نیکی است؛ ولی متأسفانه با ساختار علمی دانشنامه نمی‌سازد.

البته سوبیه دیگر این دگراندیشی‌ها عمیق‌تر است. برخی به صراحت و یا کنایه حضور مرا به عنوان یک بیگانه در دانشنامه باعث ایجاد این کاستی‌ها می‌دانند و نوشته‌اند: «ابوطالب در این دانشنامه چه

می‌کند». یا اینکه «یکی از مشکلات جدی دانش‌نامه هزاره ساختار معیوب آن است، به عنوان نمونه مظفری رئیس شورای علمی این نهاد است. بی‌تردید، در تمام نهادهای علمی، رئیس آن حرف آخر را می‌زند به این معنا که رئیس باید فهیم‌تر از تمام اعضای و شایسته‌تر از همه باشد. مظفری چگونه بر دکتر مولایی... ریاست می‌کند» این نکته‌ها البته امری است که باید همکاران من درباره‌اش تصمیم بگیرند. اگر دیدند و دیدم که حضور من به هر شکلی اعم از بی‌لیاقتی چنانکه گفته شده و یا بیگانگی، کار دانشنامه را با رکود و مواجه می‌کند، بدون هیچ دلخوری از جمع کنار می‌روم و خیلی هم خوشحالم تا خاطر من از این آسوده شود؛ اما دو نکته را خاطر نشان می‌کنم، اول اینکه به فرض یک فرد بیرون از دایره یک قوم و کشور و به قول دوستان بیگانه هم اگر بیاید و کتابی درباره آن جامعه بنویسد یا در یک تلاش جمعی سهم ولو کوچک بگیرد، هیچ امر بعید و غیر معقولی نیست، چنانکه غالب پژوهش‌های تاریخی و مردم‌شناسی را که ما امروزه داریم، کسان دیگر انجام داده‌اند. این کار نه تنها ضرر ندارد که در جای خودش مفید نیز است. از این گذشته، کار من در دانشنامه‌ای که از خود انضباط‌های گوناگونی دارد، بیشتر اجرایی است و هیچ تصمیم مهمی در این

باشی و بعد از مدتی از آن تبری بجویی. در شمار جملات انشایی است. اما اگر کسی در یک جمله خبری گفت که من عضو فلان جریان نبوده‌ام به معنی برائت نیست. سازمان نصر و حزب وحدت از آن دست اموری نیست که من از عضویت آن برائت بجویم. اما شاید در مصاحبه‌ها گفته باشم که من عضو حزب و گروهی نبوده‌ام. یک بار هاشمی نامی به جرم ضد سید بودن و در عالم ناشناختگی نوشته بود که مظفری نصری است و پدرش نیز نصری دو آتشی‌ای بود. من آنجا گفتم که این واقعیت ندارد. پدر مرحوم من عضو هیچ حزبی نبود، سال ۱۳۵۹ تا احزاب در وطن پا گرفت، ما به ایران کوچیدیم و بعد از یک سال پدرم در ایران فوت کرد و سعادت عضویت در هیچ حزب نصیبش نشد. در منطقه‌ای که ما زندگی می‌کردیم؛ یعنی ارزگان خاص و باغچار تا سال‌های آخر باقی احزاب بودند؛ اما سازمان نصر یا اصلاً نبود یا زیاد مطرح نبود. من با سازمان نصر سال‌ها بعد وقتی شروع به تحصیل کردم، آشنا شدم. اما این قدر بگویم که اکثر دوستانم که با آن‌ها رفاقت و رفت و آمد داشتم نصری بوده‌اند و رفت و آمدم نیز در دفتر این سازمان بوده است. شاید همین نکته باعث شده که خلق غیور مرا هم در سیمای یک نصری شناخته باشند که البته هیچ اشکالی

دانشنامه اعم از مدیریتی و علمی به تنهایی گرفته نمی‌شود تا باعث مشکلی شود. در ریاست شورای علمی نیز کار من اجرایی است؛ یعنی من دارم نظرات علمی یکایک دوستان را با یک حق رأی اجرا می‌کنم و هیچگاه در یک جامعه مدیر اجرایی لزوماً عالم‌ترین و فهیم‌ترین فرد آن جامعه نیست. با بیان یک نکته دیگر درباره خودم دایره امور شخصی را می‌بندم و می‌روم سر وقت امور دیگر. گفته شده که «از میان مسؤلان دانش‌نامه هزاره، سید ابوطالب مظفری به تازگی از فعالیت و عضویت در سازمان نصر و حزب وحدت که شهید مزاری دبیرکل آن بود، برائت و بی‌زاری جسته است» من چون عضو رسمی هیچ حزب و گروهی تا حالا نبوده‌ام، اطلاع ندارم که عضو بودن و فعالیت در احزاب چه تشریفات داشته است؛ ولی این قدر می‌دانم که خیلی نباید بی در و پیکر بوده باشد و در حد یک کارت عضویت یا امضای تعهدی باید در میان بوده باشد و از طرفی کلماتی مانند عضو بودن و فعالیت داشتن عاری از معنا نیست و نیز کلمه برائت نیز بار معنایی خاصی دارد. این کلمه در معنی مناسب اینجا یعنی همان بی‌زاری است که خود نویسنده نیز تصریح کرده است. مورد کاربرد آن وقتی است که مورد تهمتی قرار گرفته باشی و یا در برهه‌ای از تاریخ زندگی خود عضو باند تبهکاری

ندارد، من از این نسبت نه‌چندان مبهجم و نه‌چندان ملول به هر حال تصورات بیرونی دیگران از تو است. اما در بیان تاریخ واقعیت زندگی خودم حق دارم بگویم که به طور رسمی من سازمانی نبوده‌ام.

اما حزب وحدت سخن دیگری است. در دوره شهید استاد مزاری و دوره استاد خلیلی در بامیان من و بسیاری از دوستانم هوادار این حزب بودیم. برای آرمان‌هایش شعر گفته‌ام، قلم و قدم زده‌ام. نخستین کلیپ برای فاجعه افشار را من و دوستانم در مشهد تهیه کردیم و نخستین یادنامه بعد از شهادت استاد مزاری با نام «سوگنامه ذوالفقار» نیز کار من و دوستانم در بنیاد فرهنگی کاتب مشهد بود که سرمقاله آن را نیز من نوشتم. اولین و دومین مجموعه شعر «تبر و باغ گل سرخ» که جناب استاد شریف سعیدی گردآوری کرد، انتخاب نامش هم برگرفته از شعر من است و هم طرح جلدش را من در مشهد انجام داده‌ام. هیچ‌کار فرهنگی و جریان ادبی در تأیید و تقویت حزب در آن سال‌ها در ایران نبود که به نحوی پای من در آن نباشد؛ ولی با وجود این، به شکل رسمی عضو این حزب هم نبوده‌ام و هیچ‌گاه فعالیت حزبی هم نکرده‌ام. با این کارها هیچ مطالبه هم از کسی ندارم. من این کارها را زمانی انجام داده‌ام که «نه از تاک نشان بود و نه از

تاک نشان» نسل پرشور امروز در گهواره‌ها بودند. پس بنابراین این سخن بی‌سند باز از کسی که بر کتابی نقد می‌نویسید و خودش هیچ انضباطی در سخنش ندارد، بعید است.

۲. پروژه بدیل

نکته دیگری که این روزها در نقدها بسیار دیده می‌شود سخن از پروژه بدیل دانشنامه است یا اینکه این کادر موجود عرصه را خالی کنند تا اهل تخصص و تعهد جای آنان را بگیرد. واقع‌بینانه نگاه کنیم در این مورد هم چند نکته را نمی‌توان انکار کرد.

اول، می‌شد و می‌شود این کار با جمع دیگر، رویکرد، سیاست و روش دیگر انجام بگیرد. صریح بگویم که آن مصنوع دیگر هم لزوماً از آنچه فعلاً تولید شده نه بدتر خواهد بود و نه بهتر؛ زیرا استعدادها و توانایی‌های این جامعه همین است. آن گروه فرضی دیگر نیز نمی‌تواند یک‌شبه به مخازن پنهانی. از منابع علمی، ثروت بادآورده، تجربه عملی در عرصه پژوهش و توانایی‌های قلمی و ذوقی دست پیدا کند و یکباره جهانی به کام دل آزادگان بسازد. در آن صورت نیز برخی از مردم راضی بودند و برخی دیگر ناراضی.

از طرفی روشن است که به دست آوردن رضایت عموم، نه شدنی است و نه درست.

دیگر این توهم را نداری. سرت می‌خورد به دیوار واقعیت. برخی اهل نوشتن است با شما کار نمی‌کند، هم فکر نیست، هم سلیقه نیست، برخی اهل علم است، دیگر حوصله و مجال کار را ندارند. سن و سال و بیماری از ایشان توان کار جدی را گرفته است، برخی هستند کار هم می‌کنند؛ ولی با این مقدار حقوق یا بی حقوق با شما همراه نمی‌شوند زندگی‌شان اولویت درجه یک‌شان است. برخی کار هم می‌کنند؛ ولی نتیجه کارشان را وقتی می‌بینی آنی نیست که تو از دور خیال می‌کردی. این است که هزار نکته باریک‌تر ز مو در میان است که تا آن زمان نمی‌دانستی. جامعه ما تجربه کار جمعی ندارند، تجربه کار جمعی و سازمانی دیسپلینی را طلب می‌کند که طی زمان طولانی تجربه به دست می‌آید و جامعه شتاب‌زده و در حاشیه زیسته ما از این تجربیات بی‌بهره بوده‌اند. یک قریه را به چند نفر از اهالی همان قریه بدهی هر کدام از یک طرف گز می‌کنند و باور و وثیق هم دارند که باید این قریه از این طرف گز شود و اگر نه خطایی اتفاق می‌افتد که بنیاد قوم را با خطر مواجه می‌سازد.

این‌گونه است که باید واقع‌بین باشیم من می‌دانم که فرآورده فکری و قلمی را که من و همکارانم، در دانش‌نامه هزاره در طی این چند سال عرضه کرده‌ایم، رضایت

شدنی نیست چون خلق افکار، احساسات و خواسته‌های متفاوتی دارند. همسوکردن تمام این افکار و خواسته‌ها و عواطف در طول تاریخ بشری دیده نشده و اگر هم در برهه‌ای از زمان به وقوع پیوسته، دوام نداشته است. اما مطلوب نیست به دلیل اینکه عموم مردم در همه چیز نه سخن حق می‌گویند و نه سخن معقول و بنابراین همواره حق نیز با همه نیست. خصوصاً اگر آن امر مربوط به حوزه‌های تخصصی و علمی باشد. سخن عموم اغلب آمیخته‌ای از غرض‌ورزی، جوزدگی و دنباله‌روی است. لازم نیست برای به دست آوردن رضایت خاطر آنان به حقیقت‌ها و واقعیت‌ها پشت پازد و حق و باطل را با هر ضرب و زوری کنارهم نشانند و رضایت خلق را جلب کرد. این کار سیاستمداران است که با این روش سعی می‌کنند بر گرده مردم سوار شوند.

یکی از تجربیات کار علمی دانش‌نامه همین نکته است که انسان را از توهم نجات می‌دهد. این توهم تا زمانی وجود دارد که شما در بیرون گود نشسته‌اید. بیرون گودی‌ها گمان می‌کنند که من به جای فلانی‌ها باشم اینگونه مدیریت می‌کنم، نویسندگان درجه یک را جمع می‌کنم، افراد با سواد جامعه را به کار می‌گیرم در شورای علمی و بسیار امور نابسامان دیگر را سامان خواهم داد. اما وقتی وارد کار می‌شوی

خاطر تعدادی از مردم ما را جلب نکرده و حتی خاطر جمعی از دوستان عزیز را نیز آزرده است و به قول عزیزی «غم‌نامه» شده است. اما در هر صورت، این را هم به فال نیک می‌گیریم. چون نسبت به چند دهه قبل چند گامی به پیش هستیم. بزرگان ما شاهدند که همین مردم در دوره مقاومت چه فجایعی که در میان خودشان خلق نکردند؟ چه خون‌ها که نریختند و چه آبروها که نبردند. گامی به پیشیم؛ چون همان داروگیرها امروزه از لوله تفنگ، به نوک قلم کشیده شده و از عرصه میدان به ساحت فرهنگ آمده است. جنگ فرهنگ هم بی‌تلفات نیست؛ اما هرچه هست برکاتی نیز در پی دارد. تا زخم‌های آن جنگ‌ها ترمیم نشود، این حالات و اتفاقات نیز دور از انتظار نیست.

۲۰ فروری ۲۰۲۴

درباره ویراستاری دانشنامه هزاره

محمد کاظم کاظمی

من چند روز پیش یادداشتی درباره دانشنامه هزاره نوشتم و انگیزه نگارش آن یادداشت هم این بود که از ویراستاران دانشنامه بودم و همه متن را خوانده بودم و می‌توانستم درباره بعضی مسائلی که در این مورد گفته شده است، قضاوت کنم. آن یادداشت بازتاب قابل توجهی یافت، بارها باز نشر شد و پیام‌های بسیاری هم در تأیید یارد در ذیل آن نوشته شد. بعضی دوستان هم باز در مطالبی به آن یادداشت اشاره کردند و آن را نقد کردند که سپاسگزار همه هستم.

جناب امان‌الله فصیحی در یادداشتی جامع و عالمانه بعضی کاستی‌های ویرایش دانشنامه را بیان کردند که برایم آموزنده بود. بعضی دوستان دیگر هم مطالبی وزین و راهگشا نوشتند. از این میان باید به مطالب آقای محمد مرادی، اسدالله سعادت و

حدود ۸۰۰ مدخل و حدود ۴۵۰ هزار کلمه. چنین کاری طبیعتاً زمان بسیاری هم می‌برد. ویرایش دانشنامه قریب به شش ماه زمان برد. و از طرفی وقتی حجم زیاد است، تعداد نام‌ها هم بسیار می‌شود، به خصوص که متن ما یک دانشنامه است و سرشار از اسامی اشخاص و جای‌ها و کتاب‌ها و تشکله‌ها و سازمان‌ها.

این که این اسامی باید یکدست شود دور از نظر ما نبود. ولی شما تصور کنید که ما چند هزار اسم داریم که این‌ها در هزار صفحه مطلب پخش شده است و از شروع تا پایان کار حدود شش ماه طول کشیده است. سخت است که شخص همه این اسامی را در خاطر داشته باشد که هر کدام به چه شکلی درج شده‌اند.

یکی از دوستان بیان کرده بود که حجم سنگین نمی‌تواند مانع و دشواری‌ای در کار وانمود شود. چه فرق می‌کند که تو یک کتاب را در یک ماه کار کنی یا شش کتاب را در شش ماه کار کنی. ولی قضیه این است که وقتی یک کتاب قطور داریم، شرایط پیچیده می‌شود.

بیاییم قضیه را با مثالی روشن کنیم. فرض کنیم خانه‌ای ساخته می‌شود و شخصی مسئول بررسی و کنترل است. باید سیستم‌های آب و برق و لوله‌کشی و تهویه و یکسانی قفل و دستگیره‌ها و

محمدهادی احمدی اشاره کنم و سپاسگزار باشم.

در این میان البته بعضی مواضع تند یا اتهام‌ها یا گمانه‌زنی‌هایی هم مطرح می‌شد که شاید لازم بود پاسخ داده شود ولی نکته‌ای که جناب محمدهادی احمدی در این میان یادآور شدند، برایم بسیار جالب بود. این که بگویم به مطالبی پردازم که جنبه علمی دارد و انتقادهای جدی‌تر و اساسی‌تری در آن‌ها مطرح شده است.

من لازم دیدم که قدری در مورد ویراستاری دانشنامه که در چند مورد از یادداشت‌های دوستان به آن اشاره شده بود، روشنی بیندازم.

اما در مورد مطلب جناب فصیحی.

در مورد یکدست‌سازی نام‌های جای‌ها و اشخاص و تشکله‌ها که ایشان اشاره کرده‌اند، حرفشان در مجموع درست است. بله نام‌ها باید به صورت یکسانی درج شود. نباید در جایی «ناهور» بیاید و در جایی دیگر «ناور». منشأ این اختلاف‌ها در واقع این است که اولاً نویسندگان دانشنامه متعدد بوده‌اند یعنی چنین نبوده است که ما با کتابی از یک نویسنده مواجه باشیم. نزدیک ۵۰ نویسنده بوده‌اند و طبیعتاً اختلاف‌سبک نوشتار هم وجود داشت، اختلاف در کاربرد اسامی هم. از طرفی ما با حجم بالایی از مطالب روبه‌رو بودیم،

را مشخص کند و مثلاً به ما گوشزد کند که این ناور در جایی دیگر به اسم ناهور آمده است. این را ما باید حدس بزنیم و مورد به مورد رفع کنیم و البته که شکل ایدآل و مطلوب این است که حتی یک مورد هم از قلم نماند. ما یک فهرست بلندبالا داشتیم از اسامی ای که احتمال می‌رفت که به شکل متفاوتی آمده باشد. همه آن‌ها را با جستجوی کامپیوتری جستجو کردیم و آن هم نه در یک فایل، بلکه در فایل‌های متعدد این کتاب. آنچه باقی مانده، چند مورد از دهها مورد است که باقی اصلاح شده است.

مشکل ویراستار همین است که کاری که انجام داده چون اصلاح شده است، دیده نمی‌شود. در بسیاری مشاغل آنچه انجام داده شده دیده می‌شود. ولی در مورد ویراستاری آنچه انجام نشده دیده می‌شود هر چند اینها یک درصد یا یک هزارم کل موارد باشد مثلاً. این است که بیشتر به چشم می‌زند و بعضی‌ها هم طبعاً تعمیم می‌دهند.

طبیعتاً آنچه اینجا می‌گوییم به معنی توجیه کاستی‌ها نیست. این کاستی‌ها رخ داده است. من هم مسئولیتیم را می‌پذیرم و کاستی را قبول دارم و در آینده باید بیشتر تلاش کنم. آنچه مطرح می‌کنم برای چاره‌جویی است که چه کار کنیم که

شیرآلات حمام را کنترل کند که همه سالم باشند، یکدست باشند و هم‌رنگ باشند و درست کار کنند. خوب شخص کارش را انجام می‌دهد و خانه را تحویل می‌دهد و خانه‌ای دیگر را تحویل می‌گیرد. برای آن خانه دوم دیگر نگران یکدستی شیرآلات یا دستگیره‌ها با خانه اول نیست. ولی اگر این شخص قرار باشد که نظارت بر یک مجموعه آپارتمان‌های مثلاً بیست واحدی را به عهده داشته باشد، نه تنها ملزومات یک آپارتمان، بلکه کل این مجموعه را با هم کنترل و نظارت کند که مثلاً سیستم تهویه طبقه اول و ششم یک مجموعه با هم سازگار باشد. من مطالب را در دوازده فایل ورد که به تدریج آماده می‌شد ویرایش کردم. طبیعتاً یک مقدار دشوار است که به خاطر م باشد که کلمه‌ای که در فایل سوم به یک شکل آمده است، سه ماه بعد در فایل شماره هشتم هم با همان شکل آمده باشد. طبیعتاً تلاش بسیاری شد که این یکدستی صورت گیرد و حتی بسیاری از این اسامی را با جستجو و جایگزینی کامپیوتری، بعد از ویرایش یکدست کردیم. آنچه باقی مانده است، فقط مواردی است که با وجود این تلاش‌ها، از ذهن و قلم مانده است. البته با کامپیوتر ما می‌توانیم کلمات مشکوک را پیدا کنیم و یکدست بسازیم ولی کامپیوتر قادر نیست موارد اختلاف یک نام

ویرایش کند و یک بار من. ایشان بر بخشی از امور تمرکز بیشتر داشته باشد و من بر بخشی دیگر.

برای مجلدات دیگر دانشنامه (اگر کار تداوم یابد و این موانع، عملاً تدوین این کار ارزشمند را به بن‌بست نکشاند) می‌شود پیشنهاد کرد که مدیران، تعداد ویراستاران بیشتری را به کار بگیرند به خصوص که در این سال‌ها ما در بین جوانان هزاره ویراستاران متعددی داریم که در آن زمان هنوز تجربه کافی برای این کار را نداشتند.

جناب فصیحی مسائلی دیگری را هم مطرح کرده‌اند که بعضی از این‌ها البته به نظرم به نویسندگان و شورای علمی برمی‌گردد (مثل شناسه‌ها) و بعضی هم نکاتی بود که از آن‌ها غفلت شده بود، مثل ناهماهنگی تاریخ‌های منابع. طبیعتاً برای ادامه کار این‌ها هم باید در دستور کار ویراستاری باشد یا شخصی برای نظارت بر این امور تعیین شود.

موضوع دیگری که البته در نقدهای این دوستان ارجمند مطرح نشده ولی بسیار کسان آن را مطرح کرده‌اند و لازم است توضیحی بدهم، مسئله قومیت است و این که گفته شده است که نباید دانشنامه هزاره را شخص غیرهزاره ویرایش کند.

البته این سخن دو مورد نویسندگان هم گفته شده است که در این مورد باید متولیان

خطاهای انسانی تقلیل یابد. چه کار کنیم که همه چند هزار اسم در هزار صفحه دانشنامه، یکدست و مرتب باشد. شاید لازم باشد مراحل کنترلی بیشتر شود، چون بالاخره ویراستار هم خالی از خطا نیست. یا تدابیر دیگری که می‌شود سنجید.

مشکل دیگری که در کارهای بزرگ رخ می‌دهد و برای کسی که کار هزار صفحه‌ای نکرده است محسوس نیست، نیروی انسانی اندک در برابر حجم بسیاری از مطالب است. ما حدود ۵۰ نویسنده داشتیم. ولی در مقابل دو ویراستار داشتیم یعنی خانم پروین ولی‌زاده و من.

دانشنامه‌های دیگر یک گروه ویراستاری دارند. ولی واقعیت این است که ما به اندازه یک گروه آدم با تجربه در آن زمان در اختیار نداشتیم. شاید اکنون نیروهای کارآمدی داشته باشیم. ولی در سال ۱۳۹۶ نداشتیم. حتی به این فکر افتادیم که از بعضی جوانان دیگر نیز کمک بگیریم و گروهی تشکیل بدهیم. حتی چند مدخل را به صورت آزمایشی به دوستان دیگری هم سپردیم. ولی نتیجه‌بخش نبود. افراد ورزیدگی یکسانی نداشتند و به سبب تفاوت سبک کار، تشتت و ناهماهنگی بیشتر می‌شد. پس به این نتیجه رسیدیم که کار را من و خانم ولی‌زاده پیش ببریم آن هم به شکلی که یک بار ایشان همه مطالب را

ویرایش کرد. اگر هم کسی چنین چیزی بگوید، طبیعتاً اشتباه است.

به نظر من باید افق دید ما وسیع‌تر باشد و مسائل را از منظر ملی و بلکه تمدنی بنگریم. ما همه در برابر یک تهاجم ویرانگر قبیله‌ای به کشور هستیم، تهاجمی که هزاره و تاجیک و ترک و ترکمن نمی‌شناسد. به شیعه و سنی و سید و عام کار ندارد. دشمن این تمدن است. همه برای این گروه دشمن حساب می‌شویم و شایسته تحقیر و تبعیض. طبیعتاً هر چه بیشتر بتوانیم هم‌افزایی کنیم و نیروهای خویش را در برابر این حاکمان انحصارگر همسو بسازیم، بهتر است.

به هر حال من خیلی استقبال می‌کنم از این که جوانان برومند هزاره که به خصوص در سال‌های اخیر در دانش و ادب رشد بسیار داشته‌اند و در عرصه تألیف و ویراستاری هم فعال هستند، پا به میدان بگذارند، به مدیران دانش‌نامه مراجعه کنند و به مرور زمان کارها را خودشان به سامان برسانند و مرا که قریب به ۳۲ سال تمام است در کار ویراستاری هستم، از این کار سبک‌دوش سازند، به خصوص در کارهای سنگین و جدی‌ای که هم فراغت کامل می‌خواهد و هم تمرکز و آمادگی ذهنی و هم نیروی جوان و پویا. من شخصاً از هر کسی که گوشه کار را بگیرد استقبال می‌کنم

دانش‌نامه روشنگری کنند. ولی در مورد ویرایش من لازم است توضیحی بدهم.

گفتنی است که ویراستاری ما فقط ویراستاری فنی بوده است نه محتوایی. ویراستار فنی در محتوا دخالتی ندارد و طبیعتاً مسئله قومیت اینجا نمی‌تواند مؤثر باشد. من کتاب‌های متعددی از نویسندگان مناطق و اقوام مختلف کشور و همین‌طور کتاب‌های بسیاری از نویسندگان ایرانی را ویرایش کرده‌ام. در این میان بعضی کتاب‌ها مشخصاً به هزاره و هزاره‌جات ارتباط داشته است مثل «مردم هزاره و خراسان بزرگ» تقی خاوری و «هزاره‌ها» حسن پولادی با ترجمه علی‌عالمی کرمانی. کتاب‌های بسیاری از شعر و داستان دوستان هزاره و غیرهزاره را هم ویرایش کرده‌ام. تا حال هم جز در مورد دانش‌نامه، کسی متعرض این موضوع نشده است. همین‌اکنون بعضی از دوستان هزاره ما هستند که کتاب‌های بسیاری از نویسندگان تاجیک را ویرایش کرده‌اند و همین‌اکنون مشغول این امر هستند. این هم یک خدمت است به زبان و ادبیات کشور، هم مایه وفاق و همدلی بین‌اقوام می‌شود. من ندیدم که کسی از دوستان تاجیک ما گفته باشد که چرا این کتاب درباره تاریخ یا جغرافیا یا رجال سیاسی تاجیک را یک ویراستار هزاره

و بر آن هستیم که دست‌اندرکاران دانشنامه هم از این که نیروهای جوان و فعال کشور این مسیر را ادامه دهند، استقبال خواهند کرد.

۲۰ فروردین ۲۰۲۴

محمد عزیزی

بار دیگر تکرار می‌کنم که موضوع قومیت در دانشنامه هزاره، باید ریشه‌ای حل شود. این موضوع، در پرده ابهام است و با آن برخورد سلیقوی، انتفاعی، مصلحتی و غیر علمی صورت می‌گیرد!

برخی‌ها در پیوند به تثبیت قومیت هزاره و مواجهه با سادات و تاجیک‌های شیعه در دانشنامه هزاره، می‌گویند که «تقلیل‌گرایی نکنیم؛ همه هزاره‌اند!» می‌گویند که قوم و تبار خالص در جهان وجود ندارد. در هزاره بودن، باید تمام «عناصر هویت ساز» از قبیل: «اجتماع انسانی با تاریخ مشترک، سرنوشت مشترک، نمادها، منافع، تجربه تاریخی، ارزش‌ها، اعتقادات، زبان، سبک زندگی، سرزمین مشترک، ادبیات و هنر، موسیقی، میراث اساطیری، سنن و آداب، اعتقادات و آیین‌ها و رسوم و یادمان‌ها» دخیل است!

را یک‌جانبه برای دیگرانی که هرگز خود را هزاره نگفته و نمی‌گویند، از باب رفاقت شخصی، ارزان و رایگان لیلام می‌کنند و تحمیل هویت می‌فرمایند!

۲۱ فیبروری ۲۰۲۵

اما مشکلی که پیامد و نتیجه این نوع نگاه به «قومیت» پیش می‌آورد اینکه مثلاً و مشخصاً در افغانستان، تاجیک و حتی ازبیک و پشتونهای شهری و فارسی زبان، با هزاره‌ها مشترکات فوق‌را دارند. پس چطور هیچ تاجیک و پشتون و ازبیک حتی شیعیان شان، خود را هزاره نمی‌دانند و بالعکس! منطق علمی، عملی و کاربردی دانشنامه هزاره از قومیت اگر همین باشد، پس چرا خاص عنوان «هزاره» داده شده؟ و با این حال چطور هزاره‌های سنی از بدخشان تا بادغیس و فراه و نیمروز، فراموش گرفته شده؟ اگر تعریف علمی فوق‌را معیار بگیریم و چتر قومیت هزاره را کلان کنیم، برخی پشتونها، ازبیک‌ها تاجیک‌ها و ایرانی‌ها را هم به طریق اولی شامل می‌شود. پس با چه معیاری، برخی‌ها را بگیریم و از برخی دیگر عبور کنیم؟! اگر مذهب معیار و ملاک است، پشتونهای پاراچنار و پنجابی‌های پاکستان و هند و عرب و عجم و ترک و بلوچ، همه شیعه‌اند و آیا دانشنامه هزاره همه را شامل می‌شود؟! اگر نمی‌شود چرا و به چه دلیل؟ اصلاً مبنای برخورد "یک بام و دو هوا" چیست؟!

به نظرم که چیزفهمان ما، میان تصورات ذهنی- علمی و واقعیت‌های عینی- اجتماعی، متناقض می‌بافند و هویت هزاره

مشکلات امر به سکوت داده می‌شود و متأسفانه یکطرفه، پرداختن به بن‌سازه‌های هویتی، قومی تفسیر شده و افراط‌گرایی خوانده می‌شود. این در حالی است که اساس سوژه یک امر قومی و سرنوشت جمعی است. این طبیعی است که همگان نسبت به سرنوشت خود حساس هستند. بدتر از همه به منتقدین گفته می‌شود که دانشنامه نگاری یک حرفه است و شما نمی‌دانید، پس حق نقد هم ندارید. این یک کار علمی است که زیر نظر شورای علمی و کارشناسان علمی نگارش شده است. حتی گاه از سوی برخی متصدیان گفته شده است که شما چه بخواهید و چه نخواهید، دانشنامه نگارش می‌شود؛ پس چه بهتر که از این انتقادات دست بردارید و پروژه را خراب نکنید. از این رونخست، برخی از مشکلات بنیادی دانشنامه به اختصار خدمت عزیزان به‌عنوان وجدان آگاه، گزارش می‌شود و در پایان سولاتی از «کارشناسان و مشاوران علمی دانشنامه» مطرح می‌شود؛ امیدوارم که سروران گرامی دیدگاه‌های شان را بیان نمایند.

مشکلات

۱. مشکل نظری

نخستین مشکل دانشنامه این است که یک تلقی و نظریه روشن از تاریخ، هویت،

نخبگان، استادان، فرهنگیان و قلم بدستان هزاره، السلام علیکم ورحمت الله برکاته!

امان الله فصیحی

به کجا برم شکایت به که گویم این حکایت
که لبث حیات ما بود و نداشتی دوامی

اساتیدگرامی، نخبگان، فرهنگیان و قلم بدستان، چنانکه وعده داده بودم قسمت دیگری از مشکلات موجود در دانشنامه را به‌عنوان یک رسالت، خدمت شما عزیزان تقدیم می‌نمایم؛ چون جای دیگری به‌عنوان مرجع طرح این موضوع سراغ ندارم. متأسفانه این مطلب را زمانی نشر می‌کنم که بجای مواجهه علمی با انتقادات و دیدگاه‌ها، گفتگوهای سازنده، تفسیر سوء شده و به منتقدین انگ عقده شخصی، حزبی و ستمی زده شده است و می‌شود. به‌منظور جلوگیری از تداوم گفتگوها و طرح

فرهنگ و جغرافیای هزاره ندارد. از خواندن مقالات دانشنامه انسان به خوبی متوجه می‌شود که اشتراک ذهنی و تلقی روشن در میان متصدیان و نویسندگان دانشنامه در پاسخ به سوالاتی چون: هزاره کیست؟ پیشینه تاریخی آن تا کجا امتداد دارد؟ بن‌سازه و سازه‌های فرهنگی - اجتماعی او کدامند؟ امروز به چه کسانی هزاره گفته می‌شود؟ وجود ندارد. این آشفتگی نظری خود را در مدخل‌گزینی و نگارش مدخل‌ها و تشخیص سرمایه‌ها و مفاخر انسانی به خوبی نشان داده است. هیچ ملاک قابل فهم بر انتخاب برخی از این مداخل و نیابردن مداخل از همین سنخ وجود ندارد؟ برای مثال با کدام سند و مدرک معتبر این سینا و اخوند خراسانی هزاره شمرده شده است؟ ولی شخصیت‌های چون ابوریحان بیرونی در لیست وجود ندارد؟ در مورد شخصیت‌ها و مکان‌های دیگر نیز چنین است. دهها انسان و منطقه و رخداد و سازه‌های فرهنگی متناسب با همین جلد وجود دارد که آورده نشده است. به این موضوع در بحث مدخل‌گزینی بیشتر پرداخته می‌شود.

ضعف نظری در محتوا نیز اثر گذار بوده است. یک نمونه مدخل بامیان است؛ اگر نظریه مشخصی حاکم بودی، یقیناً بامیان به‌عنوان نماد هویتی، فرهنگی و سیاسی

هزاره بسیار جاندارتر از این باید نگارش می‌شد؛ به نحوی که عمق تاریخی و گستره هویت تمدنی و فرهنگی هزاره را به دیگران معرفی می‌کرد. حقیقتاً روان انسان آزاده می‌شود وقتی که میراث تاریخی، تمدنی، فرهنگی و سرمایه‌ها و مفاخر بامیانی که این همه به آن افتخار می‌کنیم به چند دهه تقلیل می‌یابد و آن همه گذشته پرافتخار مغفول می‌ماند. این ضعف در تعیین جغرافیای طبیعی و اجتماعی هزاره نیز نمایان است. آیا قلمرو زیست هزاره همان مناطقی است که ذیل عنوان زیستگاه هزاره در مقاله افغانستان آمده است؟ اگر چنین است با هزاره‌های پاکستان، مشهد و دیاسپورای هزاره در کشورهای غربی و اروپایی چه باید کرد؟ مگر همین حالا دانشنامه از سوی همین عزیزان حمایت نمی‌شود؟! مؤلفه‌های هویتی هزاره چیست؟ تلقی تک بعدی نویسندگان از عناصر هویتی و فرهنگی هزاره در مداخل مرتبط با افراد، اشخاص و برخی آداب و رسوم به خوبی نمایان است.

همانگونه که با هزاره هرکسی از ظن خود، یار شده است، دیدگاه مشترک و واضح در مورد دانشنامه نگاری نیز وجود ندارد. باید توجه نمود که دانشنامه نگاری به مثابه «ارائه گزارش مستند و قابل فهم بشر» یک امر جدیدی است که ما از جای دیگر وام گرفته‌ایم. بنابراین باید به قواعد و

<https://plato.stanford.edu/>

نمونه دیگر دانشنامه بریتانیکا به‌عنوان قدیمی‌ترین دانشنامه انگلیسی زبان در جهان است که بیش از ۲۵۰ سال سابقه دارد که روش آن روش معیار شناخته می‌شود.

۲. مشکل مدخل‌گزینی

اگر توفیق همراهی کرد، منطق ناتمام مدخل‌گزینی دانشنامه در مقاله جداگانه نشان داده خواهد شد و به توفیق الهی روشن می‌شود که روش موجود نه تنها در معرفی پیشینه، میراث فرهنگی، سرمایه‌های انسانی، فرهنگی، علمی، اجتماعی و طبیعی، بن‌سازه‌ها و سازه‌های هویتی، فرهنگی و الگوهای فکری هزاره ناموفق است، بلکه به تشدید شکاف‌های اجتماعی، منازعات بی‌حاصل، حذف تنوعات فکری و به حاشیه‌راندن دو حلقه مهم هزاره‌ها: اهل سنت و اسماعیلیه منتج شده است. اما در اینجا فقط به چند مورد اشاره می‌کنم و عاجزانه از شما می‌خواهم که فهرست مدخل دانشنامه را مرور فرمائید. در مورد اسلام به‌عنوان دین هزاره‌ها و افغانستان کشور هزاره مقاله نوشته شده است، ولی به امام ابوحنیفه به‌عنوان پیشوای هزاره‌های اهل سنت و افغانستانی به اندازه ابغه و باباه الف به‌عنوان یک رسم خرافی ارزش داده نشده است. اگر نام نامی

لوازم آن نیز کاملاً پای‌بند باشیم. در ادبیات دوستان ما فقط روی حذف عناوین و القاب تشریفاتی و ترتیب مداخل براساس حروف الفبا تاکید می‌شود، اما ویژگی‌های دیگر آن مانند ساختار، نحوه نگارش مقاله و مخصوصاً منابع قابل استفاده در دانشنامه اصلاً توجه نشده است و غالب استنادات دانشنامه هزاره با معیارهای رایج سنخیت ندارد. برای عزیزان فارسی زبان سه منبع دانشنامه نگاری معرفی می‌شود:

شیوه‌نامه تألیف مقاله در دانشنامه جهان اسلام

<https://rch.ac.ir/ContentP/shivename-KolliDetail>:

ساختار مقاله در دانشنامه جهان اسلام:

<https://rch.ac.ir/contentP/articleCreateDetail>

در درس زیر به خوبی منابع مورد استفاده تعریف شده است.

<https://fa.wikipedia.org/.../%D9%88%D-B%8C%DA%A9%DB%8C%E2...>

مهم‌تر از همه اینها، کافی است که به چند مقاله در دانشنامه جهان اسلام یا در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی رجوع شود. کاملاً نکات مورد نظر بدست می‌آید.

در دانشنامه نگاری غربی نیز سنت بر همین است. که یک نمونه آن دانشنامه استنفورد است.

شمه چای» یا «ارغلی») اسم آهوب با تور مدخل گزینی صید شده است، آیا احوال شخصیه اهل تشیع مدخل شده نمی‌تواند؟ به چه دلیل؟

کتاب اهل بیت از دیدگاه امام ابوحنیفه اثر دکتر شفق خواتی به‌عنوان نقطه وصل هزاره‌های امامی با کل افغانستان، طرد ورد می‌شود، اما پول جمع‌آوری شده از مردم به نگارش مقاله در مورد معرفی کتابی که در موضوعات عمومی یا شخصیت‌های کشورهای دیگر نگارش شده است، پرداخت می‌شود؛ این در حالی است که اینگونه موارد نه به معرفی ما نیاز دارد و نه با هویت ما پیوند می‌خورد و نه لازم است که ما هویت خود را با چنین مواردی معرفی کنیم. آیا کتاب الهیات علایی به‌عنوان متن علمی مهم به زبان دری یا الهیات شفای ابن سینا به‌عنوان بن‌سازه‌های فرهنگ به اندازه مجله ارشادالنسوان که پنج سطر بیشتر مطلب در مورد آن نیست، ارزش نداشت که معرفی می‌شد؟ وقتی ابن سینا خودش هزاره شد یقیناً آثار او نیز مربوط هزاره است. دلیل این همه سطحی‌نگری و تقلیل هویت و فرهنگ هزاره به این شاخه‌های لرزان چیست؟! خداوند عالم است.

به‌نظر می‌رسد همانگونه که روحانیون بخشی از جامعه هزاره است، روشنفکرانی

شهید مزاری با حرف میم شروع می‌شود، پس چرا ابوخلد کابلی نیامده است؟ آیا ابوخلد کابلی هویت ما را بیشتر معرفی می‌کند یا فردی که از بس شناخته شده است یک صفحه مطلب، در مورد او پیدا نمی‌شود و برای کشاندن او در حد دانشنامه به دروغ تمسک می‌شود.

بهرتر نبود که در کنار معرفی آثار شخصیت‌های کشورهای دیگر چون کتاب‌های احکام جهاد، احکام زکات و فقه صدقات، احکام نماز و احکام ویژه بانوان و کتاب‌های بدون مشخصات نشر، کتاب الیتیمه و الکفاح الاسلامی مرحوم محقق خراسانی معرفی می‌شد که شخص ایشان برای احیای هویت هزاره تمام قد تلاش کرد؟ نادیده انگاری این اشخاص به چه معنا است؟ آیا اینها هزاره نیست یا هزاره‌ای مطابق میل ما نیست یا ما خبر نداریم؟ جز اظهار تأسف چه می‌شود گفت؟ یا امان التواریخ مرحوم فیض محمد کاتب ارزش نداشت که بیاید؟ ولو در حد یک سطر؟ چنانکه در برخی مواقع فقط اسم مدخل ذکر شده است.

مهم‌تر از همه احوال شخصیه اهل تشیع به‌عنوان کتاب دکتر عبدالله شفایی و جمع نویسندگان و احوال شخصیه اهل تشیع به‌مثابه قانون یا حتی احوال شخصیه به‌عنوان خودمختاری شیعیان یکی از مهم‌ترین دستاوردهای مبارزات هزاره‌ها چندین دهه، مناسب نبود که می‌آمد؟ اگر «اذان گفتن در گوش بچه»، «ایستاده شدن

موسسه تحصیلات عالی ارزش مدخل شدن نداشت؟ آیا اینها به زیست جهان هزاره تعلق ندارند؟ یا دوستان دانشنامه نگار با دانشگاه و دانشگاهیان میانه ندارند و یا از این اشخاص و مراکز شناخت ندارند؟ که در هر دو صورت جای تأسف است.

استادان گرامی!

در مواردی برخی افراد و اشخاص که از نظر منطق مدخل‌گزینی که در جلد اول جا نداشته‌اند، اما با یک ترفند و هوشمندی از پنجره وارد شده‌اند. برای مثال با حذف پیشوند حزب و هفته‌نامه، اقتدار ملی به مثابه حزب و اقتدار ملی به مثابه هفته‌نامه آورده شده است و در ذیل هر دو به قدر ضرورت در ارتباط با شهید کاظمی سخن رفته است. با آوردن هفته‌نامه انصاف در حقیقت فعالیت‌های مرکز تبیان و عیسی مزاری معرفی شده است. اما از آن سوی دیگر برای مثال روزنامه‌های افغانستان، اطلاعات روز، اوت لوک و مجله الوحده الاسلامیه، افق نوین به عنوان موسسه و مجله نیامده است. جالب‌تر اینکه بنیاد امین تحت عنوان امین هم خودش و هم نشریه آن آمده است، ولی بنیاد اندیشه نیامده است. دلیل برخورد دوگانه چیست؟ حتی در مورد برخی افراد قاعده مدخل‌گزینی براساس حروف تخلص آشکارا نقض شده

چون اسدالله احمدی، دایفولادی، اکرم گیزابی، اکرم یاری، خانم سیمامر، محقق نسب و چهره‌های دانشگاهی نیز بخش از جامعه هزاره هستند که باید در دانشنامه بیایند. البته مدیران ارشد دانشنامه به این مطلب اعتراف دارند. اما وضعیت جلد اول نشان می‌دهد که اگر دانشنامه نگاران با روش موجود پیش بروند، یقیناً این اشخاص شانس ندارند که در دانشنامه بیایند؛ چنانکه اسدالله احمدی (بودا) از قضای روزگار حذف شده است. ده‌ها نخبه و سرمایه انسانی دانشگاهی مرتبط با همین مدخل‌ها نادیده گرفته شده است؛ برای مثال دکتر عبدالکریم اسکندری، دکتر ذاکر حسین ارشاد، دکتر موسی اکبری، دکتر علی‌باور اکبری، دکتر عیدمحمد احمدی ارزگانی و دکتر عارف احمدی فعلاً مقیم استرالیا، دکتر افضل‌ی مقیم ایتالیا، دکتر مهدی افضل‌ی، دکتر یوسف احمدی، دکتر احمدی (دکترای ارتباطات) نیامده‌اند. عنوان امید و باقری تک مدخل است، در حالیکه افراد دانشگاهی زیادی با همین تخلص هستند. نمونه دیگر ردیف احسانی است؛ در این ردیف چهره‌های برجسته دانشگاهی احسانی نام، نیامده و به تیپ خاص محدود شده است.

همین‌طور نهادهای علمی چون ابن سینا به عنوان دانشگاه و ابوریحان به عنوان

دانشنامه هیچ یکی از این مسیرها طی نشده است. نوعاً مصاحبه تک نفری با یک فرد یا نهایتاً دو فرد همسو انجام شده است. که در موارد زیادی سوگیری نیز داشته است و هیچ فلتری برای راستی آزمایی آن وجود نداشته است.

اگر بنای دانشنامه هزاره بر این است که خلاف اصل عمل نماید، باید معیار مشخص می‌کرد و برای هر مورد حداقل‌ها را مشخص می‌کرد و نگارندگان را مکلف می‌کرد که در هر مورد با اشخاص آگاه و مختلف مصاحبه شود تا دیدگاه‌های مختلف گردآوری و از طریق بالابردن تعداد مصاحبه شوندگان سوگیری‌ها نیز خنثی و کنترل شود. که چنین کاری نشده است. آیا وجدانا اطلاعات حاصل از مصاحبه با یک نفر اعتبار و روایی دارد؟ یا ما را به اشباع نظری می‌رساند؟

علاوه بر آن نگارندگان درک روشنی از دانشنامه نویسی و زندگی‌نامه نگاری نداشته است. به همین جهت در موارد زیادی زندگی‌نامه دست نویس خود افراد را نشر کرده‌اند و گاهی در کنار آن با دوستان آن فرد نیز یک مصاحبه صوری انجام داده است. چگونه نویسندگان خود را قانع ساخته‌اند که فرد هر آنچه در مورد خودش یا یک منطقه بیان نموده است، معتبر است؟

است. به‌عنوان نمونه: اکبرشاه، سید. محمد اسحاق برگید شده اسحاق برگید. گاو سوار شده: ابراهیم گاو سوار و اسدالله بیگ.

۳. مشکلات استناد و منابع نخبگان عزیز

باید پذیرفت که اعتبار علمی یک متن به روش گردآوری اطلاعات آن بستگی دارد. متأسفانه از این جهت دانشنامه بسیار فقیر است که این مشکل خود را در محتوا به خوبی نشان داده است. چند نوع مشکل به خوبی نمایان است؛ همانگونه که بیان شد در دانشنامه‌های مکتوب رسم بر این است که باید تمام مطالب مستند به متن مکتوبی باشد که قبلاً نشر شده است؛ آنالین یا مکتوب. نگارنده حق ندارد که مطلبی را از خود بنویسد و باید هر مطلب خود را به متن ارجاع دهد. اما روش‌های گردآوری اطلاعات در دانشنامه هزاره عبارت است از: الف. مصاحبه: حجم وسیعی از مقالات مبتنی بر مصاحبه و با تسامح تحقیق میدانی است. روش تحقیقات میدانی نیز مشخص است؛ یا پیمایشی است که از طریق کمیت اعتبار اطلاعات تضمین می‌شود و راه آن نیز جمع‌آوری اطلاعات از طریق پرسش‌نامه بسته است. یا تحقیق کیفی است؛ تکنیک آن مشاهده مشارکتی، مصاحبه عمیق، فوکس گروپ و مصاحبه سازمان یافته است. اما در

کتاب‌ها صرفاً تلخیص شده است. هیچ دانشی در مورد آنها جمع آوری نشده است. این خلاف اصل است. دانشنامه یعنی جمع آوری اطلاعات تولید شده در مورد یک مدخل؛ نه گزارش محتوای آن. تأسف اور زمانی است که در موارد فراوان داده‌های آماری بدون ارجاع به منبع معتبر آماری ذکر شده است. به‌عنوان نمونه به داده‌های آماری مقاله ایسوم تیمور مراجعه شود.

د. اعتبار نویسندگان: بحث مهم دیگر در روش، اعتبار و مهارت نویسندگان است. متأسفانه بسیاری از مدخل‌ها توسط عزیزانی نگارش شده است که شناخت دقیق از مدخل و ارتباط معنا دار با فضای اجتماعی و فرهنگی افغانستان ندارند. از همین رو، هرآنچه را مصاحبه شوندگان گفته‌اند پذیرفته و درج دانشنامه نموده‌اند. علاوه بر آن بسیاری از نویسندگان افراد شناخته شده در عرصه دانشنامه نگاری نیز نیستند. لذا از این جهت نیز پایایی و روایی کار مورد سوال جدی است. ناگفته نماند که برای هر کدام به قدر کافی مستند وجود دارد.

۴. مشکلات محتوایی

سروران گرامی

متأسفانه محتوا نیز اسیر مشکلات فراوان است. علت اصلی آن به نداشتن دیدگاه

ب. منابع مکتوب: بله از منابع مکتوب هم در مقاله‌ها استفاده شده است. اما دو مشکل جدی در این قسمت وجود دارد؛ نخست اینکه حجم قابل توجه این مقالات مثل مصاحبه‌ها تک منبعی است و به یک کتاب آدرس داده شده است؛ کپی از سراج و بالا پایین کردن عبارات. متأسفانه در مواردی که منابع متعدد وجود دارد، نیز استقصای کامل نشده و صرفاً به منابعی ارجاع داده شده است که برای نگارنده مطلوبیت داشته است. گاه اگر در مدخل‌های حساس برای اسکات خصم و ظاهر سازی به منابع رقیب هم ارجاع داده شده است، به نقاطی ارجاع داده شده است که پیش فرض ذهنی نویسنده را تأمین نماید. از همین رو، محتوا یکسویه و ناقص است. حتی در بسیاری از موارد اصلاً آدرس داده نشده است. حتی تأسف آورتر اینکه برخلاف اصل مسلم دانشنامه نگاری، نویسنده فقط حرف خود را آورده است. حال سوال این است که این نوع مقاله نگاری چه آورده‌ای دارد؟ چه نوع دانشی مستند در مورد یک مدخل جمع آوری شده است؟ با خواندن آن مقاله دانش‌های موجود در مورد آن مدخل حاصل می‌شود؟ عزیزان می‌توانند مطابق انتخاب یکی از مقالات را بخوانند.

ج. داده‌های بدون منبع: علاوه بر آن حجم وسیع از مقالات کتاب‌ها است و این

مشخص و منابع معیار بر می‌گردد که قبلاً بیان شد. چون محتوا محصول تلاقی چارچوب نظری و منابع است. در نتیجه محتوای بیمار، جهت‌دار، مشوش و ناتمام تولید شده است. به‌عنوان نمونه در صفحه ۸۵۶ گفته شده است که فلان شخص ... سند ماستری خود را در سال ۱۳۹۳ از دانشگاه کاتب دریافت کرده است. منبع این سخن خود نویسنده است. در حالیکه بنده همان زمان مدیر ماستری دانشگاه کاتب بودم و کاتب در آن سال فراغت از ماستری نداشت و فرد مذکور ترک تحصیل کرد. این سخن یعنی جعل و متهم نمودن یک نهاد علمی به صدور سند پیش از وقت و یا زیر سوال بردن اعتبار علمی یک دانشگاه و تراشیدن امتیاز برای یک فرد. یک نمونه دیگر مشاهر ایسوم تیمور، مشاهر بامیان، اوجی، باداسیه و اونی است.

در مواردی به عناوین عمومی اتهام وارد شده است. (مدخل اونی و کشته شدن علوی) دلیل آن این است که نویسندگان تنها از هفته نامه بنیاد وحدت استفاده کرده است. سخنان ضد و نقض در مقالات به‌صورت مکرر به چشم می‌خورد؛ به‌عنوان نمونه صفحه ۵۲۵ و مدخل اونی و کوتل اونی در مورد قلمروهای مرزی به‌سود مقایسه شود. گاه مرزهای جغرافیای و اسامی تاریخی جابجا شده است؛ برای

نمونه به (مدخل اونی و کوتل اونی مراجعه شود). این‌ها صرفاً نمونه است. مثال دیگر اینکه در مدخل باداسیه گفته شده است که این منطقه متصل به کوه بابا است؛ در حالیکه انجا اصلاً کوه ندارد تا چه رسد به کوه بابا. مهم‌تر از همه در مواردی اسامی هویت ساز تغییر کرده است؛ برای مثال دره هزاره‌ها به آبشار تغییر کرده است.

در موارد مختلف پدیده‌های خرافی و موهن مثل اوخلی فال، بانگ مرغ، بانگ کلاغ، بانگ ناوقت مرغ، به‌عنوان «باور» و برخی افسانه‌های تاریخ گذشته مثل بابه الف به عموم مردم منسوب شده است؛ حتی برخی مناطق به‌صورت مشخص برجسته نیز شده است که این امر توهین و تحقیر هویت فرهنگی هزاره است. در مدخل ایستاده شدن شمه چای گفته شده است که این باور فعلاً هم در دای‌کندی رایج است تا جایی که با مشاهده آن برای پذیرایی از مهمان آمادگی می‌گیرند. اگر دانشنامه همین‌ها را احیا می‌کند چه بهتر که احیا نکنند. در موارد زیادی مطالب مهم حذف شده است که خود می‌تواند به نفاق اجتماعی و منازعات درونی دامن بزند. برای مثال زیست‌گاه هزاره‌های میدان وردک کاملاً در ذیل عنوان زیستگاه هزاره‌ها در مدخل افغانستان حذف شده است.

نادیده انگاری افراد معروف و مشهور

می‌توان اسم آن را هر چیزی گذاشت جز دانش‌نامه. چون هیچ دانشی مستند برای عموم در آن جمع‌آوری نشده است، بلکه مجموعه‌ای از تلخیص، مصاحبه، زندگی‌نامه خودنوشت و اطلاعات تک‌منع و جهت‌دار در ارتباط با مجموعه از مداخل نامرتب و نامنسجم است.

سوالات

با توجه به مطالب فوق سوال ما از کارشناسان علمی و مشاوران دانش‌نامه این است؛ آیا از سوی شما به‌عنوان «کارشناسان علمی و مشاورین» دانش‌نامه، محتوای این کتاب تأیید گرفته است؟ آیا با شما در طراحی مداخلها مشورت شده است؟ چگونه چنین محتوایی از سوی عزیزانی تأیید شده است که نه تنها شناخت دقیق، عمیق، گسترده و کامل از هزاره دارند، بلکه هر کدام از مفاخر علمی هستند و با متدهای رایج علمی کاملاً آشنا هستند و دغدغه جز عزت‌مندی و پیشرفت هزاره ندارند. اگر از اندوخته‌های علمی شما استفاده نشده و با شما مشورت صورت نگرفته است و هیچ نقشی در فرایند تولید علمی این کتاب ندارید، درج اسامی اساتید ما به‌عنوان کارشناسان علمی و مشاوران چه معنایی دارد؟ بسیاری‌ها اطمینانشان به این است که این کار زیر نظر شما انجام گرفته

علاوه بر مدخل در محتوا نیز باز تولید شده است. شخصیت‌های برجسته مناطق در قسمت معارف و مشاهیر نیامده است. در مورد افراد، حوادث و اماکن که دیدگاه‌های مثبت و منفی وجود دارد؛ اقتضای دانش‌نامه‌نگاری این است که هر دو جنبه بدون سانسور از منابع مختلف نقل شود و هر نوع دانشی که در مورد آن وجود دارد مستند جمع‌آوری گردد؛ اما در این دانش‌نامه برعکس عمل شده است. تلاش شده است که نقاط منفی افراد مساله‌دار کمرنگ و ابعاد مثبت آن برجسته شود. یکی از شگردهای این کار هم این بوده است که اطلاعات اصلی خود را از فرزندان، نزدیکان و کتاب‌های مرتبط با خود آنها گرفته است. به مقالات اکبری، انوری، اقتدار ملی و افشار، امینی اشتراکی مراجعه شود. در مقابل افراد محبوب کوشش شده است که یک نقطه منفی برای او بیارد یا تمام ابعاد شخصیت او معرفی نشود. مقاله ابوذر غزنوی و عیدمحمد ابراهیمی به‌عنوان نمونه مراجعه شود. همچنان مسایلی آورده شده است که یقیناً به زبان اشخاص و جامعه هزاره است.

در یک کلام دانش‌نامه تا اینجانه تنها معرف و تذکره‌هویت هزاره نیست، بلکه اثینة کج و معوجی است که چهره هزاره را کج، کدر و نامطلوب نشان می‌دهد.

و قابل اعتماد است. لذا از شما سروران گرامی تقاضا نمودیم که دیدگاه خود را در قبال این اثر اعلام فرمایید تا مردم از نقش واقعی شما در روند نگارش دانشنامه، آگاه شوند و فلسفه مزین شدن دانشنامه به اسامی شما عزیزان روشن شود.

اساتید گرامی گاه به منتقدین گفته می‌شود که چرا شما جنجال آفرینی می‌کنید؛ سوال ما این است که اگر ما به سرنوشت و هویت خود حساس نباشیم، نسبت به چه باید حساس باشیم؟ آیا درست است که ما مردم را از گفتگو و ابراز نگرانی نسبت به سرنوشت شان منع کنیم؟ آیا درست است که از دیگران بخواهیم که همه مثل ما فکر کنند و هر کاری را که ما انجام دادیم شما باید قبول کنید؟ آیا درست است که یک قرأت از هویت ما بر سرنوشت ما مسلط شود؟ آیا درست است که ما صرفاً منتقدین را با الفاظ نادرست مخاطب قرار دهیم؟

انتظار براین است که کارشناسان و مشاوران دانشنامه که مورد احترام و قبول نویسندگان و منتقدین هستند، دیدگاه‌های خود را روشن بیان کنند. اگر جسارتی شده است از شما معذرت می‌طلبم و سربلندی شما ارزوی ماست.

۲۱ فروری ۲۰۲۴

دانشنامه هزاره و پاسخ به نقد و نظرها

اسدالله شفایی

در رشته نقد و نظرهای اخیر راجع به دانشنامه هزاره موضوعات مختلفی در شبکه‌های اجتماعی راجع به جنبه‌های گوناگون تدوین این اثر مطرح شده است؛ از سیاست‌های کلی و عمومی گرفته تا دلایل آوردن برخی مدخل‌ها، شیوه انتخاب مؤلفان و همکاران، و همچنین کمبودهای معلوماتی به‌ویژه درباره مدخل‌های مناطق و نظایر آن. برخی این سوال را مطرح کرده‌اند که چرا مسئولان دانشنامه پاسخ نمی‌دهند. بنیاد دانشنامه هزاره متعهد است که در فضایی سالم و بدون شتاب‌زدگی درباره تمامی دغدغه‌ها و نقدها گفتگو کند و نظر جمعی را بازتاب دهد. به عبارت دیگر ما تعهد می‌کنیم که هیچ پرسش و نکته‌ای را بدون پاسخ نخواهیم گذاشت. در همین رابطه به اطلاع می‌رسانیم که

در همین رابطه قابل یادآوری است که پس از انتشار ویراست نخست دانشنامه هزاره در سال ۱۳۹۷ خورشیدی (در ۹۳۸ صفحه و ۶۰۵ مدخل)، نقد و نظریات بسیاری درباره جوانب مختلف این کار پژوهشی مطرح شد. شورای علمی دانشنامه در آن مقطع تصمیم گرفت به جای ادامه تدوین جلد دوم به بررسی نقدها بپردازد. مجموع نقدها و نظرها در طول سال ۱۳۹۸ خورشیدی جمع‌آوری و دسته‌بندی شد و جمعی شش نفره از کارشناسان موضوعات مختلف تمام ویرایش نخست را مورد مطالعه دقیق قرار دادند. هم‌زمان از طریق وبسایت و صفحات اجتماعی دانشنامه اعلام شد که بنیاد دانشنامه تمام نقد و نظرها را درباره این ویرایش مورد بررسی قرار می‌دهد و از همه مخاطبان خواسته شد تا نظرات خود برای بهبود و اصلاح کار به دفتر دانشنامه ارسال کنند. در این مقطع بنیاد دانشنامه اصلاح و بازنگری ویرایش نخست جلد اول را با در نظر داشت همه نقد و نظرها در اولویت قرار داد و هم‌زمان به تدوین مدخل‌هایی که به دلایل مختلف از قلم مانده بودند همت گماشت. در نتیجه ویراست دوم بعد از حدود دو سال در سال ۱۳۹۹ خورشیدی با تجدید نظر و اضافات و با حجمی بسیار بزرگتر از ویرایش نخست (در ۱۲۲۴ صفحه و ۷۹۹ مدخل) منتشر شد. این اقدام خود

ما همانند سه سال پیش تمامی موارد نقد و نظرها را جمع‌آوری کرده و در فرصت مناسب دیدگاه جمعی بنیاد دانشنامه و شورای علمی آن را در باره تمامی موارد منتشر خواهیم کرد. در عین حال افراد دخیل در تدوین دانشنامه هزاره با انتشار مطالبی دیدگاه خود را بازتاب داده‌اند اما آنچه آمده، الزاماً نظر جمعی بنیاد دانشنامه نیست.

بنیاد دانشنامه طرح دیدگاه‌های گوناگون را برای بهبود کار تدوین دانشنامه هزاره بسیار مؤثر می‌داند. تردید نیست که کاری با حجم و گستردگی تدوین دانشنامه هزاره ممکن تحت هیچ شرایطی بدون کمبود و کاستی نباشد و بهبود و تکمیل این طرح برای همیشه به همیاری اهل قلم و تخصص نیازمند است. ما بارها گفته‌ایم که تدوین دانشنامه هزاره در بستر نبود پیشینه چندانی درباره دانشنامه نویسی در جامعه افغانستان آغاز شده و هرچند در طول بیش از ده سال از آغاز طرح، تجربه غنی‌تری به دست آمده اما وجود کمبودها و نقایص در کاری که هنوز در مراحل آغازین آن قرار داریم، به هیچ‌وجه نباید غیر منتظره باشد. دست‌اندرکاران دانشنامه هزاره در روزهای گذشته سعی داشته‌اند مجموع نقد و نظرها را بشنوند و به تدریج راجع به آنها توضیحات خود را ارائه کرده و در مواردی به رفع ابهام بپردازند.

گواه روشنی بر آن است که بنیاد دانشنامه همیشه گوش شنوایی داشته و در جهت اصلاح و بهبود کار تدوین دانشنامه هزاره از دریافت نظرات استقبال می‌کند.

در همین رابطه مجدداً تأکید می‌کنیم که آنچه طی روزهای گذشته از سوی مولفان و دست‌اندرکاران دانشنامه هزاره در صفحات مجازی منتشر شده، الزاماً نظر جمعی بنیاد دانشنامه و شورای علمی آن نیست. اشاره به این نکته از این رو لازم است که شماری از منتقدان گفته بودند دست‌اندرکاران دانشنامه از خود دفاع کرده و به نقدها توجهی ندارند. منتقدی گفته که اصحاب دانشنامه به منتقدان انگ سیاسی زده‌اند که چنین تعبیری کاملاً غیر واقعی است؛ چون در مقطع فعلی هیچ‌گونه پاسخ رسمی از سوی و با امضای بنیاد دانشنامه و یا شورای علمی آن منتشر نشده و آنچه از سوی مولفان و دست‌اندرکاران انتشار یافته، الزاماً بازتاب دیدگاه و موضع جمعی نیست. پاسخ جمعی بنیاد دانشنامه «منحصراً و صرفاً از طریق وبسایت و صفحات رسمی دانشنامه و با امضای بنیاد دانشنامه یا شورای علمی» آن منتشر می‌شود و بنیاد دانشنامه هزاره به عنوان یک نهاد، مسئولیت پاسخگویی کامل نسبت به مطالبی را دارد که صرفاً از همین طریق نشر شده باشد.

حال هم لازم است باز هم اشاره شود

که پاسخ رسمی بنیاد دانشنامه هزاره به مجموع نقد و نظرها به صورت عجولانه و شتابزده منتشر نخواهد شد. سعی ما بر این است که بحث بر سر محورهای مورد توجه منتقدان دانشنامه به تدریج و در یک فضای سازنده و توأم با همدلی مطرح شود. بنیاد دانشنامه خود را به پاسخگویی نسبت به تمامی دغدغه‌های مخاطبان و نقدهای سازنده ملزم می‌داند و در همین رابطه تعهد می‌کند که طرح هیچ نظر و دیدگاهی را از نظر دور نخواهد داشت. در عین حال همه شاهدیم که فضای مسموم بر طرح برخی از نقد و نظرها بر شبکه‌های اجتماعی سایه انداخته و بنیاد دانشنامه خود را ملزم به نشان دادن هیچ واکنشی نسبت به مطالبی که در چنین بستری جنبه تهمت، افترا، و ناسزا به خود می‌گیرد، نمی‌داند.

۲۱ فوروری ۲۰۲۴

در دانش‌نامه هزاره همین سه مورد پر از اگر و مگر است. به یاد دارم که وقتی در حوزه جغرافیا، شخصیت‌ها و رویدادهای قریه همسایه قریه‌ام نوشته بودم با ده‌ها اعتراض روبه‌رو شدم که همه هم دقیق بودند، حالا اگر درباره قریه لرگر و برگر در دایکندی نوشته می‌شد چه اتفاقی می‌افتاد.

۳. میراث فرهنگی هزاره‌ها تا نود درصد شبیه هم دیگرند. فقط نام‌های‌شان از منطقه به منطقه‌ای فرق دارند؛ اما جغرافیا، شخصیت‌ها و رویدادها شبیه هم نیستند و در مناطق دیگر تکرار نشده‌اند. از این رو، این سه مورد باید توسط بومیان منطقه نوشته شوند.

۴. درباره جغرافیا، شخصیت‌ها و رویدادها وقتی بنویسیم، همواره عده‌ای خوشحال و عده‌ای ناراحت می‌شوند. سخت است که متنی در این سه مورد نوشته شود که رضایت همگان در آن باشد، هرچه منصفانه هم باشد. مشکل در دانش‌نامه هزاره هم همین جا است؛ اما ما ناچار به نوشتن هستیم.

۵. شخصیت‌ها انسان‌اند و همواره در حال تغییرند. به طور نمونه استاد محقق یک روز استاد محقق است و یک روز آته باقر، سید عالمی بلخی دیروز با سید عالمی بلخی امروز زمین تا آسمان فرق دارد. مدار علی کریمی امروز طالب است و دیروز بزرگ قومی هزاره‌ها

مشکل دانش‌نامه هزاره در نوشتن ما است.

(خودمان دانش‌نامه خودمان را بنویسیم)

حفیظ شریعتی سحر

۱. وقتی نوشته‌های خارجی‌ها را درباره هزارستان و هزاره‌ها بخوانیم، مملو از خلای اطلاعاتی و پر از خطاهای عمدی است. دلیل آن مترجمان افغانستانی است. خارجی‌ها چیزی نوشته‌اند. برداشت و حرف‌های مترجمان را نوشته‌اند که هزاره‌ها را دشمن می‌پنداشتند.

۲. من در مورد جغرافیا، شخصیت‌ها و رویدادهای خارج از تجربه شخصی‌ام، ننوشته‌ام. هیچگاه از دایکندی، دایزنگی، بهسود و مناطق دیگر نوشته‌ای ندارم. دلیل آن خلای اطلاعاتی است. با این که عده‌ای بر من تاخته‌اند که چرا از مناطق خاص می‌نویسم. گفته‌ام که در توان من نیست که از مناطق دیگر در این سه حوزه بنویسم. خودتان بنویسید که دقیق‌تر است. حالا

بود. وقتی متنی دیروز تولید شده باشد نمی‌شود از آن بافت‌زدایی کرد و با معیار امروز ارزیابی کرد.

۶. هزاره‌نویسی آسان نیست. از دور حرف زدن آسان است؛ اما وقتی دست به کار شوی، تازه می‌فهمی که با صفر اطلاعاتی طرف هستی. این را نزدیک به بیست سال است که تجربه می‌کنم. از نزدیک دستی بر آتش دارم.

راه حل چیست؟

۱. کسانی که توان نوشتن علمی دارند، منتظر نمانند. احساس مسئولیت کنند و تمام داشته‌های منطقه و قریه‌شان را بنویسند. این طوری هم برای دانشنامه هزاره مواد خام دقیق تهیه می‌شود، هم حساسیت‌ها کمتر است و دقیق‌تر هم است.

۲. به جای گلایه از دیگران که چرا نمی‌نویسید و چرا از ما نمی‌نویسید و وقتی نوشته شد، اعتراض کنیم که چرا اشتباه است، خودمان بنویسیم. این تنها راه حل است.

۳. هر کس و هر منطقه دانشنامه خودشان را بنویسند. مطالعات هزاره‌شناسی از کلان روایت‌ها به خرده روایت‌ها تبدیل شود و مطالعات قریه‌به‌قریه و منطقه به منطقه شروع شود. این دقیق‌ترین است و توان‌شان را هم داریم.

یاهو!

۲۱ فروری ۲۰۲۴

آسیب‌شناسی تبارگرایی جنون‌آمیز

محمد امین احمدی

پاره‌ای از حواشی که در حاشیه نقد دانش‌نامه پدید آمد، نشان داد که تبارگرایی عامیانه و جنون‌آمیز در میان ما وجود دارد. بر اساس این گرایش، قضاوت و پیش‌داوری علیه افراد حقیقی بر مبنای تبار و خون‌شان به شکل تهاجمی و زننده به عمل آمد. این تفکر، اعضای جامعه هزاره به مثابه یک قوم را که پدیده فرهنگی است و ممکن است منشا و خاستگاه تباری متنوع داشته باشد، به هزاره‌های درجه یک و درجه ۲ تقسیم می‌کند. هزاره‌های درجه ۲ تا وقتی محترم اند که در جهت سلیقه ما عمل کنند، اما همین‌که اندکی از مدار میل ما خارج شد، باید بر مبنای تبارشان قضاوت، خائن و مار داخل آستین به حساب آید. این تبارگرایی جنون‌آمیز، از اعضای قومی که خود در معرض جنوساید، آپارتاید، تبعیض و تحقیر

نژادی و مذهبی است، بسیار بعید است. ما باید پیش و بیش از دیگران به درمان این آفت فکری خود اقدام کنیم و به این وسیله ظرفیت اخلاقی و سیاسی خود را افزایش دهیم.

۲۱ فروری ۲۰۲۴

در حاشیه‌ی سخن ابوطالب مظفری در مورد نقد بر دانش‌نامه‌ی هزاره

عزیزالله‌رویش

از قرار معلوم، نقطه‌ی وسط و واسطه در «دانش‌نامه‌ی هزاره» به حدی مبهم و چند پهلو گذاشته شده که دو طرف خط را دچار سرگیجی زیادی کرده است. کاری که می‌توانست جامعه را با نشان‌دادن و برجسته‌کردن نقطه‌های اشتراک به انسجام و یک‌پارچگی بکشاند، نقطه‌های اختلاف را به حدی برجسته کرده است که از دو سوی خط بر یک نقطه (نقطه‌ی وسط یعنی «دانش‌نامه‌ی هزاره») شلیک می‌شود: آیا محمد عزیزی و ابوطالب مظفری را رو در روی هم قرار دادن، کاری ناشیانه و ناشی از برخورد سبک و غیر حرفه‌ای نبوده است؟ «چرا عاقل کند کاری که باز آرد پیشمانی؟» سوال محمد عزیزی ساده است: «این دانش‌نامه‌ی هزاره است یا دانش‌نامه‌ی

شیعه؟». پاسخ ابوطالب مظفری نیز ساده است: «من غرض و مرضی ندارم که بر ضد هزاره باشم یا بر ضد هزاره توطیه کنم... دلیلش این است که شاعرم و شاعر تا شعر در درونش پخته شود، نمی‌تواند با خودش صادق نباشد» و هر دو راست می‌گویند. کلاف در جایی دیگر گره خورده است: در نقطه‌ی وسط. نقطه‌ی وسط به حدی مبهم و چندپهلوی پیام داده است که هر دو طرف گیج شده‌اند و ناچار اند شلیک‌های نقد و دفاع خود را از دل «دانش‌نامه» عبور دهند. این سوال را پاسخ عاطفی و ادبی و فرهنگی ابوطالب مظفری و کاظم کاظمی رفع نمی‌کند. شفاف‌سازی اسدالله شفایی و سایر نقطه‌های وسط و حلقه‌های واسطه رفع می‌کند. این سوال را ابوطالب مظفری و کاظم کاظمی نمی‌توانند پاسخ دهند؛ اما اسدالله شفایی می‌تواند پاسخ دهد و این را هم بگوید که آیا راستی راستی وقتی با کسانی مثل من صحبت می‌کرد، پیامش به گونه‌ای بود که «امروز ما» و «اسطوره‌ی شکسته» را دو کاری از یک نوع و از یک سطح و در یک نسبت متعلق به جامعه‌ی هزاره تلقی کنیم؟ آخرین باری که اسدالله شفایی را دیدم، چند روز قبل از رونمایی «دانش‌نامه» در رستورانتی در پل سرخ غذایی را با هم صرف کردیم. آن‌جا پیامی که من از او گرفتم، مرز بین «امروز ما»

و «اسطوره‌ی شکسته» و «الف اکبری و انوری» را با «میم مزاری و ن نصری و ه هزاره» قاطی پاتی نشان نمی‌داد. چرا «امروز ما» و «اسطوره‌ی شکسته» را کنار هم قرار می‌دهم چرا از این دو در حالت کانتراست سوال می‌کنم؟ کسانی که هم‌سن و سال من‌اند، به یاد دارند که در هنگامه‌های مقاومت غرب کابل یعنی در سال‌های اولی دهه‌ی هفتاد خورشیدی، هفته‌نامه‌ی وحدت مدت‌هایی زیاد درگیر بحث کلان و آزردهنده‌ای بود که در یک طرف آن کاظم کاظمی قرار داشت و موضوع بحث عنوان «باچه‌ی آزره» در پای کارتون‌های بشیر بختیاری بود. کار خاصی نشده بود: هفته‌نامه‌ی وحدت کارتون‌های بشیر بختیاری را با امضای «باچه‌ی آزره» نشر می‌کرد. صرفاً همین نام «باچه‌ی آزره» در جامعه‌ی شیعه که با نام «هزاره» و «آزره» و «آزره» حساسیت داشت، اعصاب خردکن شده بود. بعد از آن، خود ما در کابل هم، خاطره‌ی قشنگی داریم از اینکه چگونه تعبیر «شیعه» و «تشیع» و «جامعه‌ی تشیع» با «شیعه» و «هزاره» و «هزاره و شیعه» جابجا شدند تا رسیدیم به اینکه در خبرنامه بگوئیم «بگذار همگان بدانند» و در «امروز ما» پرسیم که «حق مذهبی یا حق سیاسی؟» همین سوال ساده باعث شد که بنشینند

می‌شد. یک قصه‌ی تلخ و پر ماجرا بود که وقتی با «عصری برای عدالت» پیوند یافت، به صدای تکان‌دهنده‌ای در تاریخ هزاره تبدیل شد. این قصه با «الف اسطوره‌ی شکسته» فاصله‌ی زیادی دارد، هر چند با «میم مزاری» و «ن نصری» و «ه هزاره» و «دال درد» و «خ خرد» عجین و درهم‌تنیده است... این قصه قصه‌ی نام هزاره بود. قصه‌ای که می‌گفتند «کسی این حرف‌ها را نمی‌گوید مگر اینکه در نطفه‌ی شان خلل باشد».

قصه‌ی «دانش‌نامه‌ی هزاره» را به قصه‌ی فاصله‌ی دو سنگ در پاتو یا سوچی و اوقیرتک و نان‌بوتو و چلم‌جای تقلیل ندهیم. اگر اصحاب «دانش‌نامه» حساسیت این کار را درک نمی‌کردند، حق دارند که امروز خود و جامعه را در زخمی که بر روان و ذهن جمعی ما کاشته‌اند، مقصر بدانند. «چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی؟» چرا به جای اصلاح ابرو، چشم را کور کنیم؟ برای من، کار «دانش‌نامه» در نوع خود از نوع نقشی است که اشرف غنی احمدزی در سطح کلان کشور بازی کرد. با او تجربه‌ی تلخی داریم که قصه‌اش را در «روایت یک انتخاب» آورده‌ام. قرار نبود اشرف غنی احمدزی به این رسوایی بزرگ که امروز خودش و مردم کشور گرفتار شده‌اند، سقوط کند. قرار بود او از موقف

و با حساسیت حساب کنند و بنویسند که «در یک مقاله ۲۰۴ مرتبه هزاره نوشته‌اند» و ما در دفاع از خود در شماره‌ی بعدی بگوییم که «بلی، ۲۰۴ مرتبه مرتکب جرم شده ایم!»...

این قصه خیلی دراز است. قصه‌ی «امروز ما» است. وقتی باب‌به در پنجم جدی ۱۳۷۳ در سخنرانی مانیفیست‌گونه‌ی خود گفت: «در افغانستان شعارها مذهبی، اما عملکردها نژادی‌اند» و برای اولین بار بر این درد مزمن و سنگین ناخن گذاشت و دوسیه‌ها و نام‌ها و قصه‌هایی را به قول خودش «برای تاریخ» بیان کرد، توفان آغاز شد... «در این خانه‌ی مشترک هزاره بودن ننگ نباشد»... «ما برای مردم خود فقط این را می‌خواهیم که هزاره بودن جرم نباشد»... قصه از این جا بیخ گرفت... این قصه با «اسطوره‌ی شکسته» - هر چند به خاطر حرف «الف» از «میم مزاری» و «ن نصری» فاصله دارد، اما از «الف امروز ما» فاصله ندارد... به همین دلیل، می‌گوییم که اگر قصه‌ی «امروز ما» به یک جلد کامل ۱۲۰۰ صفحه‌ای «دانش‌نامه‌ی هزاره» تبدیل نشود، معلوم است که این دانش‌نامه به حد «کشکول» سقوط می‌کند و از «خردنامه» فاصله می‌گیرد. «امروز ما» تنها یک نشریه نبود که تحت نام «حزب وحدت» منتشر

و کتاب‌ها را می‌شود به او نسبت داد.... اما چرا باید چنین شخصی را کشان کشان به نقطه‌ای برسانیم که ناگزیر شود حرفی را بگویند که خودش خوش ندارد گفته شود؟ ...

همه می‌دانند که قصه‌ی دانش‌نامه قصه‌ی اسماعیل بلخی و ابوطالب مظفری و قسیم اخگر نیست، این قصه مربوط به دوسیه‌ی عیسای مزاری و هادی و جاوید و محسنی و ابوالحسن فاضل و اسطوره‌ی شکسته و اکبری و حسین انوری است که حساب شان با جامعه‌ی هزاره به اندازه‌ی ابوطالب مظفری و کاظم کاظمی و قسیم اخگر ساده تصفیه نمی‌شود. همه‌ی این‌ها را به سادگی زیر سقف «هزاره» آوردن دشوار است و به همین دلیل است که وقتی این‌ها در «دانش‌نامه‌ی هزاره» شلوغ راه انداختند، جای ابوطالب مظفری و اسماعیل بلخی و قسیم اخگر و عسکر موسوی و کاظم کاظمی نیز تنگ می‌شود و مورد سوال قرار می‌گیرد و محمد عزیزی این سوال را به تکرار می‌پرسد که «این دانش‌نامه‌ی هزاره است یا دانش‌نامه‌ی شیعه؟» اگر آن است، این شلوغ‌بازی برای چیست و اگر این است، اسم هزاره آن‌جا چه کار می‌کند؟ فکر می‌کنم اصحاب دانش‌نامه همین حالا متوجه شده‌اند که سنگی بالاتر از وزن خود برداشته‌اند. هر کاری خوب،

جامعه‌ی مدنی و بارویکرد مدنی، کشور را به «مصلحه‌ی مدنی» هدایت کند و زخم‌های تاریخی و بحران عمیق انحصار قدرت ملی را به کمک «قرارداد اجتماعی» و «خرد جمعی» و «مشارکت مدنی» التیام بخشد، اما در عمل شدیدترین بحران و شکاف را در روابط و مناسبات جمعی کشور برجسته کرد و در آخر به جایی رسید که شنیدیم بی‌بی گل از یک رکن جمهوری سه نفره (فضلی) متنفر بوده و خود اشرف غنی در نیمه‌ی روز به تنهایی از ارگ فرار می‌کند و کشور را با چهل میلیون انسان آن در ربع اول قرن بیست و یکم به طالب می‌سپارد. دانش‌نامه نیز کاری از همین سنخ است. کاری که به جای اشتراک، افتراق را دامن زده است و به جای اینکه خرد جمعی را پشتوانه‌ی سرنوشت مشترک انسانی سازد، زخم‌های کهن تاریخی را در سراسر اندام جامعه باز کرده و باعث شده است که از هر زخم خونی تازه بجوشد و دردی تازه سر کشد.

نوشته‌ی ابوطالب مظفری حامل درد سنگینی است که کام و زبان او را آزار می‌دهد. او یک زخم را که قرار نبود در تن و روان او یا هیچ‌کسی دیگر رو شود، باز می‌کند. ابوطالب مظفری نه جاسوس است، نه ضد هزاره است، نه ضد انسان و فرهنگ و تاریخ است و نه این‌گونه حساب

طرف خط را تا این حد اغفال کرده و برای هر دو طرف چراغی نارواروشن کرده اند؟ بحث دانش‌نامه بحث بدی نیست. اصل بحث است. تمام ماجرا از همین جا شروع می‌شود. بگذاریم به جای هر چیزی دیگر، به این مبحث پرداخته شود تا غبارها پس بروند و مرز بین دانش و خرد و علم و اطلاعات و آگاهی و تجربه و قوم و مذهب و زبان و سرنوشت و درد و خوشی و رفیقی و هم‌راهی تفکیک شود...

۲۱ فبروری ۲۰۲۴

الزاماً مال هر کسی نیست. «نه هر که چهره برافروخت سکندری داند». آیا کسانی که این همه از «الف اکبری و انوری» به نام هزاره ساده و آسان و گزاف سخن گفته اند، وقتی به «ح حلامیس» یا «دال دای فولادی» رسیدند، به همین سادگی و با همین بزرگواری و بخشندگی سخن می‌گویند؟ وقتی به «پس از صد سال سکوت» و «دشمن کیست؟» و «قبله‌ی خون» رسیدند، مثل اینکه در «امروز ما» - به اصطلاح کابلی‌ها - جمپ نگرفته اند یا «شی خوا گور» تیر شده اند، می‌گذارند و می‌گذرند یا درنگ می‌کنند و می‌بینند که از این «کوئل گذر آسو نموشه»؟ اگر تنها مدخل الف با اکبری و انوری و اسکنه و اوقیرتک با این همه موشکافی به ۱۲۰۰ صفحه رسیده است، مدخل دال وح و میم و نون و هـ تا قاف قیامت نیز کشال خواهد شد و سریال تولسی را پس خواهد زد. مگر نه؟

باز هم خوب است مسأله را با طرح «سوچی» و سنگ‌های پاتو و «میم مزاری و ن نصری و هـ هزاره» تخفیف ندهیم. این گونه بحث کردن دغلی و خدازدگی است که اصحاب «دانش‌نامه‌ی هزاره» نباید مرتکب آن شوند. مسأله چیزی دیگر و چیزکی دیگر است که حلقه‌های وسط و واسطه در دانش‌نامه باید پاسخ دهند و راست و شفاف بگویند که چرا ساکنان دو

تکمیل این عمارت هستیم و چنانکه بارها گفته‌ایم نقدهای عالمانه و از سر دلسوزی را در جهت استحکام پایه‌های این بنا می‌دانیم و هیچگاه با آن‌ها سر ناسازگاری نداشته و نداریم. نقدهای انجام‌شده بر دانشنامه هزاره نشانه حساسیت این کتاب برای مردم است و چنانکه بارها گفته‌ایم در تاریخ فرهنگی این قوم و این کشور، اولین بار است که شاهد کتابی با چنین حساسیت هستیم. ما این حساسیت را به فال نیک می‌گیریم. به همین دلیل، دفتر دانشنامه مأموریت یافت که تمامی نقدها را جمع‌آوری کند و مسائل و داده‌های مطرح شده در آن‌ها را به بررسی بگیرد. حاصل جمع‌آوری نقدهای انجام شده بیش از صد و هشتاد صفحه متن بود. بررسی اجمالی نشان می‌داد که نقدها وجوه و ابعاد گسترده و گوناگونی دارند و از جنبه‌های مختلف قابل تفکیک و دسته‌بندی خواهند بود. این نقدها، نه از نظر اغراض و اهداف ناقدان یکسانند و نه در قوت و قدرت استدلال و نه در صحت و سقم داده‌ها. بنابراین نمی‌شد و درست نبود که به یک پاسخ کلی اکتفا شود؛ اما اگر از حقیقت نگذیریم نقدها هرچند تلخ، گزنده و غیر منصفانه هم باشند، در مجموع همه در عمق و بنیاد خود، کمبودی را تبارز داده و به گونه‌ای هرچند غیر مستقیم از آن ناشی می‌شوند. لذا این

پاسخ تفصیلی بنیاد دانشنامه هزاره به نقد و نظرها

بنیاد دانشنامه هزاره، طبق سنت و سیاست پیشین خود در مواجهه با نقدها، بنا نداشته و ندارد شتاب‌زده وارد نتیجه‌گیری شود و تصامیم عجولانه اتخاذ کند. درنگ در پاسخگویی که اندکی به تأخیر نیز افتاد، ناشی از این سیاست بود. باید نقدها به تمامی جمع‌آوری و دسته‌بندی می‌شد و گزاره‌های معنادار و بی‌معنای آن، از هم تفکیک می‌شدند و سرانجام با تأمل و تأنی مورد مذاقه قرار می‌گرفتند و در نتیجه تصمیم‌های لازم گرفته می‌شد.

وقتی در کار تخریب یک بنا هستی هرچه کلنگ را بی‌محابت‌تر بکویی، حجم تخریب بالاتر است؛ اما وقتی می‌خواهی عمارتی را برافرازی باید با تجربه معمارگونه، محاسبه و مذاقه یک مهندس رفتار کنی. به قول حافظ رند عالم‌سوز است که با مصلحت‌بینی کاری ندارد؛ اما کار ملک تدبیر و تأمل می‌طلبد. ما در پی ترمیم و

سلامت شیوه بیان و صحت داده‌ها و ادعاهای مطرح شده؛
قسمت چهارم، سخنی با مردم؛
قسمت پنجم، نتیجه‌گیری؛ چشم‌انداز آینده دانش‌نامه هزاره.

قسمت اول

در یک دسته‌بندی کلی می‌توان نقدها را به سه دسته زیر تقسیم کرد:

۱. **نقدهای علمی واقع‌بینانه:** این دسته شامل تعدادی از نقدهایی می‌شود که با ارجاع به متن ویراست دوم دانش‌نامه هزاره و مطالعه نسبتاً دقیق آن، نگاشته شده‌اند. هرچند نقدهایی از این دست به نسبت دیگر موارد، زیاد نیست؛ اما آموزنده و قابل تقدیر است. خصوصیت اصلی این نقدها آن است که در آن‌ها در کنار طرح کاستی‌های دانش‌نامه، شرط انصاف رعایت شده، زبان نقد زنده و گزنده نیست و ناقدان در کنار معایب، محاسن را نیز دیده‌اند. آنان از گستره کار و پیچیدگی‌های آن گفته‌اند و ضعف‌ها و نواقص را در روشنی ماهیت این کار مشاهده کرده‌اند. این دسته از نقدها راهکارهایی نیز برای ادامه مسیر داشتند؛ مانند توجه دادن به نقایص اطلاعاتی در برخی از مدخل‌ها، اشتباهات رخ داده در داده‌های برخی دیگر از مدخل‌ها، یا خالی بودن جای تعدادی از مدخل‌ها که از

نقدها در کلیت خود سبب می‌شوند که چشم‌انداز ما در راستای اهداف اساسی دانش‌نامه روشن‌تر و ملموس‌تر ترسیم شود. در فضای به وجود آمده از این نقدها، پیشنهادهای همدلانه و محققانه‌ای نیز از جانب برخی از بزرگان جامعه دریافت کردیم؛ امری که بنیاد دانش‌نامه هزاره را در ترسیم چشم‌انداز آینده و ارائه صورت‌بندی جدیدی از آن کمک خواهد کرد. ما امیدواریم بدین ترتیب نگرانی‌های اصلی منتقدان و انتظارات جامعه در مورد آینده این پروژه مهم دست‌کم تا حدودی در این زمینه تأمین شود. نویسندگان بی‌طرف بسیاری نیز از درون جامعه هزاره و نیز از اقوام دیگر در دفاع از روش بنیاد دانش‌نامه نوشتند و مواضع آن را منطقی و مثبت ارزیابی کردند. مدیریت دانش‌نامه با در نظر گرفتن مجموع موارد، اعم از نقدها و پیشنهادهای با توجه به آنچه مطرح شد، این بیانیه را در پنج قسمت سامان داده است که تقدیم می‌شود:

قسمت اول، دسته‌بندی نقدها از منظر روش مواجهه ناقدان با موضوع؛
قسمت دوم، دسته‌بندی محورهای مطرح‌شده در نقدها و توضیحات کلی و اجمالی درباره آن‌ها؛
قسمت سوم، به آزمون نهادن چند مورد از نقدهای نسبتاً بلند از نظر

طنز و طعن را پهن کردند و کسانی که اندک طبع شاعری داشتند با سرودن نظم‌های زن‌ستیزانه بر قطر دیوان شعرشان افزودند. این جماعت ناقد نبودند، در واقع عامل فشار و نیروهای براندازی بودند. ناخوانده اظهار نظر می‌کردند و دلیل بر این مدعا اینکه بسیاری از این جماعت هیچ آگاهی از جریان نقدهای دور اول و ویراست دوم دانشنامه نداشتند.

۳. نقدهای همراه با پیش‌داوری:

در این دسته از نقدها اگرچه ناقدان، بخش‌های دلخواه‌شان را مرور کرده بودند؛ اما به دلیل پیش‌فرض‌ها و سوگیری‌هایی که داشته‌اند، از دست یافتن به داوری بی‌طرفانه دور ماندند. آنان نوعاً نگاه گزینشی را در پیش گرفتند. اکثریت مدخل‌ها را نادیده انگاشتند و با توسل به تعداد محدودی از مقالات، یکسره دانشنامه را سیاه دیدند و دچار مغالطات، مباحث جدلی و بعضاً مرتکب اهانت به اشخاص و نویسندگان مقالات شده‌اند. البته بیافزاییم که ما هرگز نمی‌گوییم در این نقدها وجوه مثبت و قابل استفاده برای دست اندرکاران دانشنامه و نویسندگان وجود ندارد؛ اما وجه غالب در این نقدها دست‌کم عدم رعایت اصول اساسی نقد و القای این ذهنیت بوده است که دانشنامه فاقد ارزش علمی و متأثر

نظر ناقدان باید در جلد اول می‌آمد و نیز تدوین مدخل‌هایی در دانشنامه‌هزاره که از نظر آن‌ها معیارهای لازم را نداشته و وارد این اثر شده است. از باب نمونه می‌توان به یادداشت‌های لایق احمدی، علی کیان، حسن مالستانی، محمداسحاق فیاض و تعدادی دیگر اشاره کرد. این دسته از نقدها نیاز به توضیح بسیار ندارند. آن‌ها را می‌پذیریم و بخشی از سرمایه حرفه‌ای خود ساخته و به کار خواهیم بست. بنیاد دانشنامه‌هزاره طبق سیره پیشین خود در ادامه فعالیت، چنین نقدهایی را برای بهبود و تکمیل این طرح تحقیقاتی مؤثر دانسته و از همکاری چنین ناقدانی استقبال می‌کند.

۲. نقدهای مقلدانه یا ناخوانده:

این دسته از نوشته‌ها و کامنت‌گذاری‌ها، ناقدان بدون مراجعه به متن دانشنامه و حداقل تورق اجمالی آن، به تبع دیگران و از باب همراه شدن با قافله، به قصد ثواب سنگی به سمت دانشنامه انداختند. به حاشیه‌سازی روی آوردند و از طرح براندازی سخن گفتند. تنور تهمت و افترا به نویسندگان و اعضای دانشنامه را گرم کردند. آنان همچنین بدون ارائه شواهد از سرقت بی‌بنیاد ایده دانشنامه هم دم زدند، از ربط این پروژه با استخبارات کشورهای بیگانه سخن گفتند، برخی از نام‌های نویسندگان را مستعار تشخیص دادند و بساط مطایبه،

اهدافی که دنبال می‌کند، در نظر گرفته شود. به دلیل وجود روش‌های مختلف علمی، از شیوه‌های شکلی مانند شیوه ارجاع‌نویسی گرفته تا روش جمع‌آوری معلومات و انتخاب یک رویکرد علمی، معمول است که نویسنده در جایی (معمولاً در مقدمه اثر) اعلام کند که کارش را با روش خاصی انجام داده و رویکرد علمی معینی را برای نقد و ارزیابی یک اثر انتخاب کرده است. این یک نوع قرارداد بین نویسندگان و خوانندگان است که خط سیر، راه و روش کار نویسنده را مشخص می‌کند و خوانندگان و جامعه مخاطب نیز انتظارات‌شان را در همان چارچوب تنظیم می‌کنند.

قسمت دوم

دسته‌بندی محورهای نقدها

الف: نقدهای سیاسی

این دسته از نقدها دانش‌نامه را پروژه سیاسی می‌دانند که احتمالاً توسط نهادهایی در بیرون از جامعه هزاره و به قصد تخریب ارزش‌های این جامعه تهیه و تدارک دیده شده و مجریان دانش‌نامه فقط مجری این مقاصدند و هیچ هدف علمی‌ای را دنبال نمی‌کنند. ناقدان در این گونه از نقدها بیشتر بر اساس تئوری توطئه و گمانه‌زنی‌های بی‌دلیل به اتهام‌زنی و بهتان روی آورده‌اند.

از سوگیری سیاسی است. برخی از این نقدها حتی متأثر از ذهنیت تئوری توطئه نیز بوده است که مصادیق هر یک در ادامه ذکر خواهند شد. حال آنکه نقد معیاری یک کتاب نه تنها برای هیچ‌کس زیان‌بار نیست؛ بلکه منافع و مزایای بسیاری برای جامعه دارد. کتابی بعد از انتشار وقتی در دسترس عموم قرار بگیرد، دیگر هیچ چیز سری، پنهان و توطئه‌آلود ندارد؛ زیرا همگان می‌توانند آن را بخوانند و قضاوت کنند؛ خوشبختانه امروزه جامعه بشری به میزانی از رشد و بلوغ رسیده است که کتاب را خطرناک تلقی نمی‌کند. کتاب تنها به نقد و تضارب آرا نیاز دارد که باید با رعایت اصول معینی انجام شود. زیر پا گذاشتن این اصول ما را وارد فضاهای مغالطه، جدال‌های بی‌پایان و بگومگوهای بی‌فرجام می‌کند. نقد اصولی به اجمال بر پایه‌های چندی استوار است که نقدهای دسته دوم و سوم متأسفانه به شکل آشکاری از آنها فاصله گرفته بودند. در یک نقد سالم باید اصولی مانند:

۱. بی‌طرفی؛
۲. توانمندی ناقد در موضوع مورد نظر؛
۳. پرهیز از خلط موضوعات و مسائل؛
۴. اختصاص وقت و زمان مناسب برای خواندن و فهم مدعای متن مورد نظر؛
۵. توجه به روش تحقیق آن متن و

می‌اندازد. البته در نقدهای دیگری از این دست به این نکته نیز اشاره شده است که دانشنامه ابتدا باید تکلیف خودش را با تبار و نژاد هزاره و پیشینه تاریخی آن روشن می‌کرد.

البته در همین آغاز تذکر بدهیم که ساختن عبارت مخدوش «هزاره فرهنگی» کار خود منتقدان محترم است که خود، بریده و دوخته‌اند. در مبنای دانشنامه قید فرهنگ در کنار چندین قید دیگر آمده است. به نظر ما چنانکه در مقدمه جلد اول دانشنامه نیز منعکس شده است، عناصر اصلی قومیت بنا بر مطالعات قوم‌شناسانه، با همه اختلاف دیدگاه‌ها در میان انسان‌شناسان (Anthropologists)، عبارت از چهار عنصر زیر هستند:

- ۱) فرهنگ که شامل زبان هم می‌شود؛
- ۲) تاریخ مشترک؛ (هزاره‌های شیعه، سنی و اسماعیلی علاوه بر منشأ تباری و به دلیل همین پیوند، تاریخ مشترک نیز دارند)؛
- ۳) سرزمین؛

۴) روابط اجتماعی درهم تنیده.

شاید همچنان عناصر و پیچیدگی‌های دیگری از جمله حس تعلق از نظر باقی مانده باشد و سؤالات بسیاری در ذهن خوانندگان خلق شود. باید خاطر نشان کنیم که اصولاً قومیت یک پدیده مرکب است نه بسیط. برخلاف نژاد که در آن عنصر خونی و تباری

با این روش دست‌اندرکاران دانشنامه هزاره نیز می‌توانند مطرح کنند که این نقدها نیز سیاسی هستند و دست کدام نهاد خارجی یا دشمن در میان است تا جریان مهم دانشنامه‌نویسی را در جامعه هزاره در نطفه خفه کند. در این صورت همه بی حساب می‌شویم و مخاطب بی طرف باید قضاوت کند که آیا بنیاد گذاشتن یک ایده فرهنگی در میان یک قوم ضربه مهلک بر پیکر آن قوم است یا از پایه ویران کردن چنین طرحی؟ در این دسته از نقدها برخی از چهره‌های سیاسی مشخص تر حرف زده بودند و با تکیه بر تجربه‌های خودشان، دانشنامه را پروژه کشور همسایه دانسته بودند. این گونه حرف‌ها در خور پاسخ نیست؛ هرچند ارجاع ضعف‌های داخلی به بیرون از خود و اتهام نسبت دادن امور به یک کشور خارجی شبهه‌ای است که متأسفانه در فضای مسموم شبکه‌های اجتماعی به راحتی خریدار پیدا می‌کند.

ب. نقدهای هویتی

در این دسته از نقدها ادعا شده است که مبنای مطرح شده از قوم و هویت مردم هزاره در دانشنامه مبنای درستی نیست. می‌گویند چون نام دانشنامه قید هزاره دارد، بنابراین باید تنها هزاره‌های خونی و نژادی را شامل شود و قید فرهنگی، آن را از خاصیت

فراهم شود و در چنین بستری نظریات کارشناسان بیش از پیش در معرفی منشأ تباری هزاره‌ها انعکاس یابند. در این راستا نظریات هزاره‌پژوهان به هر میزانی که از مستندات قوی علمی برخوردار باشند، به اعتبار علمی دانشنامه در زمینه مطالعات هزاره‌شناسی کمک خواهد کرد. از این روی نیاز است که بحث و تبادل نظرهای علمی جامع و دقیق به عمل آید تا بهترین زبان و میکانیزمی معیاری، به دور از هرگونه شائبه تاریخ‌سازی شکل گیرد که در آن مدعا با دلیل تناسب و توازن داشته باشد.

در تعریف قومیت نیز سخن منتقدان گنگ است. باید از این بزرگواران پرسیده شود که وقتی تعریف موجه و رایج امروزی از قوم را که دانشنامه هزاره مطرح کرده، قبول ندارید و آن را به سخره می‌گیرید، آیا از تعریف قوم بر اساس نژاد خالص می‌توانید دفاع کنید؟ چه علمی متکفل تعیین نژاد خالص است؟ آیا یک دانشنامه وظیفه دارد برای کار خود ابتدا به آزمایش ژنتیک یکایک افراد روی بیاورد؟ این منتقدان چون مبنای روشنی نداشتند و از طرفی تصمیم داشتند به هر شکلی با مبنای دانشنامه نیز مخالفت کنند، به پراکنده‌گویی‌های بسیاری روی آوردند. برخی از این دوستان قومیت را متکی به خواست آدم‌ها کردند و گفتند هر فردی

برجسته است. مطالعات قوم‌شناسانه و نه لزوماً رویکردهای سیاسی و ایدئولوژیک، مستلزم آن است که قومیت بر اساس عناصر نام‌برده فوق و عناصر مشابه مورد مطالعه قرار بگیرد؛ امری که در آن تفکیک تباری و خونی جایی ندارد. هنگامی که در قوم‌شناسی تمام خرده‌گروه‌های تباری یک قوم مورد مطالعه قرار می‌گیرد، طبیعی است که تفاوت‌های ایدئولوژیک، سیاسی و جناحی نیز نمی‌تواند این تمامیت و شمولیت را مخدوش کند و از این منظر مطالعات هزاره‌شناسی شامل تمام گروه‌ها و جناح‌های هزاره می‌شود و هیچ گروه و جناحی بر گروه و جناح دیگری از این حیث ترجیح ندارد. نقدهای هویتی البته در جای خودش مهم است و متأسفانه ناقدان در این بخش نیز راهکار مشخصی را عرضه نکرده‌اند. آنان بسیار متشت و متناقض سخن گفته‌اند درباره ریشه نژادی چیز واضحی گفته‌اند و نه در تعریف قوم. تا جایی که مربوط به تعیین ریشه نژادی و تباری هزاره‌ها می‌شود، ما اصولاً نمی‌توانیم یکی از نظریه‌ها را به‌عنوان دیدگاه رسمی در دانشنامه هزاره مبنای کار خود قرار دهیم؛ اما به ارائه و معرفی نظریات هزاره‌پژوهان در این رابطه، مخصوصاً پژوهشگران هزاره خواهیم پرداخت تا بستر و زمینه‌ای مناسب

که خود را هزاره می‌داند، بیاورید و هر که ندانست کنار بگذارید. مگر می‌شود یک واقعیت اجتماعی را با سلیقه، قهر و آشتی‌ها و حب و بغض‌های افراد محک زد؟ از این گذشته به توابع این ایده فکر نکردند که چطور می‌شود در یک مطالعه قوم‌شناسانه از افراد آن قوم پرسید که خود را عضو آن قوم می‌دانند یا خیر؟

ج. نقدهای ساختار علمی

در این دسته از نقدها، ناقدان به سراغ ضعف و فتور در سازمان علمی و مدیریتی دانشنامه رفته‌اند. می‌توان اتهام صوری بودن نهادهای علمی دانشنامه را نیز در این بخش جای داد. در این باره این قدر می‌توان گفت که در طول این ده سال تلاش بسیاری شده است که از حداکثر ظرفیت داشته‌های علمی و تجربی قوم استفاده شود. هم از شخصیت‌های فرهنگی نسل اول و نیز تحصیل‌کردگان نسل جدید. شورای علمی دانشنامه از افراد شناخته‌شده و شاخص هستند. تمام نویسندگان دانشنامه که بدنه اصلی ساختار علمی دانشنامه را تشکیل می‌دهند، با شرایط خاصی برگزیده می‌شوند که از آن جمله شرط تحصیلی حداقل دوره فوق لیسانس و ماستری است و بسیاری از آن‌ها تجربه تألیف نیز دارند. ارزیابان علمی ما که رسالت اصلی ارزیابی

مقالات را بر عهده دارند، همگی از سرآمدان حوزه خودشان هستند. اما با این وجود، ضعف و فتور را نمی‌توان به طور کلی انکار کرد. این ضعف در کل ساختار فرهنگی جامعه وجود دارد. دانشنامه هزاره در ۲۸ موضوع مختلف مقاله دارد و هر کدام از این موضوعات متخصص خودش را می‌طلبد. اگر نگاهی به روند روبه رشد و تکمیل ساختار علمی دانشنامه در ویراست اول و دوم بیندازیم، تفاوت را مشاهده می‌کنیم. در همین رابطه گفتنی است که نظر ناقدان بیشتر به فهرست سازمان علمی دانشنامه در ویرایش دوم جلد نخست است که در سال ۱۳۹۹ خورشیدی منتشر شده است. در خلال سه سال بعد از آن تا امروز و در جریان کار روی جلد دوم دانشنامه، سازمان علمی دانشنامه در سطوح مختلف بسیار گسترده‌تر و دچار تغییراتی شده که عموم ناقدان از آن بی‌اطلاع هستند. این روند تکمیلی متوقف نشده و ادامه خواهد داشت. تکمیل یک‌باره سازمان علمی امری نیست که به سادگی میسر باشد. موانع بسیاری بر سر راه آن وجود دارد که نخستین و مهم‌ترین آن ضعف و فتور در وجود متخصصان و نویسندگان در رشته‌های گوناگون در جامعه هزاره است. کثرت عالمان دینی و تعدادی دانشجویان در چند رشته محدود از رشته‌های علوم انسانی، باعث شده گمان

یکی از منتقدان در این زمینه چنین است: «دانشنامه یک اثر علمی و تخصصی است. نخستین ویژگی علمی بودن این است که مسئله محور باشد... هر مدخل باید به یک مسئله از مسایل هزاره پردازد.»

لازم است گفته شود که هر دانشنامه و هر کتابی برای اینکه کارش را شروع کند، باید روشی را انتخاب کند. روش‌ها هر کدام در جای خود لازم و مفیدند و امتیازی نسبت به هم ندارند. به نویسنده می‌شود گفت که روش انتخابی‌ات در این مورد خاص مناسب نبوده و بهتر بود از روش دیگری استفاده می‌کردی؛ اما نمی‌شود گفت که کلاً روش درست و علمی فقط روشی است که من پیشنهاد می‌کنم. دانشنامه موضوعی اصولاً طرح دیگری است و ممکن است در جای خود لازم باشد، اما معمولاً دانشنامه‌های موضوعی یک امر پسینی است و زمانی جایگاه دارد که ابتدا تمام امور عینی یک جامعه ثبت و ضبط شده باشد تا با توجه به آن واقعیات بتوان موضوعاتی را استخراج کرد.

برخی از این منتقدان نیز نسبت به روش تحقیق و رفرنس‌های مدخل‌های دانشنامه تردید رواداشته‌اند. در پاسخ باید گفت، موضوع رفرنس‌ها در یک دانشنامه عمومی که موضوعات بسیاری را شامل می‌شود، نیز از یک قاعده تبعیت نمی‌کند. فرق

کنیم ما در تمام رشته‌های علمی و پژوهشی غنی هستیم. حال آنکه چنین نیست. بر این اضافه کنیم که ازدحام این نویسندگان نیز در چند ولسوالی هزاره‌نشین است و ما در بسیاری از مناطق نویسنده و محقق نداریم. این ضعف در تاریخ‌نگاری ما هم خودش را به شکلی نشان داده است. شما وقتی به کتاب پژوهشی در تاریخ هزاره‌های استاد کاظم یزدانی نگاه می‌کنید، می‌بینید تمرکز ایشان تنها روی چند منطقه محدود از مناطق هزاره است و از بسیار دیگر از مناطق هزاره‌نشین از جمله دای‌چوپان و ارزگان خاص، چیزی در آن مطرح نشده است. حال با این وضعیت، انتظار دور از واقع است که دانشنامه بتواند از بسیاری از قریه‌ها و قصبات محروم هزاره به سادگی نویسنده و کارشناس پیدا کند، حال بگذریم از اینکه آن افراد هم تمایل یا موقعیت کار با دانشنامه را به علل و دلایل مختلف داشته باشند. این وضعیت باید به تدریج سامان بیابد و از نقایص کاسته شود.

د. نقدهای روش‌شناختی

این دسته از انتقادات، روش در پیش گرفته شده توسط دانشنامه را مطلوب ندانسته و برخی از آنان به جای مدخل‌های مبتنی بر ابره‌های واقعی، طرح دانشنامه موضوعی یا مسئله محور را پیشنهاد کرده‌اند. سخن

القاب و عناوین شخصیت‌ها، نهادها و جریان‌های محبوب و نامحبوب خویش مسابقه نمی‌گذاشت و به سرزنش دست اندرکاران دانشنامه نمی‌پرداخت. برای حل این معضل و حفظ بی‌طرفی، بنیاد دانشنامه چاره‌کار را در آن دید که از عناوین ارزشی استفاده نکند و معیار معرفی اشخاص اسم آن‌ها باشد.

ه. نقدهای برون قومی

بارزترین نمونه این گونه نقدها در سخنان یکی از ناقدان (احمدشاه موحد) آمده است که می‌گوید: «گروه از نویسندگان با گردآوری اطلاعات ناقص، نادرست و نوشتن اطلاعات بدون منبع و اساس در پی جعل هویت روشن و معلوم مردم غور هستند، جای بحث و دفاع دارد. ما حق داریم از هویت، فرهنگ و داشته‌های خود دفاع کنیم. هر نوع تعرض به هویت و داشته‌های تاریخی مردم ما محکوم به شکست است و هیچ نوع پته خزانها نمی‌تواند هویت ما را جعل و نابود کند». در پاسخ به این ناقد محترم باید گفت، موضوع میراث مشترک اقوام در افغانستان یکی از موضوعات مهم است که باید با دقت و ظرافت بسیار به آن پرداخته شود و دانشنامه نیز از همان ابتدا متوجه این امر خطیر بوده و خواهد بود. دانشنامه‌هزاره

است میان امور تاریخی یا باورهای مردمی و پژوهش‌های یک قریه. دادن یک حکم کلی و زیر سؤال بردن کل یک اثر خودش کار علمی نیست. به‌عنوان مثال در معرفی یک کتاب بهترین منبع خود کتاب است که نویسنده به آن مراجعه کرده و توصیفی بدون تحلیل از محتوای آن ارائه می‌کند. معرفی کتاب در دانشنامه نقد یا تحلیل کتاب نیست تا نیاز به جمع‌آوری نظرات تولیدشده درباره آن باشد. یا در تحقیق امور یک قریه یا باورهای مردمی بهترین منبع روایت‌های خود مردم است.

یکی از مهم‌ترین بخش‌های انتقادات روشی را منتقدان پرداختن به ارزش‌ها و توجه نکردن به عناوین و مفاهیم ارزشی دانسته‌اند. در این زمینه بارها تأکید کرده‌ایم که روش علمی دانشنامه پرهیز از هرگونه داوری ارزشی و حفظ بی‌طرفی علمی است و ما همچنان بر این باور هستیم که این روش درستی است. به این ترتیب، روش دانشنامه در آوردن اشخاص، نهادها و جریان‌ات، آوردن نام آن‌هاست و نه القاب و عناوین ارزشی‌شان. تصور بکنید که اگر دانشنامه این موضوع را به این صورت حل و کنترل نمی‌کرد، در جامعه افغانستان که در آن تکثر ارزشی فراوان است، با چه کش و قوس‌های جانبدارانه‌ای مواجه نمی‌شدیم و در آن هر کس برای آوردن و نیابردن

می‌گیرد که بخش قابل توجهی از مردم ولایت غور هزاره هستند و اظهارات یک مقام مسئول علیه مردم خود اقدام غیر مسلکی و نادرست است.

در یک مطالعه قوم‌شناسانه پیشینه و سرزمین‌های تاریخی یک قوم قابل بررسی و مطالعه است. از این منظر پرداختن به سلسله‌های غوری و بخصوص آل شنسب امری غریب و خلاف عرف مطالعات قوم‌شناسانه به شمار نمی‌رود. طبق گزارش عبدالحی حبیبی اکثر مناطقی که سلسله‌های غوری در آن حکومت کرده‌اند، همین مناطق هزاره امروزی است و بنا براین هزاره‌شناسی حکم می‌کند که پیشینه تاریخی این مردم با مطالعات سلسله‌های حاکم در سرزمین‌های‌شان روشن شود. چنانکه همه محققان حوزه تاریخ می‌دانند، مدخل یا موضوع آل شنسب توسط دانشنامه هزاره کاملاً براساس منابع اصلی و با روش تاریخ‌نگاری تدوین شده و نسبت به هیچ یک از طوایف یا مذاهب جهان اسلام اشاره مثبت یا منفی نشده است و وظیفه کار تحقیقی نیز همین است. برای درک بهتر این موضوع توجه این دسته از منتقدان را به سه نکته کلیدی جلب می‌کنیم: (۱) سرزمین‌های کهن و مردم اعصار گذشته در سرزمین‌هایی که هزاره‌ها و دیگر اقوام در گذشته تاریخی، حداقل چند صد ساله

امیدوار است که افغانستان به مرور زمان بتواند به توسعه فرهنگی برسد و در هر یک از حوزه‌های مختلف علمی، تخصصی و اجتماعی، دانشنامه تخصصی داشته باشد تا در مرحله بعد، بتواند یک دایره‌المعارف جامع ملی و دارای اعتبار بین‌المللی تدوین کند. گرچند این راه درازی است؛ اما ناممکن نیست.

روشن است که میراث تاریخی و فرهنگی قابلیت امتلاک خصوصی را ندارد. از این رو، رجال، شخصیت‌های علمی، سلسله‌ها و خاندان‌های مهم تاریخی از هر ولایت امروزی که باشند، مربوط به همه کشور است. فقط در حوزه تحقیق، محققان محل تولد و نشر و گسترش آن را بررسی می‌کنند و این به معنی تملک آنان نیست. از این رو است که محققان وظیفه دارند بی طرفانه و مبتنی بر منابع اصلی، موضوعات تاریخی را بررسی و ثبت کنند؛ اما این به معنی انحصار آن موضوع یا سلسله به ولایت یا ولایات خاص نیست. پرداختن به امور مشترک بین‌الاقوامی در دانشنامه هزاره گشودن باب دیالوگ ملی است و تبدیل کردن آن به یک امر سیاسی و طایفه‌ای و ارتباط دادن آن به بیگانگان یا بیگانه خواندن یک قوم، شایسته یک مقام فرهنگی نیست. باید خاطر نشان کرد که این انتقادات و اقدامات در صورتی انجام

قسمت سوم

پاسخ به نقدهای موردی و تفصیلی

در این بخش به چند نمونه از نقدها به صورت موردی و جزئی می‌پردازیم تا صحت و سقم ادعا به آسانی و سهولت با مراجعه به متن دانشنامه برای خوانندگان و افکار عمومی روشن شود. همچنین روشن شود، برخی از نقدها که منشأ گسترش و اشاعه اخبار نادرست و ارایه معلومات غلط در مورد دانشنامه شد، از این گونه نقدها ناشی می‌شود.

یکی از منتقدان (عبدالعدل دای فولادی) طی یک اعتراض کتاب‌هایش را لیست کرده و اظهار داشته است که من پنج کتاب نوشته‌ام که با حرف الف شروع می‌شود؛ ولی در دانشنامه هزاره معرفی نشده‌اند. به این منتقد گرامی باید گفت که کافی بود دانشنامه را تورقی می‌کردید تا می‌دیدید که سه کتاب از پنج کتاب شما معرفی شده‌اند (افغانستان؛ قلمرو استبداد، ص ۷۴۲، انسانیت، تفسیر خواندنی، ص ۹۱۸؛ ایمان و آزادی، ص ۱۰۳۱) وقتی سه کتاب از یک نویسنده معرفی شود روشن است که عمدی در عدم معرفی آن دو کتاب دیگر نیز در کار نبوده است و باید علت آن بررسی شود.

منتقد دیگر (علی مدد رضوانی) گفته است که کتاب احیای هویت با الف

زیست داشته‌اند، سرمایه فرهنگی و تاریخی مشترک میان این مردمان است و چه بسا که مردمان این سرزمین‌ها، برای مثال مردم غور و غرجستان تاریخی در گذشته دور ریشه مشترک داشته باشند؛ ۲) نمی‌توان به گونه‌ای قطعی حکم کرد که یکی از اقوام سرزمین غور، غرجستان و بامیان تاریخی، اصلی و بومی است و مالک گذشته و تاریخ و میراث فرهنگی و تاریخی آن است، و دیگری نیست، برای مثال هیچ دلیلی وجود ندارد که به موجب آن حکم کنیم آل شنسب و سلاطین غور هیچ نسبتی با گذشته تاریخی هزاره نداشته است. در حالی که زمین‌داور پایتخت زمستانی سلاطین غور، حداقل تا اوائل سلطنت احمدشاه درانی، سرزمین هزاره‌ها بوده است و از آنجا در امتداد هیرمند تا گزیو و دایکندی امتداد داشته است که به تدریج از آن کاسته می‌شود؛ ۳) همان‌گونه که اشاره شد، گزارش دانشنامه از این سرزمین‌ها، سلاطین و مردمان آن‌ها به سبک و ترتیب گزارش مستند تاریخی است و در صدد به کرسی نشانیدن ادعای خاص قومی نبوده است و مقالات نگارش یافته به خوبی مؤید این مدعاست.

همین دلیل است که این منتقد در مطلبش به رده‌بندی اعضای جامعه پرداخته و با نام بردن از اشخاصی می‌گوید، تصفیه حساب با این‌ها آسان‌تر از تصفیه حساب با عده دیگری است و اسامی‌شان را هم فهرست کرده است. سخنان این منتقد در این زمینه چنین است: «همه می‌دانند که قصه‌ی دانش‌نامه قصه‌ی... (نام اشخاص) نیست، این قصه مربوط به دوسیه‌ی... (بازهم نام اشخاص) که حساب‌شان با جامعه‌ی هزاره به اندازه‌ی... (نام اشخاص) ساده تصفیه نمی‌شود».

در واقع این منتقد محترم تصور می‌کند که باید مدام با یک عده از اعضای جامعه براساس خونی که در رگ‌های‌شان جاری است، تصفیه حساب کرد با این تفاوت که با عده‌ای آسان‌تر می‌توان تصفیه حساب کرد و با عده دیگری دشوارتر. او با اصل تصفیه حساب با افراد براساس خون و تبارشان تردید ندارد. این نوع تفکر راسیستی است و در ساحت دانش‌نامه هزاره جایی ندارد. تصور ما این است که خون و تبار افراد نمی‌تواند مبنای تصفیه حساب قرار بگیرد و چنین سخنی را غیر مسئولانه می‌دانیم.

یکی دیگر از مواردی که در این گونه اعتراضات به صورت پیوسته تکرار شده و می‌شود، این است که چرا سید عوض

است؛ اما در دانش‌نامه معرفی نشده است. باید گفت باز هم کافی بود، دانش‌نامه را تورقی می‌کرد تا متوجه می‌شد که هر سه نسخه کتاب احیای هویت که در بازار موجود است در دانش‌نامه با عناوین زیر معرفی شده‌اند:

- احیای هویت (۱): مجموعه احیای هویت (مجموعه سخنانی‌های استاد شهید)؛

- احیای هویت (۲): احیای هویت (مجموعه سخنانی‌های رهبر شهید با به مزاری)؛

- احیای هویت (۳): احیای هویت (مجموعه سخنانی‌های شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری).

منتقدی آورده است: «برای من، کار «دانش‌نامه» در نوع خود از نوع نقشی است که اشرف غنی احمدزی در سطح کلان کشور بازی کرده است (عزیز رویش)». در پاسخ به این منتقد باید گفت که او خود مفاهیم را معکوس درک کرده است. اعتراض مهمی که علیه غنی و اطرافیانش وجود داشت این بود که شما در سخن می‌گویید همه افغان هستیم؛ ولی در عمل یک عده افغان‌ترند. اگر این منتقد نیک بیندیشد، در خواهد یافت که خود در این ورطه افتاده است چون می‌گوید که همه اعضای جامعه هستند؛ ولی یک عده عضوترند. به

به اداره دانشنامه اعلام کرده و اداره دانشنامه فقط با سرگروه طرف قرارداد بوده است و نه با هیچ کدام از اعضای گروه. بنابراین سید عوض هاشمی از نویسندگان دانشنامه نبوده و نیست، و صرفاً عضو گروه منطقه‌ای ورس بوده که در مرحله جدید کار دانشنامه، تجدید هم نشده است. اگر هر فردی مانند وی متهم و یا مرتکب نفرت‌پراکنی شده باشد، چنین موضوع مهم اخلاقی با دقت و رعایت حقوق وی به‌عنوان یک فرد و با در نظر داشت اصل صیانت از ارزش‌های اخلاقی انسانی که دانشنامه هزاره به آن‌ها تعهد دارد، بررسی شده و اقدام مقتضی صورت خواهد گرفت. این اصل در مورد هرکسی فارغ از منشأ تباری و یا موقف اجتماعی و سیاسی تطبیق خواهد شد و بنیاد دانشنامه هزاره در گذشته نیز با مورد مشابهی برخورد قاطع کرده است.

نقدهای علی امیری

در میان نقدهای تفصیلی روی چهار مورد که از نظر ما کار متفاوت و قابل تأملی بود، درنگ بیشتری می‌کنیم. یکی از این موارد نقد علی امیری است. قابل یادآوری است که نقدهای امیری در نوع خود شایسته تقدیر است و نزدیک به نقد رایج کتاب یا مقاله در جوامع امروز و این خودش جای تشکر دارد و ما نیز با همین شیوه به پاسخ

هاشمی جزئی از نویسندگان دانشنامه است. باید به معترضان محترم و خوانندگان عزیز بگوییم، مؤلف کسی است که مسئولیت تحقیق و نگارش مقاله را داشته و در همین زمینه پاسخگو است؛ یعنی مسئولیت تمام نوشته مندرج در یک مقاله در قدم نخست به عهده مؤلف و در قدم بعدی به دوش سازمان علمی دانشنامه است و نه کس دیگری. سید عوض هاشمی نویسنده هیچ مقاله‌ای نیست. کافی است این دسته از منتقدان به فهرست مؤلفان مقالات در آغاز دانشنامه نگاهی می‌انداختند تا برای‌شان مشخص می‌شد که نام او در زمره مؤلفان نیست و مسئولیت نوشتن هیچ مدخلی را نیز به عهده ندارد. البته سید عوض هاشمی یکی از اعضای گروه منطقه‌ای ولسوالی ورس بامیان است که چهار عضو دارد و این افراد با انتخاب سرگروه خود انتخاب می‌شوند. نقش این گروه جمع‌آوری مواد خام اطلاعات قریه است؛ آنان به صورت مقطعی انتخاب می‌شوند و بعد از جمع‌آوری مواد خام چند مدخل ممکن است دیگر فرصت کار را نداشته باشند و یا کارشان مطلوب ارزیابی نشود و از عضویت گروه کنار گذاشته شوند. گروه منطقه‌ای جز مطالعات میدانی هیچ مسئولیت رسمی در دانشنامه ندارد. به عبارت دیگر، تنها سرگروه هر ولسوالی افراد همکار خود را انتخاب و

سیاسی آخوند است، نقل شده است. در این متن تنها یک غلط تایپی به وقوع پیوسته است که اضافه شدن کلمه فقیه در عبارت ولایت مطلقه است. کسی که با این مباحث آشنایی داشته باشد به آسانی در می‌یابد که این خطای تایپی است و بنابراین عبارت کدیور نه تنها بی‌معنی نیست؛ بلکه به طور فشرده سه مطلب مهم فقهی را بیان می‌کند: (۱) ولایت مطلقه به این معنا که کسی حتی بر امور شخصی و جزئی افراد ولایت داشته باشد و بتواند در امور شخصی زندگی آن‌ها دخالت کند، مخصوص خداوند است و تنها خداوند از این ولایت برخوردار است؛ حتی پیامبر و امامان از این ولایت برخوردار نیستند؛ (۲) پیامبر و امامان معصوم فقط بر امور کلی سیاسی (امور سلطانی) ولایت دارند، نه بر امور شخصی و خصوصی افراد. این دیدگاه آخوند را کدیور خلاف مشهور می‌داند؛ (۳) حکومت شرعی و دینی مخصوص پیامبر و امامان معصوم است و نه هیچکس دیگر. بنا براین از نظر آخوند با افزودن نظارت یا ریاست مجتهد جامع‌الشرایط بر حکومت، شرعی بودن آن حکومت تأمین نمی‌شود؛ بلکه در عصر غیبت تشکیل حکومت شرعی امکان ندارد.

این سه گزاره مهم و مبنایی را و این که دیدگاه آخوند در خصوص گزاره دوم خلاف

نقد ایشان می‌پردازیم، با این تفاوت که سعی خواهیم کرد احترام جانب مقابل خود را بیشتر از ایشان رعایت کنیم و به سلسله خوار شمردن‌ها نپیوندیم.

آقای امیری بعد از یک نقد کلی به صورت ویژه روی چند مقاله تمرکز کرده و ما به‌عنوان نمونه سه نوشته از نقدهای ایشان را به بررسی می‌گیریم که عبارتند از مقاله آخوند خراسانی (نوشته علی جعفری)، مقاله ابن سینا (نوشته یحیی بیضا) و مقاله اخباری‌ها (نوشته سید غلام‌حسین موسوی). امیری در ابتدای نقدش با نگاه تحقیرآمیز به دانشنامه تنها ۱۳ تا ۱۶ مقاله از مقالات دانشنامه را حائز اهمیت و قابل توجه دانسته و نتیجه گرفته است که اگر این مقالات رد و نقد شوند، دیگر چیزی برای دانشنامه باقی نمی‌ماند. این را که واقعاً وزن مقالات چگونه سنجیده می‌شود به قضاوت خوانندگان منصف وا می‌گذاریم و فقط در اینجا به این نکته اشاره می‌کنیم که به نظر می‌رسد ناقد محترم منکر اهمیت مطالعات تاریخی و انسان‌شناسانه، در هزاره پژوهی است و لذا ده‌ها مقاله تاریخی، جامعه‌شناسانه و فرهنگ عامه را به هیچ می‌شمارد.

مقاله آخوند خراسانی: در مقاله آخوند

خراسانی در دانشنامه متنی کوتاه و پرمعنی از دکتر محسن کدیور که متخصص اندیشه

مشهور است، ناقد محترم مهملات و جملات فاقد معنا دانسته است و چون در تحلیل متن و فهم درست آن کم آورده به نویسنده حمله کرده و به وی توهین روا داشته است. مغالطه‌رها کردن متن و اهانت به نویسنده با کوچک مغز خواندن وی نه تنها در نقد علمی جایی ندارد؛ بلکه تمایل شدید ایشان را به نسبت دادن بلاهت و نادانی به کسانی که مطابق فهم او از شکوه و انحطاط، نمی‌نویسند نشان می‌دهد. هرچند حقیقتاً معلوم نیست بیان مشابه همان مطلب را بر نویسنده دیگر ببخشاید و در میدان جدل دمار از روزگارش در نیاورد. یکی از مزایای این مقاله آن است که نویسنده با شرح درست نظریه آخوند خراسانی با استناد به یک متخصص دینی از قرائت رسمی حکومت دینی فاصله گرفته است و گر نه معلوم نبود که فیلسوف ما دانشنامه را به چه کسانی پیوند نمی‌زد. چنان که این روزها بسیار گفته‌اند، می‌گویند و شنیده‌ایم.

همچنین ناقد محترم مدعی است که مقام آخوند در حد یک حامی ساده مشروطیت تقلیل داده شده است. این ادعا دقیق و منصفانه نیست و چنان که پیش‌تر اشاره شد از عدم دقت کافی به متن که طی سه گزاره ارائه شد ناشی می‌شود؛ زیرا اولاً در مقاله گفته شده است که آخوند

برای کسی، حتی پیغمبر، ولایت مطلقه که حق تصرف در امور شخصی مردم را داشته باشد، قائل نیست؛ ثانیاً ایشان قائل به تشکیل حکومت شرعی در زمان غیبت نبوده است؛ ثالثاً استبداد را حرام شرعی و جلوگیری از آن را واجب می‌دانسته است و به همین دلیل از مشروطیت در مقام یک مرجع بزرگ دینی حمایت می‌کرده است. این که ناقد محترم می‌گوید آخوند نظریه‌پرداز مشروطیت بوده است، نیز دقیق نیست؛ زیرا آخوند یک فقیه و مرجع دینی بود و نه یک نظریه‌پرداز سیاسی و تصور نمی‌شود که نظریه‌پردازی آخوند در باب مشروطه فراتر از نکات یادشده باشد، اگر بوده است ناقد محترم اسناد خود را نشان دهد که باعث غنامندی مقاله شود.

در ادامه ناقد محترم با تعمیم تفسیر مغشوش خود از عبارت نقل شده از کدیور بر کل مقاله، می‌گوید آخوند خراسانی در دانشنامه چنان که باید معرفی نشده و دانشنامه هزاره قدر کتاب کفایة‌الاصول وی را نشناخته است. عبارت وی در این زمینه چنین است: «وقتی که ما اهمیت و ارزش کتابی در سطح کفایة‌الاصول را در تاریخ تحولات دانش اصول درک نمی‌کنیم، کفایه برای ما با کتاب «وظایف اعضای بدن» یا اصول و فروع دین هیچ تفاوتی ندارد». باید به ناقد محترم گفت که تکریم و

ضمناً باید توجه داشت، مقاله در مورد وجه ارتباط آخوند خراسانی به هزاره که رویکرد اصلی دانشنامه است تا جایی که منابع موجود اجازه می‌داده است، پرداخته است و امید است که در آینده اسناد بیشتری به دست آید. ناقد محترم این نکته را نادیده گرفته است.

مقاله ابن سینا: در نقد علی امیری بر مقاله ابن سینا توجه خوانندگان آگاه و منصف را به نکات زیر جلب می‌کنیم: ناقد محترم از همان ابتدا به سبک شمردن مقاله و حمله بر شخصیت مؤلف مقاله که یک دانشمند هزاره اسماعیلی است، می‌پردازد. اصول نقدنویسی ایجاب می‌کرد که نخست، به معرفی مقاله از زاویه دید نویسنده می‌پرداخت و سپس نقاط ضعف آن را بیان می‌کرد.

وجه ارتباط مقاله ابن سینا با دانشنامه رابطه محتمل ابن سینا با اسماعیلیه است. به این رابطه از جهات زیر پرداخته شده است:

(الف) ابن سینا در یک خانواده اسماعیلی فعال یا دعوت‌گر به دنیا آمده و رشد کرده است؛

(ب) در کودکی و نوجوانی در معرض آموزش‌های اسماعیلی که دارای صبغه فلسفی بوده است، قرار داشته است؛

(ج) آموزش‌های اولیه او از جمله در باب

تعظیم چیزی یا شخصی از مجرای تحقیر و تحفیف اشیا و اشخاص دیگر نمی‌گذرد. اولاً کفایة الاصول خود مهم‌ترین کتاب اصولی در حوزه دینی شیعه است و در صفحه ۱۱۱ دانشنامه، ستون دوم اهمیت این کتاب، در حوزه‌های دینی شیعه همان‌گونه که هست بیان شده است؛ ثانیاً اشاره شده است که این کتاب زبان اصول فقه شیعه را به فلسفه نزدیک تر کرد. اما اگر منظور ناقد محترم این است که این کتاب گویا از نظر ایشان مبنای نظری قوی برای تحول در فقه و اجتهاد شیعه به وجود آورد و فقه شیعه را متحول کرد، ظاهراً چنین نیست و ما شاهد کدام تحولی در فقه و اجتهاد شیعه در نتیجه این کتاب نیستیم. در واقع، نکات مطرح شده در باب اندیشه‌های مهم آخوند در این مقاله، هر چند به اختصار که قاعده معمول در دانشنامه‌ها است، بیشتر از دائرةالمعارف بزرگ اسلامی است.

امیری در ادامه به نکاتی اشاره می‌کند که جز مغالطات حیرت‌انگیز چیز دیگری نیستند. ایشان نمی‌گویند که سرگردانی هزاره و آلت دست این و آن شدنش یا به قول ایشان سپاهی اجیر شدن هزاره چگونه به دانشنامه هزاره یا مقاله آخوند خراسانی مربوط می‌شود یا دانشنامه هزاره برای نجات هزاره از این سرگردانی چه معجزه‌ای می‌تواند.

منطق و علوم اوایل متأثر از نظام و نصاب آموزشی اسماعیلی بوده است.

از نکات سه گانه فوق می‌توان استنباط کرد که اگر ابن سینا در یک خانواده سنی مخالف فلسفه و کلام به دنیا می‌آمد و نه در یک خانواده اسماعیلی، احتمالاً یک محدث بزرگ و یا فقیه بزرگ می‌شد و نه یک فیلسوف، منطق‌دان و رئیس حکمای اسلام در علوم عقلی.

د) در مقاله بر وجود رابطه و مشابهت میان آرای ابن سینا در باب عقل و نفس و تعالیم اسماعیلی نیز اشاره شده است. وجود این اندازه ارتباط میان ابن سینا و مذهب خانوادگی او به معنای اسماعیلی خواندن وی نیست و در مقاله نیز ادعا نشده است و لذا متهم کردن نویسنده به فرقه‌گرایی غیر منصفانه است.

ممکن است گفته شود که پیوند ابن سینا با مذهب اسماعیلی چه ربطی به دانشنامه هزاره دارد؟ در جواب باید گفت برای هزاره اسماعیلی مذهب اسماعیلی جزئی تفکیک‌ناپذیر از هویت اوست. هزاره اسماعیلی خود را این گونه درک می‌کند و نمی‌تواند هویت خود را مثله کند و به همین دلیل سال‌ها رنج اسماعیلی بودن را در افغانستان از هرسو تحمل کرده است. به همین دلیل، دانشمند هزاره اسماعیلی می‌کوشد در دانشنامه هزاره،

در کنار روایت‌های عربی، ایرانی و شیعی اثنا عشری و یا زیدی که از ابن سینا در دیگر دانشنامه‌ها به دست داده شده است، خوانندگان را با روایت اسماعیلی از وی نیز آشنا کند.

در مدخل ابن سینا، معلومات غلط و نادرست در مورد ابن سینا داده نشده است؛ بلکه مطابق آنچه در اغلب دانشنامه‌ها معمول است معلوماتی عمومی در مورد جنبه‌های مختلف شخصیت چندوجهی ابن سینا ارائه شده است. البته یک تحلیل عمیق و تمام عیار از فلسفه ابن سینا در دانشنامه ارائه نشده و هدف دانشنامه‌ها هم با توجه به مخاطبان‌شان تولید متون تحلیلی عمیق نیست و معمولاً این کار به عهده کتاب‌های تخصصی در هر موضوعی گذاشته می‌شود. جناب امیری که به فلسفه اشراف دارد، می‌داند که دانشنامه هزاره یک جورنال تخصصی فلسفه نیست تا بیش از هر چیزی ابعاد فلسفی اندیشه ابن سینا را برجسته کند، که اگر باگزیده گویی عمیق و عالمانه، می‌شد، بسیار عالی بود و اکنون نیز زمینه و بستر این کار توسط این مقاله فراهم شده است که با کمک و همکاری استادان فلسفه ابن سینا می‌توان به آن جامه عمل پوشاند، اما ایشان با این که با چارچوب کاری چنین دانشنامه‌ای و ظرافت‌های آن آشنایی دارد، به

توجه نداشته است. حتی افراطی‌ترین نحله‌های اکادمیک؛ مانند پوزیتیویست‌های منطقی باور نداشتند که فعالیت‌های علمی باید مطابق با استراتژی انجام شود، بلکه به روش علمی مورد نظرشان تأکید داشتند. در واقع فعالیت علمی روش دارد نه استراتژی. ۳. سوم این که عدم تفکیک اهل حدیث از اخباری‌ها، هیچ آسیب جدی به متن وارد نمی‌کند و می‌تواند یک پیوستار معمول و قابل قبول تلقی شود. این امر در بسیاری از فرقه‌ها و مذاهب صادق است. مگر شیعیان به تدریج خود را شیعه نامیدند و مگر اهل سنت و جماعت به تدریج از دل اکثریت مسلمانان سر برنیاروند. این مسائل در تبعات علمی اموری معمول است و چنان نیست که جناب امیری پدیده‌های از این دست را فاجعه و مصیبت می‌خواند. جالب اینجا است که خود ایشان در همین نقدها به پیوستار اهل حدیث و اخباری‌ها اذعان کرده است؛ چرا که سخن از اخباری متأخر می‌زند. اخباری متأخر لاجرم متقدم هم دارد؛ مگر این که مثل خود ناقد بگوییم مهملات فرموده است. نوشته‌ی وی در این زمینه چنین است: «شیخ صدوق که یکی از مؤلفین کتب اربعه است گرچه نسبت به بقیه اهتمام بیشتری به اخبار داشت؛ ولی فراموش نکنیم که او از لحاظ زمانی تقریباً متصل به دوران غیبت صغرا بود و هنوز

جای این که دعوت به همکاری را قبول کند که از وی در آغاز به عمل آمد، به مغلطه در فضای مسموم شبکه‌های اجتماعی روی آورده است و نام آن را غیرت برای حقیقت گذاشته است.

مقاله اخباری‌ها: درباره مقاله

اخباری‌ها چند نکته را قابل تذکر می‌دانیم: ۱. نخست این که مقاله اخباری‌ها مطابق با ظرفیت و گنجایش یک مقاله دانشنامه‌ای، گزارش جامع و فشرده‌ای از وضعیت حال و گذشته اخباری‌گری در حوزه هزاره‌شناسی که مقاله مربوط به آن می‌شود، ارائه می‌دهد و توقع ناقد محترم که باید پیشینه‌های آن تا حجاز و دیگر بلاد تتبع می‌شد، درست نیست. خواننده بی طرف وقتی به این مقاله مراجعه کند به صورت واضح با تصویری از وضعیت اخباری‌ها در حوزه هزاره‌شناسی آشنا می‌شود و معلومات خوبی به دست می‌آورد.

۲. دوم این که اگر ناقد محترم از یک طریقه مذهبی خوشش نمی‌آید، می‌تواند نوشته‌های مربوط به آن طریقه مذهبی را نخواند؛ اما نباید توقع داشته باشد که کسی به گذشته این فرقه مذهبی نپردازد و یا آن طور که ناقد توقع دارد، به آن پرداخته شود؛ بخصوص وقتی می‌گوید «به لحاظ استراتژیک درست نیست». شاید ایشان در هنگام نوشتن متن خود به معنی استراتژی

است: مقاله‌ی اسماعیلیه و مقاله‌ی بامیان. در اینجا به نکاتی چند درباره‌ی نقد امیری اشاره می‌کنیم و قضاوت درباره‌ی دو نقد دیگر ایشان را به خوانندگان وا می‌گذاریم. خصوصیات اصلی نقد امیری در این سه مقاله به قرار ذیل است:

۱. امیری به جای نقد و بررسی متن و به قول معروف جدا کردن سره از ناسره به مؤلف مقاله می‌تازد و از هیچ اهانت و سخن تندی علیه یک شخصیت حقیقی ابا نمی‌ورزد. در هیچ یک از این نقدهای سه گانه‌ایی که بررسی شد، او به متن به‌عنوان یک محصول فکری تمرکز نداشته است؛ بلکه شخص مؤلف را هدف قرار داده و به وی حمله کرده است؛

۲. ایشان هیچ نکته مثبتی را در مقالات نمی‌بیند و نمی‌تواند ببیند به همین دلیل است که از کلمات و اصطلاحات به شدت منفی مثل فاجعه و غیره استفاده می‌کند؛

۳. در نقد امیری تقسیم‌بندی دانشنامه‌ها از نظر تخصصی و عمومی بودن و نیز سطح علمی، فرهنگی و اجتماعی جامعه در نظر گرفته نمی‌شود. او مثل یک طلبکار در برج عاج خود نشسته است و می‌گوید من کار بی‌عیب و نقص می‌خواهم و به‌عنوان مثال دانشنامه‌ی هزاره را با تحقیقات و کارهای علمی ایرانی‌ها و عرب‌ها مقایسه می‌کند و مردم را تشویق به نخواندن دانشنامه و دست

پدیده‌ی اجتهاد در اسلام شیعی تثبیت نشده بود. لذا برغم توجه به اخبار و احادیث امامان و نگاشتن کتاب حدیثی برای هزاره‌ها در بلخ، اخباری به معنای متأخر کلمه نبود» سؤال اینجا است که اگر اخباری‌های مورد نظر ایشان، اخباری متأخر هستند، اخباری‌های متقدم چه کسانی هستند؟ آیا وی کاندیدای بهتر از شیخ صدوق که به گفته‌ی خودش «نسبت به بقیه اهتمام بیشتری به اخبار داشت»، پیدا می‌تواند که جزئی از پیوستار اخباری‌ها باشد تا اخباری متقدم به شمار آید؟ مگر نویسنده‌ی مقاله در جایی گفته است که شیخ صدوق از اخباری‌های متأخر است که ناقد محترم چنین برآشفته و آن را تاریخ‌سازی و جعل عنوان کرده است؟ شیخ صدوق، همان‌گونه که در منابع دیگر ذکر شده است، اصطلاحاً اهل حدیث نامیده می‌شود که سلف اخباری‌های متأخر است؛ یعنی میان‌شان شباهت فکری وجود دارد، و اخباریان متأخر خودشان را احیاگر مکتب اهل حدیث می‌دانند. پس رابطه‌ی معنادار میان این دو مرحله وجود دارد. آیا باید انصاف، مروت، اخلاق مسلکی و علمی را به کناری نهاد و تلاش کرد به هر ضرب و زوری شده است، نوشته‌ی کسی را رد کرد؛ حتی اگر خود انسان دچار تناقض‌گویی شود؟

امیری دو مقاله دیگر را هم نقد کرده

که نیازمند پژوهش‌های محققان هزاره می‌باشیم. چنانکه ناقد محترم نیز آگاه است، گذشته مدعیان فروان دارد و ما نیازمند نگاه واقع‌بینانه و ترویج آن هستیم تا با همه به یک درک مشترک برسیم. اما این که ناقد محترم در جایی گفته است در دانشنامه به شکوه گذشته توجه صورت نگرفته است، درست نیست و تا جایی که اسناد و منابع علمی نشان می‌دهند در مقالات مختلف دانشنامه به این گذشته پرداخته شده است؛ به‌عنوان مثال در مقاله آل کرت نویسنده به بیش از ۲۰ دانشمندی اشاره می‌کند که تحت سیاست‌های فرهنگی آل کرت رشد و پرورش یافته‌اند.

نقد امان‌الله فصیحی

داکتر امان‌الله فصیحی نیز طی نقدهایی نسبتاً مفصل به نکات بسیاری اشاره کرده است که بیشتر شامل موارد شکلی است. در نقد فصیحی نیز اگرچه از عبارات منفی استفاده شده و به نقاط قوت مقالات و نوشته‌ها اشاره‌ای نشده است؛ اما در مواردی این نقد قابل استفاده است و طبعاً دست اندرکاران و نویسندگان دانشنامه نیز از آن بهره خواهند برد.

جناب فصیحی یک سری اسامی را لیست کرده و پرسیده است که چرا این موارد در دانشنامه معرفی نشده‌اند و به این

اندرکاران دانشنامه را تحقیر می‌کند. به‌عنوان مثال، فعالیت علمی ایرانی‌ها و عرب‌ها چه از نظر روش‌شناسی و چه از نظر تولید محتوا و کیفیت آن به تحقیقات علمی آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها نمی‌رسد، ولی هیچگاه یک متفکر عرب یا ایرانی مردمش را تشویق به نخواندن آثار عربی و ایرانی نمی‌کند و تا این حد بازار خود کم‌بینی را گرم و پر رونق نمی‌سازد. پرسش آخر این که با این وصف چه باید کرد؟ آیا در سه فراز فوق دیدگاه امیری باید در جامعه ترویج شود؟ یا جامعه این نوع دیدگاه را کنار بگذارد یا تعدیل کند؟ منتقد منصف خود می‌تواند به این پرسش‌ها پاسخ بگوید.

ما ضمن این که نقد امیری را بیش از حد آمیخته با سبک شمردن و سرکوب مؤلفان می‌بینیم اما به نکته اساسی مورد نظر وی ارجح می‌گذاریم و آن اینکه بکوشیم سرمایه فکری و فرهنگی جامعه هزاره، مخصوصاً در حال حاضر، بدون کم و کاست معرفی شود. ما به این نکته به‌عنوان یک اصل اساسی بیش از گذشته اهتمام لازم را به عمل خواهیم آورد و در مورد تکنیک‌ها و راهکارهای آن خود را نیازمند گفتگوی بیشتر می‌دانیم. اما در مورد اینکه این سرمایه در گذشته‌های دور در خصوص هزاره‌ها از چه کمیت و کیفیت برخوردار بوده است، از جهاتی مانند منشأ تباری هزاره‌ها است

ترتیب به زعم خویش اثبات کرده است که دانشنامه‌گزینشی عمل کرده و در نتیجه غرض و مرضی در کارش بوده است. همان چیزی که از این دست منتقدان زیاد می‌شنویم. این اسامی عبارتند از:

۱. ابوریحان بیرونی؛

۲. ابو خالد کابلی؛

۳. الیمه و کفاح الاسلامی؛

۴. احوال شخصیه شیعیان افغانستان؛

۵. اهل بیت از دیدگاه امام ابوحنیفه؛

۶. الهیات علایی؛

۷. الهیات شفا؛

۸. قانون احوال شخصیه اهل تشیع.

هرکس با شیوه‌درج اسامی و کلمات در ذیل ترتیب حروف الفبایی کتاب‌های مرجع مختصر آشنایی داشته باشد، قطع حاصل می‌کند که دکتر ناقد ما شاید یک بار هم به منابع مرجعی مثل لغت‌نامه‌ها و دایرةالمعارف‌ها مراجعه نکرده باشد وگرنه این اسامی را ردیف نمی‌کرد. ضمن این که از ترتیب کتاب‌های فیلسوفان قدیم به تبعیت از ارسطو هم اطلاعی ندارد و گرنه کتاب‌های ابن سینا را به این شکل نمی‌آورد.

توضیح این که در سنت دیرینه مرجع‌نویسی الف و لام یا همان «ال» عربی جزئی از کلمه محسوب نمی‌شود و بنابراین اگر کسی بخواهد الکوکبی را

در یک کتاب مرجع بیابد، باید در ذیل حرف «ک» جست و جو کند و نه در ذیل «الف». همچنین معمول است که اسامی با نام فامیلی یا خانوادگی ردیف می‌شوند و بنابراین به‌عنوان مثال ابو خالد کابلی و کتاب الیمه و کفاح الاسلامی باید به ترتیب در ذیل حرف «ک» و «ی» معرفی شوند نه در جلد اول که شامل حروف آ، الف و بخشی از ب است که هنوز نوبت به بیرونی، ابوریحان هم نرسیده است. از باقی این لیست کتاب احوال شخصیه شیعیان افغانستان نوشته دکتر عبدالله شفایی معرفی شده است. خوب بود که دکتر ناقد ما تورقی می‌کرد تا آن را در صفحه ۳۵۶ دانشنامه مشاهده می‌فرمود. نام کتاب دکتر شفق خواتی «جایگاه اهل بیت از دیدگاه ابوحنیفه» است که باز هم نوبت حرف «ج» نرسیده است و احوال شخصیه دیگر نامش قانون احوال شخصیه است که بر فرض قانون را هم بخواهیم، معرفی کنیم حرف «ق» بسیار دور است. از این لیست ماند دو الهیات شفا و علایی که باز هم اگر نگوییم به دلیل ناآگاهی به دلیل بی‌توجهی دکتر ناقد ماست که در این لیست درج کرده است. معمولاً قدمای فلاسفه به تبعیت از ارسطو کتاب‌های‌شان را در سه بخش ترتیب می‌کردند: طبیعیات، ریاضیات و الهیات یا همان متافزیک یا ما بعدالطبیعه

همینجا با استفاده از این قاعده اختصارگویی خاطر نشان سازیم که سخن داکتر فصیحی درباره‌ی حزب وحدت اسلامی که در متن بدون پسوند اسلامی به کار رفته است و ایشان آن را اهانت به حزب وحدت تلقی کرده است، درست نیست. اگر در عنوان یا شناسه عبارتی طولانی بیاید نویسنده می‌تواند در متن آن را کوتاه‌تر استفاده کند؛ بخصوص اگر متن کوتاه باشد، استفاده کامل یک عبارت و آن هم چند بار ممکن است، ملال‌انگیز شود. حتی اعضای حزب وحدت هم در محافل خود همیشه عبارت را کامل نمی‌گویند. اگر کامل نگفتن یک اسم توهین تلقی شود، خود اعضا نباید این کار را بکنند. قیاس ناقد محترم با حزب اسلامی نیز مع الفارق است، حزب اسلامی یک نام دو کلمه‌ای است که به کاربردن حزب یا اسلامی به تنهایی معمولاً معنی دار نیست در حالی که حزب وحدت اسلامی بدون پسوند اسلامی هم قابل فهم است و همه می‌فهمند که مراد کدام حزب است. با این بی‌دقتی‌هایی که از ناقد محترم بر شمرده شد دیگر نمی‌توان نسبت به تذکر ناقد محترم در باره سرک گردن دیوال اعتماد کرد. پاسخ این تذکر را نویسنده مقاله به ناقد داده است و به نظر می‌رسد، نظر نویسنده مقاله بیشتر قابل اعتماد است تا پیشنهاد شتاب‌زده ناقد

و به این ترتیب، یک کتاب می‌نوشتند در سه بخش. با این حساب نام کتاب‌های ابن سینا دانشنامه‌ی علائی و الشفاء است نه الهیات که باز هم نوبت حروف الفبایی‌شان نرسیده است.

بعد از فراغت از این لیست، ناقد محترم اسامی افرادی را فهرست کرده و پیشاپیش یقین حاصل کرده است که ما آن‌ها را معرفی نخواهیم کرد. به ناقد محترم باید خاطر نشان ساخت که یقین اگر به گفته‌ی بزرگان علم اصول از پریدن کلاغ هم حاصل شود به این آسانی نیست که شما حاصل فرموده‌اید.

بی‌انصافی و یا خطای ناقد محترم به همین جا ختم نمی‌شود. وی گفته است دانشنامه جمعیت قریه‌ی چلیم جای را ۳۵ هزار نفر گفته است که درست نیست. باید گفت این جمعیت مربوط به منطقه «اونی» است که مدخل مربوط به آن است و نه یکی از قریه‌ها!

همچنین است تذکر ناقد محترم درباره‌ی زریافته که گفته است اسم مکان است. ناقد محترم باید دقت می‌کرد که زریافته در متن تخلص یا نام فامیلی شخص است. عنوان مدخل آخوند زریافته است و نویسنده در متن تنها از تخلص فرد استفاده کرده و گفته است: «زریافته نیز... همراه اورفت» که منظور همان آخوند زریافته است. در

محترم که نمونه‌هایش را در فوق دیدیم. البته از باب «عیب می‌جمله‌بگفتی هنرش نیز بگو» نکات مثبتی هم در نقد داکتر فصیحی وجود دارد که آن‌ها را می‌پذیریم و در جهت بهبود کار خویش به کار می‌بندیم، مانند از قلم افتادن برخی از مواردی که شرایط مدخل شدن را دارد؛ مثل برخی از اسامی پیشنهادی. این موارد چنان که ایشان ادعا کرده است به هیچ وجه عمداً کنار گذاشته نشده‌اند. برخی از آن‌ها مثل بنیاد اندیشه و ابوریحان بیرونی جزو مدخل‌های جلد دوم دانشنامه است و نگارش یافته‌اند و برخی مثل امان‌التواریخ با وجود انتساب بخشی از آن به کاتب متنی از آن در دست نیست و اگر شما به آن دسترسی دارید، خوب است در اختیار ما قرار بدهید. همچنین پیشنهاد ناقد محترم درباره وقوع دوگانگی در املاهای برخی از کلمات پذیرفتنی است و در ویراست‌های بعدی رفع خواهد شد. همچنین است تذکر ناقد محترم درباره تاریخ چاپ یک کتاب در یکی از منابع مقالات که ۱۳۷۸ است و نه چنان که در ذیل مقاله آمده ۱۳۸۷ که باید در ویراست بعدی اصلاح شود.

نقد اسدالله سعادت

در میان نقدهای دانشنامه هزاره برخی از نقدها به صورت متمرکز بر یک موضوع،

با ادبیات متناسب و به دور از تهمت مطرح شده بود. از جمله آن‌ها نقد اسدالله سعادت بود. محراق توجه جناب سعادت ادبیات مقاومت و مقاومت سه ساله غرب کابل است و تصور ایشان نیز این است که این بیرون ماندن مقاومت غرب کابل از دایره مدخل ادبیات غرب کابل نوعی سیاست بیرونی است که روی دانشنامه تأثیر گذاشته است. سعادت آورده است: «سقف و ستون‌های را که استاد مظفری در تعریف ادبیات مقاومت طراحی کرده است بنای تنگی را شکل می‌دهد که از نظر ایشان مانع اغیار است؛ یعنی هیچ یکی از پایه‌های سه‌گانه‌ای را که ایشان طرح کرده است، به ادبیات دوره مقاومت غرب کابل اجازه تکیه دادن به خود و نشستن زیر سقف بالای سرش را نمی‌دهد».

ما به جای اینکه به تعریف ادبیات مقاومت پردازیم و قضیه را به وادی پر پیچ و خم معرفتی بکشانیم که البته در جای خودش مطرح شده است، تنها به این نکته توجه می‌دهیم که یک سوءتفاهم باعث این جنجال شده است. اگر جناب سعادت و دیگر معترضان روی یک نکته فنی توجه جدی نشان بدهند. دیگر جنجالی در میان نمی‌ماند.

آن نکته این است که ساختار مقالات دانشنامه که «تک‌موضوعی» است. یعنی در

مانند شعر یا سروده‌های دادخواهی و یا شعر و سروده‌های عدالت‌خواهی است که ادبیات دوران‌های مبارزات مدنی هزاره‌ها به‌عنوان پیشگامان جنبش مدنی در دوره جمهوری‌ت در افغانستان نیز شاید بتواند در این قالب جای بگیرد. دلیلی وجود ندارد که قرار گرفتن ادبیات ناظر بر تحولات سه ساله مقاومت هزاره‌ها در غرب کابل ذیل عناوین دیگری به معنای سبک شمردن این مقاومت تلقی شود. از طرف دیگر بحث مربوط به «ادبیات مقاومت» یک موضوع ادبی است که شاعران و ادبا می‌توانند درباره آن استدلال کنند تا عناوینی متناسب برای آن انتخاب شود. دست‌اندرکاران دانشنامه هزاره، تدوین این اثر را یکی از نتایج برآمده از جریان مبارزات عدالت‌خواهانه قوم هزاره بخصوص در نقطه اوج آن در دوره مقاومت سه ساله غرب کابل به رهبری شهید مزاری می‌دانند و برای آنان مایه افتخار است که در تدوین این اثر پدیده‌های مرتبط با این جریان در جای خود، به شکل متناسب و سازگار با معیارهای دانشنامه به معرفی گرفته شود. در این خصوص، مطابق چشم‌انداز دانشنامه که در پی نقدها به آن دست یافته‌ایم، اصلاحات اساسی به عمل می‌آید و به مقاومت مردم هزاره و ادبیات آن در قالب‌های گوناگون توجه جدی خواهد شد. در واقع، می‌توان گفت که ادبیات مدرن در

هر مدخل خاص باید درباره یک جریان از جریان‌ات اجتماعی یا ادبی نوشته شود تا از اختلاط میان وقایع متفاوت و ادبیات مرتبط با آن وقایع، پرهیز شود. در زمان مدخل‌یابی و نگارش این مدخل، نظر ما به شهود عرفی از تعبیر ادبیات مقاومت که رایج آن روزگار بود، متمرکز بود نه ادبیات مقاومت به معنی عام آن. به عبارت دیگر آن تنگی که جناب سعادت‌ی در تعریف آقای مظفری دیده است در واقع تنگنای ساختار مقالات دانشنامه بود نه چیز دیگر. بنابراین برای شمول ادبیات مقاومت غرب کابل ما باید دوره در پیش می‌گرفتیم یا از این قانون تخطی می‌کردیم و چندین و چند واقعه متفاوت از نظر زمانی و موضوعی را در ذیل یک مدخل می‌آوردیم و یا طبق قاعده برای هر واقعه تاریخی و ادبیات مرتبط با آن تعبیر متفاوت و متناسب خودش را بر می‌گزیدیم و ما روش دوم را انتخاب کردیم.

برای جمع کردن این موضوع باید یادآور شویم که دانشنامه مدعایی ندارد که از یک طرف در مورد یک قوم کار فرهنگی کند و از طرف دیگر فکت‌های فرهنگی و اجتماعی آن قوم را انکار و نادیده بینگارد. چنانکه گفته شده تمام وقایع مربوط به مقاومت غرب کابل و ادبیات سال‌های بعد در ذیل مدخل‌هایی با عناوین متناسب خواهد آمد. یکی از پیشنهادها در همین رابطه عناوینی

جامعه‌هزاره در کنار سینما و هنر در چند دهه اخیر از رشد خوبی برخوردار بوده است. این مجموعه با در نظر داشت جامعه‌افغانستان از دو ویژگی ممتاز برخوردار است: نخست اینکه از سنخ اعتراض، انتقاد و مقاومت علیه تبعیض و استبداد است و به همین دلیل در معنای ادبیات مقاومت می‌توان دقت بیشتر کرد و در راستای مفهوم مقاومت مسلحانه و مدنی علیه دیکتاتوری و تبعیض داخلی که در ادبیات محققان خارجی به کار می‌روند، در مفهوم ادبیات مقاومت نیز تجدید نظر کرد. اما آنچه در بند پیش گفتیم مبنای کار ما تا کنون بوده است؛ دوم اینکه این هنر و ادبیات، حامل نوعی روشنگری و تجدد بوده است و لذا به گفته برخی صاحب نظران (برای مثال عنایت فانی) هزاره‌ها از طریق هنر و ادبیات، حداقل در چند دهه اخیر پیش‌آهنگ و حامل تجدد در افغانستان بوده و در نوشتن و نوسازی افغانستان نقشی چشمگیر داشته‌اند. ما در دانشنامه پیش از پیش به انعکاس این دو واقعیت جامعه‌هزاره خواهیم کوشید.

نقد عبدالله اکبری

عبدالله اکبری نیز در مقاله بلندبالای خودش به موارد گوناگون از جمله به خطا در معرفی کتاب آیت‌الله فیاض اشاره کرده است. گفتنی است که این اشتباه در چاپ کتاب

و همچنین ناشی از درج نام آن در سایت رسمی دفتر آیت‌الله فیاض بوده است؛ اما با وجود آن، اداره دانشنامه پذیرفته است که باید دقت بیشتری صورت می‌گرفت. گفتنی است که بیشترین موضوع نقد اکبری را مقایسه مقالات تشکیل می‌دهد و در نتیجه وی نتیجه‌گیری کرده است که گویا دانشنامه عمده‌مقالات مربوط به برخی از افراد را کوتاه یا بلند نوشته است. به عنوان مثال وی می‌نویسد: «سفرهای کاری ابوذر غزنوی به صورت بسیار محدود و کلی آمده است، بدون کم‌ترین جزئیات یاد شده. در مقایسه، سفرهای دیگران مانند محمد اکبری با جزئیات بسیار نظیر هدف سفر، دستاوردهای سفر و کم و کیف جلسه‌های سفر آمده است. این در حالی است که پیگیری رد پای دزدان کوچی از قره‌باغ غزنی تا خاک پاکستان، سفر پر خطر ابوذر غزنوی بود که برای نخستین بار در تاریخ معاصر مبارزات هزاره رقم خورد. شرح این ماجرا هم با جزئیات در کتاب «یادداشت‌های شهید میثم» نشر شده، ولی در دانشنامه هزاره هیچ خبری از آن نیست». آقای اکبری باید توجه می‌کرد که فرق مقالات دانشنامه با کتاب در همین است. در کتاب مجال و ظرفیت بیشتری وجود دارد که امور با جزئیات بیاید؛ اما مقاله دانشنامه مجال پرداختن به

همسان با ابوذر نیست تا انتظار داشته باشیم که شاهین ترازوی این دو گزارش نوسان نداشته باشد.

اکبری به جای بررسی مقالات و اتخاذ روش بحث اکادمیک، بدون هیچ دلیلی مدعی است که شورای علمی و مسئولان دانشنامه هزاره با شهید مزاری عناد دارند و این سخن را به ناحق دست‌مایه انتقاد از اصحاب دانشنامه قرار داده است؛ ادعایی که در شبکه‌های اجتماعی بازتاب بسیاری یافت. ما در اینجا بنا نداریم که با این ناقد محترم به بحث و مجادله پردازیم؛ اما بر این نکته باید تأکید کنیم که حفظ بی‌طرفی در دانشنامه هزاره یک اصل خدشه‌ناپذیر است و ما باید علایق شخصی و یا جناحی خود را فدای این اصل کنیم تا دانشنامه‌ای برای همه هزاره‌ها فارغ از هر طیف و جناحی شکل بگیرد.

در ضمن به اختصار اشاره می‌کنیم که آقای اکبری شاخه‌های علوم اجتماعی را درست از هم تفکیک نمی‌کند و به‌عنوان مثال برای تعریف قومیت به سراغ تاریخ و جمعیت‌شناسی می‌رود. در حالی که نه تاریخ و نه جمعیت‌شناسی به مطالعات قوم‌شناسانه نمی‌پردازند که قومیت در آن‌ها تعریف شود. اگر از یک جمعیت‌شناس سؤال شود که تعریف قوم از نظر او چیست، تعجب خواهد کرد و در پاسخ

ریز و درشت واقعه را ندارد. مقایسه میان آنچه را که در مورد مدخل ابوذر غزنوی با آنچه را که در مورد محمد اکبری نوشته شده است، به خوانندگان منصف واگذار می‌کنیم، و این که آیا آنان تفاوتی، میان این دو مقاله می‌بینند یا خیر. از طرفی ایشان در عین حالی که بر طول و عرض مقالات دانشنامه اعتراض دارد، خودش انتظار دارد که به تمام امور ریز و دشت منطقه و شخصیت‌های محبوبش پرداخته شود. نکته قابل ذکر دیگر اینکه خود ناقد محترم که در کار تدوین تاریخ شفاهی است به خوبی می‌داند که اصولاً هیچ دو نفر یکسان وجود ندارد که در نگارش زندگی‌نامه آنان بر اساس تعداد کلمات و واقعیات زندگی‌شان بتوان گزارش یکسان ارائه کرد. شهید ابوذر بعد از دوره جهاد، در اوج پختگی که می‌بایست قابلیت‌های بسیارش را در جنبه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی به نمایش می‌گذاشت، به شهادت رسید و مجال تبلور تمام داشته‌های فکری و عملی خود را نیافت. اما آقای اکبری گذشته از دوره جهاد که رهبری پاسداران جهاد را بر عهده داشت، در تشکیل حزب وحدت در کنار شهید مزاری بود و بعد از آن در تنش‌های سه‌ساله غرب کابل نقش بازی کرد و دو دوره حکومت طالبان را نیز تجربه کرده است. لاجرم داده‌های زندگی‌اش

خواهد گفت این سؤال در حیطه دانش جمعیت‌شناسی نیست. گفته آقای اکبری در این زمینه چنین است: «برخی تاریخ نگاران و جمعیت‌شناسان بر این باورند که بسیاری از مسائل فرهنگی، زاییده دهه‌های اخیر است و در پیشینه فرهنگی قوم هیچ جایگاهی ندارد. به تعبیر دیگر، قومیت و نژاد، دو مفهوم مرتبط هستند». ما البته احساس امثال این منتقد را نسبت مبارزات عدالت‌خواهی هزاره‌ها در دهه‌های گذشته درک می‌کنیم و نقد او را ناشی از این احساس می‌دانیم؛ امری که به تدوین چشم‌انداز جدید دانش‌نامه‌هزاره کمک خواهد کرد.

قسمت چهارم

سخنی با مردم

در کنار تمام نقد و نظرهایی که طی هفته‌های گذشته پیرامون دانش‌نامه‌هزاره مطرح شده است، موضوعاتی توجه دست‌اندرکاران دانش‌نامه را به خود جلب کرده است و ما برآنیم که سخن و نگاه خود را در این موارد با خوانندگان و عموم جامعه در میان بگذاریم:

۱. هزاره‌های اهل سنت و اسماعیلی

تا جایی که مربوط به مطالعات قوم‌شناسانه می‌شود، هیچ تفاوتی بین هزاره‌های شیعه، سنی و اسماعیلی نیست. تلاش اداره

دانش‌نامه همواره این بوده است که دانش‌نامه‌هزاره شامل هر سه گروه مذهبی هزاره شود تا از جامعیت لازم برخوردار شود. به همین دلیل از همان آغاز در خدمت دو تن از دانشمندان شهیر کشور از میان جوامع اهل سنت و اسماعیلی خود در شورای علمی دانش‌نامه بوده‌ایم. به اطلاع برادران و خواهران هزاره سنی و اسماعیلی خود می‌رسانیم که در اثر تلاش‌های دست‌اندرکاران دانش‌نامه‌هزاره و بخصوص تلاش‌های پیگیر داکتر ساکایی و داکتر بیضا تعداد مدخل‌های نوشته شده در ذیل موضوعات مربوط به دو جامعه هزاره‌های اهل سنت و اسماعیلی در جلد دوم دانش‌نامه نسبت به جلد نخست افزایش یافته است و ما تلاش داریم این روند افزایشی در جلدهای بعدی ادامه یابد. باید خاطر نشان کنیم که موفقیت اعضای دانش‌نامه برای شمولیت بیشتر دو جامعه‌هزاره‌های سنی و اسماعیلی بستگی به مشارکت جوانان، تحصیل‌کردگان و قلم به‌دستان این دو جامعه نیز دارد. کاری که ما به‌طور خاص انجام خواهیم داد، این است که در ساختار اداری دانش‌نامه یک گروه تماس فعال ایجاد کنیم تا با دو جامعه‌هزاره‌های اهل سنت و اسماعیلی در تماس و مشورت دوامدار باشیم تا مشارکت فعالانه این دو جامعه ما تضمین شود. از جوانان تحصیل‌کرده و اهل قلم این دو گروه مذهبی

نشان داده و ثابت کرده است که طرفدار آزادی، برابری و مخالف هرگونه تبعیض است. انتظار می‌رود تمام خیراندیشان و روشن‌فکران جامعه برای پاک کردن دامن جامعه از این گونه تندروی‌ها و افراطی‌گری‌ها آستین همت بالا بزنند و در مقابل آن سکوت و خاموشی اختیار نکنند. ترویج ادبیات ضد زن به ویژه از سوی افراد مدعی روشنفکری و جعل عناوینی نظیر «دانشنامه صدیقه» در کنار توهین شخصیتی به مؤلفان زن در دانشنامه، مایه شرمساری و سرافکنندگی برای چنین افراد در میان مردمی است که در عرصه احقاق حقوق زنان در افغانستان پیشگام بوده‌اند. انتشار بیانیه از سوی شماری از مؤلفان و همکاران زن در دانشنامه هزاره، بازتاب عمق درد و محنت نیمی از جامعه از عملکرد مردانی است که با داعیه روشنفکری، عمق کینه‌توزی خود را نسبت به دانشنامه با هدف قرار دادن زنان نشان داده‌اند. لازم به یادآوری است که خانم صدیقه هاشمی از ولایت دای‌کندی در جلد اول دانشنامه همکار ما بود. خانم هاشمی ماستری رشته روابط بین‌الملل از دانشگاه فردوسی مشهد دارد. عنوان پایان‌نامه ایشان «بررسی زمینه‌های اجتماعی و فکری نبود فدرالیسم در فرایند تدوین قانون اساسی جدید افغانستان» با راهنمای دکتر محسن خلیلی و مشاور دکتر

هزاره می‌خواهیم که با مشارکت فعال خود ما را در جهت شناخت هرچه بهتر و بیشتر دو جامعه به انزوا کشیده شده تاریخی خود کمک کنند. دروازه‌های دانشنامه هزاره به روی شما باز است و همکاران ما در دانشنامه هزاره همیشه در دسترس خواهند بود تا با همکاری یکدیگر و دست در دست هم بتوانیم مطالعات علمی جوامع خود را پی‌گیریم.

۲. نفی تبعیض علیه زنان

همانگونه که تب نقد دانشنامه بالا گرفت و بسیاری، خواننده و ناخوانده، راجع به آن به اظهار نظر پرداختند، تلخ‌ترین و نفرت‌بارترین قسمت این سریال، راه‌اندازی نوعی ادبیات ضد زن بود. این نوع ادبیات که در این اواخر در شبکه‌های اجتماعی برخی از بانوان نویسنده و همکار با دانشنامه هزاره را هدف قرار داده است، سیمای واقعی جامعه هزاره نیست و ما آن را با شدیدترین الفاظ محکوم می‌کنیم. از روشن‌فکران دلسوز و مسئول جامعه می‌خواهیم که با محکوم کردن این نوع ادبیات در برابر آن بایستند، تافرق بین هزاره آزاده و طرفدار حقوق و کرامت انسانی با ستم‌پیشگان، سرکوبگران و عناصر ضد آزادی و برابری در جامعه افغانستان روشن شود. جامعه هزاره هرگاه فرصتی به دست آورده است،

سید احمد فاطمی‌نژاد، در سال ۱۳۹۴ است.

قسمت پنجم

نتیجه‌گیری؛ چشم‌انداز آینده دانشنامه هزاره

در حول و حوش نقدهای دانشنامه از جانب شخصیت‌های محترم و صاحب نفوذ جامعه و نیز بخشی از ناقدان واقع‌بین، پیشنهادها و انتظاراتی به میان آمد که قابل توجه بود. بخش راهکارها و چشم‌انداز آینده دانشنامه که در پایان این بیانیه خواهد آمد بر بنیاد چنین انتظارها و پیشنهادها شکل گرفته است که چشم‌انداز آینده دانشنامه را ترسیم می‌کند. تصامیم بنیاد دانشنامه هزاره در سایه بررسی نقد و نظرهایی که تا حال مطرح شده، به قرار زیر است:

اول، بازنگری شیوه‌نامه: شیوه‌نامه دانشنامه هزاره چارچوب و دستورالعمل کامل کار تحقیقی را برای فعالیت تمام اعضای سازمان علمی دانشنامه از مؤلفان تا محققان و کارشناسان فراهم کرده است و شورای علمی دانشنامه هزاره طی سال‌های گذشته سه بار اقدام به بازبینی و بررسی مجدد بخش‌های مختلف آن کرده است. ما به چارچوب کلی اصول و معیارهای مندرج در شیوه‌نامه که بی‌طرفی و عدم سوگیری از اجزای محوری آن است، باور کامل داریم و

با تکیه بر همین اصول خدشه‌ناپذیر علمی به تدوین دانشنامه ادامه خواهیم داد؛ اما به‌روز کردن شیوه‌نامه با توجه به نیازهای جدید یک روند پیوسته در طول حدود یک دهه از کار تدوین دانشنامه هزاره بوده است. اکنون فرصت دیگری فراهم شده تا یکبار دیگر مواد مندرج در شیوه‌نامه در سایه تبادل دیدگاه‌ها و کسب نظر از صاحب‌نظران و کارشناسان مورد ارزیابی مجدد قرار گیرد.

دوم، چشم‌انداز نو در محتوا و پالیسی: دانشنامه پالیسی واضح در مورد مقاومت مردم هزاره در ادوار تاریخی از جمله در رویدادهای غرب کابل در دهه ۱۳۷۰ خورشیدی اتخاذ می‌کند و نظر به اهمیت اجتماعی و سیاسی هر یک از آن‌ها در زندگی سیاسی و اجتماعی هزاره مدخل‌های کلیدی مانند مدخل ارزگان از حیث کمیت، تدوین می‌کند. بی‌گمان اهمیت تاریخی و سیاسی حزب وحدت و شهید مزاری در محراق توجه قرار می‌گیرد تا به میزان اهمیت و تأثیرگذاری خود در سرنوشت جمعی هزاره و میزان پیوند عمیق آن‌ها با عواطف و خودآگاهی جمعی مردم هزاره معرفی شوند. در همین رابطه توجه عمیق به بافت تاریخی و فرهنگی بامیان و ارزگان به عمل می‌آید تا عمق تاریخ و فرهنگ بامیان بیش از پیش روشن شود و بستر تاریخی سرزمین هزاره (با تکیه بر

هزاره به معنای قوم‌شناسانه آن قابل تقسیم به هزاره تباری و فرهنگی نیست، و در عین حال شامل هزاره سنی، اسماعیلی، قرلق، سادات هزاره و همه طوایف متعدد هزاره است که ممکن است منشأ تباری متفاوت داشته باشند. ضمناً این تعریف از قومیت مانع از آن نمی‌شود که احزاب، نهادها و شخصیت‌هایی که در بستر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه هزاره رشد کرده‌اند، قطع نظر از جایگاه منفی یا مثبت آنان، در دانشنامه هزاره معرفی نشوند.

سوم، گسترش و تغییرات در سازمان علمی دانشنامه: اجزای سازمان علمی دانشنامه به طور پیوسته در حال گسترش بوده و ایجاد گروه‌های تخصصی در بخش‌های چهارگانه تاریخ، سیاست، جغرافیا، فرهنگ و اجتماع برای کنترل بیشتر مدخل‌ها و همچنین تخصصی شدن تدوین مدخل‌ها از برنامه‌های جدی بنیاد دانشنامه هزاره بوده است. اکنون بنیاد دانشنامه قصد دارد طی فراخوان دیگری تمامی اهل قلم و فرهنگیان و به ویژه کسانی را که راجع به دانشنامه هزاره دغدغه داشته و درباره آن نقد نوشته‌اند، به همکاری فرا بخواند. طبیعی است که با ورود نیروهای جدید قدم دیگری در مسیر گسترش سازمان علمی دانشنامه برداشته خواهد شد.

ولایت ارزگان) از زمین‌داور در امتداد هیرمند به سوی شمال روشن‌تر شود و جریان نسل‌کشی هزاره‌ها در زمان عبدالرحمان، با تکیه بر ارزگان، دای‌چوپان، چوره، گیزو، دایه_ فولاد، خاکیران و دیگر مناطق روشن‌تر شود. دانشنامه بی‌گمان روایت محذوفان است و به این نکته همچون حاشیه‌ای انتقادی بر تاریخ رسمی توجه جدی دارد. در همین راستا روایت‌گر صادق و مستند نسل‌کشی، کوچ‌های اجباری، تصرف زمین و کشتارهای جمعی و هدفمند، به دلایل نژادی و مذهبی و زمینه‌های فرهنگی و سیاسی آن بوده و خواهد بود. تحقیقات هزاره‌پژوهان در مورد منشأ تباری هزاره‌ها از پایه‌های ثابت دانشنامه است و تحقیقات پژوهشگران هزاره که از معیارهای علمی برخوردار باشند، اهمیت ویژه و معناداری در دانشنامه هزاره دارد. هزاره به معنای قوم با چهار ویژگی که در مقدمه جلد اول به آن‌ها اشاره شده است، مفهومی متحدکننده و دارای اهمیت راهبردی در حیات جمعی مردم هزاره است. ما دانشنامه را بستری مناسب برای یک کوشش فکری همه‌جانبه می‌دانیم که بیش از پیش به تقویت کلان روایت هزاره تحت عنوان مفهوم جامع قوم کمک می‌کند. در این خصوص لازم می‌دانیم که موضع خود را در مورد یکی از مسائل محل مناقشه این گونه خلاصه کنیم:

و رئیس آن مسئولیت نهایی محتویات دانشنامه قبل از انتشار و نظارت بر تأمین ارتباط پیوسته بین مؤلفان و گروه‌های تخصصی ارزیابی و کارشناسی را برعهده خواهد داشت و چرخه نظارت علمی دقیق‌تر شده و مکانیزم تأمین ارتباط تحکیم خواهد یافت.

ششم، گسترش گروه‌های منطقه‌ای
و بهبود مکانیزم نظارت بر آن‌ها: روند گسترش گروه‌های منطقه‌ای برای بررسی مدخل‌های مناطق و قریه‌ها تسریع خواهد شد. تا حالا سرگروه هر گروه منطقه‌ای در انتخاب اعضای گروه خود صاحب اختیار بوده است. تصمیم بر این است که اعضای گروه‌های منطقه‌ای با دقت بیشتری و در هماهنگی دقیق‌تر بین سرگروه و اداره دانشنامه صورت گیرد، مسئولیت‌پذیری گروه‌های منطقه‌ای افزایش یابد و رابطه آن‌ها با اداره دانشنامه از طریق سرگروه در قالب مشخصی تعریف و تنظیم شود.

هفتم، جایگاه هزاره‌های اسماعیلی و اهل سنت در دانشنامه هزاره: بنیاد
دانشنامه هزاره از همان آغاز برای پوشش داده شدن متناسب جامعه هزاره‌های اهل سنت و اسماعیلیه تلاش داشته و در مرحله جدید سعی مضاعفی صورت خواهد گرفت تا مؤلفان، محققان میدانی و کارشناسان بیشتری از میان آنان به تیم دانشنامه هزاره

چهارم، بهبود روش‌های تدوین و ارزیابی: با در نظر داشت بند پیشین، اقدام برای تسریع روند تخصصی شدن تدوین مدخل در موضوعات مختلف و در عین حال گسترش و سازماندهی جدی‌تر گروه‌های تخصصی در عرصه‌های چهارگانه تاریخ، سیاست، جغرافیا، فرهنگ و جامعه یکی از ضرورت‌های جدی در ادامه فعالیت دانشنامه هزاره خواهد بود. ما در نظر داریم گروه‌های چهارگانه نامبرده با جذب مؤلفان، کارشناسان و در مجموع نیروهای تازه در عرصه‌های مختلف نقشی به مراتب پررنگ‌تر و مسئولانه‌تر از گذشته در تدوین و ارزیابی مدخل‌ها ایفا کنند. هرچند بخش مهمی از فعالیت‌های دانشنامه هزاره به صورت داوطلبانه انجام می‌شود و امکان عقد قرارداد مالی همکاری در قسمت‌هایی از کار وجود ندارد، اما با در نظر داشت بند دوم و سوم، در نظر است مکانیزمی دقیق برای پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری اعضای سازمان علمی دانشنامه از مؤلف تا محقق میدانی، کارشناس و ارزیاب مقالات تنظیم شود تا میزان خطاهای معلوماتی درباره مدخل‌ها به حداقل ممکن کاهش یابد.

پنجم، سپردن مسئولیت‌های بیشتر به اعضای شورای علمی دانشنامه: با در نظر داشت بند قبلی، شورای علمی دانشنامه

پذیرفته شده در شیوه‌نامه تغییرات را اعمال کند و بعد از طی روند کارشناسی و بازبینی شورای علمی، نسخه اصلاح شده مدخل جایگزین نسخه قبلی شود؛

• **افزودن مدخل‌های جدید:** با گسترش روند آنلاین شدن دانشنامه، افزودن مدخل‌های جدید تسریع خواهد شد و نیاز نخواهد بود تا طی یک روند طولانی، زمینه انتشار ویرایش تازه هر جلد فراهم شود؛

• **پیشنهاد مدخل:** در اپلیکیشن دانشنامه هزاره و وبسایت آن پنجره‌هایی برای پیشنهاد مدخل و یا هر موضوع دیگری که مورد توجه مخاطبان قرار بگیرد، فراهم شده است. طبیعی است که معلومات دریافتی را شورای علمی و سایر بخش‌های مسئول بررسی خواهند کرد و در صورتی که با معیارهای مندرج در شیوه‌نامه مطابقت داشته باشد، در زمره مدخل‌های قابل تدوین قرار خواهند گرفت.

نهم، چاپ و نشر دیجیتال دانشنامه هزاره: بنیاد دانشنامه هزاره از طریق عقد قرارداد با یکی از شرکت‌های شناخته شده نشر دیجیتال، زمینه نشر فیزیکی نسخه دیجیتال دانشنامه هزاره را فراهم آورده و لینک مربوطه در اپلیکیشن دانشنامه هزاره در دسترس عموم مخاطبان قرار دارد. نسخه دیجیتال دانشنامه به طور پیوسته همزمان با

پیوسته و پوشش مدخل‌های مربوط به این دو جامعه به جبران کمبود در این زمینه منجر شود. اعلام آمادگی «شورای هزاره‌های اهل سنت» برای همکاری در این زمینه گامی مهم در راستای رفع این کمبود خواهد بود. این نکته قابل ذکر است که در طول سه سال گذشته و جریان تدوین جلد دوم دانشنامه هزاره که در مراحل تکمیلی خود قرار دارد، تلاش‌های مضاعفی برای پوشش مدخل‌های مربوط به هزاره‌های اهل سنت و اسماعیلیه صورت گرفته است.

هشتم، ساخت اپلیکیشن و آنلاینی

شدن دانشنامه: بنیاد دانشنامه هزاره آنلاینی کردن دانشنامه و ساختن اپلیکیشن برای آن را به عنوان اقدامی مهم در راستای گسترش فعالیت تدوین دانشنامه هزاره و بهبود دسترسی از دو سال پیش روی دست گرفته بود. ساخت اپلیکیشن سهولت‌های زیر را فراهم کرده است:

• **اصلاحات در مدخل‌ها:** یکی از سهولت‌های مهم ساخت اپلیکیشن دانشنامه هزاره، این است که اصلاح مدخل‌هایی که اشتباهاتی در آن‌ها راه یافته تسریع خواهد شد. متخصصان و افراد صاحب اطلاع می‌توانند نکات اصلاحی خود را به همکاران دانشنامه بفرستند تا مؤلف مقاله مورد نظر مطابق با معیارهای

ایجاد تغییرات و اصلاحات در نسخه آنلاین، به‌روز خواهد شد و سفارش‌دهنده نسخه دیجیتال، آخرین نسخه به‌روز شده دانشنامه هزاره را به صورت فیزیکی در تمام نقاط جهان دریافت خواهد کرد.

کلام آخر: دست‌اندرکاران دانشنامه هزاره با نظر داشت تمام نقد و نظرهایی که در طی سال‌های اخیر در این باره منتشر شده است، بر اصول و معیارهای تحقیق و چارچوب بی‌طرفی مندرج در شیوه‌نامه متعهد بوده و با رعایت اصول خدشه‌ناپذیر علمی به کار خود ادامه خواهند داد. با این وصف، ما همیشه شنوای نقدهای سازنده راجع به تدوین مدخل‌ها هستیم. برای اینکه بتوانیم میان خواسته‌ها و اصول بی‌طرفی و انصاف علمی در مورد جوانب گوناگون از جمله در مورد اقوام هم‌سرنوشت در غرjestان قدیم توازن ایجاد کنیم و کار قابل عرضه برای مخاطب ملی و جهانی فراهم‌سازیم، خود را نیازمند راهکارهای فنی می‌دانیم و برای کشف و شناسایی تکنیک‌ها و فنون آن، نیاز به گفتگوی سازنده و مستمر داریم.

۱مارچ ۲۰۲۴

محمد عزیزی

«هزاره فرهنگی»!! شیره مالی و مسخرگی با هویت یک مردم تا این حد را در دنیا سراغ دارید؟!

غیر از «هزاره فرهنگی»؛ آیا تاجیک فرهنگی، پشتون فرهنگی، ازبیک فرهنگی، هندوی فرهنگی، عرب فرهنگی، فارس فرهنگی، بلوچ فرهنگی، ترک فرهنگی، کرد فرهنگی و... تا حال هیچ دیده و شنیده و خواننده آید!!

نرادی و ترادی و طراری به دستبرد هویت هزاره از یکسو؛ و خوشباوری و ساده لوحی و بی تفاوتی در لیلام مفت و ارزان هویت هزاره در سوی دیگر، واقعا تماشایی و شیدایی است!!!

دانشنامه ای که هزاره را تا این حد تحقیر کند و تخفیف دهد و هویتش را چند نفر با میل و علاقه شخصی و نفسی خود

به بازی بگیرد و چوب حراج بزند، باز هم به هزاره تعلق دارد؟!

ابتدا باید این موضوع اصلی و زیربنایی حل شود، بعد دانشنامه ادامه یابد. در غیر آن باید متوقف شود! باشگرد «هزاره فرهنگی»، لطفاً به هزاره خیانت نکنید و هویتش را نفروشید!!

فریب و فریه آنهم در مسئله مهم و آفتابی چون هویت، و آنهم در عصر هوش مصنوعی، راه به جایی نمی برد و به قول مولانا جلال الدین هزاره، دروغ دروغ، جای باده حقیقت را نمی گیرد:

”باده حق راست باشد بی دروغ
دوغ خوردی، دوغ خوردی، دوغ دروغ!“

۲۲ فروری ۲۰۲۴

پیامدهای داشتن چین دانشنامه...

محمدهادی احمدی

با نقدهای مستند و منصفانه‌ای که بر «دانشنامه هزاره» صورت گرفت، واضح شد که این اثر متأسفانه صدها خبط و خطای خواسته و ناخواسته را با خود دارد. هم از نگاه روش‌شناسی و متدلوژی و ویراستاری دچار مشکل است؛ هم از نگاه محتوایی فقیر، کم‌مایه و در مواردی حتی تحریف‌شده و گزینشی است و هم کارگزاران آن به استثنای چهره‌های آکادمیکی که تقدیر هستند- از صلاحیت لازم علمی و تخصصی برخوردار نیستند. و در این میان، آنانی که در نوشتن مدخل‌ها و گزینش موضوعات، حبّ و بغض‌شان را به کار بسته، حتی صلاحیت اخلاقی برای به‌عهده گرفتن مسؤلیت این امانت تاریخی را ندارند.

با این حال، سوال این است که پیامد داشتن چنین دانشنامه چیست؟.

این یک پرسش جدی و مهم است و نمی‌شود به آن نیندیشید!

در این یادداشت به‌گونه فشرده از چهار مورد به عنوان پاسخ به پرسش مطرح شده، یادآوری می‌کنم:

۱- دانشنامه یک قوم، یک ملت و یک تمدن در واقع شناسنامه آن است. خوانندگان و پژوهشگران از همین دریچه و روزنه به آن قوم و آن ملت و آن تمدن نگاه می‌کنند. البته «تاریخ مکتوب و نگاشته» هم نوعی از شناسنامه است؛ اما ممکن است جامعیت و تنوع دانشنامه را از جهت عدم پرداختن به موضوعاتی که در حیطه تاریخ‌نگاری شامل نیستند، نداشته باشد. اگرچه سبک و شیوه مکتب تاریخ‌نگاری آنال، امروزه تاریخ‌نگاری را از نگاه پرداختن به موضوعات، بسی فربه و مبسوط ساخته است که خود می‌تواند تعریفی نسبتاً جامعی از یک مردم و تمدن، فراهم آورد. بهر حال، شناسنامه مورد بحث (دانشنامه هزاره) از این نگاه، ضعیف، معیوب و ناقص‌الخلقه است که با این وصف، مردم هزاره را به خوانندگان نه تنها ناقص و نارسا که «نادرست» معرفی می‌کند.

۲- موضوعاتی که در این دانشنامه به شکل غیرفنی و غیرتخصصی درج شده و در مواردی حتی واقعیت‌ها و حقایق به شکل دگرگونه و تحریف‌شده معرفی شده، پیامدهای جبران‌ناپذیری خواهند داشت. زیرا تحریف در یک سند و اثری -که حسب معمول معتبر شناخته می‌شود- نه تنها خود آن اثر را به بیراهه برده است که در آینده، نسل اندر نسل، ارباب رجوع و پژوهشگران را به بیراهه و ضلالت سوق می‌دهد. بناء تحریف واقعیت تنها به خود اثر محدود نمی‌ماند، بل در نسل‌های بعدی تحقیق -یعنی آن تحقیق‌هایی که با مراجعه به این سند انجام می‌یابند- تکثیر می‌گردد. و این خسارت کمی نیست که بر شخصیت معنوی و تاریخی مردم ما وارد می‌شود.

۳- یکی دیگر از پیامدهای زیانبار چنین دانشنامه -که از اصول و معیارهای آکادمیک پیروی نکرده و در آن گزینشی عمل شده است- این خواهد بود که همواره آتش منازعه و مناقشه بر سر موضوعات مهم و راهبردی، برافروخته و مشتعل می‌ماند. این به نوبه خود به زایش و پیدایش کین، نفرت و صف‌بندی‌ها و صف‌شکنی‌های اجتماعی می‌انجامد. در نتیجه، انرژی جامعه ما به هدر می‌رود و عزت و حیثیت جمعی ما هر از گاهی در معرض داوری قرار می‌گیرد.

۴- دانش‌نامه‌نگاری و تاریخ‌نگاری نوعی تاریخ‌سازی هم است. البته از این منظر که مایک «میراث» را به نسل بعدی به ارث می‌گذرایم. بناء، هرگونه جعل، تحریف و نداشتن نگاه راهبردی و استراتژیک به این میراث، می‌تواند مسیر تاریخ‌سازی را در سمت و سوی نادرست سوق دهد که در این صورت، نسل‌های بعدی، این نسلی را که با کارشان مسؤلانه برخورد نکرده است، نخواهند بخشید.

نظر به آنچه گفته شد، جامعه ما، به ویژه اهل فن باید روی این مسایل تأمل کنند و تا دیر نشده، روند را به سمت و سوی درست جهت دهند!

۲۲ فروری ۲۰۲۴

الزامات عدالت طلبی

محمد امین احمدی

هزاره‌ها به عنوان قوم و ملتی که در معرض تبعیض و نسل‌کشی بوده است و می‌باشد، اصولاً پیش‌گام عدالت خواهی باید باشند که هستند و لذا کوشش مداوم ما علی‌رغم اتهامات سنگین و غالباً جنوسایدی در مورد مقاومت غرب کابل، این بوده و هست که شهید مزاری و مقاومت غرب کابل را نماد اصیل عدالت خواهی هزاره در چند دهه اخیر بنامیم. تثبیت این واقعیت و عدالت خواهی ما که برای مردم افغانستان و جهان به طور واقعی قابل فهم و موجه شود، کار آسانی نیست. به غیر از کار فکری و تولید متن، نیازمند دستگاه فکری و زبانی روشن در باب عدالت و برابری است، که عاری از ادبیات تبعیض و نفرت باشد. چون خود هزاره‌ها در واقع قربانی سه گونه ادبیات اند، ادبیات تبعیض، نفرت و جنوسایدی genocidal. این جانب

به این گرایش آلوده شود. این همان چیزی است که در نوشته پیشین گفته‌ام و در واقع نکته اصلی آن نوشته این است اگر ما برای مثال، نتوانیم برابری را، برای افرادی که هویت جمعی هزاره را قبول کرده و در اقلیم و سرزمین فرهنگی هزاره زندگی می‌کند تامین کنیم و به مجرد این که از مدار میل ما به گمان خودمان خارج شد، خواهان حذف اش شویم، نشان دهنده چیست؟ آیا نشان دهنده ظرفیت پایین اخلاقی، سیاسی و فکری ما نیست و آیا نشان نمی‌دهد که ما در مورد افرادی که در جامعه خود ما اندکی متفاوت اند همان رفتاری را داریم انجام می‌دهیم که خود قربانی آن هستیم؟

به نظر این جانب این نقطه‌ای ضعف اساسی و بنیادین ما است و لذا این اندازه مشکل و جنجال‌های درونی که توان ما را به تحلیل می‌برد، داریم.

اما خواهش نهایی این جانب این است که در فهم یکدیگر بکوشیم، چه در نقد و چه در مقام بیان سخن یکدیگر از صنعت مغالطات اجتناب کنیم. نقدهای ما بدون استثنا مملو از انواع مغالطه است و لذا فهم متقابل و گفت‌وگو را مشکل می‌کند و به جدال بی حاصل تبدیل می‌شود.

یکی از نمونه‌های روشن مغالطه، این است این مطالب را که در این جا نوشتیم، کسی این‌گونه گزارش دهد که فلانی نقد

در سخنرانی ارگ و سایر موارد به گوشه‌هایی از ادبیات جنوسایدی که تاکنون از جمله در ارتباط به مقاومت غرب کابل علیه هزاره‌ها به کار می‌رود اشاره کرده‌ام.

پس هزاره خود قربانی این سه گونه دستگاه فکری و زبانی است.

ما در صورتی می‌توانیم از ایدئولوژی عدالت و برابری، قدرت و ظرفیت سیاسی عالی و متحد کننده برای همه کسانی که با ما هم سرنوشت است، بسازیم که زبان و تفکر خود را در مورد هر گروه و طبقه طبقه اجتماعی، پاک و منزه کنیم و در مورد افراد بر مبنای تبار و یا هویت مذهبی شان قضاوت نکنیم و در عین حال رفتار و گفتار افراد را بر قوم و طبقه اجتماعی او تعمیم ندهیم که مصداق واضح قبیله‌گرایی است. عمیقاً باور داشته و داریم که عدالت طلبی و دفاع از برابری برای همه، بزرگترین ظرفیت اخلاقی و سیاسی هزارگان است که می‌تواند ظرفیت رهبری برای جامعه هزاره در سطح ملی ایجاد کند. این ظرفیت را نابود نکنیم، تبارگرایی جنون آمیز و عامیانه اندکی بخش‌هایی از جامعه ما را مبتلا کرده است که هر از چند گاهی خود را نشان می‌دهد و در این شرایط سخت که تحت سلطه به سر می‌بریم در خدمت چیزی که آن را اخلاق بردگی نامیده‌ام قرار می‌گیرد. نقد منصفانه و علمی در حواشی خود نباید

دانش‌نامه را «تبارگرایی جنون‌آمیز» نامید. در مورد نقدهای به عمل آمده از دانش‌نامه، شورای علمی دانش‌نامه که من افتخار عضویت آن را ندارم، توضیحات لازم را خواهند داد.

۲۲ فروردین ۲۰۲۴

در پاسخ به پست فیسبوکی دکتر امین احمدی

عزیزالله رویش

ما خشونت نمی‌کنیم؛ اما خشم‌گین و ناراحت هستیم!

بین خشم و خشونت تفاوتی هست که وجه عملی آن تفاوت یک انسان با یک جانور جنگل است. خشم ناشی از حساسیت برای دفاع از خود و حریم خود است و خشونت ناشی از تجاوزکاری و طمع برای عبور از خود و حریم خود است. کسی که مرا به خاطر داعیه‌ی حق‌طلبی‌ام دشنام می‌دهد، کسی که حریم حرمت و عزتم را زیر پا می‌کند، کسی که بر هویت‌م لگد می‌زند، کسی که به تعبیر دای فولادی با «جنگ روانی» و «سیاست سکوت» در پی حذف و نابودی من است، خشونت می‌کند؛ اما من وقتی از این نابکاری اعتراض می‌کنم و طرف را به خاطر کار ناصوابش «لوده» یا از «لوده قرض‌دار»

توصیف می‌کنم، خشونت نمی‌کنم، اما خشم‌گینم. یک بار یک روایت کامل را در «جامعه‌ی باز» برای آقای دانش گفته بودم که «چرا خشم‌گینم؟»....

بگذارید تصریح کنم که من در هیچ یک از سخنان خود در مقام دفاع یا سخن از «حق جمعی» نیستم. صرفاً می‌گویم «مرا هم در این خرمن حاصلی هست». من از حق شخصی خود دفاع می‌کنم. چون من یک هزاره‌ام و در بیان «هزاره» و «حق هزاره» و سوال از «جرم هزاره» و «نجات هزاره» راهی رفته و کاری کرده و رنجی برده‌ام. می‌گویم «سهم من فردی»، نه «سهم من نوعی» کجاست؟

هنوز در مقام «من جمعی» یا «من نوعی» قرار نگرفته‌ایم. من از هیچ «ما»یی به صورت رسمی دفاع نمی‌کنم و سخن نمی‌گویم؛ چون می‌دانم که وقتی به آن‌جا برسیم، تنها نمی‌پرسیم، رسیدگی هم می‌کنیم. آن‌جا قانون خواهیم داشت و محکمه خواهیم داشت و بازپرس خواهیم داشت و هم‌چنانکه در «بگذار نفس بکشم» گفته‌ام، از جایگاه «سخن جمعی» و «حق جمعی» خواهیم گفت «باید حساب پس دهند!»

اما اینجا، با یک تسامح و اغماض محتاطانه، از «مقام جمع» و از «زبان جمع»

سخن می‌گویم. چون می‌بینم که در این صف مثل من افرادی دیگر نیز ایستاده‌اند و هر کدام بر سوالی تأکید دارند که سوال «جمع» است. به همین دلیل، خطابه‌ام را عجتاً از «فرد» به «جمع» انتقال می‌دهم و به جای «من» از «ما» سخن می‌گویم و می‌گویم که «ما خشم‌گین و ناراحتیم!» و این «ما» یعنی «مای هزاره»، «مای امروز هزاره»، «مای یک نسل در سال ۲۰۲۴ میلادی!» می‌گویم که ما خشم‌گین و ناراحتیم و چرا خشم‌گین و ناراحتیم؟

ما خشم‌گین و ناراحتیم. به خاطری که می‌بینیم «مزاری» را که در تاریخ و سرنوشت هزاره (یارک چیزک‌دان» و «چیزکی متفاوت» بود، به نام «هزاره» و در «دانش‌نامه‌ی هزاره» به دست کسانی انداخته‌اند که کم‌ترین وصف‌شان این است که از مزاری هیچ چیز نمی‌دانند و هیچ وقت یک سخن جدی و صادقانه در مورد مزاری نگفته‌اند و در حق او و مردمی که او از چرای «جرم بودن» آنان فریاد می‌کرد، خیلی جفاکاری کرده‌اند و خیلی جفاکاری می‌کنند.

ما خشم‌گین و ناراحتیم، به خاطری که اسدالله شفایی برای ما دروغ گفته و ما را فریب داده است. ما خشم‌گین و ناراحتیم، به خاطری که در «دانش‌نامه» بر خون و رنج ما به عنوان «هزاره» اهانت کرده‌اند و تصویر ما را مسخ کرده‌اند و کسانی را

ما تمسخر می‌زنند و هویت ما را در یک کتاب ضخیم ۱۲۰۰ صفحه‌ای با هزینه‌ی ده‌ها هزار دالری از دست‌رنج هزاره، با ۷۷۹ مدخل، در واقع ۷۷۹ دشنه بر قلب زخمی و خون‌چکان ما فرو می‌برند و دوباره با همان حالت خون‌چکان بر کاسه‌ی چشمان ما می‌زنند. این خشم است. خشونت نیست. خشونت را «excessive Use of Power» می‌گویند: استفاده‌ی بی‌رویه از قدرت. ما خشونت نمی‌کنیم؛ اما از بیان خشم خود نیز ابا نداریم.

ما خشونت نمی‌کنیم؛ چون در مقام «اتوریته» از قدرت استفاده نمی‌کنیم. داکتر امین احمدی خشونت می‌کند؛ چون ما برای او همیشه و تا حالا این اتوریته را قابل بوده ایم که بر ما حکم کند و نهیب بزند و بپرسد و رهنمایی کند. او از همین مقام بر ما به صورتی ناروا تاخته است. می‌بینیم که خشم همه‌ی «ما» به همین خاطر است. کسی از او انتظار نداشت که از دانش‌نامه‌ای به آن گنبدی‌گی و گنبدزایی برای تحقیر و توهین به ما حمله کند و آن را «تبارگرایی جنون‌آمیز» لقب دهد. هنوز از داکتر امین احمدی انتظار داریم که اتوریته‌اش را بر ما که به او جز ارادت و حرمت و عشق و صمیمیت نثار نکرده ایم، حفظ کند و از این حکم خشونت‌باری که صادر کرده است، انصراف جوید. ما در برابر داکتر امین

رویاری ما قرار داده اند که هرگز انتظار نداشتیم رویاری هم بایستیم.

ما خشم‌گین و ناراحتیم؛ اما نه بر داکتر امین احمدی و ابوطالب مظفیری و حفیظ شریعتی سحر و کاظم کاظمی، بلکه بر کسانی که آب را ناشیانه و ناآگاهانه به نفع دشمنان کین‌توز جامعه‌ی ما گل‌آلود کردند و برای آنان مجال دادند تا آگاهانه و عامدانه بر ما و هستی و رنج و خاطره‌های ما لجن پاشند.

ما خشونت نمی‌کنیم. خشونت از حد گذشتن است. حد را زیر پا کردن است. ما هنوز در حریم دفاع از ساحت خویش‌تیم. ما صرف یک سوال داریم که ناشی از حساسیت ما برای صیانت از حریم کار و رویای فردی و جمعی ماست. با خشم و ناراحتی می‌پرسیم که چرا مرز «هزاره» و «شیعه» را یک بار دیگر خلط کردند؟ چرا اسم «هزاره» را از دهان ما دزدیدند، اما دوباره، بعد از سی و چند سال درد و رنج و ناله و مبارزه، آن را دوباره بردند و زیر عبایی گم کردند که آن عبا را عیسای مزاری و ابوالحسن فاضل و حسین انوری و شیخ آصف محسنی و مصطفای کاظمی و عوض هاشمی و امثال آنان برای خفه‌کردن «مای هزاره» دوخته و استفاده کرده بودند؟

ما خشم‌گین و ناراحتیم؛ نه به خاطری که با «میم مزاری و ن نصری و ه هزاره» بر

احمدی، از خشم خود استفاده می‌کنیم تا ساحت فردی و جمعی خود را در برابر اتوریت‌های بزرگ و نافذ او حفاظت کنیم. به همین دلیل، باز هم از کسانی مثل اسدالله شفایی بیشتر ناراحت و خشم‌گینیم؛ چون ما را به ناحق در برابر اتهام و توهین ناروای داکتر امین احمدی قرار داده‌اند، در حالی که خودشان می‌دانند که جفاکاری را آن‌ها مرتکب شده‌اند نه ما.

عجالتاً از همین تریبون، برای داکتر امین احمدی خطاب می‌کنیم که برای او اتوریت‌های قایلیم و می‌خواهیم از مقام اتوریت‌های که دارد، به سخن ما نیز گوش کند و خشم و ناراحتی ما را نیز مورد توجه قرار دهد.

برای داکتر امین احمدی می‌گوییم که ما - حد اقل در اینجا من و کسانی در حد استطاعت من - از مقام علمی و روش و شیوه و صلاحیت‌های اکادمیک «دانش‌نامه‌نویسان» چیزی نمی‌گوییم. این‌ها را اهل تخصص و فن می‌گویند. ما یک «فرد هزاره» ایم و تنها از همین مقام، از زندگی پرمعنای خود در مسیر «هزاره شدن» سخن می‌گوییم. این شب و روزها شب و روزهای حوت‌اند. برای ما و تمام انسان‌های مثل ما این شب و روزها تجدید و تکرار خاطره‌ی ماندگاری‌اند که هرگز از کنار آن ساده نگذشته‌ایم و ساده نمی‌گذریم. در یک کلام، این شب و روزها نیز یادآور

خشم و ناراحتی ماست. ما در همین شب و روزها لحظه لحظه و ذره ذره از نیقه‌ی زمان می‌گذریم و سوچی و او قرتک و او چیرتک و فاصله‌ی سنگ‌های پاتو و اسم این و آن ملا و داروغه و علف و توضیح‌المسایل و احکام نجاسات و شکیات و سهویات نماز درد و رنج این عبور تلخ را کم نمی‌کند و کم نمی‌تواند. اگر مزاری «منادی عدالت» بود، این «عدالت» در همین شب و روزها به سختی ضربه می‌دید و خرد می‌شد. امروز از همین عدالت زخمی و از ناله‌ها و فریادهای حنجره‌ای که عدالت می‌خواست، سخن می‌گوییم و این «تبارگرایی جنون‌آمیز» نیست، هرچند دادخواهی خشم‌گین هست.

برای داکتر امین احمدی می‌گوییم که ما خشم‌گین و ناراحتیم؛ چون اصحاب «دانش‌نامه» به جای اینکه قبول کنند کار ناروایی را از مقامی ناروا مرتکب شده‌اند، هنوز هم گندزایی و گندپراکنی می‌کنند و هنوز هم تمسخر و اهانت و نیش‌خند می‌زنند و بر زخم‌های عمیق ما و مادر و خواهر و برادر و پدر ما نمک می‌پاشند و بی‌رحمانه آن را فشار می‌دهند و خوش دارند که ما را در دردی سنگین ببینند که بر خود می‌پچیم و مچاله می‌شویم و این «تبارگرایی جنون‌آمیز» نیست؛ دادخواهی یک انسان ستم‌دیده است....

برای داکتر امین احمدی می‌گوییم که ما خشم‌گین و ناراحتیم؛ چون حد اقل در سی سال اخیر تمام تقلاهای مان را کرده ایم که از این رنج و درد بکاهیم و به صورت جمعی و فردی، انسان هزاره را پناه دهیم و به نجات از آن چه بابه «جرم» گفت و التماس کرد که برای کاهش و پایان دادن آن کار کنیم، کار کرده ایم و به سهم خود از این جرم کاسته ایم و آن را در سیمای هزاران فرد هزاره، به افتخار و عزت «هزاره» تبدیل کرده ایم. ما خشم‌گین و ناراحتیم؛ چون می‌بینیم که در کنار ما، صدها و هزاران نفر از هم‌نسلان و هم‌راهان ما نیز خشم‌گین و ناراحت اند.

برای داکتر امین احمدی می‌گوییم که ما خشم‌گین و ناراحتیم و این خشم و ناراحتی را پاس می‌داریم؛ چون تنها سرمایه و امکانی که برای ما از زندگی و رنج‌های زندگی باقی مانده است، همین خشم پاسبان ساحت بودن ماست: ساحت حرمت و بودن معنادار ما به عنوان هزاره.

۲۲ فروری ۲۰۲۴

در پیوند با دانشنامه هزاره!

هادی میران

در روزهای پسین دانشنامه هزاره محور نقد و پرسش‌های جدی و جدال برانگیز میان جماعت با سواد هزاره‌ها بود که از چشم من قبل از هرچیزی، پویایی و حساسیت این جامعه را نسبت به سرنوشت جمعی نشان می‌دهد. این حساسیت را می‌توانه نشانه امیدوارکننده از فرایند بلوغ ذهنی هزاره‌ها و امکان فهم گذشته و آینده تعبیر کرد که من آن را سکانس نخست از یک تحول ارجمند می‌دانم.

پیش از وارد شدن به بحث اصلی این جستار، باید گفت که نیت و اقدام کارگزاران دانشنامه هزاره برای تدوین یک روایت جامع از ساختار، بافتار، سرزمین، فرهنگ، اسطوره، دلبستگی، وابستگی، و هر آنچه که عناصر هویت قومی جامعه هزاره را می‌سازد سخت ارجمند و ستایش‌برانگیز است. حالا که نقد محتوایی بر محتوای

سنی، اسماعیلی، و اثنا عشری، هنوز بار سنگین نکبت تاریخی هزاره بودن را بر شانه‌های خود حمل می‌کند، که با توجه به همین نکبت تاریخی، هیچ فردی یا گروهی از تبار دیگر، خود را به عنوان هزاره‌های فرهنگی با این نکبت سنگین شریک نمی‌سازد. بله، هزاره‌ها اگر بتوانند از حمل این بار نکبت تاریخی رهایی یابند، آنگاه هزاره‌های فرهنگی نیز تولد خواهند شد چنانچه که پشتون و تاجیک فرهنگی تولد شده است. از جهت دیگر آمار جمعیت هزاره‌های سنی اگر برابر با آمار هزاره‌های دوازده امامی نباشد، کمتر نخواهد بود.

قطع نظر از هزاره‌های که مانند بخشی از طایفه دامرده که بلوچ شده اند و یا بخشی از طایفه بهسود که پشتون شده اند، بلخ، بغلان، پنجشیر، کندز، تخار، بدخشان و بادغیس ولایت‌های اندک در صد قابل توجهی از باشندگان آن هزاره اند که پس از قتل عام و به بردگی رفتن هزاره‌ها، تحت تاثیر ستم مستمر به هویت جعلی پناه برده اند. در سال‌های پسین تعدادی از این قوما به هویت اصلی برگشتند که باخشم و نگرانی خیلی از سیاستمداران تاجیک مواجه شدند. دیده می‌شود که دانشنامه‌نگاران عزیز از پرداختن مناسب و مفصل به این هزاره‌ها طفره رفته اند یا نتوانسته اند به آن پردازند.

ویراست شده چاپ دوم جلد اول این دانشنامه بالا گرفته است، نخست این پرسش مطرح می‌شود که مراد کارگزاران دانشنامه از کاربرد واژه {هزاره} در این دانشنامه چیست؟ در متون تاریخی و آگاهی جمعی واژه {هزاره} نام هویت قومی یک کتله انسانی است که بر اساس مولفه‌ها و عناصر تشکیل دهنده هویت قومی، یک قوم مستقل با سابقه تاریخی تعریف شده است. هویت قومی نیز از مناظر مختلف نگریسته شده است که مجموعه ای از عناصری مانند مانند زبان مشترک، آداب و رسوم، موسیقی، ادبیات فولکلور، سرزمین، تاریخ، احساس تعلق قومی، خودآگاهی قومی، نمادها و اسطوره‌ها، و پیشینه مشترک بر سازنده هویت قومی تعریف شده اند. تعریف موجزتر هویت قومی اما در سه طیف خلاصه شده است که طیف اول آن ریشه مشترک تباری واقعی یا غیر واقعی، طیف دوم آن، خودشناسایی که فرد یا گروه خاصی خود را مربوط به یک قوم بدانند، و طیف سوم شناسایی ناظر که دیگران آن فرد یا گروه را مربوط یا عضوی از یک قوم خاص بدانند. برداشت من اما این است که جلد نخست دانشنامه هزاره اگر قرار است دانشنامه هزاره باشد، در بازتاب این تعریف از هویت قومی، قصور ورزیده است. جامعه قومی هزاره اعم از هزاره‌های

تحقق خواست یک حزب نبود. خواست او تحقق عدالت اجتماعی برای تمام مردم افغانستان بود نه فقط هزاره‌ها. با توجه به شواهدی که فعلا در دسترس است او برای تحقق حقوق ازبیک‌ها به عنوان یک قوم محکوم و مظلوم، اگر بیشتر از یک سیاست‌مدار ازبیک دفاع نکرده باشد، کمتر نکرده است. دانشنامه‌نگاران این برهه حساسی از تاریخ مبارزات عدالت خواهی هزاره‌ها را زیر سوال برده است که مدخل افشار را می‌توان نمونه این تقلیل‌گرایی یاد کرد.

داستان افشار با دو روایت خواننده می‌شود یکی روایت دولتی دولت استاد ربانی که آن جنگ را برای پیشگیری از تبدیل شدن غرب کابل به جنوب لبنان به خورد رسانه‌های آن روز داد و روایت دوم، روایت مبارزان عدالت خواهی که مورد هجوم واقع شدند و اتفاقات ناشی از آن جنگ را جنایت علیه بشریت می‌دانند. هرچند که از میان روایت‌گران آن دولت کسانی مانند آقای ریگستانی و چکری بر وقوع جنایات بشری در آن جنگ اعتراف کرده اند.

دولت استاد ربانی در روایت دانشنامه حاصل توافقات تمام احزاب جهادی تعریف شده است در حالیکه حاصل توافق هفت حزب پیشاورنشین بود و نه احزاب مقیم ایران. شورای حل و عقدی

مبحث دوم و سخت جدال برانگیز، جغرافیای زیست تاریخی هزاره‌ها است که که از آغاز دو صده پستین بیشتر از نصف آن از اختیار هزاره‌ها بیرون شده است. برخورد دانشنامه‌نگاران به عنوان کسانی که اطلاعات دقیق از جغرافیای زیست تاریخی هزاره‌ها را به عنوان یک سند جامع و تحقیقی به نسل‌های بعدی به یادگار می‌گذارند با نقص و کمبودی‌های فراوان همراه است. بطور نمونه نام مناطق و سرزمین‌های که به اجبار از اختیار هزاره‌ها خارج شده اند و هنوز نام و نشانی از هزاره‌ها در آن خودنمایی می‌کنند، شامل چشم‌انداز دانشنامه‌نگاران نشده است. معرفی کردن هزاره‌ها بریده از مقاطع تاریخی آن معرفی کارساز و مناسب نیست.

شورای علمی دانشنامه هزاره، شاید هم تحت تاثیر بی‌خبری از متن و محتوای رخدادهای تاریخی بر سرنوشت هزاره‌ها، نسبت به مبارزه عدالت‌خواهی هزاره‌ها به رهبری شهید مزاری در سه سال مقاومت غرب کابل، دیدگاه تقلیل‌گرایانه را برگزیده است. این دیدگاه علاوه بر جریحه‌دار کردن احساسات هزاران انسان، مقاومت غرب کابل و فداکاری‌های میلیون‌ها هزاره را برای تحقق عدالت اجتماعی زیر سوال برده است. فریادهای شهید مزاری از زیر رگبار مرمی دولت اسلامی استاد ربانی برای

که در هرات برگزار شد و کسانی که به نام نمایندگان مردم افغانستان، دوام ریاست جمهوری استاد ربانی را مشروعیت بخشیدند، نیز بیشترین یک مشت آدم‌های بودند که توسط دولت گلچین شده بودند. آنها نه نماینده احزاب بودند و نه نماینده مردم بلکه بیشترین با پرداخت پول خریداری شده بودند. بازخوانی روایت افشار در دانشنامه در واقع انعکاس همان روایت دولتی است که مرحوم استاد ربانی ریس جمهور برگزیده افغانستان بوده است و حق داشته است که هر فریاد مخالف را سرکوب نماید.

از همین رو نگاه دانشنامه‌نگاران به رخدادهای تاریخی و همچنان رخدادهای معاصر در پیوند با سرنوشت جمعی هزاره‌ها را می‌توان بازتاب نگاه دولتی خواند که نگاه قربانی را به حاشیه کشانیده است. به منظور ارایه تعریف جامع از یک رخداد به همان پیمان‌ه که ثبت نگاه خالقان آن مهم است ثبت نگاه قربانیان آن نیز مهم و ضروری پنداشته می‌شود که در مدخل افشار این معیار در نظر گرفته نشده است.

بحث سادات و هزاره یکی از موضوعات دیگری است که بر محتوای دانشنامه هزاره سایه افکنده است. البته نگاه و پندار من نسبت به قومیت نگاه و پندار ارزش‌مدار نیست اما نمی‌توان در بعضی موارد

پهلوه‌های حقوقی آن را دست کم گرفت. یادمان هست که در سالهای پسین یک جماعتی از بزرگان سادات به رهبری آقای سید علی جاوید، سادات را به عنوان یک قوم مستقل ثبت کردند. این استقلال رسمی شده قومی از برخی جنبه‌های حقوقی نیز برخوردار می‌گردد که دانشنامه‌نگاران از آن غافل مانده است. مثلاً فردا بر فرض اگر یک سیدی عزیز قامت برافرازد و یک شکایت حقوقی علیه دانشنامه‌نگاران درج کند که فعالیت و دست‌آورد او چرا به نام هویت قومی هزاره ثبت شده است، تهی از پشتوانه استدلال حقوقی و کیفرحقوقی نخواهد بود.

با همه اینها، کار دانشنامه‌نگاری هزاره، نیت و زحمت بسیار ارجمند است اما جستارهای مانند تعریف هویت قومی هزاره‌ها، تامل نسبت به جغرافیای تاریخی زیست هزاره‌ها، نگاه انسانی به مبارزات عدالت‌خواهی هزاره‌ها و مهم‌تر از همه، فهم و تحلیل پروسه طولانی انسانیت‌زدایی هزاره‌ها که شان انسانی آنها را به انسان‌های درجه‌چندم تقلیل بخشیده است، نیز شامل اصول علمی و اخلاقی دانشنامه‌نگاری می‌شود که بدون توجه به آن، این آرزوی ارجمند که عبارت از نوشتن دانشنامه هزاره باشد، به بالندگی نخواهد رسید.

هویت تاریخی هزاره‌ها سیاست حداقلی را در پیش گرفته‌اید و بسیاری از مفاخر هزاره از دایره بیرون مانده‌اند و نیز برخی از برهه‌های تاریخی با اینکه اصولاً زمان دانشنامه‌نویسی در میان جامعه هزاره فرا نرسیده است و بسیار مواردی از این دست. البته در مصداق هرکدام از این نقدها می‌شد/ می‌شود چون و چرا کرد؛ اما به هر حال سخن برخاسته از دلیل قابل بحث است. با سبک و سیاق خودش و در فضای آرام و با احترام متقابل می‌شود آن چون و چراها را قبول یا رد کرد.

به احترام همین دسته از نقد و نظرها بود که شورای علمی دانشنامه بعد از استماع و اجتماع کلیه این موارد با صرف هزینه بسیار تا جایی که می‌سور بود، چاپ اول را اصلاح کرد. این حرکت بلندی بود و حاکی از کرنش علمی همکاران ما. اینکه گفته می‌شود به نقدها توجه نمی‌شود، به مقدار زیادی بی‌انصافی است. می‌شد این قضیه را به فردا حواله کرد و مدار اصلاحات را از جلدهای بعدی پی‌گرفت. اما اینکه با کمال صداقت به میدان آمدیم، با حلقه‌های معترض نشست‌هایی ترتیب دادیم و حتی ویراست دوم را در چند حلقه جداگانه از گرایش‌های متفاوت ارزیابی کردیم. برای جلوگیری از مشکلات بعدی در هر بخش از انتقادات، راهکارهایی

پاسخ سید ابوطالب مظفری به نقدهای دانشنامه

کاین همه زخم نهان هست و
مجال آه نیست
در حاشیه نقد و نظرهای دانشنامه هزاره

قسمت دوم

سنخ‌شناسی نقدها

جلد اول دانشنامه که منتشر شد و آن بلوای عالم گیر راه افتاد، نقدها هم علت داشت و هم دلیل. دلیل داشت چون برخی از ناقدان، شیوه‌های علمی بنیاد را نپسندیده بودند و برخی هم که پسندیدند، گفتند شما طبق معیارهای خودتان عمل نکرده‌اید. شما گفته‌اید بی‌طرفیم ولی در برخی از مدخل‌ها، جبهه‌گیری و طرف‌داری مشاهده می‌شود. یا نقص‌ها و خطاهای اطلاعاتی در برخی از مدخل‌ها است یا مدخل هر منطقه را اهل آن منطقه بنویسید و اتکا به منابع مکتوب موجود کافی نیست. سنخ دیگری از انتقادات مربوط به هویت تباری مردم هزاره بود. اینکه در نشان دادن

سنجیده شد. سعی شد آن تخفیف‌ها که در برخی مدخل‌ها برخی از افراد یا جناح‌ها رفته بود، کنترل شود، ساختار علمی گسترش پیدا کرد. بخش تازه‌ای در ساختار علمی به نام ارزیابان علمی به وجود آمد که کارش نظارت و کنترل علمی بر کارها باشد. نویسندگان بیشتر و متخصص‌تری به کار گرفته شد، گروه‌های منطقه‌ای به وجود آمد تا تحقیقات میدانی راسه یا چهار نفر از یک ولسوالی و آشنا با آن انجام دهد. برخی از مقالات مهم جامانده به ویراست جدید اضافه شد. اما بدیهی بود که در هیچکدام از این زمینه‌ها کار به یک باره چنان سروسامان نمی‌گرفت که هیچ مدخلی از قلم نماند، برخی از موارد هم بود که به سادگی قابل حل نبود. چنانکه در مقدمه ویراست دوم توضیح داده شده است که درصدی از مقالات جلد اول بازبینی کامل شده است؛ ولی خیلی از مقالات که مورد نقد مستقیم قرار نگرفته بود، فقط ویرایش تازه شد؛ ولی زمینه و مجال تحقیقات جدید از توان ما در آن شرایط خارج بود. این است که شاید دوستان در ویراست دوم نیز موارد نقص و کاستی ببینند که ناشی از این امر است.

تمام این تلاش‌ها برای این بود که ما به دلیل‌ها گوش دادیم و البته در این باره منت، بار کسی نکردیم و نمی‌کنیم. در واقع

این اصلاحات را برای بهبود کار خودمان می‌دانستیم و انجام دادیم. برای برخی از موارد نیز باید راهکارهای علمی دیگری سنجیده می‌شد. نکتهٔ مربوط به تعیین هویت و یا تعریف هویت برای هزاره و رسیدن به منشأ تباری و نیز تعریف قوم، نژاد و چگونگی مقاطع تاریخی و سلسله‌های شاهی. باید خود بنیاد دانشنامه یا نهادهای دیگر، سلسله نشست‌های علمی و حتی یک کنگرهٔ جهانی تشکیل بدهند. شاید اصلاً فراخوان عمومی باید داده شود و از تمام محققان هزاره و غیر هزاره که در حوزه‌های علوم اجتماعی، تاریخی و مردم‌شناسی کار کرده‌اند، طی مقالات این امر مهم را بررسی کنند و در کنار دانشنامه به‌عنوان بازوی نظری آن منتشر شود. کار روی این مباحث اصولاً به تنهایی از عهدهٔ یک دانشنامه برآمده نیست. برخی دیگر از امور شاید نیاز به گذر زمان داشته باشد. تکمیل خود این دانشنامه نیز بسیاری از امور را که امروز ما با آن‌ها با شک و تردید برخورد می‌کنیم و در تاریکی قرار دارد، روشن کند. بگذاریم این کار به سامان برسد، شاید در آخر بار و آمدن اسناد تازه و نگاه مجموعی به این رسیدیم که یک تجدید نظر کلی لازم است و هزاره آن چیزی نبوده که ما پنداشته‌ایم. چه اشکال دارد؟ جوامع باز با امورشان برخورد محدود و بسته نمی‌کند.

بسیار است و من نمی‌خواهم وارد مقولات برانگیزاننده شوم، تنها به اشاره قناعت می‌کنم. عموم جامعه سیمای شخصی، منطقه‌ای، قومی و جناحی خود را در آیینۀ دانش‌نامه مطابق انتظار خود ندیدند. این حال نیز ناشی از این بود که یک عده با ساختار نگارشی دانش‌نامه‌نویسی آشنا نبودند و انتظارات دیگری اصولاً از این سنخ کار داشتند. مذهبی‌ها گفتند ارزش‌زدایی شده، روشن‌فکران گفتند زندگی‌نامه عالمان دینی شده و دانش‌نامه تشیع است و بسیار از این دست حرف‌ها که خوانده‌اید و تکرار نمی‌کنم. هر دو گروه احساس خطر کردند. یک عده نوشتند پروژه انگلیس است و عده‌ای دیگر می‌نویسند کار ایران است. یک عده هم نوشتند و می‌نویسند که دانش‌نامه را نفوذی‌ها خراب کرده‌اند و منظورشان هم از نفوذی‌ها وجود چند تا سید و احتمالاً چند نویسنده از جناح‌های رقیب بودند. با همین قیاس چنین وانمود شد که جریان‌هایی از حاشیه به متن تاخته و متن را تصرف کرده‌اند.

روشن بود که دست‌اندرکاران دانش‌نامه به طور کلی با درک این احساسات دردمندانه نمی‌توانستند با تمام خواسته‌های علت‌اندیشان کنار بیایند. اما درک‌شان می‌کرد و با این درک بود که برخی از اصلاحات جلد اول انجام شد. اما روشن

راه اندیشه و تحقیق باز است. خود را در ابتدای امر مصروف این امور کردن از اصل هدف باز می‌دارد.

در نگاه برخی از روشن‌فکران جامعه که بر دانش‌نامه انتقاد داشتند، نوعی کمال‌گرایی دیده می‌شد و می‌شود. کمال‌گرایی در همهٔ زمینه‌ها آفت‌هایی را به دنبال دارد که مجال پرداختن به آن نیست. علت‌های این نگرش کمال‌گرایانه و نخبه‌گرایانه هم روشن است؛ اما با امکانات و ساختار این دانش‌نامه سازگاری ندارد. شاید بعد از تکمیل این دانش‌نامه که عمومی و توصیفی است، بشود زمینهٔ نگارش چنان دانش‌نامه‌های نظری و تحلیلی را هم فراهم آورد. باید انتظار خودمان را معقول‌تر و منطقی‌تر کنیم. تنها واقعیت است که ما را نجات می‌دهد.

اما روشن بود که تمام نقدها از این سنخ نبود. برخی دیگر از نقدها علت داشت. ما از تاریخ پرتنشی برآمده‌ایم. در نهاد تک‌تک ما، بدبینی، تعصب و تئوری توطئه‌رخنه کرده است. ناشکیباییم و بیشتر این ناشکیبایی را در میان خودمان به کار می‌گیریم و چون زورمان به علت‌های اصلی نمی‌رسد، به فرعیات حمله می‌کنیم. در یک جمله ما گزیده‌ایم و از ریسمان سیاه‌وسفید می‌ترسیم. این است که برخی از افراد جامعه با نشر جلد اول به یکبار دچار تشویش روحی شدند. علت‌ها

بود که اجابت تمام این خواست‌ها میسر نبود. حقیقت این است که دلیل باید در میدان گفت‌وگو شنیده شود، قبول یا پاسخ داده شود؛ ولی علت باید به تدریج از ذهن و ضمیر جامعه برطرف شود. مبارزه با آن کار ساده‌ای نبوده و نیست.

اما متأسفانه این ماجرای انتقادات در دور دوم بیش از آنکه استمرار نقدهای دلیل‌مدارانه باشد، سویه تازه از نقدهای علت‌مندانه است. دلیل‌های چندی برای این ادعایم دارم که به کوتاهی اشاره می‌کنم. نخست اینکه چرا در چنین زمانی این ماجرا باز داغ شده است. ویراست دوم جلد اول سال ۱۳۹۹ خورشیدی منتشر شده است و این ماجرای نقدها قریب سه سال بعد انتشار شروع می‌شود. به قول مولانا در داستان عزاداری شیعیان حلب که گفته است:

خفته بودستید تا اکنون شما

که کنون جامه دریدیت از عزا

آخر چرا این قدر دیر آن را خوانده‌اید. به قول خودتان تا حالا حداقل ده تا جلسه نقد برای معرفی و رونمایی ویراست دوم گرفته شده است. ذهن مشکوک من می‌گوید نکند این داستان در آستانه چاپ جلد دوم است. این هم خیر است، این دو سال جامعه ما درگیر بلای طالب بود و روشن‌فکران ما درگیر رفتن به خارج. اما

چرا باز اغلب حرف‌ها مربوط ویراست اول و کنار گذاشته شده است. چرا به قول قوما «کاه کنه را باد می‌کنید» چرا مدام سخن از شورش و یورش در میان است. «آن سبو بشکست و آن پیمانہ ریخت». دیگر شورش‌ها همه خیزش و حرکت شده است. اگر از سهو دید نمونه‌خوان کدام دانه‌ای مانده، عمدی نبوده است. دیگر اینکه در میان نقدها چرا یک نفر کوچک‌ترین اشاره‌ای به واکنش مثبت بنیاد دانش‌نامه به نقدهای سری اول نمی‌کند. انگار نه انگار که تلاش شده و برخی از آن اشکالات که حالا مطرح می‌شود، حل شده و برای حل برخی دیگر هم گام‌های عملی خوبی برداشته شده است. نکته آخر اینکه در نقدهای علمی سخن از اخراج و براندازی معنا ندارد. سخن از تهمت و افترا جایی ندارد. اهل منطق سخنش را می‌گوید و باقی آن را به گوش‌های آشنا و منطق‌های روشن خوانندگان وامی‌گذارد. کسانی که می‌رود سراغ براندازی، آدم را مشکوک می‌کند.

ادامه دارد

۲۳ فروردین ۲۰۲۴

خوب است به یک مثالی اشاره کنم که همه ما در جامعه خود آن را تجربه کرده‌ایم و آن اصطلاح «وحدت ملی» است. همه از وحدت ملی سخن می‌گویند؛ اما دست‌کم در دو معنای متفاوت! یک عده وحدت ملی را به این معنا می‌دانند که نباید علیه مشکلات و نابسامانی‌ها، هیچ کسی اعتراض کند، چون وحدت ملی صدمه می‌بیند؛ اما عده دیگر، برخلاف این باور، وحدت ملی را تداعی‌گر برادری می‌دانند که بر اساس عدالت و برابری شکل گرفته است. در این مفهوم، عدالت و عدالت‌طلبی، برابری و برابری‌خواهی از مؤلفه‌های بنیادین وحدت ملی شمرده می‌شود.

چنانکه می‌بینیم، در معنای اول، وحدت ملی نابرابری و بی‌عدالتی را توجیه می‌کند؛ اما در کاربرد دوم، برعکس، نابرابری و بی‌عدالتی به معنای صدمه زدن به وحدت ملی و از بین بردن مؤلفه‌های بنیادین این مفهوم دانسته می‌شود.

حالا پرسش این است که چرا چنین است؟ چرا در یک جامعه و در یک کشور، از یک اصطلاح و یا یک واژه، دو معنای متفاوت و حتی متضاد مراد می‌شود؟.

فکر می‌کنم اینجاست که ما نیاز به یک پشتوانه نظری و تئوریک داریم تا براساس آن بفهمیم که چرا وحدت ملی به دو مدلول

واژه‌ها چگونه معنا می‌شوند؟

محمد هادی احمدی

(درنگی بر معنای قومیت، وحدت ملی، هزاره فرهنگی، هزاره به مثابه تیره و تبار) با توجه به بحث‌هایی که در این روزها در پیوند به دانش‌نامه هزاره به جریان افتاده است، طرح این‌گونه پرسش‌ها که واژه‌های چون: قومیت، وحدت ملی، هزاره فرهنگی و... چگونه معنا می‌شوند و مبنای نظری و تئوریک آنها چیست، ضروری به نظر می‌رسد. از باب مقدمه باید گفت که در حوزه علوم اجتماعی، معنای یک واژه و اینکه یک دال به چه مدلولی دلالت می‌کند، همواره بحث برانگیز بوده است. لذا کمتر واژه‌ای را می‌توان یافت که در یک معنا قطعیت پیدا کند. این عدم قطعیت، از آنجا ناشی می‌شود که واژه‌ها در حوزه علوم اجتماعی در مقایسه با حوزه علوم طبیعی، بسی سیال، تفسیرپذیر و متلون‌اند. برای واضح شدن هدف این بحث

متفاوت و متضاد دلالت می‌کند؟. در مثال دیگر، چرا برخی‌ها از واژه «قومیت» معنای تباری و برخی دیگر معنای فرهنگی فهم می‌کنند؟ همین‌گونه، چرا کلمه «هزاره» از یک نگاه به مردمی دلالت می‌کند که دارای ویژگی‌های مشترک تباری اند و از نگاه دیگر، این کلمه به مفهوم فرهنگی آن، یعنی فراتر از مشترکات تباری به کار می‌رود؟.

به نظر می‌رسد یکی از ابزارهای نظری کارآمد در این بحث، نظریه گفتمان است که لا کلا و موف آن را مطرح کرده است.

شاید کمتر نظریه فلسفی و علمی‌ای را بتوان یافت که به اندازه این نظریه (نظریه گفتمان لا کلا و موف) در امر تبیین تفاوت معناها و مدلولات - که اینجا دقیقاً از همین مسأله بحث می‌کنیم - کارآمد باشد.

به نظر لا کلا و موف - دو دانشمندی که نظریه گفتمان را مشترکاً طرح و صورت‌بندی نموده‌اند - در هر جامعه‌ای ما با انواع گفتمان مواجه هستیم. این گفتمان‌ها است که تعیین می‌کنند کدام واژه به کدام معنا دلالت کند. به گفته آنان، واژه‌ها در میان معناهای متعدد شناور هستند (دال‌های شناور). در این حال، این «گفتمان» است که می‌آید این واژه‌ها را حول یک دال مرکزی یا «ابرنشانه» مفصل‌بندی نموده و از میان معناهای متعدد یک معنا را برای آن‌ها تثبیت می‌نماید.

نکته مهم دیگر این است که گفتمان‌ها از طریق ضدیت و غیریت‌سازی هویت می‌یابند. از این جهت است که یک گفتمان تلاش می‌کند تا معناها را در ضدیت با گفتمان دیگر و در تطابق و سازگاری با ساختار معنایی خود، تعیین بخشد.

در افغانستان - چنانکه دیده می‌شود - از میان گفتمان‌ها، دو گفتمان حضور پررنگ دارند و بر اساس این دو گفتمان، مفاهیم اجتماعی و سیاسی همواره دو معنای متفاوت پیدا می‌کنند. یکی «گفتمان سلطه» و دیگری «گفتمان اعتراضی»!

این دو گفتمان همواره تلاش داشته که واژه‌ها و نشانه‌ها را در ضدیت با یکدیگر و طبق ایجابات و اقتضائات مخصوص خود شان مفصل‌بندی و معنادهی نمایند.

«گفتمان سلطه» واژه‌ها و نشانه‌ها را حول ابرنشانه «سلطه» مفصل‌بندی می‌نماید. لذا از نظر این گفتمان، هر واژه اجتماعی و سیاسی باید معنایی را تداعی کند که دال مرکزی سلطه آن را ایجاب و اقتضا می‌کند.

برعکس، گفتمان اعتراضی، واژه‌ها و نشانه‌ها را در پیوند به اعتراض علیه سلطه، معنادهی می‌کند. از این‌رو، در این گفتمان، مفاهیم اجتماعی و سیاسی به مدلولاتی دلالت می‌کنند که حاوی چاشنی‌های اعتراضی باشند.

بنابراین، کاربرد قومیت به مفهوم فرهنگی آن و سخن گفتن از هزاره فرهنگی و... به گفتمان سلطه تعلق دارد. بالمقابل، هزاره به مثابه یک تیره و تبار که در آن ویژگی‌های مشترک نیایی لحاظ می‌شوند با گفتمان اعتراضی پیوند پیدا می‌کنند. جالب است که قانون اساسی ۱۳۸۲ افغانستان، در آنجا که ۱۴ قوم این کشور را نام می‌برد (ماده ۴)، پیوند خود را با گفتمان اعتراضی نشان می‌دهد؛ اما در موارد دیگر - که شمار شان کم هم نیستند - از رابطه خویش با گفتمان سلطه پرده بر می‌دارد. با توجه به این گفتمان‌هاست که از کلمه واحد معناهای متعدد مراد می‌شوند. البته باید گفت که مطرح کردن چنین بحثی، به هیچ وجه به معنای ارزش‌گذاری و پیش‌داوری در مورد دیدگاه‌های یادشده نیست. بل صرفاً طرح نظریه این یا آن فیلسوف و تئوری‌پرداز است که می‌تواند به چرایی و چیستی موضوع مورد بحث از نگاه علمی و یا فلسفی، پاسخ دهد.

۲۳ فروری ۲۰۲۴

جایگاه واژه‌ها و تعابیر دارای بار ارزشی در دانش‌نامه هزاره

اسدالله شفای

یکی از موضوعات مطرح شده در نقد و نظرهای اخیر درباره دانش‌نامه هزاره، نحوه استفاده از تعابیر و اصطلاحات در تدوین این اثر است. پرهیز در کاربرد عبارات دارای بار ارزشی مثبت یا منفی و استفاده از کلماتی که جنبه داوری نداشته باشد، در شیوه‌نامه دانش‌نامه هزاره مورد تأکید قرار گرفته است. همین امر برای شماری از خوانندگان، موضوع بحث و انتقاد بوده و در مواردی ابهام در برداشت مخاطبان را به دنبال داشته است.

یکی از این موارد، استفاده از کلمه «شورش» است که بسیاری از ناقدان به آن اشاره کرده‌اند. در ویرایش نخست جلد اول در مدخل‌های چندگانه ارزگان از تعبیر شورش استفاده شده بود. نظر اکثریت شورای علمی در آن مقطع این بود که کلمه

نمی‌توانند ارزیابی درست و کاملی درباره متن و محتوای آن داشته باشند.

کلمات «شهید»، «شهادت» و «جهاد» هم از همین امر مستثنی نیست و استفاده از آنها داوری کاملاً مثبت مولف را بازتاب می‌دهد؛ چیزی به صراحت با اصول مندرج در شیوه‌نامه دانشنامه هزاره تعارض دارد. به همین دلیل در دانشنامه هزاره بجز در موارد نقل قول مستقیم چنین تعبیراتی به کار نرفته است. مثلاً عبارت «دوران جهاد» به خودی خود به این دوران تقدس می‌دهد و کشتارها، جنایات و تجاوزاتی را که به دست احزاب و گروه‌های رقیب مجاهدین اتفاق افتاد، پرده پوشی می‌کند. اما عبارت «گروه‌های مجاهدین» به کار رفته چون کمتر داوری دربرداشته است.

به همین ترتیب استفاده از کلمه «شهید» درباره افراد به آنها تقدس می‌بخشد و امکان طرح هرگونه انتقادی را از بین می‌برد. از سوی دیگر دانشنامه اگر شهید را برای برخی از افراد به کار ببرد و در مورد دیگر نه، وحدت رویه نخواهد داشت و این امر بر ابهام قضیه خواهد افزود. بخصوص از این نظر که در دوران جنگ‌های داخلی در افغانستان بسیاری از احزاب در مقابل یکدیگر جنگیدند و هرکدام هم قربانیان خود را شهید عنوان می‌کردند. استفاده از این واژه شهید برای توصیف قربانیان

شورش به خودی خود بار مثبت یا منفی ندارد و شورش علیه یک نظام مستبد الزاماً یک امر منفی نیست، در حالی که استفاده از کلمه «قیام» نوعی داوری مولف دانشنامه را در این باره نشان می‌دهد. از طرفی خواننده باید یک مدخل را به صورت تمام و کمال بخواند تا دریابد که چه تصویری درباره رویدادهای آن مقطع ارائه شده است. بعد از نقدهای وارد شده بر جلد اول، شورای علمی به این نتیجه رسید که استفاده از کلمه شورش باعث سوء برداشت خوانندگان خواهد شد و از این رو تصمیم گرفت در ویرایش دوم جلد نخست آن را با کلمه «خیزش» جایگزین کند. البته هیچ منتقدی درباره محتوای این مقالات نظری نداده و نگفته بود که در متن درباره خیزش‌های ارزگان مشکلی وجود داشته و منتقدان عموماً با اشاره به یک واژه داوری کرده بودند.

حال هم این نکته باید مورد تأکید قرار گیرد که نقد مخاطبان عموماً به ویرایش اول معطوف است در حالی که این نسخه جای خود را به ویرایش دوم داده و در ویرایش اخیر عبارت شورش به دلیلی که به آن اشاره شد، به کار نرفته است. از سوی دیگر مجموع متن چنین مقالاتی، تصویری دقیق از موضوع مورد نظر ارائه می‌دهد و خوانندگان فقط با نگاه به عنوان یک مدخل

همان‌طور که اشاره شد، این رویه دانش‌نامه هزاره در موارد بسیاری سؤبرداشت خوانندگان را به دنبال داشته اما استدلال ما این بوده است که وقایع دوران‌های مختلف و رویدادهای تلخ باید به صورت مستند و با استفاده از منابع به تصویر کشیده شود نه این‌که با استفاده از کلمات دارای بار ارزشی، مؤلف داوری خود را به خواننده تحمیل کند. خواننده مدخل‌های ارزش‌گازان به عنوان مثال در متن مقالات با ابعاد فجایع و جنایاتی که توسط امیر عبدالرحمان علیه هزاره‌ها انجام شد، آشنا می‌شود بدون این‌که مؤلف با استفاده از واژه‌های مثبت یا منفی پیشاپیش خود به داوری بنشیند.

۲۳ فبروری ۲۰۲۴

گروه‌های جهادی همین وضعیت را دارد و مؤلف دانش‌نامه هزاره براساس شیوه‌نامه آن نمی‌تواند در توصیف تحولات مربوط به احزاب مجاهدین، چپی و نظایر آن عبارتی حاکی از داوری به کار ببرد؛ تا متن مرجعی تدوین شود که عاری از نگاه جانبدارانه و یا سوگیری سیاسی نسبت به جریان‌ها و تشکل‌های سیاسی باشد.

پرهیز در استفاده از عبارت «آزادسازی» درباره تصرف برخی مناطق توسط گروه‌های جهادی که علیه دولت چپ می‌جنگیدند، یکی از همین موارد است. در ادبیات گروه‌های مجاهدین از تعبیر «آزاد کردن» مناطق از کنترل دولت وقت به کرات استفاده شده در حالی که این عبارت داوری مثبت قاطعی را در بر دارد و به همین دلیل مؤلف دانش‌نامه در استفاده از چنین تعبیراتی به طور قاطع منع شده و به جای آن «تصرف» به کار رفته است. دانش‌نامه هزاره دوران جنگ‌های میان دولت چپ و گروه‌های جهادی را به گونه‌ای توصیف می‌کند که در عبارات و واژه‌ها از سوگیری و جانبداری خودداری شود. در همین راستا، دولت «کمونیستی» که در ادبیات مجاهدین و رسانه‌های غرب به کار می‌رفت، جای خود را به دولت «چپی» داده تا بار داوری نداشته باشد.

باید به این نکته توجه کرد که پیش‌فرض اصطلاح هزاره فرهنگی پذیرش یک قوم یا چند قوم دیگر در کنار هزاره و تأکید روی اشتراکات فرهنگی آنها است. در غیر آن، طرح این اصطلاح اصلاً معنا ندارد.

حال پرسش این است که اصطلاح هزاره فرهنگی، چیست؟ با استفاده از این اصطلاح چه کسانی شامل زیست‌حیات فرهنگی هزاره می‌شود و چه پیامدهایی دارد؟ پاسخ به پرسش نخست به تعریف ما از فرهنگ هزاره و فرهنگ قوم دیگر بستگی دارد؛ فرهنگ‌ها از نظر تاریخی در عین حالی که دستخوش تحولات است، جوهر ثابت، لایه‌های مختلف و عناصر گوناگون نیز دارد. وقتی هزاره فرهنگی مطرح می‌شود اشتراک فرهنگی در کدام تاریخ و با کدام لایه یا عنصر فرهنگ مد نظر است؟ اشتراک با فرهنگ کدام قوم دیگر مقصود است؟ مصداق هزاره فرهنگی کدام اقوام هستند؟ تا زمانی که کاربران این اصطلاح، به خوبی هدف خود را روشن نکنند، استفاده از یک کلیدواژه مبهم و چندپهلوره به جایی نمی‌برد.

وظیفه کاربران این اصطلاح است که هدف خود را روشن کنند، اما من احتمالاتی را پیرامون این اصطلاح مطرح می‌کنم تا دیده شود که کدام یک می‌تواند مقصود باشد و هدف را تأمین می‌کند. این

هزاره فرهنگی چیست و اشتراک فرهنگی چیست؟

امان‌الله فصیحی

در ارتکازات، آگاهی جمعی و شعور عمومی و نیز در علم جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی قوم عبارت است از مجموعه افراد دارای تاریخ و تبار مشترک (ادعایی یا واقعی) و دیگر ویژگی‌های انتسابی که فرهنگ مختص به خود را نیز تولید می‌کند. نباید هیچ قومی را منهای فرهنگ در نظر گرفت؛ چون فرهنگ به فضایی می‌ماند که انسان در آن تنفس می‌کند. حیات بشری به فرهنگ بستگی دارد و قوم و جامعه بدون فرهنگ تصور نمی‌شود. از این جهت، هزاره بدون شک یک قوم دارای سابقه تاریخی و فرهنگی مختص به خود و دارای خرده‌فرهنگ‌های متنوع است. همچنانکه هیچ قومی منهای فرهنگ نیست، هیچ فرهنگی نیز بدون یک مردم و جماعت متصور نیست. با توجه به مطلب ذکر شده

فرهنگی از تاجیک متمایز می‌شود؟ چون هر دو قوم به زبان دری/فارسی صحبت می‌کنند؛ همین‌طور مطلق فارسی زبانان. در حالیکه تاجیک و هزاره کاملاً دو قوم جداگانه و متمایز هستند.

سطح بن‌سازه‌ها و سازه‌ای فرهنگی دینی و مذهبی

در سطح بن‌سازه‌ها اگر مقصود اشتراک در باورهای بنیادین اسلامی است، در این صورت تمام مسلمانان افغانستان هزاره فرهنگی هستند و همه باید در دانشنامه بیابند. حتی بالاتر از آن باید کل مسلمانان، هزاره فرهنگی محسوب شوند؛ چون در اصول بنیادی مشترک هستند. بدون شک، این کار واضح‌البطالان است و یقیناً مورد توجه دانشنامه‌نگاران نیست. زیرا گر چنین بودی باید دانشنامه جهان اسلام می‌نوشتند نه دانشنامه هزاره.

شاید مقصود بزرگواران اشتراک در اصول بنیادین تشیع و نمودهای فرهنگی نشأت‌گرفته از اصول و فروع شیعی باشد. در این صورت شیعیان به‌عنوان بخش عظیمی از هزاره با بخش از اقوام دیگر چون شیعه تاجیک، پشتون، سادات، قزلباش و بلوچ حیات فرهنگی واحدی را تشکیل می‌دهند. با این صورت‌بندی اولاً هزاره‌های حنفی و اسماعیلی خارج

بحث را از بررسی لایه‌های فرهنگ شروع می‌کنم. بدین معنا که عناصر فرهنگی جامعه افغانستان را لحاظ می‌کنم تا روشن شود که کدام با همدیگر اشتراکات فرهنگی پیدا می‌کنند.

سطح سازه‌های فرهنگی عرفی

اگر مقصود اشتراک در سازه‌های فرهنگی عرفی چون: مصرف غذا، مد و پوشش لباس، الگوی ازدواج، خانه‌سازی، مصرف رسانه‌ای، پرکردن و گذراندن اوقات فراغت و این قبیل امور باشد، به نظر می‌رسد کل افغانستان هزاره فرهنگی است؛ چون در سطح رویین‌فرهنگ، تفاوت ماهوی و بنیادی وجود ندارد. شباهت یک تاجیک سیغان با بامیانی‌های ساکن مرکز بامیان بشتر از هزاره ساکن هرات یا جنوب است. در این سطح، بعد شباهت‌ها و تفاوت‌ها بیشتر محیطی است تا هویتی و شناختی. از این نظر، همانگونه که ما پشتون‌ها (به مثابه قومیت نه زبان) و تاجیک‌ها را هزاره فرهنگی نمی‌دانیم، آنها نیز ما را پشتون و تاجیک فرهنگی نمی‌دانند. دلیل آن این است که تاجیک، پشتون و هزاره قوم است؛ اشتراکات فرهنگی خطوط قومی را جابه‌جا نمی‌کند.

اگر مقصود اشتراک در زبان فارسی/دری است؛ در این صورت چگونه هزاره

می‌شود. ثانیاً برجسته‌ساختن دال مذهب، سبب می‌شود که دیگر عناصر فرهنگ به حاشیه رود. مذهب یک عنصر فرهنگ در کنار دیگر عناصر است. ثالثاً دلیل ندارد که هزاره فرهنگی صرفاً به سادات محترم اختصاص داده شود؛ چون ملاک در دیگر اقوام نیز موجود است و طبق قاعده آنها نیز باید بر همان مبنای که سادات هزاره فرهنگی محسوب می‌شوند، باید هزاره فرهنگی شمرده شوند. اما در دانشنامه، هزاره فرهنگی (شیعه) به سادات محدود شده است و در برگیرنده تمام شیعیان نیست. به جز یکی دو مورد از شیعیان اقوام دیگر، هیچ شخص یا منطقه دیگر ذکر نشده است. همچنین در تعیین قلمرو جغرافیایی نباید به قلمرو هزاره‌نشین محدود می‌ماند. از طرف دیگر اگر مذهب عامل اشتراک فرهنگی پنداشته شود، آیا این به معنای بریدن قوم هزاره از سابقه تاریخی و تمدنی و نادیده گرفتن تغییرات و تحولات تاریخی آن نیست؟ زیرا سابقه گرایش به تشیع بر اثر عوامل تاریخی و سیاسی حد اکثر به ۱۴۰۰ سال قبل می‌رسد در حالیکه قوم هزاره قبل از ظهور تشیع نیز هزاره و دارای ویژگی‌های فرهنگی مختص به خود بوده است. پس با این عنوان نیز دانشنامه از جامعیت لازم برخوردار نیست.

علاوه بر این، خود اقوام شیعی غیر هزاره

قبول ندارند که خود را هزاره بنامند. حتی سادات کرام ما. آنها روی هویت سیادت خود تأکید دارند و به همین دلیل خود را جدا نمودند. از این رو، تحمیل عنوان هزاره به آنها آیا تعمیم هویت خاص به عموم نیست؟ از نظر اخلاقی چنین تعمیمی درست است؟ اگر آنها اعتراض کنند پاسخ دانشنامه‌نگاران چیست؟ آیا می‌شود یک تاجیک یا یک پشتون شیعه را هزاره حساب کرد؟ حتی همان‌ها خود را هزاره فرهنگی محسوب نمی‌کنند؛ نهایتاً خود را شیعه معرفی می‌کنند. برای نمونه اگر از شیعیان خلیلی پرسش شود که آیا شما خود را هزاره فرهنگی می‌دانید یا شیعه؟ قطعاً خود را خلیلی شیعه معرفی می‌کنند نه هزاره فرهنگی؛ هزاره فرهنگی برای او اصطلاح استعماری و غیر هویتی است. چنانکه تعداد از اینها در سال‌های قبل شورایی تحت عنوان «شورای اقوام تشیع غیر هزاره» تشکیل داده بودند تا از این طریق صف خود را حتی از هزاره شیعه نیز جدا کنند؛ چه رسد هزاره. همین حالا نیز این جماعت تحت همین عنوان فعالیت دارند. حتی برخی افراط‌گرایان اقوام دیگر، هزاره شیعه را نیز در جمع خود قبول ندارند؛ چنانکه منشی یا معاون شورای علما از بردن نام هزاره رسماً ابا کرده بود. علاوه بر آن چگونه هزاره با شیعیان دیگر کشورها مرزبندی می‌شود؟ چون

اما عزیزان سادات اگر واقعا خود را قوم و تبار جداگانه می‌دانند باید بدون توهین و تخفیف به قوم آنها احترام گذاشته شود و مرزهای قومی هزاره و سید خلط نشود و آنان نیز هویت تباری هزاره را قبول کنند و از هزاره‌گفتن هزاره‌ها ناراحت نشوند. بلکه از حیث شیعه‌بودن بخش از سادات با بخش از هزاره‌ها تلاقی مذهبی پیدا می‌کنند. این بخش می‌توانند مثل گذشته روی حقوق مشترک خود همکاری داشته باشند و به‌صورت مسالمت‌آمیز در کنار همدیگر زندگی کنند. اما اگر سادات محترم سیادت را یک عنوان و منزلت اجتماعی بر ساخته‌ی فرهنگ اسلامی می‌دانند و از نظر تباری خود را هزاره می‌دانند، دیگر هزاره‌فرهنگی معنا ندارد. زیرا همه هزاره هستیم؛ دارای تبار و فرهنگ مشترک. حالا پرسش بنیادی از دانشنامه‌نگاران این است؛ معیار در تعیین موضوع دانشنامه چیست؟ اگر هویت قومی است و سادات عزیز هم خود را قوم مستقل می‌دانند پس باید دانشنامه را به هزاره به‌مثابه یک قوم و تبار و یا سادات به‌عنوان یک قوم و تبار محدود کنند و براساس موضوع کار و از درهم‌آمیزی جلوگیری کنند. اما اگر مقصود از هزاره، مذهب هزاره یعنی شیعه است، در این صورت اسم آن را دانشنامه تشیع افغانستان بگذارند و فقط شیعیان اقوام مختلف را بیارند. این دانشنامه بارویکرد

در شیعه‌بودن همه مشترک هستیم. مگر نویسندگان با افزودن قید افغانستان تحدید حدود کنند؛ بگویند مقصود ما از هزاره فرهنگی، هزاره‌هایی هستند که افغانستانی هستند؛ پس شیعیان غیر افغانستانی را اینگونه خارج می‌کنیم؛ حالا پرسش این است با شیعیان هزاره که تابعیت کشورهای دیگر را گرفته‌اند چگونه تعامل می‌شود؟ طبیعی است که مطابق قید هزاره فرهنگی افغانستان هزاره‌های دارای تابعیت کشورهای دیگر از دور خارج می‌شوند؛ چون آنها از نظر رسمیات کشوری و وضعیت مدنی، استرالیایی یا کانادایی هستند و دانشنامه به هزاره‌های افغانستان محدود است. آیا ایجاد چنین محدودیتی درست است؟ به نظر می‌رسد که تقید هزاره به قید فرهنگی نه تنها سابقه فرهنگی و تمدنی قوم هزاره را پاک می‌کند، بلکه همانگونه که بیان شد، در زمان اکنون نیز میان هزاره‌ها شکاف و شقاق ایجاد می‌کند؛ چنانکه قید بهسودی و بامیانی این آسیب را دارد. بخش از هزاره را در مقابل بخش دیگر قرار می‌دهد. پیشنهاد من این است که به جای استفاده از عناوین مبهم و چندپهلوی، به متن زندگی مردم مراجعه کنیم. هزاره به‌عنوان یک قوم دارای بن‌سازه‌های فرهنگی، تباری و تاریخی است که شامل هزاره‌های سنی، اسماعیلیه و امامی و نواندیشان می‌شود.

فعلی، نه دانش‌نامه هزاره است و نه دانش‌نامه تشیع.

در پایان، یادآوری یک نکته لازم به نظر می‌رسد و آن کاربرد دوگانه «هزاره و شیعه» است. کاربران این دوگانه، تحت عنوان شیعه، هویت قومی را پنهان می‌کنند. در حالیکه شیعه، هویت قومی نیست بلکه مذهب است که البته بخش زیادی از هزاره، اکثریت شیعیان را نیز تشکیل می‌دهند.

۲۴ فروری ۲۰۲۴

نقدی از لایق احمدی

لایق احمدی

اعضای محترم شورای علمی دانش‌نامه هزاره، دوستان منتقد و همفکران که به دانش‌نامه، اعتبار، عملکرد و دورنمای موثر و جهت دهنده ای آن می‌اندیشید و ارج می‌گذارید، من به عنوان دانشجو در حوزه حفاظت میراث‌های فرهنگی، باستان‌شناسی پیشگیرانه و کلاسیک دانش نامه را مرور کردم طبعاً مدخل‌های که مربوط به حوزه گسترده ای باستان‌شناسی میشود را کارشناسانه تر خواندم.

به باور من سرنوشت تاریخ مکتوب هزاره‌ها گفتگو و جدال داغ بدون منبع و پایان‌ناپذیر میان حال و گذشته ای چندین نسل بوده و خواهد بود. اگر بخواهیم متن واقعا علمی، مستند و مطمئن تر پیرامون این مسأله بنویسیم باید حد اقل به یکی از زبانهای انگلیسی یا فرانسوی مسلط باشیم زیرا داده‌ها و حتی ابرداده‌های

است و حتا نام از بامیان برده نشده است. این نقل قول کاملاً خیالاتی و یا برگرفته شده از ویلاک‌های انترنتی است که زیر نام کتاب معروف کهزاد اعتبار دهی گردیده است، زیرا «ژوزف هاکن» هیچ وقت درگیر کتیبه‌های سانسکریت نشده است؛ آلفرد فوشه متخصص و علاقه‌مند پژوهش در این زمینه بود و تا آخر عمر نیز آنرا دنبال نمود. چنین ادعا را حتا در سراسر کتاب افغانستان در پرتو تاریخ احمد علی کهزاد پیدا نمیتوانید.

به ادامه این پاراگراف، نویسنده به نقل از (خاوری، ۱۳۹۶: ۲۲) ادامه میدهد که: «هواتسنگ از مجسمه ای ۳۰۰ متری خبر داده است.» و از (گودار، خانم گودار و هاکن، ۱۳۷۲: ۱۴۳) نقل قول میکند: «هنستن آنرا در نیروانا (قبر) بیان کرده است. نویسنده مدخل در این جمله رسماً نیروانا (Nirvana) را قبر معنا کرده است، در حالیکه واژه قبر هیچ ربط به حالت نیروانا در بودیسم و یا باستانشناسی بودیسم ندارد؛ در باستان‌شناسی بودیزم، مجسمه بودا در حالت نیروانا یعنی مجسمه ای خوابیده به پهلو راست و یک دست زیر سر قرار دارد. صرف نظر از عدم ضرورت نوشتن این همه جزئیات اشتباه در مدخل بامیان در حالیکه مطالب بسیار مهم دیگر در رابطه به بامیان جا مانده است، مانند خلاصه ای

افغانستان از دوره‌های کلاسیک تا مدرن در آرشیف‌های بزرگ آمریکا، فرانسه، جاپان و انگلستان نگهداری میشود. یا اینکه متعهدانه و صادقانه هزینه نموده با استفاده از تخصص و فنون پژوهشهای کیفی ماه‌ها و سالها در میان مردم زندگی نموده و داده‌ها و اطلاعات را جمع‌آوری و به روشهای عصر انقلاب دیجیتال مدیریت، تحلیل و آرشیف‌سازی نمایم، در غیر آن داده‌ها و اطلاعات را که به تحلیل میگیریم تکرار محتوای بی‌سرو پا از ویلاک‌های فارسی ایران و افغانستان است. قسمیکه مدخل‌های زیاد دانشنامه هزاره چنین است.

به عنوان مثال اگر در صفحه ۱۱۵۱ دانشنامه هزاره در مدخل بامیان که توقع می‌رود مهم‌ترین و قابل‌توجه‌ترین مدخل باشد مراجعه کنید دیده میشود که نویسنده آشنایی کافی نسبت به تاریخ بامیان، تحولات تاریخ و منابع علمی تر مربوط به آن ندارد.

نویسنده به نقل از (کهزاد، ۱۳۸۷: ۳۷۶) نوشته: «در سال ۱۳۰۹ ش هاکن فرانسوی کتابهای بودایی با انواع رسم الخط از جمله سانسکریت را کشف کرد که اکنون در موزیم کابل نگهداری میشود.» احتمالاً منظور نویسنده ازین منبع کتاب افغانستان در پرتو تاریخ احمد علی کهزاد است که در صفحه ۳۷۶ آن هنوز بحث از کاپیسا

از کروئولوژی بامیان از عصر طولانی سنگ تا دوره‌های پسین، تعامل دوستانه و حتا عاشقانه مردم نسبت به بقایای بودیسم/بودا که در روایات فولکلوریک آنها بازتاب یافته است مانند داستان‌های سرخ‌بت، خنگ‌بت، صلصال و شهنامه و چندین موارد دیگر که میتوان در مدخل بامیان فشرده اشاره کرد.

نویسنده ارجمندها! اگر نقل قول میکنید دست کم امانت داری را حفظ کنید. در منبع دقیقاً نوشته شده است که: «هونستن وجود مجسمه بودای خوابیده را در بامیان خاطر نشان کرده است که هزار قدم طول داشته و در حین دخول «نیراوانا» Niroana (یعنی قبر یا دارالنعیم) نمایش یافته است» دیده میشود که اصطلاح معروف نیروانا برای مترجم نا آشنا بوده و آنرا به شکل غیر تخصصی به «قبر یا دارالنعیم» ربط داده است. نویسنده ای مدخل بامیان که این جمله بی معنا را نقل قول کرده است، تلاش نموده تا داشته‌های ذهنی خود را مستند سازد، در حالیکه بازهم «نیراوانا» را به مفهوم «قبر» معرفی کرده است.

با تأسف که در صفحه ۹۱ دانشنامه از این کتاب به عنوان نخستین کتاب فارسی برای معرفی آثار و تمدن کهن بامیان یاد شده و در ضمن توصیف طولانی، به اهمیت مطالعه آن برای محققین نیز تأکید

شده است. در حالیکه مترجم کتاب «آثار عتیقه بامیان در هزارستان» حتا در ترجمه عنوان کتاب مغرضانه و خلاف معیار و اخلاق اکادمیک در ترجمه تغییر آورده است، نام کتاب به زبان فرانسوی «Les Antiq- uité s bouddhiques de Bamiyan» که در فارسی میشود «آثار عتیقه بودایی بامیان»، مترجم این کتاب حتا نام مکمل نویسنده هارا ننوشته است؛ با این حال استفاده از چنین منابع اعتبار علمی دانشنامه را زیر سوال جدی میبرد، که برده است. مترجم این کتاب کلمه «بودایی» را از عنوان کتاب برداشته و بجای آن هزارستان را داخل گیومه گذاشته، این کار کاملاً عمدی بوده و من بحث مفصل پیرامون آن دارم که در اینجا جا ندارد.

باز هم در صفحه ۱۱۵۱ دانشنامه به نقل از یک گزارش نوشته است که: «مرکز بامیان با آثار باستانی اش شناخته میشود و از میان آنها هشت منطقه تاریخی در یونسکو ثبت شده است». در حالیکه افغانستان در کل دو میراث فرهنگی ملموس ثبت شده در یونسکو دارد ۱- «منار جام غور»- ۲ «چشم انداز فرهنگی و بقایای باستانی وادی بامیان»؛ هشت ساحه باستانی موجود در چشم انداز وادی بامیان به لحاظ هنری، فرهنگی، تاریخی و طبیعی به همدیگر پیوند معنایی و ارزشی دارد که کلیت آنها یک چشم انداز منحصر

در صفحه ۱۱۵۸ دانشنامه نویسنده مدخل بامیان در مورد دانشگاه بامیان معلومات ناقص ارائه نموده است. از فاکت‌های مهم که حتماً می‌توانست همکار بنیاد دانش‌نامه باشد چون اقتصاد، زمین‌شناسی، علوم اجتماعی و علوم طبیعی نام برده نشده است. ترتیب ذکر نام رؤسای دانشگاه بامیان از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۸ اشتباه است؛ بدتر از همه اینکه نام «حمیدالله آدینه» را عبدالحمید آدینه نوشته است؛ دکتر سخیداد سلیم از قلم باز مانده است. (در تصویر مشاهده کنید)

نمی‌خواستم در نقد دانشنامه مکررات را تکرار نمایم ولی هیچ پاسخ در این سوال نیافتم که چرا بعضی مناطق به عنوان مدخل انتخاب شده و مناطق مهمتر و تاریخی‌تر دارای عین ترتیب الفبایی شامل دانش‌نامه نشده است؟ به عنوان مثال: قریه‌های «باریک» در جاغوری و «باریکی» شهیدان در صفحات ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹ دانشنامه گنجانیده شده است؛ چرا قریه «باریک آب» و «باریکی» ناهور که در کنار آب ایستاده معروف ناهور است با داشتن شهرت جیولوجیکی و معلومات زیاد از دانشنامه باز مانده است؟

فرا تراز انتقاد محتوای مندرج در دانش‌نامه،

من به این باور هستم که این کتاب

به فرد را ساخته است که با داشتن آن شامل فهرست میراث‌های فرهنگی جهان گردیده است. "هشت منطقه تاریخی ثبت شده در یونسکو" مفهوم عام تولید شده در گزارش‌های خبری است که در میان مردم جا افتاده و تکرار می‌شود؛ توقع استفاده‌ای آن در دانشنامه نمی‌رود، دانش‌نامه مرجع است باید در ارائه مفاهیم دقت شود. مفهوم را که دانش‌نامه در این رابطه ارائه کرده است برای افراد که از مولفه‌ها و معیار میراث جهانی آگاه نیستند چنین می‌فهماند که بامیان ۸ آبدۀ تاریخ ثبت شده در فهرست جهانی دارد، در حالیکه چنین نیست.

نویسنده مدخل بامیان در صفحه ۱۱۵۲ دانشنامه به نقل از (انصاری، ۱۳۹۴: ۱۰۷۳) نوشته است: «امان‌الله خان ترمیم مجدد مجسمه‌های بودا را با همکاری باستان‌شناسان هندی آغاز کرد و هوتل بامیان را برای جذب توریست‌ها روی تپه مقابل بنا کرد.» در حالیکه تیم باستان‌شناسی هندو-افغان بین سالهای ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴ در دوره سردار محمد داود خان کار ترمیم و پیش‌گیری از تخریب طبیعی آثار بودایی بامیان را انجام داده‌اند. مراجعه شود به این منبع: (Lal, B.B. and Sengupta, R (Ed) A Report on the Preservation of Buddhist Monuments at Bamiyan in Afghanistan. 2008)

دانش‌نامه رایگان بدست آورد؛ مدخل‌های زیاد و بخش‌های زیاد دانش‌نامه از لحاظ ساختاری، فنی، تیوری و روش‌شناسی به سرعت و بدون هزینه بررسی گردید. امیدوارم خلا‌های بسیار جدی که اعتبار دانش‌نامه را زیر سوال برده است، در ویرایش سوم پرگردد!

۲۴ فبروری ۲۰۲۴

ضخیم و کاغذهای مزین شده که میخوانیم، و نقد میکنیم اصالت و جوهر این دانش‌نامه نیست بلکه برآیند از یک دوره کاری در مدت زمان مشخص توسط یک تیم مشخص روی داده‌ها و ابر داده‌های مشخص است/ که امیدوارم چنین شده باشد. جوهر و اصل این دانش‌نامه، داده‌های جمع‌آوری شده و آرشیف بنیاد دانش‌نامه است/ که امیدوارم باشد. اگر واقعا بنیاد دانش‌نامه و پژوهشگران آن داده‌های دست‌اول چون پرسشنامه‌ها، تصاویر، ویدیوها و ادیوهای تحقیق میدانی را همانطور که مدعی هستند جمع‌آوری و متخصصانه آرشیف کرده باشند، اگر واقعا به یکی از منابع دیجیتال آرشیف‌های بزرگ اروپا و امریکا تا حد امکان وصل بوده و دغدغه‌های دیجیتال‌سازی و حفاظت داده‌ها را با آنها مطرح ساخته باشند کار بزرگ انجام داده‌اند. ولی آنچه از پاسخ آنها به منتقدان بر می‌آید فهمیده میشود که هنوز این ظرفیت وجود ندارد. ریزبینی، توجه، حس‌بیداری و انتقادات سازنده‌ای جامعه و مخاطبین دانش‌نامه‌هزاره امیدوارکننده، بی‌نظیر و قابل‌تحسین است. روزهای که سیل انتقاد بسوی دست‌اندرکاران دانش‌نامه جاری بود بازار فروش دانش‌نامه در بدل ۵۰ یورو نیز گرم بود و هنوز ادامه دارد، شهرت و تبلیغات رایگان که در بدل هزینه مالی هنگفت ممکن بود،

یکی از اعمال مشروحه ذیل است که به نیت نابودی تمام و یابعضی گروه ملی، قومی، نژادی و یا مذهبی ارتکاب گردد.»^۳ شیخ اشراق در حکمه الاشراق

به تفصیل توضیح می‌دهد که نمی‌توان چیزی را بر اساس ذاتیات آن، جنس و فصل، تعریف کرد، چون نمی‌توان جنس و فصل اشیا را شناخت. زیرا همیشه این احتمال وجود دارد که چیزی دیگر نیز که ما هنوز از آن خبر نداریم از ویژگی‌های ذاتی یک شیء باشد. لذا می‌گوید تعریف بر اساس ویژگی‌های حسی و یا عقلی که به یکی از سه وجه مختص به آن شیء باشند، ممکن می‌باشد: هر یکی از آن ویژگی‌ها جدا، جدا، مختص به افراد آن شیء باشند. مثل انسان ناطق، خندان و نویسا است. یا بعضی از آن ویژگی‌ها مختص به افراد آن شیء باشد. مثل انسان جوهر، ناطق و خندان است. و یا مجموع آن ویژگی‌ها به صورت یک صفت مرکب مختص به افراد آن شیء باشد، مثل خفاش پرنده و لود/زایا است. (حکمه الاشراق، قسم اول، مقاله اول، فصل ۷) ظاهراً تعبیری که شیخ آن را ترجیح می‌دهد، تعبیر سوم است لذا در فصل بعد از این فصل می‌ویسند: ... که اگر جمله آن ویژگیها بالاجتماع مختص افراد آن شیء باشد...» فصل هشتم از مقاله اول، قسم اول. بدگاه شیخ اشراق هر چند در

قومیت؛ فراتر از نژاد و طرح ناتمام عدالت خواهی

محمد امین احمدی

۱. قومیت متفاوت از تبار و نژاد است. در دانش‌نامه‌های معتبر بین المللی، این دو متفاوت از یکدیگر تعریف شده است، قوم اساساً مقوله فرهنگی دانسته شده و عمدتاً بر اساس ویژگی‌های فرهنگی تعریف گردیده است. در آمریکا چندین نژاد یک قوم دانسته می‌شوند.

۲. به همین دلیل در اسناد حقوقی بین المللی از جمله در کنوانسیون پیشگیری و مجازات جنوساید، قوم و نژاد در کنار هم ذکر شده است. در این کنوانسیون چهار گروه/ جمعیت انسانی، تحت حمایت این کنوانسیون قرار گرفته است. گروه دینی، ملی، قومی و نژادی. پس به صراحت قوم چیزی، و نژاد چیزی دیگر دانسته شده است. در ماده ۲ این کنوانسیون حکم شده است: «در قرارداد فعلی مفهوم کلمه ژنوسید

باشد. پس فقط با ویژگی‌های ظاهری و یا مفهومی به گونه‌ای که شیخ اشراق گفت قابل تعریف خواهد بود؛ ویژگی‌های که بالاحتماع و به صورت مرکب مختص به افراد و مصادیق آن باشند. لکن این‌گونه تعریف نیز به گفته ویتگنشتاین قابل ارایه نیست. بنابراین می‌توان گفت که قوم درست مانند بازی با ویژگی‌هایی شناخته می‌شوند که هم پوشانی داشته و متداخل‌اند. براساس این نظریه می‌توان گفت هزاره بر مجموعه‌ای از گروه‌های تباری و مذهبی اطلاق می‌شود که با هم بیشترین شباهت در یک سلسله از ویژگی‌های متداخل و هم پوشان را دارند. دامنه شمول این شباهت خانوادگی هزاره‌های شیعه دوازده امامی، اسماعلیه، سنی و سادات هزاره را شامل می‌شوند. این مجموعه روی هم‌رفته با برخی از گروه‌های قومی دیگر نیز شباهت خانوادگی بیشتر دارند.

۶. در واقع بر حسب تحلیل یادشده می‌توان گفت اقوام افغانستان نیز شباهت خانوادگی دارند و نمی‌توان میان آن‌ها مرز دقیق تعیین کرد. اگر این تلقی از اقوام به جای تصور ذات‌گرایانه کنونی از اقوام جایگزین شود، شباهت‌ها و حلقه‌های ربط علاوه بر منافع مشترک یک زندگی مسالمت‌آمیز در سطح ملی، موجب پیوند بیشتر می‌گردد و مشکل فاصله اجتماعی

مورد اشیای طبیعی است اما معیار خوب برای تعریف به دست می‌دهد. آیا می‌توان مجموعه‌ای از خواص مشترک در تعریف قوم یافت؟

۴. ویتگنشتاین معتقد است که نمی‌توان یک مفهوم را بر اساس ویژگی‌هایی که میان تمامی مصادیق آن مشترک باشد تعریف کرد، یعنی چنین چیزی نیز دست نیافتنی است. برای مثال بازی را نمی‌توان به ویژگی‌ای چون فعالیت جسمی و یا اشتراک چند نفر در آن تعریف کرد؛ چون بازی‌هایی هستند بدون فعالیت جسمی انجام می‌شوند و بازی‌هایی هم هستند که به تنهایی بازی می‌شوند. به همین ترتیب اگر هر ویژگی را بشمارید، باز بازی‌هایی می‌مانند که آن ویژگی را نداشته باشند. راه چاره از نگاه ویتگنشتاین این است که بگوییم ما چیزهایی را در عالم بازی می‌نامیم، که از مجموعه‌ای ویژگی‌هایی که همپوشانی و تداخل دارند، برخوردارند از این حیث بازی و یا هر مفهوم دیگر درست مانند اعضای یک خانواده‌اند، که شباهت خانوادگی دارند که باهم پیوندهای متداخل و متقاطع دارند. هیچ یک از دو نفرشان در تمامی پیوندها با هم شریک نیستند.

۵. قوم که یک مفهوم فرهنگی و برساخت اجتماعی است ذات و ماهیت ندارد تا با جنس و فصل ممیز، قابل تعریف

که هزاره‌های شیعه بیشتر در معرض رنج ناشی از آن می‌باشند و لذا احساس همدلی و هم‌ذات‌پنداری در مورد آنان وجود ندارد، کمتر خواهند شد.

۷. مهمترین ویژگی غالب گروه‌های متعلق به اجتماع هزاره، سرنوشت تاریخی و سیاسی مشترک است که فقط بر اساس ایدئولوژی‌ای که عدالت و برابری را برای آن‌ها تأمین کند، می‌توانند اتحاد پایدار، انسانی و ارزشمند را تشکیل دهند. این ایدئولوژی، در سطح ملی نیز متحد‌کننده است.

به عقیده این جانب مهمترین چیزی که هزاره‌های اهل سنت را از دیگران جدا و به هزاره‌های شیعه پیوند می‌دهد نیاز به مبارزه مشترک برای عدالت و برابری است. لذا هزاره در صورتی می‌تواند فراگیر شود که به لحاظ درونی از ظرفیت فکری لازم که چگونه فرصت‌ها را عادلانه برای همه هزارگان اعم از شیعه و سنی تقسیم کند و ثاباً قدرت رهبری و فکری مبارزه برای عدالت را دارا گردد.

۸. این دیدگاه، می‌تواند بهترین تفسیر از عدالت خواهی شهید مزاری و مقاومت غرب کابل فراهم کند، که در آستانه بیست و نهمین سال‌یاد آن قرار داریم.

۲۶ فبروری ۲۰۲۴

در پاسخ به اسحاق فیاض

عزیزالله رویش

دوست گرامی ما، آقای محمد اسحاق فیاض می‌گویند که خود از منتقدان دانش‌نامه بوده و برخی نکته‌ها را در مورد افشار و حسین انوری و اسطوره‌ی شکسته نیز یاد می‌کند که در مورد آن‌ها به اسدالله شفایی نیز تذکره‌هایی داشته است. قسمت‌هایی که وی دیگران را به خاطر سوالات جدی شان مورد ملامت قرار می‌دهد، کنار بگذاریم. نکته‌هایی که با هم اشتراک داریم، می‌تواند موضوع سخنی مشترک باشد:

چاپ اول دانش‌نامه نشر شد؛ اما

(۱) آیا در چاپ دوم، به صورت رسمی گفته شد که دلیل منسوخ شدن آن چه بود و تمام موارد را به صراحت و با صداقت پذیرفتند و شرح دادند تا کسی دیگر از آن دانش‌نامه‌ی

منسوخ چیزی را به نام «دانش‌نامه‌ی هزاره» استناد نکند؟

۲) اگر چنین نباشد، اگر همان دانش‌نامه با سرمایه‌ی گزاف بنیادها و نهادهایی که سید ابوطالب مظفری و سید عوض هاشمی و سایر کارکردانان اصلی دانش‌نامه متصدی امور آن‌هایند، به هزاران نسخه چاپ و منتشر شود، اثرات چاپ اول و دوم آن را چه کسی و در اذهان چقدر انسان امروز و فردا تفکیک می‌کند؟

۳) سخن از اسطوره‌ی شکسته و افشار و مزاری و مقاومت غرب کابل و هویت هزاره و جرم بودن هزاره است که در دانش‌نامه مورد دستبرد ماهرانه و حساب‌شده قرار گرفته است. این زخم کوچکی نیست که فقط با کنارزدن و پنهان کردن مجرم، التیام بیابد. اسطوره‌ی شکسته را بردارند، روح حاکم بر دانش‌نامه را که با اسطوره‌ی شکسته جریان یافته است، چه کار می‌کنند؟ مدخل افشار یا امروز ما را گسترده‌تر می‌کنند، اما در مورد اینکه «هزاره» چرا «جرم» بود و چرا این جرم امروز پایان یافته و در قالب «دانش‌نامه» صاحب سخن و هویت می‌شود، چه گفته اند؟ آیا کسی که صرفاً با نام «باچه‌ی آزره» دچار تب و سوز می‌شد، می‌تواند در نقش ویراستار، از کنار نام و عنوان و هویت و کار و قصه‌ی «هزاره» آرام و بی‌خیال بگذرد و موبه موی یک دانش‌نامه

را که قرار است هزاران صفحه و میلیون‌ها کلمه شود، بدون دخل و تصرف بگذارد و بگذرد؟ ...

۴) هزاره‌ی شیعه را با «هزاره‌ی فرهنگی» قبض و بسط می‌دهیم، هزاره‌ی سنی و اسماعیلی را چه کار می‌کنیم؟ آیا این قبض و بسط را آن‌جا نیز مراعات می‌کنیم؟

۵) با میم مزاری ون نصری و امثال آن چرا یک داعیه و سوال کلیدی را به تمسخر و ریش‌خند تبدیل می‌کنند و چرا این همه از سر تبختر و تفاخر و خودبزرگ‌بینی به تحقیر و تخفیف سوال و سخن هزاره می‌پردازند و بعد، در مقام همه‌کاره‌ی «دانش‌نامه‌ی هزاره» عمل می‌کنند؟

۶) آیا واقعاً دانش‌نامه‌ی هزاره با این همه پیچیدگی و سوال و حرفی که در درون خود دارد، در جمهوری اسلامی ایران دفتر باز می‌کند و کارش را پیش می‌برد و نشر می‌شود، بدون اینکه یک نظام ایدئولوژیک ولایت فقیه‌ی که اطلاعیه‌ی فاتحه‌ی کسی را بدون مجوز وزارت اطلاعات نشر نمی‌کند، آرام و بی‌خیال یا به لطف معجزه‌ی سید ابوطالب مظفری و سید عوض هاشمی از کنار همه چیز می‌گذرد و لب از لب پس نمی‌کند؟

۷) من دلیلی ندارم که اسدالله شفیعی را اجنت و مأمور رسمی و مزدبگیر جمهوری اسلامی و بنیاد مسعود و اصحاب تبیان

انتخاب کرده اند تا عملکردهای مذهبی را پوش کنند.» این سخن داکتر مسکین را ساده‌نگیریم. سخنی است که پشتوانه‌ی میلیون‌ها انسانی را با خود دارد که اگر «هزاره‌ی فرهنگی» دوسه نفر باشند، شمار این مجموعه‌ی انسانی به عنوان «هزاره‌ی تباری» به میلیون‌ها نفر می‌رسد.

۱۰) اسدالله شفایی بهتر است از صحنه کنار برود. راست گفته است که کسی او را مأمور نکرده است؛ اما ضرورت هم ندارد که خود را در مقام مأمور کسی به این رسوایی بزرگ درگیر کند و به آن ادامه دهد. عجله و شتابی را که آقای محمد اسحاق فیاض می‌پرسد، خوب است از اسدالله شفایی بپرسیم: کجا با این شتاب؟ چه عجله داری که هنوز سوال اول را پاسخ نگفته، کار را با عجله به ساخت و رونمایی اپلیکیشن دانش‌نامه می‌کشانی و از نشر جلد دوم خبر می‌دهی؟ اگر کسی حق ندارد برای تو خط و نشان بکشد که چه می‌نویسی یا چه کار می‌کنی، تو هم حق نداری برای دیگران خط و نشان بکشی که بازی ناشیانه‌ی تو با سرنوشت و هویت و مطالبه و خاطره و آینده‌ی خود را مورد پرسیان قرار ندهد.

حرف آخر:

این قصه قصه‌ی ساده و کوتاهی نیست، اسدالله شفایی عزیز.

و اسطوره‌ی شکسته بدانم، اما می‌دانم که حلقه‌ی وصل یک شبکه‌ی بزرگ و هدفمندی است که حد اقل سی سال با «هزاره» و «مزاری» و «مقاومت غرب کابل» و سخن و حرف و داعیه‌ی هزاره مسأله داشته و در برابرش از هزینه‌ی میلیون‌ها دالر ابا نورزیده است. اسدالله شفایی خوب است آرام و بی‌خیال از این نقش ویران‌گر بیرون شود و به خاطر «خیر»ی که ناشیانه و ناآگاهانه در پی آن بوده، «شر» آگاهانه و هدفمندانه‌ای را که در پی مخدوش کردن نظام آگاهی یک جامعه‌ی دردکشیده و حرمان‌دیده و مواجه با «جنگ روانی» و «سیاست سکوت» است، دامن نزند.

۸) در این ماجرا هیچ کسی ملامت نیست. سید ابوطالب مظفری و کاظم کاظمی و سید عوض هاشمی می‌توانند دانش‌نامه‌ی هزاره را دانش‌نامه‌ی شیعه نام بگذارند و با خیال راحت «هزاره‌ی فرهنگی» و «شیعه‌ی فرهنگی» و عواطف مذهبی و زبانی و انسانی خود را تشفی بخشند؛ اما به نام «دانش‌نامه‌ی هزاره» به مسخ هویت هزاره اقدام نکنند.

۹) داکتر مسکین کاوی، معاون شورای هزاره‌های اهل سنت گفته است که مزاری گفت: در افغانستان شعارها مذهبی، اما عملکردها نژادی است. در دانش‌نامه معادله را برعکس کرده اند: «شعارها را نژادی

تو باعث شدی که این همه زخم و خون و درد دوباره سر باز کند. اگر مأموری، باید هم به «هزاره» حساب پس بدهی و هم به پرداخت‌کنندگان مواجیبی که گرفته‌ای و مأموریتی که عهده‌دار شده‌ای؛ اگر مأمور نیستی، باید تنها به «هزاره» حساب پس بدهی که این همه آسیب را بر او وارد داشته‌ای و هنوز هم بر آن اصرار می‌کنی.

۲۶ فروری ۲۰۲۴

محمد عزیزی

کسانی که «هزاره فرهنگی» را با آوردن آیات و بیناتی از منابع و مسانید کجا کجای دنیا، بر سادات و هزاره تحمیل می‌کنند، در چندسالی که تقاضای رسمی کردن قومیت سادات در احصائیه افغانستان جریان داشت، کجا بودند که نصیحت می‌کردند و با دستاویزهای ترکی و اروپایی و امریکایی که حالا قوم فرهنگی می‌تراشند، سادات را قناعت می‌دادند که هزاره‌اند و نباید از هزاره جدا شوند!

حالا در حکم «چارزانوی بعد از گوز»، آستین بالازده همه فیلسوف شده و در افغانستان قومی، اروپایی و امریکایی سنجیدار می‌دهند! گویا بس شان نیست که با همین سنجیدارهای تقلیدی در مدنیت ملال انگیز و نمایشی دوران دموکراسی وارداتی، از آن سوی بام افتادند و هم خود و هم جامعه را بر خاک سیاه نشانند!

هزاره نیستیم! و در مواردی هم بگویند که هزاره ایم!!

۶) در تخار و بدخشان و پنجشیر و ولایات دیگر، هزاره‌های زیادی، شناسنامه تاجیک یا هم از بیک گرفته‌اند. آیا هرگز شنیده و خوانده‌اید که آن‌ها «تاجیک فرهنگی» یا «ازبیک فرهنگی» گفته و پذیرفته شده باشند؟!

۷) حداقل در همین صفحات مجازی، بارها خواننده و دیده‌ایم که برخی سادات گرامی، از اینکه قیافه‌شان کمی به هزاره شباهت داشته، شاکی بوده و نالیده‌اند و پیوسته بر بینی هزاره عیب گرفته و تحقیر و تمسخر کرده‌اند!

حال اگر فرهنگ در قومیت معتبر است، چه بهتر که سادات خود را «تاجیک فرهنگی» بدانند و دست از سر هزاره بردارند!!

۲۶ فروری ۲۰۲۴

۱) اگر هزاره بودن، امتیاز بود و ارزش داشت، سادات محترم، چرا چند سال در جدایی از هزاره تلاش کردند و چه الزام و اجباری در کار بود که نشست‌ها و مظاهره‌ها برای رسمیت قوم مستقل در احصائیه کشور، راه انداختند؟!

۲) رسمی کردن قومیت «سادات»، یقیناً از باب دشمنی با «هزاره» نبوده و لابد مصالح خود را در آن سنجیده و خود کرده‌اند، که «خودکرده» را چاره‌ای نیست!! و اگر در بیزاری از «هزاره» صورت گرفته، حالا بعد از چندسال چه شده و چه چیزی تغییر کرده؟ که از دروازه رفته و باید از پنجره وارد شوند!

۳) در تمام دنیا و کل کشورها، شناسنامه و پاسپورت، مدرک اولی و اثباتی هویت و ملیت است. آیا سادات گرامی، در احصائیه خود را «هزاره فرهنگی» ثبت کرده‌اند؟ در تذکره و پاسپورت‌شان «هزاره فرهنگی» نوشته شده است؟!

۴) در اختراع «هزاره فرهنگی»، نیت اشرافیگری و برتری طلبی نهفته است؛ یعنی اقرار و اعتراف غیر مستقیم به طبقه فرهنگی بالاتر و والاتر!!

۵) «هزاره فرهنگی»، استفاده ابزاری دو سویه دیگری هم دارد. و آن اینکه بسته به شرایط از نفع و ضرر؛ با منطق «شتر مرغی»، در مواردی شناسنامه بکشند و بگویند که

مقاله مشخصاً در باره ادبیات به وجود آمده در دوره اشغال افغانستان با نیروهای شوروی سابق که رنگ و بوی مقاومتی دارد نوشته شده است؛ دوم، ملی باشد یعنی کل مردم آن کشور از اقوام مختلف از آن جهت که عرق ملی دارند، آن شعرها را سروده باشند؛ یعنی خواست شاعران رفع و دفع تجاوز خارجی باشد نه مثلاً امور و مشکلات داخلی آن کشور. مانند عدالت‌خواهی و رفع تبعیض و ستم ملی و باقی امور؛ سوم، اینکه عمر اینگونه شعر متناسب با محدوده اشغال باشد نه سال‌ها بعد از ختم آن غائله؛ یعنی اگر کسی مثلاً امروز بیاید و شعری برای آن دوران بسراید، یک شعر تاریخی تأییدی سروده نه شعر مقاومت. البته برخی از نظریه‌پردازان ماقید چهارمی نیز در تعریف شعر مقاومت افزوده‌اند و آن این است که گونه‌ای از شعر مشخصاً باید در داخل کشور و زیر سلطه اشغال سروده شده باشد نه در حاشیه‌های امن خارج از کشور. البته این قید با اما و اگرهایی همراه است.

بنابراین ما در تعریف ادبیات مقاومت به معنای خاص آن توجه داشته‌ایم نه به معنی عام. البته اگر کسی از این کلمه معنی عام را مراد کند، قطعاً در مصادیق آن نیز باید وسعت بیشتری را لحاظ کند. چنانکه به معنی عام می‌توان سروده‌های شهید سید

پاسخ سید ابوطالب مظفری به نقدهای دانش‌نامه

کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست

در حاشیه نقد و نظرهای دانش‌نامه هزاره

قسمت سوم

پیش از پرداختن به سایر امور بهتر است به چند مورد شایع ناقدان اشاره کنم:

ادبیات مقاومت

مقالات این دانش‌نامه تک‌موضوعی و عینی است؛ یعنی باید تعریف روشن از حدود و ثغور هر مدخل وجود داشته باشد. به عبارت دیگر قرار نیست در یک مدخل از چند موضوع متفاوت سخن گفته شود. ادبیات مقاومتی که ما از آن سخن گفته‌ایم بر یک تعریف خاص از میان مجموعه تعاریف موجود بنا شده است. این تعریف سه پایه دارد؛ اول، ادبیاتی باشد که شاعران و نویسندگان مملکتی در باره تجاوز یک کشور خارجی خلق کرده باشند؛ یعنی این

در یک مقاله دانشنامه‌ای درست نیست. با این توضیحات مدخل شعر مقاومت در دانشنامه را که جناب محمدحسین فیاض نوشته است، نیز بر این سه پایه استوار است. یا حداقل ما قصد و غرض مان از سفارش مقاله این بوده است. چنانکه در همان بند اول آمده است: «ادبیات مقاومت، نوعی از ادبیات است که در واکنش به تجاوز خارجی و پایداری در برابر نظام حاکم استبدادی ایجاد می‌شود» یعنی نظام حاکم دست‌نشانده آن کشور خارجی. مثال‌های داده شده نیز حاکی از همین امر است ادبیات مقاومت فلسطین و ادبیات الجزایر و غیره، ادبیاتی است که این سه شرط را دارا هستند.

حالا ممکن است منتقدین گرامی بگویند ما این تعریف را قبول نداریم. حرفی نیست. باب صحبت در تعاریف همیشه باز است؛ ولی دانشنامه در تعیین مصداق عینی مدخل‌های خود ناگزیر از مبنا قرار دادن تعاریفی از این دست است. همین‌جا اشاره می‌کنم که ادبیات پدید آمده در دوره مقاومت سه ساله غرب کابل، شعرهای دادخواهی در دوره‌های مختلف، ادبیاتی که در موضوع انتحارهای مختلف مانند جنبش روشنایی شکل گرفته است، همه و همه باید با عنوان متناسب خودش در مدخل‌های جداگانه نوشته شود. با عناوین مربوط به

اسماعیل بلخی را نیز شعر مقاومت شمرد و شاید بهتر باشد عنوان خاص دیگری را برای آن به کار برد؛ مانند ادبیات اعتراض و یادخواهی و اموری از این دست، تا با تحدید قلمرو معانی کلمات، فضا و مفاهیم روشن‌تر شود و کاربرد کلمات در حوزه محدودتر معنی خاص‌تری پیدا کند؛ اما اگر شعری سروده شد و هیچکدام از آن شرایط نداشت، دیگر گذاشتن عنوان شعر مقاومت بر آن‌ها خالی از اشکال جدی نیست. باید یا عنوان عوض شود یا قیدی بر آن اضافه شود.

با توجه به این نکته است که جنگ‌نامه‌های دوره تجاوز انگلیس، شعر مقاومت است؛ ولی موضوع آن زمان دیگر و اشغالگر دیگر است و بنا به قاعده وحدت موضوعی مقالات مقاومتی دوره اشغال انگلیس نمی‌تواند با شعر مقاومت دوره اشغال اتحاد جماهیر شوروی تحت یک عنوان نوشته شود. اگر مدخلی در آن باره نوشته شود، باید با قید شعر مقاومت دوره اشغال انگلیس بیاید. برخی از دوستان ما که ورود نیروهای امریکا را نیز نوعی اشغال تلقی می‌کنند، اگر بخواهند عنوان شعر مقاومت را در این دوره بنویسند باز باید روشن کنند که شعر مقاومت در برابر تجاوز امریکا. بدون تعیین این حدود و ثغور اصولاً سخن گفتن از چنین موضوعی

خودشان نه همه در ذیل ادبیات مقاومت به معنی خاص.

البته من انکار نمی‌کنم که مقاله جناب فیاض فراروی‌هایی از این تعریف و این موضوع داشته و بنا را بر وضاحت موضوع در اذهان مخاطبان خاص گذاشته بوده است. ایشان و ما فکر نمی‌کردیم که مفاهیم این مقاله برای نسل‌های بعد به این روشنی نیست. ایشان زمانی که مثال‌هایی از شعرهای دوره‌روشنایی و شعر دادخواهی و غیره می‌آورد، کمی موضوع خلط می‌شود. شاید همین نکته نیز باعث اعتراض دوستان شده است که در این قسمت حق با آنان است. در ارزیابی نهایی باید به نویسنده تذکر داده می‌شد که مقاله ایضاح لازم را ندارد و موجب سوء برداشت‌هایی خواهد شد. اگر این مقاله امروز نوشته می‌شد، قطعاً مدخل شعر مقاومت و داستان مقاومت در دو مقاله نوشته می‌شد چون دو ژانر متفاوت است.

نکته آخر اینکه با این توضیحات روشن است که از خیلی از شاعران گرامی که ناقدان از آن‌ها نامبرده و شاعران مطرحی هستند، سخنی در این مقاله نیامده باشد؛ چون این مقاله به دوره‌خاص می‌پردازد و ممکن است این عزیزان در آن دوره، اصلاً شعری نداشته باشند یا آن زمان اصلاً شعر نمی‌سروده‌اند. خلاصه کلام اینکه

در این مدخل فقط به سهم شاعران هزاره در ادبیات مقاومت، آن هم در دوره‌خاص پرداخته شده است و نه امور دیگر.

کتاب آیت‌الله فیاض

زمانی که ویراست دوم دانشنامه منتشر شد جناب آقای جواد برهانی از قم زنگ زد و در کنار تذکر برخی از موارد گفت که این کتاب از آیت‌الله فیاض نیست. ما به منابع مراجعه کردیم و معلوم شد که این کتاب در سایت رسمی آیت‌الله معرفی شده و همکار ما از آنجا گرفته است. عکس کتاب و نشانی سایت آیت‌الله را به ایشان دادیم. حالا یا ایشان یا کسی دیگر به مدیران سایت خبر دادند، در هر صورت فعلاً این کتاب از سایت برداشته شده است. اما عکس کتاب که نام آیت‌الله فیاض رویش است، موجود است و نیز سایت‌های دیگری که این کتاب را در شمار سایر آثار ایشان آورده نیز موجود است. (البته با توجه به موضوع کتاب و هم‌نام بودن مؤلف با آیت‌الله فیاض دور از انتظار نبوده و احتمال اشتباه وجود داشته است). حالا ریشه اشتباه آن سایت‌ها و نیز اشتباه ما یا منابع دیگری را که در آن زمان در میان بوده است، نمی‌دانم ولی تمام ماجرا همین است. با وجود این باید قبول کرد که در این کار سهل‌انگاری صورت گرفته است و مسئولیت این کار را بر عهده می‌گیریم.

سازوکار همکاران ما در دانشنامه

سازمان علمی و مدیریتی دانشنامه گسترده است و هر کدام سازوکار ویژه خودش را دارد. شناور بودن و دستخوش تغییر شدن یکی از خاصیت‌های هر نهاد اداری است. برخی افراد بنا به بعضی از معذوریت‌ها از یک بخش کنار می‌روند و برخی دیگر اضافه می‌شوند. یک عده با قوانین شما سازگار نیست و شما مجبور می‌شوی کنارش بگذاری و برخی دیگر خودش این کار را مطابق میلش نمی‌یابد و کناره‌گیری می‌کند. این چیزی نیست که تنها در دانشنامه اتفاق بیفتد. ما در موقع چاپ دانشنامه نظر به وضع موجود و کسانی که با ما در آن جلد همکاری کرده‌اند، مجبور شدیم یک لیست ترتیب بدهیم و آن را بگذاریم حال آنکه آن فرد، دیگر با ما همکار نیست. یا در موقع چاپ همکار بوده است؛ ولی بعد از چاپ بنا به عللی کنار کشیده. مشکل چاپ‌های فیزیکی همین است که این امور فوراً به‌روز نمی‌شود. اینکه کسی از گروه منطقه‌ای فلان ولسوالی نامش در دانشنامه آمده و بعد از شروع اعتراضات برای خریدن نام خوش و همراه شدن با کاروان، خبر می‌دهد که من در جریان نبوده‌ام، خلق را گمراه می‌کند؛ اما حقیقت را بیان نمی‌کند. یا بزرگواری از بخش علمی ما در طول این چند سال چند بار قهر و آشتی کرده است.

اگر بگوییم که دلیل قهرهایش چه است می‌ترسم کسی بشناسد و از دلیلش خنده آید خلق را. لذا از مصادیق عبور می‌کنم و شاید روزی تمام این امور نوشته شود.

در مورد صوری بودن شورای علمی اشکال از این نکته پیش می‌آید که ناقدان از محدوده فعالیت این گروه‌ها مطلع نیستند. شورای علمی ما بزرگواری هستند که در تصمیم‌گیری‌های کلان شیوه‌نامه‌ای، تصویب‌مدخل‌ها و امور خاص نظر می‌دهند و بار ارزیابی مقالات بیشتر روی دوش ارزیابان علمی است. به همین دلیل خیلی کم پیش می‌آید که ما با توجه به تخصص مثلاً جناب دکتر موسوی یا دکتر مولایی از ایشان در هر موردی نظر بخواهیم اما با گروه ۲۷ نفری ارزیابان علمی مدام در حال ارتباط هستیم. حالا در این میان بنا به حوزه تخصصی که تعریف شده، ممکن است در یک جلد در حوزه فرهنگ و قریه مقالات زیادی داشته باشیم ولی مثلاً در حوزه تخصصی نقاشی و موسیقی مدخل یا نباشد یا بسیار اندک باشد. اما این به معنی صوری بودن این اسامی نیست.

دو اشکال دیگر هم در مورد برخی از اعضای گروه منطقه‌ای مطرح بود که لازم است به آن نیز در پایان این بخش اشاره کنم. ساختار انتخاب اعضای گروه‌های منطقه‌ای ما اینگونه است که با پیشنهاد

سرگروه منطقه‌ای، اعضای گروه انتخاب می‌شود. این افراد عموماً با سرگروه خودشان در ارتباطند. لیست مدخل‌های هر منطقه را همین سه یا چهار نفر از هر ولسوالی پیشنهاد می‌دهند و زیر نظر سرگروه، لیست نهایی و به دفتر دانشنامه فرستاده می‌شود. شرط عمده این افراد هم سوادشان نیست تا گفته شود که شیوه‌های تحقیق را می‌دانند یا نمی‌دانند. کار دانشنامه یک تحقیق جامعه‌شناسانه و علمی مربوط به حوزه‌های علوم دقیقه نیست که باید یک کادر متخصص آن را انجام بدهد و نتیجه تحقیقات هم بر اساس نظریه‌های خاص سنجیده شود و برآیند آن نیز در دادن نظریه‌های تازه سودمند افتد. دانشنامه چنین ادعایی ندارد. اعضای گروه‌های منطقه‌ای فقط باید فرد اهل همان منطقه باشد و آشنا به امور قریه خودش، غرض و مرض نداشته باشد. تا زمانی هم که تخلف آشکاری با قوانین و ارزش‌های دانشنامه نداشته باشد و طبق مقررات کارشان را سر وقت بفرستند، قبول‌شان داریم. حالا در این میان کسانی قول می‌دهند و بعد چند ماه در دسترس نیستند. دانشنامه قطعاً نمی‌تواند لنگ اینگونه افراد بماند ناگزیر به کس دیگری رجوع می‌کند. این مشکلات کار عملی با مردم است. نام اعضای گروه در قسمت منابع مدخل به‌عنوان مصاحبه‌کننده با فرد

بومی منطقه می‌آید، آن هم اگر مصاحبه‌ای انجام داده باشد، وگرنه حتی اسم او در منابع هم نمی‌آید. عضو گروه هیچ نظری در متن مدخل ندارد. این افراد مؤلف نیستند. اسامی مؤلفان در ابتدای دانشنامه مشخص است و همچنین نام‌شان در پایین مقالات می‌آید. (مؤلف دانشنامه شدن هم سازوکار خاص خود را دارد که اینجا مجال بحث آن نیست). دفتر دانشنامه هم فقط با سرگروه‌ها و محور مدخل‌های قریه و شخصیت‌های منطقه‌ای ارتباط دارد و هیچ نیازی نیست که با تک‌تک اعضای گروه منطقه‌ای مرتبط باشیم. بنابراین افرادی مانند خردمند و غیره که امروزه اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند، مشکل در خودشان است. باید این مشکلات را با سرگروه‌شان حل کنند. یا سید عوض هاشمی که گفته می‌شود چنین و چنان گفته و می‌گوید مشخصاً انتخاب ما نبوده، سرگروه پیشنهاد داده و ما تا امروز ارتباط مستقیم با او نداشته‌ایم. به هر حال اگر روزی تشخیص داده شود که سیره رفتاری و گفتاری عضو گروه با موازین دانشنامه تطابق ندارد، از سرگروه خواهیم خواست که عذر آن عضو گروه را بخواهد.

ادامه دارد

تحقیقاتی در جریان پژوهش ناگزیر از اتخاذ یک روش علمی معین است که در سراسر تحقیق به صورت یکدست اعمال شود».

و یاد در جایی از مقدمه اثر آمده است: «دانشنامه هزاره... دانشنامه‌ای است به نسبت مفصل، به ساحت قلمرو، اختصاصی و به لحاظ سندیت مطالب، مستند و متکی بر قواعد و روش علمی». (دانشنامه هزاره، ویرایش دوم، ص ۳۰). حالا پرسش این است که آن «روش علمی معین» - که شورای علمی دانشنامه از آن نام برده است - چیست و در کجایی دانشنامه بیان شده است؟.

پاسخ این پرسش را دست‌کم در متن جلد اول دانشنامه (ویرایش دوم) نمی‌توان یافت.

پس، آیا شورای علمی و مدخل‌نویسان دانشنامه، روش این پروژه علمی را در ذهن‌های شان دارند که در هنگام پژوهش از آن استفاده می‌کنند و یا در جایی به شکل مکتوب، تدوین و تألیف کرده است؟. اگر چیز مکتوبی در این مورد وجود دارد، چرا در خود دانشنامه ذکر نشده است تا از سردرگمی‌ها و بدفهمی‌ها، جلوگیری به عمل می‌آمد؟.

شکی نیست که بحث نکردن از روش، روش‌شناسی و مبانی پارادایمی مربوطه،

روش علمی دانشنامه هزاره چیست؟

محمدهادی احمدی

یک مقاله عادی علمی معمولاً یک فصل خود را به روش‌شناسی اختصاص می‌دهد؛ اما در دانشنامه هزاره که یک پروژه بزرگ پژوهشی به حساب می‌آید - نظر به آنچه در جلد اول این دانشنامه دیده می‌شود - هیچ فصل و بابی در این زمینه اختصاص داده نشده است و این یک ضعف بنیادی در این پروژه علمی شمرده می‌شود.

در برخی از جاهای مطالب مقدماتی جلد اول (ویرایش دوم)، از ضرورت و اهمیت داشتن روش علمی و رویه واحد در تألیف این دانشنامه سخن به میان آمده؛ اما متأسفانه هیچ بحث مستقل و جداگانه‌ای در این مورد، صورت نگرفته است.

به‌طور مثال، در صفحه ۲۲ می‌گوید: «تردید نیست که هر محقق یا نهاد

برای یک بحث سازنده، مفید و راهگشا در این مورد گشوده می‌شد.

حالا در نبود چنین بحثی (بحث روش‌شناسی)، چه می‌توان گفت؟. شکی نیست که نقادی در چنین حالتی ناقص و ناتمام است؛ اما می‌توان با طرح پرسش و پرسش‌هایی، باب گفتگوی علمی را در این زمینه باز کرد.

بنابراین، در این یادداشت، چند پرسش را در میان می‌گذارم که اگر بناست کارگزاران دانش‌نامه یک دانش‌نامه معتبر، علمی و قابل قبول برای جامعه، عرضه نمایند، باید این پرسش‌ها را مورد مذاقه، تأمل و واکاوی قرار داده و به آن‌ها پاسخ داشته باشند:

نخست) پیش از آنکه سوال‌ها را در پیوند به خود روش‌شناسی مطرح کنم، از باب مقدمه و مبناکاو، این پرسش را مطرح می‌سازم که آیا سیاست‌گذاران دانش‌نامه در ذیل کدام روایت و کدام گفتمان برای هزاره‌ها دانش‌نامه می‌نویسند؟ روایت و گفتمان غالب یا روایت و گفتمان فراموش‌شدگان؟.

شکی نیست که روایت غالب، توانسته، در جریان تاریخ، ادبیات مربوط به خود را خلق نماید و امروزه به منابع مسلط و غالب تبدیل شود. لذا قرار گرفتن در هر یک از این دو اردوگاه گفتمانی، سیاست‌گذاری ویژه و مقتضی خود را می‌طلبد و به تبع

در یک اثر تحقیقی، ذهن خوانندگان، پژوهشگران و منتقدان را در وادی حیرت و حسرت می‌افکند و اساساً بحث‌ها و نقدها در پیوند به اثر مورد نظر را در شماری از موارد به بن بست می‌کشاند.

فقط چیزی که در این کتاب (جلد اول دانش‌نامه، ویرایش دوم) می‌بینیم این است که در یک بخشی از مقدمه، از یک متنی به نام «شیوه‌نامه» یاد شده است.

این شیوه‌نامه اولاً یک متن مستقل است که در متن دانش‌نامه گنجانیده نشده است و قاعدتاً هم جای ندارد. ثانیاً آنچه از محتوای این شیوه‌نامه، در مقدمه، گزارش شده نشان می‌دهد که متن یادشده یک طرزالعمل و رهنمود کاری برای کارگزاران و نویسندگان دانش‌نامه است نه جزوه و کتابچه‌ای که روش‌شناسی و روش پروژه در آن بحث شده باشد.

شاید برخی از مطالب این شیوه‌نامه با بحث‌های روش‌شناسی، در مواردی، تداخل و همپوشانی داشته باشد؛ اما مطمئناً روش‌نامه و روش‌شناسی به معنای علمی آن به حساب نمی‌آید.

بدون تردید، اگر یک بحث مفصل و درخور از روش و روش‌شناسی این پروژه تحقیقی در جلد اول آن صورت می‌گرفت، هم از شکل‌گیری یک سلسله برداشت‌های متفاوت نسبت به اثر می‌کاست و هم افقی

آن، روش‌ها و فرایندهای تحقیق با پرسش سزاواری و عدم سزاواری رو-به-رو می‌گردند. اگر راهبرد تفکیک بین روایت غالب و روایت فراموش‌شدگان یا اعتراض علیه سلطه، در نظر نباشد، بازهم برای فراموش‌شدگان، همان تاریخ و روایت غالب بازتولید خواهد شد!

با این حال، فراموش نباید کرد که در نظر گرفتن چنین بحثی، ما را از قرار و مدار علمی بودن، بیرون نمی‌سازد. خطاست اگر فکر کنیم که روایت‌های اعتراضی و فراموش‌شدگان - که گویا به نظر می‌رسد یک بحث ارزش‌دورانه است - امکان اتکا به پارادایم‌های علمی را ندارد!

اتفاقاً جهان علمی امروز به سوی مبانی علمی، پارادایم‌شناسی و روش‌شناسی‌ای پیش می‌رود که بتوان فراموش‌شده‌ها را از ساحت فراموشی بیرون آورد و در معرض دید علوم قرار داد.

ظهور پارادایم تفسیرگرایی و پارادایم انتقادی در کنار پارادایم اثبات‌گرایی یا پوزیتیویسم، از همین دگردیسی حکایت می‌کند.

همچنین در عرصه روش‌شناسی و روش، رشته‌های مختلفی مانند هرمونوتیک، پدیدارشناسی، مردم‌نگاری، قوم‌نگاری و... امکانات وسیعی را برای پژوهشگران در جهت خلق ادبیات متفاوت، مختلف و متضاد، فراهم ساخته است.

بنابراین پرسش دیگر این است: (دو) آیا پیش از اینکه به کار دانش‌نامه‌نویسی شروع شود، روی این موضوع تأمل شده است که: -چه پارادایم علمی-روش‌شناسی، نویسندگان این پروژه را در جهت رسیدن به اهداف و مأموریت علمی‌شان، بیشتر پشتیبانی می‌کند؟

-کدام حوزه از روش‌شناسی یعنی اصول، ارزش‌ها و هنجارهای حاکم بر روش با موضوع پژوهش، اهداف پژوهش و مأموریت پژوهش بیشتر سازگاری و تطابق دارد؟

- کدام روش یعنی ابزارها و تکنیک‌های گردآوری اطلاعات، نویسندگان را در زمینه رسیدن به اهداف متوقعه، دقیق‌تر یاری می‌رسانند؟

در حال حاضر، در علوم انسانی، از سه مبنای پارادایمی: اثبات‌گرایی، تفسیرگرایی و انتقادی برای تحقیق، بحث می‌شود.

واضح است که اتکا به هر یک از این سه مبنا و کار بست روش و روش‌شناسی به تبعیت از آن، به نتایج متفاوتی نسبت به دیگری می‌انجامد.

در این حال، آیا شورای علمی دانش‌نامه چنین بحثی را مطرح کرده که مثلاً کدام مبنای پارادایمی: اثبات‌گرایی، تفسیرگرایی و انتقادی، و کدام روش از میان روش‌ها،

دانشنامه برای چه هدف و اهداف علمی نوشته می‌شود، اولاً به یافتن مبنای پارادایمی مناسب و ثانیاً به اتخاذ روش و روش‌شناسی متناسب، کمک می‌کند و این یک بحث مهم و بنیادی است که در فقدان آن، هم اعتبار علمی اثر با پرسش مواجه است و هم در جریان تدوین و تألیف، و پس از آن مشکلات جدی بروز می‌نماید.

۲۷ فبروری ۲۰۲۴

بیشتر و دقیقتر می‌تواند پروژه علمی مورد نظر را پشتیبانی کند و بالمقابل، کدام مبنای پارادایمی و روش مربوطه آن در این مورد عاجز و ناتوان است که نباید مدخل نویسان آن را به کار ببندند؟.

روشن است که اتخاذ روش درست به نتایج درست و روش نادرست به نتایج نادرست می‌انجامد.

در پایان کلام، خوب است مطلبی را از یک کتاب روش‌شناسی یادآوری نمایم که اهمیت بحث در این مورد را به وضوح نشان می‌دهد:

«هدف تحقیق مردم‌نگاری بستگی به مبنای پارادایمی آن دارد. چنانکه تحقیق متکی بر پارادایم اثباتی است، هدف آن می‌تواند توصیف، تبیین و دسته‌بندی رویدادها باشد. در تحقیق با مبنای تفسیری، هدف، فهم پویایی سیستم اجتماعی-فرهنگی و درک چگونگی تفسیر مردم از دنیایی که در آن زندگی می‌کنند، است. مردم‌نگاری متکی بر پارادایم انتقادی به دنبال رهایی بخشی، توانمندسازی، و آزادسازی مردم، به خصوص مردم ناتوان جامعه است.» (کتاب مبانی پارادایمی روش‌های کمی و کیفی تحقیق در علوم انسانی از دکتر محمد تقی ایمان، چاپ دوم، ۱۳۹۰، ص ۳۱۸).

خلاصه، روشن بودن این موضوع که

امور و مشکلات داخلی آن کشور. مانند عدالت‌خواهی و رفع تبعیض و ستم ملی و باقی امور؛ سوم، اینکه عمر اینگونه شعر متناسب با محدوده اشغال باشد نه سال‌ها بعد از ختم آن غائله؛ یعنی اگر کسی مثلاً امروز بیاید و شعری برای آن دوران بسراید، یک شعر تاریخی تأییدی سروده نه شعر مقاومت. البته برخی از نظریه‌پردازان ما قید چهارمی نیز در تعریف شعر مقاومت افزوده‌اند و آن این است که گونه‌ای از شعر مشخصاً باید در داخل کشور و زیر سلطه اشغال سروده شده باشد نه در حاشیه‌های امن خارج از کشور. البته این قید با اما و اگرهایی همراه است.»

او در این تعریف شعر جنگ را شعر مقاومت شمرده است؛ در حالی که بسیاری بین این دو تمایز قایلند. یعنی شعر جنگ را از شعر مقاومت جدا می‌کنند. مظفری در ادامه گفته است شعر مقاومت باید ملی و مورد اتفاق در سطح کل کشور باشد. این یعنی که دانشنامه هزاره در بخش شعر مقاومت باید کاملاً تغییر و استحاله‌ی موضوعی پیدا کرده و به دانشنامه‌ی افغانستان تبدیل شود. جالب‌ترین است که جناب مظفری بخشی از تعریف موجود در دانشنامه را هم قبول نداشته و این‌گونه توجیه می‌کند:

«ادبیات مقاومت، نوعی از ادبیات است

تعریف ادبیات مقاومت هزاره، در دانشنامه هزاره

قنبر علی تابش

مظفری عزیز در یادداشتی تعریف مورد نظر اصحاب دانشنامه را از شعر مقاومت توضیح داده است.

«ادبیات مقاومتی که ما از آن سخن گفته‌ایم بر یک تعریف خاص از میان مجموعه تعاریف موجود بنا شده است. این تعریف سه پایه دارد؛ اول، ادبیاتی باشد که شاعران و نویسندگان مملکتی در باره تجاوز یک کشور خارجی خلق کرده باشند؛ یعنی این مقاله مشخصاً در باره ادبیات به وجود آمده در دوره اشغال افغانستان با نیروهای شوروی سابق که رنگ و بوی مقاومتی دارد نوشته شده است؛ دوم، ملی باشد یعنی کل مردم آن کشور از اقوام مختلف از آن جهت که عرق ملی دارند، آن شعرها را سروده باشند؛ یعنی خواست شاعران رفع و دفع تجاوز خارجی باشد نه مثلاً

و پژوهشگر مطرح جهانی چنین تعریفی از شعر مقاومت ارایه کرده تا ما بیشتر در باره آن تأمل کنیم.

بخشی از شعر پایداری جهان را شعر چپ تشکیل می‌دهد که بر ضد نظام طبقاتی داخلی سروده شده است. در آمریکا شعر پایداری به جنبش‌های ضد برده‌داری و برابری زن و مرد و برابری‌های اجتماعی مربوط می‌شود. لنگستون هیوز یکی از نمونه‌های مشهور آن است.

فدریکو گارسیالورکا یکی از مشهورترین چهره‌های شعر مقاومت جهان است که اشعارش خود را در برابر نظام استبدادی داخلی اسپانیا و حمایت از نظام جمهوری سروده است. چهره‌های مشهور جهانی دیگر شعر پایداری: پابلو نرودا، ارنستو چه‌گوارا، ناظم حکمت. البته نمونه‌ها بسیار فراوان‌تر از این‌ها است.

در دانشنامه هزاره اگر بنا بود ما تعریف‌گزینی از شعر مقاومت ارائه کنیم، با توجه به موضوع دانشنامه که هزاره است، باید آن تعریفی از شعر مقاومت را انتخاب می‌کردیم که در مورد شعر مقاومت هزاره قابل صدق و تطبیق می‌بود، نه آن که به صورت خاص آن را از دایره، خارج می‌کرد. دانشنامه هزاره را چه به سطح ملی؟! سطح ملی از خود صاحب و مالک دارد و سال‌ها است، دایرة المعارف خود را می‌نویسد.

که در واکنش به تجاوز خارجی و پایداری در برابر نظام حاکم استبدادی ایجاد می‌شود» یعنی نظام حاکم دست‌نشانده آن کشور خارجی.»

اگر ما باشیم و ظاهر این جمله فهم ما این است که از نظر نویسنده ادبیات مقاومت دو جزء و دو گونه دارد: یکی درواکنش به تجاوز خارجی سروده شده باشد و دوم در برابر نظام حاکم استبدادی. که حق هم همین است. اما مظفری می‌گوید منظور فیاض از «پایداری در برابر نظام حاکم استبدادی» نظام حاکم دست‌نشانده آن کشور خارجی بوده است!!

عجیب اینکه با افزودن قید سروده‌شدن در داخل کشور، در تعریف شعر مقاومت، دو مجموعه شعر گردآوری شده توسط خود هر دو عالی‌جناب کاظمی و مظفری با نام شعر مقاومت ۱ و ۲ هم از ذیل عنوان خویش خارج می‌شوند. چرا که تمام شعرها در ایران سرودن شده‌اند. افزون بر آن صدها مقاله، پایان‌نامه و رساله در باره شعر مقاومت افغانستان در دانشگاه‌های ایران و افغانستان نوشته شده است.

دهها مقاله با همین عنوان در فصلنامه‌های در دری و خط سوم منتشر شده‌اند، سرنوشت آنها چه می‌شوند؟ از همه مهم‌تر این که جناب مظفری منبع تعریف خود را ذکر نکرده که کدام محقق

مطابق این تعریف نه تنها اشعار، حنظله بادغیسی، رابعه بلخی و ناصر خسرو بلخی، شهید اسماعیل بلخی و دو بیتی‌ها، محته‌ها و اشعار سردوده شده در باره‌ی شهید مزاری و مقاومت غرب کابل، شعر پایداری نیستند؛ بلکه شعرهایی که در دو دوره حکومت سیاه‌طالبان، بر ضد این رژیم انتحاری، سروده شده و اکنون هم یکی از جریان‌های برجسته در شعر مقاومت امروز ما محسوب می‌شود، جزیی از ادبیات پایداری شمرده، نمی‌شوند. لابد در ایران هم فقط شعر جنگ عراق و ایران ادبیات مقاومت است و قبل و بعدش از این حلقه بیرون‌اند. در حالی که در ایران هم بسیاری نام این نوع شعر را شعر جنگ و یا ادبیات دفاع مقدس نهاده‌اند؛ نه شعر مقاومت. رفیق مظفری را که ما می‌شناختیم، همیشه شعر و شخصیت سید اسماعیل بلخی را یکی از مفاخر ادبیات مقاومت افغانستان تعریف می‌کرد و خودش هم در نظر و عمل یکی از ستون‌های شعر مقاومت به مفهوم ضد استبدادی آن بود. نمی‌دانم چرخ دانش‌نامه هزاره، چگونه چرخیده که او را از جوهر خودش چنین دور کرده است؟!

۲۸ فوروری ۲۰۲۴

اگر ما در دانش‌نامه هم همان نقاب ملی را به چهره بز نیم چه لازم بود دانش‌نامه هزاره بنویسم؟!

در حالی که انتظار می‌رفت، دانش‌نامه هزاره به شعر دادخواهی و پایداری هزاره بپردازد این شعر جدا از پیشینه ویدایی و اوستایی‌اش، در شعر فارسی هم نمایندگان مشهور و برجسته‌ای دارد و چه بایسته بود که به در زیل شعر پایداری هزاره به این پیشینه درخشان هم پرداخته می‌شد.

پژوهندگان آغاز شعر پایداری فارسی را از این شعر حنظله بادغیسی می‌دانند. مهتری گربه کام شیر درست شوخطر کن ز کام شیر بجوی یا بزرگی و غزو نعمت و جاه یا چو مردانت مرگ رویاروی ناصر خسرو بلخی یکی از سرآمدن شعر مقاومت فارسی است. این بیت مشهور او مانیفست شعر پایداری فارسی محسوب می‌شود:

من آنم که در پای خوکان نریزم
مر این قیمتی در لفظ دری را
این دو نمونه و صدها نمونه‌ی مشابه مربوط به مقابله با رژیم‌های استبدادی داخلی‌اند و ارتباطی با اشغال کشور و یا جنگ دو کشور ندارند.

بوی سیاست زدگی از تعریف محدود و نامرتبط جناب مظفری به مشام می‌رسد.

مباحث انسجام و استحکام هویتی آنها که در دو دهه پسین به میان آمده است اما یک منطق دیگر دارد که متأسفانه برای جناب داکتر احمدی تا هنوز محرز نشده است و یا اینکه به پهلوهای متنوع آن دقت نکرده است. هزاره‌ها پس از قتل عام و هزاره‌زدایی که به فرمان امیر عبدالرحمن صورت گرفت که در نتیجه آن دو سوم جمعیت هزاره‌ها نابود شدند و بیش از نصف اراضی آن‌ها از آنها گرفته شدند و آقای احمدی نیز از بازماندگان قربانیان آن فاجعه عظیم می‌باشد، گرفتار یک پروسه تمام عیار انسانیت‌زدایی یا به تعریف اکادمیک آن (Dehumanisation) شدند که در عصر ما نیز نشانه‌های بسیار برجسته‌ای از آن در مناسبات اجتماعی و الگوهای رفتاری دیگران نسبت به هزاره‌ها به نمایش می‌روند.

این فرایند چند بعدی انسانیت‌زدایی چنان فراگیر بود که کرامت یا به تعبیر جناب داکتر احمدی ذات انسانی هزاره‌ها را به شی و حیوان و حشرات تقلیل داده بود که هیچ قوم و قبیله‌ای، این جماعت انسانی را همشان و سزاوار مناسبات اجتماعی خود نمی‌دانستند. جوازنامه مستوجب تقلیل‌دهی ذات انسانی هزاره‌ها به اشیاء و حیوان و حشرات، گرایش آن‌ها به مذهب شیعه نبود بلکه هویت تباری آنها یا هویت

چند کلامی با جناب داکتر احمدی!

هادی میران

آقای دکتر احمدی تاکید و تلاش آن عده از روشنفکرا جامعه هزاره را که بر انسجام هویت هزارگی فارغ از باورهای مذهبی تاکید می‌کنند ه از ثبت آن در دانش‌نامه هزاره غفلت ورزیده شده است، آن را تصورات ذات‌گرایانه تعبیر کرده است. آقای احمدی می‌گوید که تمام اقوام افغانستان شباهت خانوادگی دارند و همزیستی مسالمت‌آمیز تیره و تبارهای مختلف قومی را رهکار تحقق عدالت می‌داند. این چشم‌انداز بدون هیچ تردیدی زیباترین و در عین حال تغزلی‌ترین نگاره از فرایند قوم و دوام یک جامعه انسانی بر پایه تعریف و تفسیر مدرن از کرامت ذاتی انسان است که در سایه آن تنها مردم افغانستان بلکه تمام بشریت اعضای یک خانواده بشری دانسته می‌شود.

سرنوشت هزاره‌ها در افغانستان و

هزارگی آنها بود. همانگونه گرایش نزدیک به نصفی از هزاره‌ها به مذهب حنفی وسیله و دلیل برابری آنها با جامعه غیر هزاره نبود و هنوز هم چنین امری اتفاق نیافتاده است. امیر عبدالرحمن در کتاب خاطرات خود، هزاره‌ها را «خر بارکش» می‌خواند و شکر خداوند را به جای می‌آورد که هزاره‌ها را آفریده است تا مثل خر بارکشی کند. عبارات مانند «هزاره پوجوق»، «هزاره شادی»، «هزاره موش خور»، «هزاره تغاره، کله موش ره می‌خوره» دست‌کم برای یک صدسال از لبان هموطنان فارسی زبان ما در جاده‌ها و کوچه‌های کابل و حتی اماکن آموزشی مانند مکاتب آویزان بودند که در اثر کوچکترین رفتار خلاف میل، به روی هزاره‌ها شلیک می‌شدند. همین دولت مرحوم استاد ربانی عبارت «قلقک چپات» را برای هزاره‌ها اختراع کرده بود که این عبارت شامل حال هزاره‌ها می‌شد و مراد از آن تحقیر ذات و کرامت انسانی هزاره بود. این‌ها و علاوه بر اینها، تبعیض سیستماتیک و وحشیانه‌ای که در ابعاد و اشکال مختلف بر هزاره تحمیل شده است، جلوه‌های ماندگار و متنوعی از فرایند انسانیت زدایی یا (Dehumanisation) است که بر مبنای شاخصه‌های تفکیک تباری هزاره از دیگران، در حق آنها روا دانسته شده است.

داوید لیوینگ سمیت «David Living-»

«stone Smith» انسانیت زدایی را مجموعه‌ای از نگرشی جمعی یک جامعه یا گروه قومی نسبت به یک جامعه یا گروه قومی دیگر می‌داند که در پرتو این نگرش، جامعه یا گروه قومی مورد نظر، مجموعه انسان‌ماندهای تهی از ارزش‌های ذاتی انسانی هستند که استفاده ابزاری از آنها را مانند اشیاء و کشتن و دریدن آنها را مانند حیوات توجیه‌پذیر می‌سازد. انسانیت متأسفانه یک فرایند تاریخی است که در همه جوامع انسانی صورت گرفته است. مسیحیان و مشخصاً نازی‌های آلمان جامعه یهودیان را انسان‌های تهی از ارزش‌های ذاتی انسانی می‌دانستند که رخداد هلوکاست ریشه در همین نگرش دارد. اصطلاح «خوک یهودی» رایج‌ترین دشنام نازی‌های به جامعه یهود بود. از چشم‌انداز نازی‌ها، یهودی‌های ظاهر انسانی و باطن غیرانسانی داشتند. کارل اسمیت فیلسوف آلمانی (Carl Smith) این نگرش را به یک شعار نژادپرستانه تبدیل کرد که «هرانسانی که چهره انسانی دارد انسان نیست». در فیلم‌های تبلیغاتی نازی‌ها، جامعه یهود به هجوم موش‌های صحرا در مزارع تعبیر می‌گردید. کتاب هر جنبه‌ای را بگش: روایت جنگ واقعی آمریکا در ویتنام توضیح می‌دهد که نظامیان آمریکایی در توصیف مردم ویتنام از اصطلاح تحقیرآمیز

رفتاری نسبت به هزاره‌ها خبر داریم یا با آن زیسته ایم.

این الگوهای رفتاری نسبت به هزاره‌ها در واقع همان مجموعه‌ای از نگرشی از یک قوم یا تبار نسبت به یک گروه قومی و تباری دیگر است که در پرتوی آن نگرش، ذات انسانی هزاره به درجه اشیا، حشرات و حیوانات تقلیل یافته است و اعمال هرگونه تبعیض و بدرفتاری با آنها توجیه‌پذیر شده است.

از همین رو، کثیری از هزاره‌ها با درک همین آلام و واقعیت‌ها از گذشته و حال خود، انسجام هویت تباری و بازتاب تمامی عناصر برسازنده حیات جمعی خود را در یک کلیت هویتی به نام «هزاره»، اقدام اساسی برای بازسازی انسانیت فروریخته شده جمعی خود می‌دانند که خود یکی از مولفه‌های تحقق عدالت انسانی دانسته می‌شود. تاکید و تلاش معطوف به بازسازی انسانیت ویران شده و در جایگاه برابر نشستن با دیگران، نه تنها که تبارگرایی ذاتی نیست بلکه مهار تبارگرایی به عنوان وسیله و شاخصه انسانیت‌زدایی نیز تعبیر شده است. شهید مزاری که در میان هزاره‌ها فارغ از علایق مذهبی به این همه محبوبیت دست یافته است، نه قدسیت دینی و مذهبی داشت و نه هم متفکر صاحب اثر بود که از این رهگذر اثر بگذارد. او در یک فصل سیاه

«زرد کثیف» استفاده می‌کردند و عقیده داشتند که «ویتنامی‌ها فرقی با حیوانات ندارند و می‌توان آنها را به راحتی کشت و مانند حیوانات با آنها رفتار کرد. هوتوها در نسل کشی راوندا، توتسی‌ها را سوسک و مار می‌خواندند. یکی از سربازان هوتو وقتی در دادگاه در جایگاه متهم قرار گرفت، گفت که در هنگام کشتن و دریدن توتسی‌ها، آنها را آدم نمی‌دیده است.

فرایند انسانیت‌زدایی هزاره‌ها در افغانستان که دلایل تباری دارد با همین منطق صورت گرفته است که اشاره شد. این مصیبت تاریخی عظیم تا هنوز از بستر سرنوشت هزاره‌ها رخت بر نبسته است. همین حالا به مستندات فراوان زنده می‌تواند استناد کرد که مذهب مشترک، زبان مشترک و حتی منافع مالی مشترک نتوانسته است از سنگینی این مصیبت کم کند. هزاره‌های اهل سنت به منظور رهایی از زیر بار انسانیت‌زدایی، سال‌های طولانی در پشت هویت قومی تاجیکی زیستند، اما می‌بینیم که هنوز با نیش و کنایه و زخم‌زبان هموطنان تاجیک خود مواجه‌اند. نفرت غلیظی که در میان شیعیان غیر هزاره‌ها و قندهار نسبت به هزاره‌های شیعه در جوش و خروش است در خیلی زمینه‌ها با نفرت مسلمان‌های دیوبندی نسبت به کافر برابری می‌کند که ما همه به نوعی از این الگوهای

ننگینی از تاریخ افغانستان، جسارتی را به خرج داد و مقاومتی را رهبری کرد که هدف غایی آن بازسازی شخصیت انسانیت‌زدایی شده هزاره‌ها و تحقق عدالت اجتماعی به عنوان میکانیزم آرامش و رفاه مردم افغانستان بود.

در پاسخ دکتر امین احمدی

عزیزالله رویش

به نظر می‌رسد دکتر صاحب‌امین احمدی باز هم بی‌انصافی می‌کند. سخن او این است که «هزاره‌ی شیعه» جاغور هضم کردن «هزاره‌ی سنی» و «اسماعیلی» را ندارد و هزاره‌ی سنی و اسماعیلی از مذهب خود نمی‌گذرد تا بار فشار را از خود دور نگه دارد. بنابراین، اصل مسأله «هزاره‌ی شیعه» و «شیعه‌ی هزاره» است و سخن نیز روشن است: هزاره = شیعه و دیگر هیچ! قرار نبود دکتر صاحب‌تحت پوشش کلی «عدالت» این چنین ناروایی کند. خودش می‌داند که مسأله فراتر از این است. بابه مزاری سی سال قبل گفت: «در افغانستان شعارها مذهبی، اما عملکردها نژادی اند». این سخن پس از یک تجربه‌ی پرهزینه بر زبان او رفت و برای توضیح آن مثال‌ها و تکه‌هایی زیادی را ردیف کرد. او هم از «عدالت» می‌گفت و به خاطر همان

لذا، «اتحاد پایدار، انسانی و ارزشمند» را که جناب دکتر احمدی به آن اشاره می‌کند تحت هیچ شرایط قابل تحقق نیست مگر اینکه هویت «تباری هزاره بودن» از یک شرم اجتماعی و جرم سنگین به هویت موازی با بقیه هویت‌های قومی و تباری در افغانستان تبدیل شود. لذا تلاش کسانی که انسجام هویت تباری هزاره را اقدام معطوف به بازسازی شخصیت ویران شده انسانیت جمعی هزاره‌ها می‌دانند، تلاش و باورهای ذات‌گرایانه نیست و برجسپ این تعبیر به تلاش‌های این عزیزان بی‌انصافی بزرگی است که سازگار فهم و قلب و اندیشه آقای احمدی نیست.

۲۸ فروری ۲۰۲۴

می‌کنند که حضور شان در کنار هزاره، برجسته‌تر از «هزاره‌ی سنی» و «هزاره‌ی اسماعیلی» تلقی شود؟ مگر آن‌ها خیلی برای صف «عدالت» می‌رزمند که حضور شان مهم‌تر از حضور میلیون‌ها عدالت‌خواه دیگر در جامعه‌ی هزاره محسوب شود که به هر حال «شیعه‌ی دوازده‌امامی» نیستند و «سنی» و «اسماعیلی» اند؟

سخن را چرا به بی‌راهه می‌بریم: آن‌چه داریم «دانش‌نامه‌ی هزاره» است یا «دانش‌نامه‌ی شیعه»؟ در ۷۷۹ مدخل و در تمام اسم‌هایی که از سنگ و چوب و آتش و کتاب و شعر و درخت و اوچیرتگ و آل خاتو و آبی آل توسط سید ابوطالب شیعه با روح و استخوان «اسطوره‌ی شکسته» بیرون آمده است، سهم «هزاره‌ی سنی و اسماعیلی» چقدر بوده و در بین این دو شقه‌ی جامعه‌ی هزاره چقدر اسم دارای آ و اوب بوده است که شامل دانش‌نامه‌ی هزاره شود؟

خود اصحاب دانش‌نامه پذیرفتند که چاپ نخست عیب و ایرادهای زیادی داشت و در پی اصلاح آن بیرون شدند. اما چرا در ویراست دوم و چاپ دوم یک کلمه از این عیب و ایرادها نگفتند و به صورت مشخص دلیل منبع گرفتن «اسطوره‌ی شکسته» در چاپ اول و حذف آن در ویراست و چاپ دوم را بیان نکردند؟ آیا در تاریخی که فردا شکل می‌گیرد، کسی

«عدالت» بسیاری از نفاق‌ها و دشمنی‌ها را در روابط ملی افغانستان برطرف کرد. آیا آن تجربه، نشانه‌ی اقدام برای پرورش و بزرگ‌ساختن «جاغور هضم» نبود؟

بعد از آن، حد اقل در بیست سال اخیر، تلاش و کار «هزاره‌های سنی» برای این صورت‌نگرفته است تا حق و جای‌گاه خود را در روابط و مناسبات ملی و سیاسی افغانستان تثبیت کنند؟ آیا شورای هزاره‌های اهل سنت در پیامی که در طول چندین سال فعالیت‌های خود برای دیگران مخابره کرده است، نمی‌گوید که دارد مرز بین «مذهب» و «قوم» را در روابط خود با دیگران مشخص می‌کند؟

جالب این است که هزاره‌های سنی و اسماعیلی می‌گویند که به انتساب هويت تباری و قومی شان، «هزاره» اند، اما داکتر صاحب آن را نمی‌پذیرد و کافی و قابل اعتماد نمی‌داند؛ اما چند نفر «سید» را به زور می‌کشاند که خود را «هزاره» بگویند تا «شیعه‌ی هزاره» از «شیعه‌ی غیر هزاره» تفکیک نشود و نفوس شیعیان کم نشود و صف «عدالت‌خواهی» آسیب نبیند. مگر سید عیسای مزاری و سید ابوالحسن فاضل و سید مصطفای کاظمی و شیخ آصف محسنی و سید صدر و هاشمی خیلی «هزاره» می‌گویند و خود را خیلی «هزاره» می‌دانند و خیلی به «هزاره» بودن افتخار

هست که بیاید و از داکتر امین احمدی یا سید ابوطالب مظفری پرسد که چاپ اول و دوم چه تفاوت داشته است و کدام یک اصل و کدام یک منسوخ است؟

به نظر می‌رسد اصحاب دانش‌نامه تمام حرف‌ها را می‌گویند تا یک حرف را نگویند: رد پای سید ابوطالب مظفری به عنوان رییس شورای علمی بنیاد دانش‌نامه در سوراخ‌سنبه‌های مشهد و دفترها و بنیادها و مراجع مختلفی که از هیچ‌گونه عناد و عداوت در برابر «هزاره» و «مقاومت غرب کابل» و «مزاری» کوتاهی نکرده اند.

سخن بر حق و ناحق بودن مزاری و غیر مزاری نیست. سخن از اسم هزاره است که مزاری و مقاومت غرب کابل با هزینه‌ی زیادی آن را به امروز رسانده و از جرم بودن بیرون کرده که صاحب دانش‌نامه شود. سخن صاف و ساده معلوم است: «دانش‌نامه‌ی شیعه دانش‌نامه‌ی هزاره نیست»!

۲۸ فروری ۲۰۲۴

در جواب فاضل سانچارکی

فاضل سانچارکی عزیز، سلام. خیلی پرمدها و طلبکار تشریف دارید که می‌نویسید: «چتل نویسی کسانی که - بعضی‌ها که جاهل به توان ۳ هستند اصلاً قادر به درک چنین یک کار عظیم فرهنگی نیستند و طبعاً نمی‌توان به چتل نویسی هایشان اعتنا کرد.

- نکته‌ی دیگر، بیدار شدن هزاره‌های اسماعیلی و اهل سنت است که فراموش شدنشان در محتویات دانش‌نامه را گلایه کرده اند. اگر دانش‌نامه بی‌اهمیت بود این فرق محترم توقع نمی‌کردند که نادیده گرفته نشوند.»

می‌گوییم: آغای محترم، قره قاطی نکنید، لطفاً!

همین «چتل نویسان» بودند که در پیش چشمان شما «هزاره» را به افتخاری تبدیل کردند که حالا هزاره‌های دوازده‌امامی و سنی و اسماعیلی سهم خود را در آن تشخیص و سوال می‌کنند و «شیعیان هزاره»

فریاد عاشورا و قدس و فاطمیه و امین و
فجر امید و احوال شخصیه‌ی اهل تشیع
حق‌شان ادا می‌شود.
«چتل نویسان» فقط یک حرف
می‌گویند که «قره‌قاپی نکنید، آغای
محترم»

۲۸ فروری ۲۰۲۴

صف کشیده اند تا با «دانش‌نامه‌نویسی»
برای آن بگویند که «هزاره‌ی فرهنگی» و
«هزاره‌ی اعتقادی» و «هزاره‌ی ایدئولوژیک»
اند. همین «چتل نویسان» اند که حالا هم
سخن «چتل» خود را پاسداری می‌کنند
تا برای شما بگویند که ضرورت نیست
برای‌شان «دانش‌نامه» بنویسید. «جاهل به
توان ۳» اسم دیگر «هزاره» است که دیروز
می‌گفتند «خدا سگ ما را هزاره نکند» یا
بهترین تعبیرش در زبان دیگران «قبرغهی
شمر» و «ناف سگ» و «بوی ماهی خام»
بود.

کسی از مظفری یا مظفرتر از مظفری
یا کاظمی‌تر از کاظمی نمی‌خواهد که
خیری هدیه کند، فقط می‌خواهد هزاره‌ای
که می‌تواند با «مزاری» و «مقاومت غرب
کابل» و «آخوند خراسانی» و «ابن سینا» به
جهان و تاریخ معرفی شود، به افتخاراتی
چون اوچیرتک و آل خاتو و آبی آل و اوگره
تقلیل نیابد و از زبان «اسطوره‌ی شکسته»
برایش هویت‌سازی نشود. این‌ها را ببرند
در «دانش‌نامه‌ی شیعه» که آن‌جا خیلی
چیزهایی بهتر از این هم از قلم دور نمی‌ماند
و تمام کارکردهای شما و سید مظفری و
سید عوض هاشمی و صدر علوی و قصه‌ی
خمس و دختر هزاره و علم ابوالفضل و دم
خروس و بیرق امام که در غرب کابل آورده
بودید و مرکز تبیان و سید عیسای مزاری و

موافقان ایشان نقد و اعتراض مخالفان را یکسره سیاسی می‌دانند که تاب تحلیل علمی در مورد شخصیت‌های محبوب و جریان سیاسی مورد پسندشان را ندارند و لذا مساحت فلان قریه یا اطلاعات ناقص در مورد کدام فرمانده جهادی یا سهو خطاهای جزئی را بهانه ساخته قصد تعطیل دانشنامه را دارند.

در چند هفته‌ی اخیر که بحث دانشنامه داغ بود البته که نکته‌های فنی و تکنیکی بسیار به میان آمد ولی روی هم رفته تقابل این دو خط در خلال مباحث همواره خود را نشان می‌دادند؛ تا جایی که برخی از بزرگانی مثل کاظم کاظمی، ویراستار ارشد دانشنامه، مخالفان را به صبر دعوت کرد تا افاقه‌ای که در باب الف در حق مخالفان رفته در «نون» در حق جریان نصر و در «میم» در حق مزاری جبران شود.

پاره‌ای از اصحاب دانشنامه هزاره که تا کنون واکنش نشان داده‌اند، از جمله اسدالله شفایی و سیدابوطالب مظفری، نیز در همین راستا گام برداشته و یا حد اکثر حسن نیت و وفاداری خود را به جریان عدالت خواهی و شخص شهید مزاری مورد تأکید قرار داده‌اند (مورد ابوطالب مظفری). روی هم رفته برغم ادعان به پاره‌ی نقایص جزئی، و کلی‌گویی‌های نظیر «استقبال از نقد با آغوش باز» و «مفیدبودن نقد سازنده»،

خوش بود گر محک تجربه آید به میان»»

علی امیری

بحث و جدال پیرامون دانشنامه هزاره بالاگرفته و برغم گرد و خاکی که مخالف و موافق به راه انداخته و صحنه را نسبتاً تاریک کرده‌اند، هنوز موضع نزاع یکسره گم نیست و از خلال مجادلات جاری کم و بیش می‌توان دریافت که ماده‌ی اختلاف و نزاع چیست و کجاست.

مخالفان کل دانشنامه را پروژه‌ی سیاسی می‌دانند که هدف آن تطهیر خاینان جامعه هزاره و پوشش هزارگی ساختن برای کسانی است که با احساس برتری نژادی رستاخیز هزاره‌ها برای آزادی و عدالت را ضربه زده و با دشمنان هزاره همدست شده‌اند. آنان به تصویر کج و معوج و ناقص و نارسایی اشاره دارند که دانشنامه هزاره از فرهنگ و تاریخ و شخصیت‌های ملی و مبارز هزاره به دست می‌دهد. در مقابل، اصحاب دانشنامه و

اصحاب دانشنامه موضع مخالفان را چیزی جز نادانی و سیاست‌زدگی ندانسته‌اند. از نظر ارباب دانشنامه، مخالفان یا به دلیل نادانی دست‌شان از خزانه‌ی علم و معرفت دانشنامه کوتاه است و یا به جهت علایق سیاسی حاضرند خط بطلان بر هر اندیشه مخالف و هر کار بیرون از حوزه‌ی علایق و سلایق خودشان بکشند. تعبیر تند و تلخ «تبارگرایی جنون‌آمیز» نیز بایستی نشان آن باشد که حلقه‌ی دانشنامه در مواضع انتقادی مخالفان چیزی جز نق‌نق سیاسی در پوشش نقد نمی‌بیند که گاه از فاشیسم و برتری‌خواهی نژادی سر در می‌آورد که توصیف خشماگین‌ترش همان عبارت «تبارگرایی جنون‌آمیز» است که از قلم یکی از بزرگان و مشاوران علمی دانشنامه در حق منتقدان یا دست‌کم پاره‌ای از منتقدان جاری شده است.

در این حال و فضا، آنچه که ناگفته مانده ارزیابی مدعیات علمی دانشنامه است. این قلم تا کنون از ورود به مجادلات پرهیز کرده‌ام ولی اکنون لازم می‌دانم که با سیاسی شدن همه چیز مدعیات علمی دانشنامه را به ارزیابی بگیرم. برای این کار، بحث «الف و نون و میم و هـ» را کنار می‌نهم و مدخل‌هایی را که هیچ‌گونه شایبه‌ی سیاسی در آن نیست و جایی است که اصحاب دانشنامه علی‌القاعده باید در آن جاها علم

و توانایی تحقیق علمی خودشان و عمق غنای فرهنگی جامعه را نشان بدهند، مورد بررسی قرار می‌دهم تا ادعای علمی بودن دانشنامه هزاره راستی‌آزمایی شود. این را هم بایستی اضافه کنم که من نه خواهان تعطیل دانشنامه هزاره هستم و نه در صدد دفاع از آن. هدفم رشد آگاهی عمومی و افزایش قدرت تشخیص مخاطبان از طریق راستی‌آزمایی ادعای علمی بودن مدخل‌های دانشنامه هزاره است. امیدوارم از جاده عدالت و انصاف خارج نشده باشم. اگر گاه قلم به جای لب، دندان خود را پیش آورده است، از سر غیرت بر حقیقت است و هیچ‌گونه مسایل شخصی با کسی ندارم. به همه احترام دارم و این یادداشت را به مخالفان و موافقان تقدیم می‌کنم.

باری و به هر حال، از ۷۷۹ مدخل در دانشنامه هزاره، مدخل‌هایی که بار فرهنگی و تاریخی و علمی داشته باشند که پرداختن به آن هم قوت علمی نویسنده و مآلا خود اثر را نشان دهد و هم غنای فرهنگی جامعه را برجسته کند و از رهگذر افزایش آگاهی عمومی به رشد و تعالی معنوی جامعه یاری رساند و مآلا موجب بقا و استحکام فرهنگی و تاریخی و اجتماعی مردم هزاره گردد، بسیار اندک و به برآورد من چیزی در حد ۱۳ تا ۱۶ مدخل است. از نظر من این مدخل‌ها به قرار ذیل است: آخوند

عبارتند از: «آخوند خراسانی»، «ابن سینا»، «اخباری‌ها» و «اسماعیلیه».

اول: آخوند خراسانی / هروی

آخوند خراسانی دو ویژگی دارد که او را آخوند خراسانی ساخته است: ویژگی نخست دیدگاه‌های اصولی ابتکاری او است که سلطه‌ی بلا منازع او را به مدت بیش از یک قرن بر حوزه‌های علمی شیعی در عراق و شام و ایران تداوم بخشیده است؛ دوم دیدگاه ابتکاری او در مورد حکومت عرفی یا حکومت مبتنی بر بنای عقلا است. توضیح در خور و شایسته‌ی همین دو موضوع می‌توانست دانش‌نامه هزاره را اعتبار بدهد و رویکرد و توان علمی آنان را برای مخاطب جدی‌تر محرز سازد. اما متأسفانه این چنین نیست. مدخل نویس در مورد اول مطلقاً تماس نگرفته و در مورد دوم که در حد یک پارگراف تماس گرفته چنان آسمان را به ریسمان بخیه زده که موجب حیرت و گیجی است. نویسنده گرامی نوشته است:

«آخوند خراسانی از حامیان مشروطه در ایران بود. او بر خلاف مشهور از جمله رأی استادش شیخ انصاری ولایت مطلقه فقیه را منحصر در ذات خداوند دانسته، ولایت تشریحی پیامبر و ائمه را مقید به کلیات مهم امور سیاسی اعلام کرد. ولایت مطلقه را در

خراسانی، آذرک (حمزه بن آذرک شاری)، آل ارغون، آل بانيجور، آل شنسب، آل شیث، آل کرت، ابن سینا، اخباری‌ها، اراکوزیا، استاد سیس بادغیسی، اسماعیلیه و بامیان. و اگر خیلی هم دامنه را وسیع بگیریم و برخی رجال معاصر و گذشته را هم در آن داخل کنیم، باز هم این دست مدخل‌ها از ۲۰ تجاوز نخواهد کرد. پس از آن حدود ۸۰۰ مدخل در بهترین حالت کمتر از ۲۰ مدخل به تاریخ و فرهنگ هزاره ارتباط می‌گیرند و می‌توانند بازتاب توان علمی ارباب دانش‌نامه و آینه‌ی فرهنگ و عمق و غنای فرهنگی جامعه هزاره باشند. بخشی زیادی از این مدخل‌ها را اشخاص معاصر تشکیل می‌دهند که به صورت گزینشی نمایه‌سازی شده است، بخش بیشتری از مدخل‌ها را کتاب‌ها و جزوات و دفاتر شعر تشکیل می‌دهند که حتی یک اثری که بتوان آن را واجد منزلت تاریخی توصیف کرد در میان شان دیده نمی‌شود و بخش دیگری را بازی‌های محلی، افسانه‌ها، غذاهای محلی، نام‌های گیاهی، نام‌های مکان‌ها و محلات و پاره‌ی اداب و رسوم تشکیل می‌دهند. فعلاً با این مجموعه سروکار نداریم. سروکار ما با آن مدخل‌هایی است که بعد و بار فرهنگی و تاریخی دارند. من چهار مدخل را، محض نمونه، بررسی می‌کنم. این چهار مدخل به ترتیب

زندگی خصوصی مردم نافذ ندانسته و بر این عقیده بود که حکومت مشروعه منحصر در زمان معصوم «میسر است» و سایر انواع حکومت همه غیر شرعی هستند» (دانشنامه هزاره، جلد اول، ویراست دوم، ص ۱۱۰).

از آشفتگی‌های این جمله که در گذریم که لابد نشان حسن توجه و کاردانی ویراستار ارشد دانشنامه است، در باب این فقره کوتاه چند نکته سزاوار گفتن است: یکم. آخوند خراسانی از حامیان مشروطیت نبود، از نظریه‌پردازان آن بود. در میان میلیون‌ها حامی یک حامی چه ارزش دارد؟ چیزی که در این مدخل مطلقاً اشاره‌ای بدان نرفته همین نظریه مشروطه‌خواهی است. نویسندگان نظریه حکومت عرفی را با فتوای حلال و حرام اشتباه گرفته و فکر کرده است که با این ادعا که آخوند طرفدار حکومت عرفی بوده است، حق مطلب ادا و کار نویسندگان تمام شده است؛ دوم. شیخ مرتضی انصاری خود از مخالفان نظریه ولایت فقیه بود، لذا آخوند بر خلاف نظریه استاد خود نبود. به علاوه نظریه مشهور کدام است؟ مگر مشهور فقهای امامیه قایل به ولایت فقیه بودند و آخوند خراسانی بر خلاف مشهور فتوا داده است؟ هرگز چنین نیست. سوم. انحصار ولایت مطلقه‌ی فقیه در ذات خداوند به چه معناست؟ اگر ولایت مطلقه فقیه است پس به خداوند منحصر

نیست، مگر اینکه به نظر نویسندگان خداوند هم فقیه باشد! نویسندگان آشکارا تفاوت ولایت مطلقه که بحثی است کلامی با ولایت مطلقه فقیه که نظریه‌ای است در سیاست خلط کرده و به قضیه مهمله‌ی «انحصار داشتن ولایت مطلقه فقیه به خداوند» رسیده است. چهارم. طبق برداشت نویسندگان از نظر آخوند خراسانی، پیامبر و امام ولایت تشریحی دارند اما ولایت شان مقید است. به چه؟ به کلیات مهم امور سیاسی. نمی‌دانیم که آن کلیات مهم چیست؟ هر چه هست علی‌القاعده از جنس تشریح نیست ورنه مقید بودن معنا ندارد. ظاهراً نویسندگان نمی‌دانسته چه گفته است. پنجم. «ولایت مطلقه را در زندگی خصوصی مردم نافذ ندانسته و بر این عقیده بود که حکومت مشروعه منحصر در زمان معصوم است». انفاذ ولایت مطلقه در زندگی خصوصی مردم به چه معناست؟ اگر در زندگی خصوصی نافذ نمی‌دیده لابد در زندگی عمومی نافذ می‌دیده پس نفی ولایت چه شد؟ و اگر در هیچ کدام نافذ نمی‌دیده این شاهکار مهملات از کجا آمده است؟ بحث از حکومت، بحث از مصلحت عمومی است و اینکه سر و کله «زندگی خصوصی» ناگهان در این جا پیدا شد، بایستی بدین معنا باشد که نویسندگان تصویری بدوی هم از موضوع نداشته ناگزیر مهملات افاده کرده است.

حکومت عرف و مشروطیت لقمه‌ی در خور دهن ایشان نیست. کسی که یک نخود مغز داشته باشد، باید بداند که یک اهل شریعت در طراز آخوند خراسانی و به قول نویسنده «مرجع مسلم و مجتهد طراز اول» نباید علیه مبانی خود یعنی «حکومت غیرشرعی» نظریه‌پردازی کند. حکومت غیرشرعی چه نظریه‌پردازی لازم دارد و یک اهل شرع چه سرش درد می‌کند که برای حکومت غیرشرعی نظریه‌پردازی کند. اینجا مجال اشاره به دیدگاه آخوند خراسانی در مورد حکومت نیست و فقط به اجمال اشاره می‌کنیم که «مجتهد طراز اول» باید با اجتهادات خود در ناحیه‌ای از شریعت، جایی برای این حکومت پیدا کند. کار آخوند خراسانی تأمل در مورد حکومت در منطقه‌ی الفراغ شرع است. از این رو، اندیشه او نه فلسفه‌ی سیاسی است و نه حکومت شرعی از جنس ابن‌تیمیه و شیخ فضل‌الله نوری؛ بلکه پذیرفتن واقعیت عرف در منطقه فراغ شرع است. مبانی حقوقی آن بسیار مبهم و پیچیده است و قهرا و از جمله با تز اصولی «حجیت بنای عقلا» پیوند می‌یابد.

حکومت عرف یا دفع فساد و کنترل استبداد با تفسیر تازه‌ای از شریعت ممکن شده است و مبانی آن آن قدرها پیچیده است که نتوان با نقالی‌هایی از نوع آنچه که

در این فقره از آن در نیچیدیم که برداشت غلط نویسنده را از نظریات آخوند خراسانی نشان دهیم. برداشت غلط به سهم خود یک برداشت است و خواننده جدی می‌تواند خطای آن را تشخیص دهد ولی نویسنده هیچ برداشتی ندارد و جملاتی را که در اینجا سرهم کرده نه تنها غلط است، بلکه مطلقاً بی‌ربط و بی‌معنا است. این جملات را از آن رو آوردیم تا نشان دهیم هیچ موضوعی به هیچ محمولی بند نیست و هیچ شرط و جزای شرط معنای محصلی ندارد، تفسیر و فهم پیشکش. نویسنده چون از یکسو نمی‌دانسته که در باره‌ی چه چیزی سخن می‌گوید ولی از سوی دیگر پاره‌ی مفردات ارباب ایدئولوژی را اینجا و آنجا شنیده یا خوانده، در همین تنها یک پاراگراف شاهکاری از تناقض و پریشان‌گویی خلق کرده است که حاصلی جز تأسف و حیرت ندارد. اگر نویسنده فقط به مسموعات و سایت و فیسبوک بسنده نکرده و در ادعای خود صادق است که نظریه آخوند خراسانی «در باب حکومت در زمان غیبت نوعی حکومت عرفی بوده است» (ص ۱۱۱) باید این مدعا را با توجه به مبانی آخوند توضیح بدهد ولی وقتی که از قول آخوند خراسانی می‌گوید: «مشروطیت را که نوعی از حکومت غیرشرعی است، باید پذیرفت» (همان) نشان می‌دهد که

نویسنده مدخل دانشنامه هزاره سرهم کرده، به سراغ آن رفت. بدیهی است که اکنون امکان تفصیل دیدگاه آخوند برای ما نیز وجود ندارد و غرض فقط اشاره به برخوردی بود که اصحاب دانشنامه هزاره با یکی از مفاخر تاریخی هزاره کرده است. سیمای اصلی آخوند خراسانی در آینه‌ی دانشنامه هزاره باز نتافته است. آخوند خراسانی که در این دانشنامه معرفی شده است، هیچ ویژگی ندارد و یکی از صدها آخوند دیگر است. با این آخوند خراسانی که در دانشنامه هزاره معرفی شده است نه غنای فرهنگی جامعه هزاره نشان داده می‌شود و نه زور علمی نویسندگان دانشنامه که مدعای علمی‌نگاری و علمی‌نویسی‌شان هر نوع انتقاد و اعتراض را منکوب می‌کند، معلوم می‌شود. شاید این نویسندگان عالم و فاضل باشند ولی علم‌شان را در این موارد نشان نداده‌اند. وقتی که نویسنده برد دیدگاه، مبانی فکری، قدرت علمی و ابداعات تئوریک شخص مورد بحث را نشان داده نمی‌تواند چه فرق می‌کند که او در ارزگان به دنیا آمده باشد یا در هر مزگان؟ مگر بقیه درس نمی‌خوانند؟ از پدر و مادر به دنیا نمی‌آیند؟ آخوند خراسانی دانشنامه هزاره آنقدر پیش‌پا افتاده و معمولی است که عهد مشروطیت و تاریخ و نجف سرجای خود، در کابل و بامیان و دایکندی

ده‌ها نمونه‌ی آن همین اکنون وجود دارند. وقتی که ما اهمیت و ارزش کتابی در سطح کفایه‌الاصول را در تاریخ تحولات دانش اصول درک نمی‌کنیم، کفایه برای ما با کتاب «وظایف اعضای بدن» یا اصول و فروع دین هیچ تفاوتی ندارد. اگر قرار باشد که مسخ و مثله کردن یکی از مفاخر تاریخی هزاره و ارائه تصویر مخدوش و مشوش از آن مصداق داشته باشد، مدخل آخوند خراسانی در «دانشنامه‌ی هزاره» مصداق بارز آن است. اگر هزاره صدسال قبل مجتهدی داشت که راه حکومت عرف را با اجتهاد و تفسیر تازه در شریعت هموار می‌کرد، دلیلی ندارد که امروز به‌عنوان سپاهی اجیر به نام دفاع از اسلام ناب گوشت دم توپ برای تأمین منافع دیگران گردد. اما اگر آن شخص در دانشنامه هزاره مسخ و مثله شد، هزاره سطحی و فاقد عمق فرهنگی و تاریخی، ناچار به هربادی خم می‌شود و در هر جبهه‌ی می‌جنگد و به نام هر جنس بنجل به نام اسلام قربانی می‌شود. با چنین عمق و برد فرهنگی که برای هزاره تراشیده می‌شود و با چنین سیمای مسموخ و مشوش که افرادی در طراز آخوند خراسانی در دانشنامه هزاره یافته است، هزاره مگر لیاقتی بیشتر از قتل عام و مرگ و خون می‌توانسته داشته باشد. از این برخورد پیداست که دوستان دانشنامه‌نگار نه علم، نه فرهنگ و نه هم پیامدهای خانمان

نیست. اروپاییان سر جای خود، چرا باید با صرف منابع جملات بی‌ربط و کلیات بی‌معنا را به عنوان مقاله‌ای در باره‌ی یکی از مشاهیر تاریخ بشری نوشت و مدعای علمی بودن آن را در بوق و کرنا کرد که پنج درصد استاندارد نوشته‌های ایرانیان و ترک‌ها و عربان را نداشته باشد؟ خوب است که برای اثبات مدعا از خود مدخل یاری بگیریم.

بخش اعظم مقاله ابن‌سینا، مانند مورد قبل، به نقالی و زندگی‌نامه اختصاص دارد که برغم آشفتگی و تکرار مکررات فعلا متعرض آن نمی‌شویم. سایر بخش‌های این مدخل دربرگیرنده‌ی سه عنوان است: ابن‌سینا و فلسفه، ابن‌سینا و عرفان اسلامی و ابن‌سینا و طب. هر سه این بخش‌ها در بیان جملات عامیانه و تکراری و بدون معنا از همدیگر گوی سبقت را می‌برند. من فقط به بخش نخست یعنی «ابن‌سینا و فلسفه» اشاره می‌کنم. این اشاره هم کامل نیست و تنها شامل موارد عمده می‌شود و از خطاهای جزئی یا سهو و سبق قلم صرف نظر می‌کنم.

«ابن‌سینا در یک خانواده‌ی اسماعیلی به دنیا آمد. پدرش در کنار کار رسمی از فعالان مکتب دعوت فاطمی مصر در بلخ و بخارا بود. او داعیان اسماعیلی را به خانه دعوت می‌کرد و موضوعات فلسفی، مانند

برانداز برخورد سطحی و از سر بازیچه با فرهنگ را هرگز جدی نگرفته‌اند.

دوم: ابن‌سینا

مدخل ابن‌سینا نمونه‌ی اسف‌انگیز و نومید‌کننده‌ی دیگری در دانشنامه است. ابن‌سینا در تمام دانشنامه‌های معاصر به زبان‌های مختلف انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، روسی، ترکی، عربی و فارسی مدخلی را به خود اختصاص داده و حجم مطالبی که در یک قرن و نیم اخیر پیرامون ابعاد مختلف شخصیت و تفکر او تولید شده است، خود یک کتابخانه‌ی پروپیمان است. تنها در یک نمایه از مقالاتی که پیرامون او در پنجاه سال اخیر نگاشته شده‌اند، بیش از دو هزار مقاله به زبان‌های مختلف فهرست شده است (انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، تهران) و من با قطعیت می‌توانم بگویم که در این میان مقاله دانشنامه هزاره ضعیف‌ترین است. همانا جای شادمانی است که نام ابن‌سینا در دانشنامه که در زادگاه او تدوین شده، آمده است و چرا نیاید؟ از بسی مناسب‌های بسیار که بگذریم اصطلاح «دانشنامه» به‌عنوان نام کتاب را نیز مدیون او هستیم و از او میراث داریم. ولی جای تأسف است که این مقاله‌ای که اکنون اخلاف او به نام او در دانشنامه‌شان درج کرده‌اند، به هیچ وجه در خور شأن ابن‌سینا

عقل و نفس، علوم ریاضی، و امور شبکه‌ی دعوت را با هم گفتگو می‌کردند. ابن‌سینا و برادرش محمود در اکثر این نشست‌ها حضور داشتند و او از همان دوره‌ی طفولیت با بحث‌های فلسفی آشنا شد. بدون شک این مباحث فلسفی در علاقه‌مندی وی به فلسفه تأثیر داشته است» (دانش‌نامه هزاره، جلد اول، ویراست دوم، ص ۲۴۷).

اول. پدر ابن‌سینا از فعالان دعوت اسماعیلی نبود و در هیچ گزارش نام او در جزو فعالان دعوت نیامده و جز خود ابن‌سینا کسی از آن یاد نکرده است؛ دوم. ابن‌سینا گفته است که پدر و برادر او دعوت مصریان را قبول کرده بودند و از اینجا معلوم است که داعی و فعال کسان دیگری بوده‌اند؛ سوم. ابن‌سینا در دوران طفولیت به مباحثات حلقه‌ی اسماعیلی بخارا نمی‌رفته بلکه دوران نوجوانی او بوده و آموزش رسمی او تقریباً به پایان رسیده است. زیرا ابن‌سینا از دوران دانش‌آموزی خود به تفصیل سخن گفته و به چنین موردی اشاره نکرده است؛ چهارم. نکته‌ی مهم در گزارش زندگی‌نامه خودنوشت ابن‌سینا اشاره به رد دعوت اسماعیلی است که در گزارش نویسنده مداخل نیامده است. نویسنده گرچه از منابع دست دوم استفاده کرده و در گزارش این بخش به اصل رساله‌ی سرگذشت یا اتوبیوگرافی ابن‌سینا اشاره نکرده ولی بعید

است که مطلبی به چنین وضاحت حتا در منابع دست دوم نیز انکار شده باشد. ابن‌سینا نوشته است: «پدر و برادر من از کسانی بودند که دعوت مصریان را قبول کرده بودند و مباحث نفس و عقل بر طبق تعریف آن‌ها شنیده بودند و احیاناً در بین خود بحث می‌کردند و من مباحث آنان را پیرامون نفس و عقل می‌شنیدم ولی مورد قبول من واقع نمی‌شد» (ابن‌سینا، السیره، به نقل از یحیی الکاشی، یادنامه‌ی ابن‌سینا، قاهره، ۱۹۵۲، ص ۱۰). این نکته که ابن‌سینا تأویلات اسماعیلی پیرامون نفس و عقل را، برغم دلستگی پدر و برادرش به این دعوت، رد کرد نکته‌ی اساسی در فهم سرشت تفکر فلسفی اوست و می‌دانیم که او بعدها راه خودش را از فلسفه‌ی اسماعیلی - نوافلاطونی جدا کرد. حذف این نکته اگر از سر اشتیاق به اسماعیلی‌سازی شدید ابن‌سینا باشد هم وحشتناک است و اگر از سر غفلت و بی‌مبالاتی صورت گرفته باشد هم نشان بازیگوشی و شوخ‌چشمی است. هیچ اثری از فلسفه‌ی اسماعیلی در ابن‌سینا وجود ندارد و در نوشته‌هایی پر شمار او تأویل به معنای اسماعیلی کلمه مطلقاً جایگاهی ندارد، در حالی که قلب و نقطه‌ی مرکزی فلسفه‌ی اسماعیلی، چنانکه در آثار ناصر خسرو بازتافته، مسأله تأویل است. «ابن‌سینا دارای نظام فلسفی خود است

بی‌پایگی مدعا، آدم به صرافت می‌افتد که شاید منظور از عناصر متعدد همین سه عنصر باشد (ارسطو، نوافلاطونیت و کلام اسلامی) ولی وقتی که منطق را نیز جزئی از منظومه‌ی فلسفی او می‌خواند نشان می‌دهد که فرق بین بخش‌های فلسفه ابن‌سینا و عناصر فکری تشکیل دهنده‌ی تفکر او را نمی‌داند. و در آخر هم تکلیف هیچ یک معلوم نمی‌شود: نه منطق، نه فلسفه و نه ارسطو و نه نوافلاطونی و نه کلام اسلامی.

۳. هیچ نشان از آگاهی و شناخت فلسفه ابن‌سینا در نوشته پیدا نیست و خواننده‌ای که اندک آشنایی با مطالعات دشوار سینایی معاصر، دست‌کم در زبان‌های فارسی و انگلیسی و عربی دارد، می‌داند که سراسر این مدخل چیزی جز منشآت یک ذهن مبتدی نیست. نویسنده نه راجع به نوآوری‌های منطقی ابن‌سینا چیزی می‌داند و نه از نسبت الهیات او با متافزیک ارسطو واقف است و نه از تحولات منطق سینایی چیزی می‌داند ورنه دانسته‌های او حتا اندک و ناقص نیز باید خود را در یک جایی از این نوشته نشان می‌داد. من، غیر از نقالی‌های بیهوده از منابع دست دوم و فاقد اهمیت و انشانات بی‌معنا و کلیات نامفهوم، چیزی دیگری در این نوشته ندیدم. دشوار بتوان

که می‌توان آن را فلسفه‌ی سینایی یاد کرد. فلسفه‌ی سینایی عنصرها و ابعاد گوناگون دارد. ابن‌سینا تلاش کرد فلسفه‌ی اسلامی را از نو تعریف کند و مسیرهای جدیدی را برای آن بگشاید. آشتی‌دهی فلسفه‌ی ارسطویی و نوافلاطونی با کلام اسلامی شاید بارزترین ویژگی منظومه‌ی فلسفی ابن‌سینا باشد» (همان، ص ۲۴۷).

در مورد ابن‌سینا مطالب سست و بی‌پایه کم نوشته نشده است ولی تا این اندازه عامیانه نویسی شاید بی‌سابقه باشد. چهار جمله‌ای که در این فراز آمده است، هیچ یک به دیگری ربط ندارد و به تنهایی نیز هیچ یک معنایی ندارد. قرار بوده که ابن‌سینا دارای نظام فلسفی کسی دیگری باشد که حالا می‌شنویم او دارای نظام فلسفی خودش است. و در همین یک جمله آیا تکلیف این نظام فلسفی تمام شد؟ جمله بعدی: «فلسفه ابن‌سینا عناصر گوناگون دارد» باز هم تمام. باز تعریف فلسفه اسلامی توسط ابن‌سینا مثل بقیه مدعیات علمی هیچ معنایی ندارد و کدام فلسفه‌ی اسلامی؟ مگر فلسفه‌ی اسلامی پیش از ابن‌سینا چه بود که ابن‌سینا آن را از نو تعریف کرد و مسیر تازه‌ای به روی آن گشود؟ در پایان همین فقره وقتی نویسنده ابن‌سینا را آشتی‌دهنده‌ی فلسفه‌ی ارسطویی، نوافلاطونی و کلام اسلامی می‌خواند برغم

یک جمله‌ی که نشانی از فهم و شناخت و حتا آشنایی ابتدایی نویسنده با ابن‌سینا داشته باشد، در آن دید (این سخن را از سر مبالغه نمی‌گویم. کسانی که دیده‌اند می‌توانند نشان دهند). در مورد منطق یک جمله می‌نویسد که «منظومه فلسفی ابن‌سینا شامل منطق ابن‌سینا یا منطق سینایی نیز می‌شود» (ص ۲۴۸) که مطلقاً مهمل است و اگر اشاره به بحث آلی بودن یا اصالی بودن منطق داشته باشد، غلط است. ولی وقتی که جمله مهمل فوق با جمله‌ی توهمی بعدی دنبال می‌شود که «منطق سینایی جایگزین منطق ارسطویی شد» (همان صفحه) دیگر دشوار می‌توان از خطا و اشتباه سخن گفت، بلکه با غلیان توهم مواجه هستیم. منطق ابن‌سینا جایگزین منطق ارسطویی نیست، بلکه بسط و توسعه‌ی همان نظام منطقی است. اگر قرار باشد برای این جمله معنایی فرض کرد جز این نیست که نویسنده صرفاً نامی از ارسطو و ابن‌سینا شنیده و تنها می‌دانسته که منطق با «ط» نوشته می‌شود نه «ت».

از نظر نویسنده، ادعای به بزرگی جایگزینی این به آن هیچ توضیحی لازم ندارد و به محضی که فرمایشات صادر شد، همه باید قبول کنند.

۴. در دایرة المعارف بزرگ اسلامی (طبع تهران) مقاله ابن‌سینا را چندین نفر

به تناسب تخصص خود نوشته‌اند. اینکه یک نویسنده که به گواهی صادق همین مدخل با الفبای منطق و فلسفه و عرفان و طب آشنایی حتا سطحی هم نداشته طب و طبیعیات و عرفان و منطق و فلسفه را در این مدخل یک کاسه کرده است تنها نشان اشنانویسی و برخورد کشکولی با موضوع نیست، نشان سادگی ذهن و بی‌خبری و ساده‌انگاری هم هست. خواننده گاهی به صرافت می‌افتد که نکند وقتی دندان نویسنده به پست کلفت ابن‌سینا کارگر نبوده، سعی کرده با بافتن رطب و یابس کاریکاتوری از او به دست دهد. مگر جبر است؟ چهل سال پیش نوشته‌های محمد اسماعیل مبلغ در مورد ابن‌سینا معنا داشت و وقتی که از معرفت‌شناسی ابن‌سینا یا «دانش برین» در نزد ابن‌سینا سخن می‌گفت می‌دانست که چه می‌گوید یا خواننده چیزی را در می‌یافت؛ ولی اکنون نویسنده با منابع دست دوم فقط اوراق سیاه می‌کند، نه خود می‌داند که چه گفته و نه خواننده چیزی معناداری در مورد ابن‌سینا از نوشته در می‌یابد. بحث مطلقاً بی‌معنایی را که او در نسبت دین و فلسفه در تفکر ابن‌سینا در همین بخش آورده است، شاهکار دیگری از بی‌معنا نویسی است (صفحه ۲۴۸ پاراگراف اول، ستون دوم دیده شود). اگر نویسنده به جسارت بی‌بدیل

اندک آشنایی داشته باشد، بدون التفات به این ویژگی به تفسیر ابن‌سینا خطر نمی‌کند. التفات یک درصدی هم در نویسنده این مدخل به این نکته وجود ندارد و من در شگفتم که با این همه منابع و مدارک و نوشته‌ها و مقالات متعدد، او چطور به خود جرأت داده که این یک مشت انشای ناشیانه را در مورد ابن‌سینا منتشر کند. اگر اصحاب دانش‌نامه کسی بهتر از او نیافته هم فاجعه است، اگر با این مایه دانش او احساس کرده که می‌تواند چیزی معناداری در باره ابن‌سینا بنویسد هم فاجعه است؛ اما اگر از دست خالی خود با خبر بوده ولی به جهل مخاطب امید بسته بوده، فاجعه‌تر از فاجعه است. اینکه او می‌نویسد: «در کتاب الفلسفة المشرقية کلیت نظام فلسفی او [ابن‌سینا] بازتاب» یافته است، آدم گاهی وسوسه می‌شود که مجموعه‌ی عوامل را دخیل بداند. آنچه را که به نام فلسفه‌ی مشرقیه می‌خوانیم شامل پاره‌ی ناچیزی از منطق است که به اغلب احتمال از ابن‌سینا نیست (و من در جای دیگر در این باب به تفصیل سخن گفته‌ام). چنین جزوه‌ی ناچیز در بخش اندکی از منطق چطور می‌تواند «بازتاب کلیت فلسفه‌ی» ابن‌سینا باشد؟ چیزی به نام «الفلسفة المشرقية» در دسترس نیست تا بدانیم که بازتاب کلیت نظام فلسفی ابن‌سینا است یا نه.

خود در مهمل‌نویسی اعتماد بیش از حد نمی‌داشت، باید جای بحث از نسبت دین و فلسفه را در یکی از آثار ابن‌سینا نشان می‌داد که البته توقع بی‌جاست ولی من در این حد توقع داشتم که اگر دست مدخل‌نویس ما کوتاه و خرمای فهم آثار شیخ‌الرئیس بر نخیل است، او دست‌کم با مطالعه‌ی آثار برخی شارحان انگلیسی‌زبان شیخ‌الرئیس اندکی به دشواری‌های این راه خود را آشنا می‌کرد و اینچنین بی‌گدار به آب نمی‌زد. دست او از دامن نوشته‌های ابن‌سینا کوتاه است و به نوشته‌های هیچ از شارحان معتبر او به انگلیسی مانند فضل الرحمن، دیمتری گوتاس، جرج میسن و یرتولاچی اشاره نکرده است. این عدم اشاره از سر بی‌نیازی نیست، از روی بی‌خبری است. من معتقد نیستم که کسی با خواندن آثار علمای نام‌برده متخصص ابن‌سینا می‌شود؛ ولی اگر بخواند به دشواری‌های راه کم و بیش التفات پیدا می‌کند. متأسفانه نویسنده در مورد ابن‌سینا مطلقاً عوام است و مبتدی‌ترین منشی نیز بدتر از این نخواهد نوشت.

۵. فلسفه‌ی ابن‌سینا هم‌زمان هم قرائت جدیدی از ارسطو است و هم عبور از ارسطو و در این گسست و تداوم نکته‌های باریک‌تر از موی بسیار است و کسی که به راه پرسنگلاخ مطالعات ارسطویی و سینایی

۶. نکته آخر اینکه بحث اصلی در مورد ابن سینایی که قرار بوده در دانشنامه هزاره بیاید، بحث عقل و وحی و دین و منطق و طب و عرفان نیست، بلکه نحوه پیوند تعالیم ابن سینایی با آب و خاک و جغرافیا و فرهنگ هزاره است. این مدخل باید تداوم تعالیم فلسفی ابن سینا را در دو جبهه‌ی مخالف و موافق در جغرافیای انسانی و فرهنگی هزاره نشان می‌داد. تمام هم‌وغم نویسنده اثبات اسماعیلی بودن ابن سینا است، ولی یک شارح شناخته شده‌ی اسماعیلی فلسفه‌ی سینوی را نام برده نمی‌تواند. اسماعیلی بودن عیب نیست، افتخار است؛ چنانکه ناصر خسرو اسماعیلی و مایه افتخار است ولی وقتی که از پشت عینک کبود فرقه‌گرایی با دست خالی و جسارت عالی، با ابن سینا برخورد می‌شود نباید چیزی بیش از این انتظار داشت. ابن سینا در ری و گرگان و همدان و اصفهان آثارش را نوشت و در همدان مرد و دفن خاک شد. ولی آثار و تعالیم او از طریق ابوالعباس لوگری و خیام و انوری و مسعودی غزنوی و شمس‌الدین سمرقندی و فخرالدین رازی در جغرافیایی انسانی هزاره در خلال مدت طولانی بسط و تداوم یافت. یکی از بزرگ‌ترین شرح‌ها (شرح فخر رازی) بر اشارات ابن سینا در فیروز کوه (در حاشیه لعل و سر جنگل در هزاره‌جات حالیه)

نگاشته شد و ابن غیلان بلخی و محمود ملاحمی خوارزمی و شمس‌الدین مسعودی مروزی و ده‌ها منطق‌دان و متکلم دیگر به آرای ابن سینا پیچیدند و ادبیات غنی از منطق و فلسفه و ادبیات پدید آوردند؛ عمق و غنای فرهنگی و تاریخی هزاره در اینجاها نهفته است. کسی که برای دانشنامه‌ای به نام هزاره مدخل می‌نویسد باید به این پیوند و به تداوم تعالیم فلسفی ابن سینا در این حوزه التفات داشته باشد. اما دریغ که منابع حیف می‌شود، روحیه‌ها بازاری و سلیقه‌ها مبتذل می‌گردد و فرصت‌ها از کف می‌رود!

مدخل «اخباری‌ها» از وجه دیگر اسفانگیز است. این مدخل یک مجموعه‌ی خلط مباحث و مدعیات من درآوردی است که نه حرف معناداری در مورد جریان اخباری و مبنا و ماهیت آن به صورت کل دارد و نه گروه اخباری متأخر در میان هزاره را به صورت مناسب معرفی می‌کند. «اخباری» در تقابل با «اصولی» یک جریان مشخص در اسلام شیعی است و سرکرده‌ی آن ملامحمدامین استرآبادی در قرن دهم می‌باشد. زمانی که او ندای بازگشت به حدیث را سرداد، دیری بود که احادیث تلویین شده بود. ملامحمدامین استرآبادی دست توانایی در رجال و حدیث هم نداشت ولی به لحاظ مبانی فکری

تدوین حدیث و اخباری‌گری خلط کرده، نخست برای اخباری‌گری در میان هزاره‌ها تاریخ طولانی ولی بدور از واقعیت ساخته و پرداخته است و در ثانی به دلیل همین خلط، نگاه خوشبینانه‌ای به جنبش اخباری در میان هزاره‌های افغانستان داشته است. ولی، تاریخ‌سازی به نفع جنبش اخباری در افغانستان برغم اینکه خطای تاریخی و روش‌شناختی است، خطای فرهنگی و استراتژیک هم هست. اخباری‌ها خشک مغز، اهل تکفیر و خشونت‌گرا بودند و ملاصدرا در دیباچه کتاب اسفار خود از آنان شکایت بسیار کرده و آنان را با حنبلیان اهل سنت قیاس کرده است. در یک صدسالگی که آنان بر مراکز علمی شیعی مسلط شدند، دوران رکود و انحطاط علمی تشیع است. اینکه مرکز اصلی آنان به جای عراق عجم و عرب و نجف و حله، بحرین بود و سرکرده‌ی آنان مانیفیست خود را در مدینه نوشت، خود نشان پیوند این جریان با قشریگری عربی حاکم بر حجاز و حواشی آن است. جعل و خلط چنین سابقه‌ای برای اخباری‌ها در میان هزاره‌ها نه صحیح است و نه مفید. این‌ما، نکته‌ی اصلی در این مدخل نیست، نکته‌ی اصلی خود جریان اخباری متأخر در میان هزاره‌های افغانستان است.

موضوع اخباریان متأخر هزاره و

عمل به اجتهاد را رد می‌کرد و تنها عمل به ظواهر حدیث را موجب برائت ذمه مکلف می‌دانست. پس محدث و دست‌اندرکاران تدوین حدیث غیر از اخباری‌اند.

در مدخل «اخباری‌ها» نخست بین اخباری به این معنا و محدث به عنوان عالم حدیث و تدوین‌کننده‌ی مجموعه‌های حدیثی خلط شده است. هر محدث اخباری نیست و اتفاقاً اخباری‌ها سهمی در تدوین احادیث که در میان تشیع عمدتاً از سده‌ی سوم تا پنجم را در بر می‌گیرد، ندارند. لذا آن تقسیم‌بندی‌های سه مرحله‌ای که نویسنده‌ی مدخل در مورد اخباری‌گری در میان هزاره‌های افغانستان به دست داده، اعتبار ندارد. عصر تدوین حدیث و شش قرن بعد از پایان آن عصر، ندای بازگشت به حدیث و ردّ هر نوع تلاش عقلی برای فهم شریعت، دو پدیده‌ی معجزا‌اند. شیخ صدوق که یکی از مؤلفین کتب اربعه است گرچه نسبت به بقیه اهتمام بیشتری به اخبار داشت ولی فراموش نکنیم که او از لحاظ زمانی تقریباً متصل به دوران غیبت صغرا بود و هنوز پدیده‌ی اجتهاد در اسلام شیعی تثبیت نشده بود. لذا برغم توجه به اخبار و احادیث امامان و نگاشتن کتاب حدیثی برای هزاره‌ها در بلخ، اخباری به معنای متأخر کلمه نبود. این مدخل به دلیل اینکه بین جریان

این گزارش کاتب داریم. بعد از آن دیگر خبری از این جماعت نداریم. ماجرای سید محمد غزنوی گاهی آدم را به یاد سید محمد علی شیرازی می‌اندازد که او هم درس چندانی نخواند و خود را نماینده‌ی امام زمان و در نهایت خود امام خواند و بعدها از دل آن کیش بهائیت بیرون آمد. کاتب او را اغواگر خوانده که موجب وسواس در بین ناس شده است. با توجه به باورهای راسخ شیعی و روحیه دینی و سرشار از احترام کاتب به فیگورهای مذهبی، از لحن کاتب پیداست که او را به چیزی نمی‌گرفته و کارش را از جنس شیادی و فریبکاری می‌دیده است. من تأکید ندارم که سید محمد غزنوی حتما کم‌سواد و شیاد بوده ولی اینکه او در مدخل دانشنامه «عالم بزرگ و شاخص و دارای کررسی تدریس در نجف» و «صاحب آثار و تألیفات» (دانشنامه، ص ۳۶۲) دانسته شده است بدون آنکه نامی از یکی از تصانیف او به میان آید، خالی از مبالغه نیست ولی این هم تمام عیب و نقص این مدخل نیست. نقص عمده‌ی این مدخل نادیده گرفتن اصل این جریان در میان هزاره‌ها است. جریان اخباری در میان هزاره‌ها، صرف نظر از شخصیت سید محمد غزنوی سزاوار بررسی و مطالعه است. تعداد جمعیت آنان، اجرای مناسک و از همه مهم‌تر چگونگی

ماجرای سید محمد غزنوی، طبق معمول مدخل‌های دانشنامه هزاره یا ناقص و مخدوش است یا آمیخته با مبالغه و مغالات. کاتب از این سید محمد به‌عنوان یک «طلبه‌ی کربلا» یاد کرده که علی‌القاعده نایستی سواد چندانی داشته باشد و کار او را از جنس «انداختن وسواس در بین ناس» تعبیر کرده است. گویی این سید محمد، با توجه به روحیه کم و بیش رایج آن روزگار در محیط حوزه‌های علمیه شیعه در عراق، به ظن غالب، چون درس خواندن و طی طریق اجتهاد را دشوار یافت، خود را اخباری خواند و بعد در غزنی رفت و پاره‌ای از عوام آنجا را فریفته‌ی خود کرد. از گزارش کاتب هم پیداست که این مبلغ اخباری‌گری در بین هزاره‌ها هرچه بود، علم و سواد دینی در خور اعتنا نداشت. نخست باید گزارش کاتب را ببینیم. کاتب در کتاب «نژادنامه افغان» در ذکر «فرقه‌ی مغول جغتایی» آورده است: «و جمعی از این فرقه در قریه ککرک از قریه‌جات غربی غزنین به نام هزاره‌ی جغتو ساکن و همه شیعه و بعضی به این نزدیکی‌ها به اغوای سید محمدنامی از طلبه‌ی کربلا طریقه‌ی اخباری اختیار کرده و نادانسته در بین ناس وسواس انداخته است» (کاتب، نژادنامه افغان، نسخه خطی، ص ۴۳). نخستین معلومات از این اخباریان متأخر هزاره را از

در مورد این جریان اخباری‌های هزاره در غزنی خالی است. تحولات متأخر این فرقه هم می‌تواند موضوع دلچسب باشد. ارتباط آنان با شیعیان اصولی و معتقد به اجتهاد هم نکته‌ی سزاوار توجه است که متأسفانه جای آن در دانشنامه خالی است. تر و خشک بافتن در مورد ابن سینا از آنجا که از آدرس هزاره صورت می‌گیرد، غم‌انگیز است ورنه عطش علمی خواننده با هزاران نوشته‌ی هزاران بار بهتر از مدخل دانشنامه اشباع شدنی است. اما در مورد اخباری‌های هزاره متأسفانه، هیچ منبع دیگری هم وجود ندارد و این فرصت نیز با سهل‌انگاری و تکرار مکررات مفت بر باد شده است. کاش دانشنامه هزاره از عهده همین یک مورد به‌درستی بر می‌آمد.

چهارم: اسماعیلیه

مدخل اسماعیلیه هم بی‌تعارف فاجعه‌بار است. برای نوشتن در مورد اسماعیلیه، اسماعیلی بودن کافی نیست، بلکه پیش و بیش از آن تخصص لازم است. این نوشته تا جایی که به کلیت جریان اسماعیلی باز می‌گردد تکرار نیمه‌و ناقص پاره‌ای معلومات کلی و همگانی است و تا جایی که به هزاره‌ها و حوزه‌ی بلخ باز می‌گردد، مطلقاً حرفی برای گفتن ندارد. دعوت اسماعیلی در حوزه‌ی بلخ سرشت خاص خود را دارد

تمسک به اخبار برای هر فرد مکلف سزاوار توجه است. از لحاظ انتروپولوژیک نیز وجود دسته‌ای از شیعیان امامی که بدون حضور مجتهد تکالیف دینی شان را انجام می‌دهند، مهم است. آیا آنان هیچ رهبر مذهبی ندارند یا اگر دارند موقعیت معنوی و جایگاه دینی شخص روحانی در میان آنان چگونه است و از همه مهم‌تر آنان چگونه مناسک دینی را به پراتیک اجتماعی پیوند می‌زنند و تعالیم دینی و پرداخت مالیات دینی شان چگونه انجام می‌شوند. عنوان این مدخل در دانشنامه هزاره «اخباری‌ها» است و در توضیح آن آمده: «گروهی از شیعیان امامی». دو سوم نوشته به گزارش همراه با خلط مباحثی که در پیش گفته شد به‌طور نیمه ناقص به جریان اخباری در کلیت جهان شیعی پرداخته و در پایان در حد یک پارگراف از برخی مردمان به‌عنوان پیروان مسلک اخباری یاد شده است. «در زمان حاضر (۱۳۸۹) در غزنه و نواحی و روستاهای اطراف جمعی از اخباری‌ها از سادات و مردم هزاره وجود دارند و طلابی از آنان در حوزه‌ی علمیه خارج و داخل مشغول تحصیل علم هستند» (ص ۳۶۳). این طلابی که اجتهاد را قبول ندارند و به مجتهد نیاز ندارند چه تحصیل می‌کنند؟ متون درسی آنان چیستند؟ به هر حال جای یک پژوهش جدی فرقه‌شناسانه و انتروپولوژیک

شدند. مؤلفان رسایل اخوان الصفا احتمالا در یک محفل سری در بصره متشکل شده بودند ولی طبق گزارش جمال‌الدین قفطی در «تاریخ الحکما» پاره‌ای از نویسندگان این مجموعه رسایل از حوزه‌ی بلخ و سیستان و بست بودند. بنابراین آن جریان اسماعیلی که در جغرافیای تاریخی و فرهنگی هزاره‌ها از جنوب تا شمال نضج یافت و تکوین پیدا کرد، اسماعیلیه متن محور است. فلسفه و کلام اسماعیلی در این خطه تدوین شد. در مدخل اسماعیلیه به این نکته مطلقا اشاره نشده است.

۲. جنبش اسماعیلیه در کل و جریان اسماعیلی‌ای که در خلال سده‌ها در جغرافیای انسانی و فرهنگی هزاره تکوین یافت به‌طور خاص، یک جریان فلسفی و کلامی بود: ارکان کلام و فلسفه اسماعیلی در این خطه تدوین شد؛ نظریه امامت، نظریه نبوت، قائمیت و تلقی دوری از تاریخ و به خصوص نظریه تأویل که در آثار ناصر خسرو به کمال می‌رسد در هیچ جا سابقه ندارند. اگر به یاد بیاوریم که ابوالحسن عامری از دانشمندان دربار بخارا و دلبسته به حکمت سیاسی پیش از اسلام، خراسان را سرزمین «بدون نبوت» خوانده بود، نظریه نبوت اسماعیلی به‌گونه‌ای که در اثر ابویعقوب سجستانی تدوین شده است، با این جغرافیای فرهنگی و معنوی تناسب دارد.

که نه با خشونت و فدایی‌گری حسن صباح قابل مقایسه است نه با دعوی خلافت فاطمیان مصر و نه با خشونت و مردم‌آزاری قرمطیان بحرین. جریان اسماعیلی در حوزه بلخ بیش از آنکه سیاسی یا نظامی باشد، فرهنگی و فلسفی بود و از چیزی که مطلقا در مدخل اسماعیلیان دانش‌نامه هزاره خبری نیست، همین نکته است. در مورد این مدخل که یکی از مدخل‌های مفصل دانش‌نامه هزاره است به ذکر سه نکته اکتفا می‌کنم:

۱. حوزه‌ی بلخ از وادی سیستان در جنوب تا بخارا و سمرقند در شمال به لحاظ تاریخ اسماعیلی اهمیت‌ی خاص دارد. زیرا بعد از فروپاشی دولت فاطمی، مرکز سیاسی اسماعیلیه به قلاع الموت و کمی هم در قهستان منتقل شد ولی حوزه‌ی بلخ به حوزه‌ی فرهنگی اسماعیلیان بدل شد. بلخ به موجب کتاب «بیان‌الادیان» نعمت بن علوی بلخی کانون ادیان و فرّق بود و اسماعیلیان این خطه به‌طور نسبی دور از آزار قدرت سیاسی و دیگر گروه‌های رقیب به تدوین فلسفه و کلام اسماعیلی موفق شدند. از «کشف‌المحجوب» تا «اثبات النبوة» ابویعقوب سجستانی گرفته تا آثار پرشمار ناصر خسرو از جمله «جامع‌الحکمتین» و «زاد‌المسافرین» و «وجه‌دین» و «رسایل اخوان الصفا» همگی در حوزه‌ی بلخ تدوین

هم‌وغم نویسنده مصروف اسماعیلی‌سازی رجال و شخصیت‌های برجسته علمی جهان اسلام است که از فردوسی گرفته تا شمس تبریزی و مولانا جلال‌الدین بلخی و ابن‌سینا و ابوریحان و سنایی همه را در بر می‌گیرد. داستان شمس تبریزی و فردوسی یک تلاش آشکار و مذبوحانه است. فردوسی به تهمت رافضی بودن از قبرستان مسلمین رانده شد و مخالفان اسماعیلیه آنان را رافضی نمی‌گفتند، بل ملحد و قرمطی می‌گفتند؛ چنانکه حسنک وزیر به جرم قرمطی بودن در کنار مصلاهی بلخ به دار آویخته شد و التفات به همین نکته‌ی اندک می‌توانست نویسنده را از کوشش بیهوده باز دارد؛ ولی ظاهراً ترک عادت موجب بیماری است و نویسنده سلامت خود را در بی‌ربط‌نویسی دیده است.

اغلب موارد ادعای نویسنده بدون دلیل است؛ مانند اسماعیلی خواندن ابوریحان بیرونی و سنایی غزنوی، ولی آنجا که نویسنده‌ی مدخل خواسته است استدلال کند، مضحکه آفریده است. حجم مطالبی که نویسنده برای اثبات اسماعیلی بودن فردوسی و شمس تبریزی اختصاص داده است، چندین برابر ناصر خسرو است و در چند سطر که به ناصر خسرو اختصاص پیدا کرده یک جمله معنادار که اهمیت او را در تاریخ تفکر اسماعیلی نشان دهد،

این همه نه تنها ناگفته مانده است، بلکه از نظر نویسنده این مدخل، اصلاً اسماعیلیه یک جریان فکری و فلسفی و واجد هویت خاص نیست. به موجب این مدخل اسماعیلیه فقط یکی از فرقه‌های شیعی است که با امامت اسماعیل بن جعفر شروع می‌شود و دیگر هیچ ویژگی فکری و سیاسی و اعتقادی که آنان را از سایر فرق اسلامی جدا کند، وجود ندارد. وقتی که از تعبیر «خداوند جان و خرد» نتیجه گرفته می‌شود که فردوسی اسماعیلی بوده است و برای شمس تبریزی آن اسطوره‌ی سرشار از تکلف ساخته می‌شود، تنها اشتیاق نویسنده به اسماعیلیه‌سازی سیماهای فرهنگی جهان اسلام نشان داده می‌شود ولی در عوض خواننده را به آگاهی و شناخت او به ارکان تفکر اسماعیلی به شدت مشکوک و نومید می‌کند.

۳. در غیبت این دو نکته یعنی سرشت فرهنگی و متن‌محور اسماعیلیان هزاره و تدوین دیدگاه فلسفی و کلامی اسماعیلیان در حوزه‌ی فرهنگی بلخ، نویسنده تنها توانسته یک مشت معلومات تاریخی اغلب بی‌ربط و آمیخته با اسطوره و فولکلور و گرایش شدید به اسماعیلی‌سازی چهره‌های فرهنگی برجسته به دست بدهد. تاریخی که از اسماعیلیه پرداخته شده است جز پاره‌ای کلیات و عمومیات بسیار، عامیانه است.

دیده نمی‌شود (رجوع شود به صفحه ۶۱۲ ستون دوم، پاراگراف دوم). خواننده گاهی به صرافت می‌افتد که پرسد چه گلی بر سر ناصر خسرو اسماعیلی در این مدخل زده شده است که مدخل‌نویس در پی اسماعیلی‌سازی مولانا جلال‌الدین بلخی و شمس تبریزی و ابوریحان بیرونی برآمده است.

علاوه بر منابع مشکوک و غیرمعتبر و علاوه بر سوءبرداشت و نعل وارونه زدن، مدخل‌نویس از شدت اشتیاق به اسماعیلی‌سازی در نقل از منابع نیز امانت را رعایت نکرده است. اولاً، لازم نیست در یک مقاله علمی در مورد اسماعیلیان، حجم زیاد مطالب برای اثبات اسماعیلی بودن شخصی خاص - ولو که فردوسی باشد - اختصاص یابد؛ ثانیاً، در نقل دیدگاه‌ها نیز امانت رعایت نشده است. این مدعا که «پژوهش‌های جدید (زریاب خویی، امین ریاحی و حمیدرضا اردستانی) نیز اندیشه‌های اسماعیلی فردوسی را با تفصیلات بیشتر بحث و تحلیل می‌کنند» (همان، ویراست دوم، ص ۶۱۲) درست نیست، بلکه غلط و غلط‌انداز است. زریاب خویی در مقاله مفصل فردوسی را اسماعیلی خوانده ولی محمد امین ریاحی، ناتمامی استدلال‌های او را نشان داده و آن را تأیید نکرده و در کتابی که در مورد فردوسی

نوشته هیچ بحث تفصیلی در این مورد نیاورده است. وانگهی اگر قرار است که تکلیف مذهب فردوسی، به جای تحلیل مذهب اسماعیلی، روشن گردد نیز باید دیدگاه موافق و مخالف بیاید. در میان نوشته‌هایی که مذهب فردوسی را مورد بحث قرار داده از لحاظ احاطه بر موضوع و قوت استدلال و نگاه همه‌جانبه، هیچ نوشته‌ی به پای مقاله‌ی احمد مهدوی، استاد سابق دانشگاه هاروارد نمی‌رسد؛ در نوشته‌ی مدخل‌نویس هیچ اشاره‌ای به کار مهدوی نیست. بگذریم.

عین ماجرا در مورد مولانای بلخ و شمس تبریزی تکرار شده است. اگر قاعده و حساب و کتاب در گفتار باشد مولانای بلخ که همیشه از تقابل سنی و معتزلی دم می‌زند و به سنی بودن خود همواره مباهی و مفتخر است و یگانه مخالف هر نوع تأویل از نوع اعتزالی و فلسفی (اسماعیلی) آن است با چه منطقی می‌تواند اسماعیلی باشد؟ اسطوره شمس تبریزی تنها از لحاظ فولکلوریک شاید اهمیت داشته باشد ولی همین نقالی‌های عامیانه مایه‌های گزارش تاریخی نویسنده در این مدخل را می‌سازد. ارزیابی او از دولت‌شهر کوچک قهستان نیز فاقد ارزش و با مواد تاریخ ناسازگار است. قهستان به خصوص در زمانمداری عبدالرحیم ناصر ملجاء و پناه اغلب علمای

فرصت و رخصت خواند و نوشت در باب این امور را داشتیم در «رسایل اخوان الصفا» برخی افسانه‌ها دیده‌ام که با پاره‌ی قصص «نفحات الانس» جامی شباهت می‌رسانند. این امر کیهان‌شناسی اسماعیلی را با فرهنگ حوزه‌ی بلخ و ادب و اساطیر آن پیوند می‌زند و نسبت آن را با تعالیم مانوی و معارف هندوان که اولی در همین زمان‌ها در خوارزم و حدود شرقی آسیای میانه رایج بود، و دومی نیز از دیرباز در منطقه شناخته شده بود، سزاوار توجه می‌سازد. سمبولیسم عدد هفت، اسماعیلیه را به عمق تاریخ هزاره که به اشکال مختلف از هفت‌خوان تا هفت‌شهر عشق خود را در فرهنگ و ادب نشان داده است، متصل می‌کند؛ چنانکه دوازده امام و هفتاد و دو شهید شیعیان اثناعشری نیز بدون نسبت با مانویت و سمبولیسم مانوی نیست. سیمای قدسی در کیش زرتشت هفت و در مانویت دوازده است و همه‌ی این‌ها از لحاظ اتر و پولوژیک و داد و ستد بین‌الایمانی شایان توجه است، اما دریغ که یا فرصت نیست و یا فرصت‌های به دست آمده با سهل‌انگاری تلف می‌شود. اکنون در این گوشه‌ی غربت که نه از کتاب و منابع چیزی در دسترس است و نه رخصت و فرصت کار وجود دارد، تنها می‌توان با حسرت و تأسف به شاهکار دانش‌نامه هزاره

جهان اسلام بودند که از مصیبت چنگیز روی بدان سوی می‌نهادند. در بین رجالی که بدانجا پناه برده‌اند، اصناف علما و متعلقین به کیش‌های مختلف و مذاهب گوناگون اسلامی وجود دارند. قهستان با اینکه به الموت وابسته و پاس‌خگو بود، به اقتضای منطق موقعیت عمل می‌کرد، لذا در جای نسبتاً محاصره شده و آکنده از سنی و خارجی، اولویت شان بقا و دوام اقتدار سیاسی بود. منهاج السراج جوزجانی که به قول خودش «دو کورت به رسم سفارت» به «ملحدستان» رفته بود ضمن تأیید حسن رفتار ابو الفتح منصور و علم و فضل او، آنان را به کمتر از «ملحد» نمی‌نوازد؛ ولی دیگر زمان ملحدکشی عهد سلجوقی گذشته بود و اسماعیلیان نیز با «برهان قاطع» سخن نمی‌گفتند. این را از این جهت می‌گویم که التفات به این نکته می‌توانست تب اسماعیلی‌سازی در نویسنده را تخفیف دهد و به او تنبّه دهد که اگر بحث از فلسفه و کلام اسماعیلی در حدود امکان او نیست، دست‌کم حزم و احتیاط و پروا پیشه کند و در مورد نادانسته‌ها فضیلت سکوت را از دست ندهد.

به اجمال این نکته را هم بگویم و دامن سخن را برچینم. جنبش اسماعیلیه‌ی افغانستان از لحاظ اتر و پولوژیک نیز اهمیت بسیار دارد. من سال‌ها پیش که

دید و دچار اندوه و افسوس شد. وقتی که نکبت‌های زندگی و غربت فرهنگ دست به دست هم می‌دهند، همه چیز غم‌انگیز می‌شوند.

باری، در این غوغا که بوق و کرنای علمی بودن دانش‌نامه هر شام و صبح در ذهن و زبان و گوش و هوش ما تزریق می‌شود و دو طرف نزاع همدیگر را به سیاست‌زدگی و سیاسی‌بازی متهم می‌کنند، خواستم که با راستی‌آزمایی این چند مدخل غیرسیاسی میدان جدال را به جایی منتقل کنم که خیر و صلاح همه ما در آن است: میدان راستی‌آزمایی علمی.

با اقتدا به سنت برجی «خوشا آزمودن» (۵۶) پلاکت اکس پریری) مدخل‌ها را به محک آزمون بسپاریم. با موشکافی در مورد «تصفیه» و «تصرف» دقت نظر خود را به جامعه تبلیغ نکنیم که ما آنیم که در میدان تحقیق موی را از ماست می‌کشیم و حاضر نیستیم که تصفیه را به جای تصرف و تصرف را به جای تصفیه به کار ببریم چه رسد به دیگر خطاها که از ساحت ما دور و باشان ما ناجور است؛ بلکه باید با مقایسه و ارزیابی و راستی‌آزمایی هر مدخل، داشته‌ها و یافته‌های آن‌ها را در پیش چشم و گوش همگان قرار دهیم.

همه‌ی دانش‌نامه «الف» و «ب» و «میم» و «نون» نیست. از ضرب چاقوی

دانش‌نامه‌نویسان کم‌تر کسی که پیش به دانش‌نامه باز شده، امان یافته است. سیماهای مخدوش و نعلش‌های مثله‌شده‌ی بسیاری‌ها، از جمله آخوند خراسانی و ناصر خسرو و ابن‌سینا و مولانا جلال‌الدین بلخی را در اینجا می‌توان دید. «اندروین ره کشته بسیارند قربان شما». سایر مدخل‌های واجد بعد فرهنگی و تاریخی نیز وضع بهتر از آنچه که نمونه‌وار گفته شد ندارند. مدخل «بامیان» یک فاجعه تمام عیار است. من انتظار داشتم که مدخل بامیان یک مرجع قوی در شناخت بامیان و بازتاب غنای فرهنگی و تاریخی مردم هزاره باشد ولی وقتی که دیدم که صدر و ذیل حوادث تاریخی بامیان از هیوانگ تسنگ تا یعقوب لیث صفاری و عبدالرحمن خان و تشکیل حزب وحدت در چند سطر محدود، چیزی کم‌تر از نصف یک پاراگراف معمولی، به هم دوخته شده است، واقعا مأیوس شدم (رجوع شود به صفحه ۱۱۵۴، ویراست دوم). اصلا بامیان به‌عنوان یک شهر تاریخی و فرهنگی و تمدنی از مخیله ارباب دانش‌نامه غایب بوده و از بامیان تنها به‌عنوان «مرکز ولایت» و «ولایت بامیان» سخن رفته است. نه هیچ بحثی در تحول ساختار شهری و ادوار تاریخی شهر آمده است، نه هیچ بحثی در حدود جغرافیایی و قبض و بسط تاریخی آن آمده است، نه اهمیت

فرهنگی و دینی آن نشان داده شده است و نه یک جمله معنادار در مورد بعد هنری آن با آن همه غنا و پیچیدگی آمده است. آخر این چه بامیانی است؟ چه شکوهی؟ چه افتخاری؟ علم نویسنده‌ی مدخل بامیان از معلومات عمومی هیچ باشنده‌ی بامیان برتر نیست. واقع این است که برخورد بدین مایه بازیگوشانه و از سر بی‌مبالاتی و سهل‌انگاری و ساده‌پنداری عصبانی‌کننده است. مقاله «آل کرت» نیز همین وضعیت را دارد. کسی که علاقه دارد می‌تواند سلسله مقالات محمداسماعیل مبلغ در مجله آریانا در مورد آل کرت را با این مدخل مقایسه کند و به انحطاط و پس‌روی وحشتناک این چهل سال پی ببرد. هزاره‌دارای غنای فرهنگی و تاریخی است ولی دانشنامه هزاره بازتاب این فرهنگ نیست. در این عصر هزاره‌ستیزی، رسالت هر انسان با وجدان است که به قلب هزاره خنجر نزند. «بر این جان پریشان رحمت آرید / که روزی کاردان کاملی بود». بس است. پیش از آنکه دردهای بیشتری فوران کند باید زبان در کام کشید و قلم در نیام گذاشت. والسلام

۲۸ فروری ۲۰۲۴

(در حاشیه نقد و دفاع‌های دانشنامه هزاره)

«صاحب دیوان ما گویی نمی‌داند حساب
کاندر این طغرا نشان حسبه لله نیست»

اسدالله سعادت‌ی

بارش بی‌امان باران نقد، بر «دیوان ما»// «دانشنامه ما» پای سید ابوطالب مظفری یکی از ارجمندترین صاحبان/ سیاست‌گذاران این دیوان را نیز داخل رینگ دفاع کشاند. بدون هیچ‌گونه تعارف تأکید می‌کنم که سید ابوطالب مظفری یکی از کسانی است که در نزد من خیلی ارجمند است. من هرچند که توفیق دوستی به معنای متعارف را با آقای مظفری نداشته‌ام؛ اما تصویری از او در ذهن داشتم/ دارم که او را در خیال‌خانه من از بسیاری‌ها بالاتر می‌نشاند.

آن روزی که او با مصرعی از یک غزل حافظ؛ «کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست»، به میدان آمد، من خیلی

خوشحال شدم و آن را به فال نیک گرفتم؛ هرچند که خشم و زخم خوردگی را در لحنش می‌شد احساس کرد.

دلیل خوشحالی ام این بود که من یک کار فرهنگی بزرگ، در قد و قامت دانشنامه را برای قومی که تیغ کشتار و آتش حرمان هرگز برای شان مجال نداده است تا خویشان خویش را از منظر و مرآی خود روایت کند، کاری بس مهم و اساسی می‌دانستم و می‌دانم. از این جهت تصور می‌کردم که با ورود ایشان به رینگ، اولاً بر زوایای تاریک «دیوان ما» نور لازم تابانده خواهد شد و ثانیاً فکر می‌کردم او شهادت این را دارد که اشتباهات را با ارتکاب اشتباه دیگر، سویه‌های سیاسی نبخشد.

نقدهایی را که من تا کنون کم و بیش در فضای مجازی در باره دانشنامه مرور کرده ام، جنبه‌های گوناگون دارند. آقای مظفیری نیز ممکن است متناسب به ابعاد مختلف آن نقدها، از جنبه‌های گوناگون به دفاع بر خیزد. شاید همه آن جنبه‌ها در جای خود مهم باشند؛ اما آنچه برای من مهم است؛ جنبه سیاسی کار است. اینکه اسامی کدام قریه یا قریه‌ها، کدام کتاب یا کتاب‌ها، کدام نشریه یا نشریه‌ها، کدام شخصیت مذهبی یا علمی، کدام نویسنده یا فعال فرهنگی، کدام منتقد یا شخصیت اجتماعی، کدام گیاه یا گیاهان کوهی در

دانشنامه ذکر شود یا نشود، بر سرنوشت جمعی ما تأثیر و اهمیت چندانی نخواهد داشت. آنچه سرشت و سرنوشت جمعی ما را متأثر می‌سازد، تصویر سیاسی ما است. این هزاره کیست که حالا تاریخ، گذشته، رجال، فرهنگ، جغرافیا و سرشت و سرنوشت غمبار خویش را روایت می‌کند؟ منظورم از کیستی هزاره دعوی بین هزاره و سید و قزلباش و امثالهم نیست و در مورد اینکه چه کسی هزاره است و چه کسی هزاره نیست؛ در اینجا نفیاً و اثباتاً اظهار نظری نمی‌کنم. منظور من از کیستی هزاره، ویژگی‌های سیاسی و اخلاقی و دینی اوست. آیا هزاره‌ها کافرانی اند که امیر عبدالرحمان خان با گرفتن فتوای کفر شان از علمای دربار، دمار از روزگار شان در آورد؟ یا محارب خدا و رسول خدا است که دولت اسلامی، از حنجره آیت‌الله دربار، محمد آصف محسنی، محارب بودنش را روی آنتن‌های رسانه «ملی؟» آن زمان فرستاد؟ یا نه؟ هزاره نه آن است که عبدالرحمان کفرش را - به زعم خود- ثابت کرد؛ و نه این است که آیت‌الله دربار دولت مجاهدین - به زعم خود- محاربش خواند. بلکه هزاره آن است که اوصاف و ویژگی‌های سیاسی، دینی و اخلاقی اش، از حلقوم شهید مزاری در فضای ملت‌هتب مقاومت غرب کابل فوران کرد؟ یعنی، هزاره‌ی مسلمان، آزاد

حال اما از کنار مقاومت غرب کابل و ادبیات برین و بی‌مانند آن دوره که هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی در تاریخ هزاره‌ها تکرار ناپذیر است، چشم پوشیده و آرام و سر به زیر گذشته است. انگار نه غرب کابلی بوده است؛ نه مقاومتی، نه شعری، نه سخنی، نه حماسه‌ای، نه چکامه‌ای و نه هیچ چیزی.

دیروز وقتی سومین قسمت از دفاعیه آقای مظفری سر از فیسبوک بر آورد، پاسخ ایشان در قسمت ادبیات مقاومت و تعریفی که از آن ارائه کرده بود، برایم جالب بود. ایشان سقف ادبیات مقاومت را بر سه ستون استوار کرده است؛ یکم، ادبیاتی که شاعران یک کشور در مورد تجاوز یک کشور خارجی خلق کرده باشد؛ دوم، ملی باشد؛ یعنی کل مردم آن کشور از اقوام مختلف آن را سروده باشند؛ و سوم اینکه عمر این اشعار، از نظر زمانی متناسب با محدوده زمانی اشغال باشد، نه پس از آن. ایشان سپس در مورد پایه چهارم نیز با تردید سخن گفته است؛ یعنی اینکه شعر مقاومت باید از داخل کشور و در زیر سایه اشغال سروده شده باشد، نه از خارج کشور. (نقل به مضمون)

سقف و ستون‌هایی را که استاد مظفری در تعریف ادبیات مقاومت طراحی کرده است، بنای تنگی را شکل می‌دهد که از نظر

اندیش، عدالت طلب، مشارکت طلب، طرفدار اصل وحدت ملی، مخالف سرسخت دشمنی اقوام، طرفدار تحمل یک دیگر؛ و خواهان پایان عصر جرم انگاری نژادی. قرار است کدام تصویر از هزاره را در دانشنامه ترسیم کنیم؟ از کدام منظر به هزاره نگاه کنیم. منظور از منظر، آن منظر یا پرسپکتیو فلسفی نیست؛ هدف، منظر سیاسی است. نظرگاه خود ما و روایت خود ما در منازعات سیاسی-نظامی در باره ما اصالت دارد، یا نظرگاه و روایت کسانی که با ما می‌جنگیدند؟

با توجه به آنچه گفته شد، وقتی جناب آقای مظفری به میدان آمد، «همه تن چشم شدم» و خیره به دنبال یک چیز گشتم: «پاسخ او در مورد مدخل ادبیات مقاومت». دلیل این عطش به دیدن آن پاسخ، روایتی بود که از مدخل نویس ادبیات مقاومت شنیده بودم. مدخل نویس ادبیات مقاومت در جایی گفته بود، او، آش ادبیات مقاومت را با اشاره و استشاره سرور ارجمند ما جناب آقای مظفری پخته است. گرچه مدخل نویس محترم ادبیات مقاومت، چشمش را بر زمینه‌های شکل‌گیری این ادبیات نبسته و بی‌توجه به سه مؤلفه مورد ادعای آقای مظفری، استبداد داخلی را نیز در کنار تجاوز خارجی یکی از زمینه‌های شکل‌گیری ادبیات مقاومت بیان کرده است. در عین

ایشان مانع اغیار است. یعنی هیچ یکی از پایه‌های سه‌گانه‌ای را که ایشان طرح کرده است، به ادبیات دوره مقاومت غرب کابل اجازه تکیه دادن به خود و نشستن زیر سقف بالای سرش را نمی‌دهد و هر سه معیار طرح شده، ادبیات دوره مقاومت غرب کابل را از دایره خود خارج می‌کند؛ زیرا مقاومت غرب کابل، مقاومت در برابر تجاوز خارجی نیست؛ ادبیات مربوط به مقاومت غرب کابل توسط کل مردم افغانستان از اقوام مختلف سروده نشده است؛ و سرانجام از نظر زمانی نیز، پس از پایان دوره اشغال است. بنا براین نامش هرچیزی که هست، ادبیات مقاومت نیست. آنچه من فهمیدم، این خلاصه پاسخ صاحب دیوان ما در مورد مقاومت غرب کابل است.

من البته تا زمانی که این پاسخ جناب آقای مظفری و این تعریف شان از ادبیات مقاومت را نخوانده بودم، تصورم چیز دیگری بود. قضیه را در حد سهل‌انگاری یک مدخل نویس، یا حداکثر سوگیری‌های حزبی و سیاسی درون قومی تفسیر و تحلیل می‌کردم؛ اما با پاسخ سرور ارجمندم جناب آقای مظفری این گمان بر من تقویت شد که مبادا نحوه برخورد با مقاومت غرب کابل، بسیار ریشه دارتر از این‌ها باشد و ریشه اش از برکه ناپیدای اطراف برون قومی آب بگیرد. اطرافی که نمی‌خواهند تصویر

شان در منازعات سیاسی-نظامی افغانستان شکسته شود. وگرنه چه رمزی و چه رازی در کار است که شاعر دردمندی و به قول خودش یاقوت بازمانده‌ای، در پیوند با سرشت منازعات سیاسی-قومی، یکباره چنین بی‌پروا شود و در دیوانی که به ظاهر از خود هزاره است، علیه فهم و تفسیر و روایت هزاره گام بگذارد؟ به نظر من این آن «زاهد ظاهر پرستی» نیست که «از حال ما آگاه» نباشد. آگاه هست. آن صاحب دیوانی هم نیست که حساب نداند. حساب هم می‌داند؛ اما با همه اینها وقتی می‌بینیم که: «کاندرین طغرا نشان حسبه لله نیست؛» شاید به قول خودش علت داشته باشد، نه دلیل؛ و این مایوس‌کننده است.

سرور ارجمند ما می‌داند که آن تعریف واقعی ارسطویی که شرط لازم و کافی معرف را همزمان و یکجا با خود داشته باشد، قرن‌ها است که از حوزه علوم انسانی رخت بر بسته و فقط در حوزه ریاضیات کاربرد دارد. آنچه فعلاً در حوزه ادبیات و علوم انسانی برای تعریف معرف می‌توان کم و بیش به کار برد شباهت‌های خانوادگی ویتگنشتاین است. حدود و ثغور مفاهیم، آن چنان روشن نیست که ایشان گفته است. بسیاری از اندیشمندان به این باور اند که ما باید به جای تعریف، تعیین مراد کنیم؛ زیرا هیچ‌گونه تعریفی

۲- محمد کاظم کاظمی یار و همکار آقای ابوطالب مظفری، در وبسایت رسمی اش، شعر مقاومت افغانستان را برخلاف آقای مظفری بر دوزمینه استوار کرده است: داخلی. (ر.ک: سایت رسمی محمد کاظم کاظمی، شعر مقاومت در افغانستان)

۳- دکتر ناصر محسنی نیا، در یک مقاله علمی-پژوهشی، تحت عنوان «مبانی ادبیات مقاومت معاصر ایران و عرب» به صورت مبسوط شرایط، ویژگی‌ها، زمانه و زمینه ادبیات مقاومت را در جامعه ایران و جوامع عربی به بحث گرفته است. ایشان تولید ادبیات مقاومت را نه صرفاً برابند تجاوز خارجی می‌داند، نه به نویسندگان و سراینده‌هایش کاری دارد که از یک «قوم» باشد یا از همه «اقوام؟!؟!»، و نه هم، زمان یا زمان‌های خاصی را شامل تعریف ادبیات مقاومت می‌کند. او ادبیات مقاومت در ایران را به سه مرحله تقسیم کرده است: دوره مشروطیت؛ دوره پهلوی؛ و دوره انقلاب. نمونه شاعرانی که در مرحله اول، شعر مقاومت سروده اند، افرادی مانند؛ ادیب المالک فراهانی، ملک الشعراء بهار، ایرج میرزا؛ علی اکبر دهخدا و امثال اینها است. نمونه شعرای مرحله دوم، کسانی مانند سیاوش کسرای، هوشنگ ابتهاج؛ فریدون مشیری؛ فروغ فرخ زاد؛ سهراب

سراسستی، در حوزه علوم انسانی و حوزه ادبیات وجود ندارد. مرزها چنان مغشوش اند که رسیدن به یک تعریف واحد و واقعی را ممتنع می‌سازد. شاید جناب آقای مظفری ادعا کند که هدف ما نیز در مدخل ادبیات مقاومت تعیین مراد بود؛ اما چنین ادعایی مشکل را رفع نمی‌کند. بنای کوچکی را که ایشان برای گنجاندن «جمع افراد» ادبیات مقاومت ساخته، به نظر من ابعادش دلبخواهی و بوالهوسانه انتخاب شده است؛ زیرا عرض و طول تعریف را آن چنان درهم فشرده است که به جای «مانع اغیار» بودن، جلو «جامع افراد» بودن را گرفته است.

معلوم نیست که این سه پایه مورد ادعای جناب آقای مظفری از کجا آمده است؟ هیچ منبع معتبری از حوزه زبان فارسی برای مدلل شدن مدعا بیان نشده است. همه منابعی که نویسنده در این باره خوانده است، خلاف ادعای شاعر ارجمند و صاحب دیوان و دانشنامه ما را ثابت می‌کند. چند نمونه را از باب مثال ذکر می‌کنیم:

۱- دانشنامه ادب فارسی، در مدخل ادبیات مقاومت افغانستان، دیوان‌های اشعار مربوط به مقاومت غرب کابل و شهادت شهید مزاری را با آوردن اسم دیوان‌ها، از مصادیق ادبیات مقاومت ثبت کرده است. (ر.ک: دانشنامه ادب فارسی، مدخل ادبیات مقاومت افغانستان)

مجموعه تعاریف موجود گزینش شده است. پرسش اساسی اما این است که ولو چنین تعریف غریبی وجود داشته باشد، این تعریف با دانشنامه هزاره و روایت هزاره از مقاومت و ادبیات مقاومت چه ربطی دارد؟ چرا باید این انتخاب می‌شد؟ وقتی خود تان می‌فرمایید که یکی از پایه‌های تعریف این است که همه مردم افغانستان، از اقوام مختلف باید آن را سروده باشند، مگر کل مدخل ادبیات مقاومت به صورت اتومات از دایره بحث دانشنامه یک قوم بیرون نمی‌شود؟

مگر قرار نیست که این دانشنامه برای هزاره باشد و از میان مجموعه تعاریف، تعریفی گزینش شود که هم مقصود هزاره از مقاومت و شعر مقاومت را برآورده سازد و هم با تعاریف شناخته شده‌تر و شایع‌تر این حوزه -چنانچه آورده شد- سازگارتر باشد؟ واقعاً نمی‌دانم چه رمزی در کار است. «زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست» ما باید به فهم و شناخت هزاره از خودش و روایتی که هزاره از مناسبات خود با دیگران دارد و منطقی که در مقاومت غرب کابل داشته است احترام بگذاریم.

به نظر من، مقاومت غرب کابل و روایتی که در متن آن پدید آمد؛ در مناسبات سیاسی-اجتماعی، بازتاب دهنده فهم و شناخت هزاره از خودش هست. مقاومت

سپهری و امثال اینها است. شعرای مرحله سوم نیز، کسانی هستند، مانند حمید سبزواری؛ مهرداد اوستا امیری؛ قیصر امین؛ شهریار و امثال این‌ها. (ر.ک: نشریه ادبیات پایداری، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره اول، پاییز ۱۳۸۸)

۴- روزنامه کیهان در مقاله‌ای تحت عنوان «جستاری در مفهوم شعر مقاومت و پایداری» شعر مقاومت را حاوی مبارزه در سه جبهه می‌داند: جبهه مبارزه با نفس اماره؛ جبهه مبارزه با استبداد داخلی؛ و جبهه مبارزه با تجاوز خارجی. (ر.ک: روزنامه کیهان، ۱۵ اسفند ۱۳۹۵، شماره ۲۱۵۷۷)

۵- در نگاه اسلامی-شیعی ما اشعار مربوط به حادثه عاشورا و شهادت امام حسین نیز مصداق روشنی از ادبیات مقاومت است. ادبیاتی که نه بر پایه تجاوز خارجی استوار است و نه بر پایه محدوده زمانی خاص و نه هم همه مردم یک کشور از حیث احترام به «وحدت ملی!» و «عدالت اجتماعی!» در سرودن آن سهم مساوی گرفته‌اند.

گرچه صاحب دیوان ما، به دلیل هوش و فراست سرشارش، به منظور بستن پنجره‌های حمله بر خود، گفته است که تعریف ما تعریف خاصی است و از میان

با توجه به دفاعیه‌هایی که تا هنوز خوانده ام، مخصوصاً با دقت به دفاعیه آقای ابوطالب مظفری در مورد مدخل ادبیات مقاومت، تصور می‌کنم یک جای کار به شدت می‌لنگد. صادقانه پیشنهاد می‌کنم اگر ارباب و اصحاب دانشنامه می‌خواهند کارشان برای هزاره و به نفع هزاره باشد، کاستی‌های سیاسی را رفع و نگاه‌شان را در قسمت مقاومت غرب کابل و موارد مرتبط با آن تصحیح کنند. در غیر آن صورت، اگر «در» همچنان بر همین پاشنه بچرخد و بازی به همین منوال ادامه یابد، بهتر است عطای دانشنامه به لقایش بخشیده شود و بعد از این نیز، ما باشیم و همین مردم خسته از درد و رنج؛ و زخمی از دست دوست و دشمن؛ کماکان بدون دانشنامه و دیوان؛ زیرا: «عاشق دردی کش اندر بند مال و جاه نیست.»

۲۸-فبروری-۲۰۲۴

غرب کابل و مزاری در هزاره ذوب شده است و هزاره در مقاومت غرب کابل و مزاری. در آن مقاومت بود که هزاره خود را تمام‌قد در آینه آبی چشمان مزاری متجلی یافت و در کلام ساده و صادقانه اش خویشتن را باز شناخت. این نوع نگاه به شهید مزاری و مقاومت غرب کابل، یک نگاه ناشی از گرایش‌های حزبی نیست؛ ربطی به نصر و سپاه و حرکت و وحدت ندارد. جزء واقعیت‌های زیسته جامعه ماست. هزاره نه تنها در حیات مزاری، بلکه بعد از شهادتش نیز خود را با او و راه او و آرمان او و مقاومت او تفسیر می‌کند. مگر ندیدیم که چگونه موج عظیم و متلاطم مشایعت کنندگان سوگوار چونان کهکشان «از غزنه تا بلخ گسترانده» شد؟ مگر ندیدیم که چگونه با شهادت او هزاره در «هفت اقلیم عالم» در ماتم عمیق فرو رفت؛ مگر نمی‌بینیم که سه دهه بعد از شهادت او، هزاره در «هفت اقلیم عالم» از آسیا و اروپا و امریکا، تا استرالیا و کادانا و آفریقا و هر گوشه‌ای از دنیا که حضور دارند، سال روز شهادت او را تجلیل می‌کنند؟ مگر نمی‌بینیم که توده‌های هزاره هنوز هم با شنیدن نام مزاری با صدای بلند گریه می‌کنند؟ پس چگونه میشود دانشنامه هزاره نوشت؛ اما از مقاومت غرب کابل و ادبیات مقاومت در آن باره که در بین هزاره‌ها به همین عناوین شهره شهر است، چیزی نگفت؟

الف. معناشناسی

نخستین کار پرداختن به ماهیت دانشنامه است. دانشنامه که حداقل به اطلاعاتی جامع و در عین حال فشرده درباره دانسته‌ها و یافته‌های بشر معنا شده است تا در اختیار خوانندگان و نسل‌های کنونی و آینده قرار گیرد، قطعاً متفاوت از مجله، پایان‌نامه، رساله دکتری، کتاب، مردم‌نگاری، مردم‌شناسی و تاریخ‌نگاری است. بنابراین، دانشنامه به عنوان کتاب مرجع، چیزی فراتر از همه اینها و جامع همه مسایل مربوط به موضوعاتی است که دانشنامه به آن قید خورده است. دانشنامه در عین اینکه یک متن علمی است، اما با متون علمی دیگر که در آن مجالی برای نظریه پردازی و ارائه دیدگاه و نظریه است، متفاوت است. از باب مثال «دانشنامه اسلامی» رسالت خود را پرداختن به تمام مدخل‌های مربوط به اسلام در حوزه‌های مختلف تعریف نموده است. یا دانشنامه‌های تخصصی چون «دانشنامه علوم جنایی و اقتصادی» به تمام موضوعاتی می‌پردازد که مرتبط با جرم و اقتصاد است.

به نظر می‌رسد، پشوند یا قید دانشنامه مهم‌ترین عنصر یا بخش برای آن است که در پرتو آن، مسیر، چشم‌انداز، اهداف و نتایج مشخص و روشن می‌شود. از این جهت، دو کلمه «دانش» و «هزاره» در

مرجعیت علمی دانشنامه هزاره

ما برون را ننگریم و قال را
مادرون را بنگریم و حال را

امان‌الله فصیحی

دوستان دانشنامه‌نگار مدعی هستند که این کتاب برای نسل جدید هزاره که زبان انقلاب و جنگ و جهاد را نمی‌فهمند و برای دنیای جدید به عنوان یک متن مرجع و متن عملی نگارش شده است. من شخصا از این جهت خیلی خرسندم که یک چنین متنی نگارش شود و به زبان‌های زنده دنیا ترجمه شود. اما پرسش این است که آیا دانشنامه هزاره با این کمیت و کیفیت از چنین ظرفیتی برخوردار است؟ من پیشاپیش این پرسش را پاسخ نمی‌دهم؛ ولی برخی ویژگی‌های آن را می‌نویسم و قضاوت را به فرهیختگان هزاره و خوانندگان عزیز واگذار می‌کنم.

شخصی بتواند موضوعات مهم خود را در آن بیابد و موضوعات مهم حیات هزاره در آن انعکاس یافته باشد. اما دانش‌نامه هزاره دارای چنین شمولیتی نیست. از باب نمونه صرفاً به چند مورد اشاره می‌شود.

۱. کارشناسان و مشاوران علمی

در پی نامه سرگشاده اینجانب به نخبگان، بنده به صورت مستقیم و غیر مستقیم با تعدادی از کارشناسان و مشاوران علمی ارتباط گرفتم، نقش و دیدگاه آنها را در باره فرایند و محتوای دانش‌نامه جو یا شدم، فرمایش اکثر بزرگان این بود که در آغاز کار دانش‌نامه با ما یک مشورت صورت گرفته است و ما اصل کار را تأیید کرده‌ایم، نکاتی را هم به منظور انجام بهتر کار در ابتدا و بعد از نشر ویراست نخست جلد اول خدمت مسؤلین دانش‌نامه بیان کرده‌ایم ولی بعد از آن دیگر در جریان روند تهیه مدخل‌ها و نگارش مقالات قرار نگرفته‌ایم. از فرمایشات بزرگواران پیداست که نه تنها مقالات دانش‌نامه برای ملاحظه به بزرگان ارسال نشده است، بلکه روند و خطوط کلی نگارش دانش‌نامه نیز به سمع و نظر آنها نرسیده است. حتی از صحبت‌های برخی از اعضای شورای علمی نیز پیداست که خود آنها نیز محتوای مقالات را از نظر نگذرانده‌اند. هدف از نگارش این بند این

دانش‌نامه هزاره باید تعریف و مفهوم شناسی علمی و دقیق شود. اگرچه در ادبیات رایج مفهوم دانش و دانش‌نامه بدلیل سابقه طولانی و کارهای گسترده که در این زمینه صورت گرفته، روشن است، اما در عین حال با توجه به کار انجام شده در این دانش‌نامه این سوال جای طرح دارد که آیا به اطلاعات بدست آمده از میدان بوسیله مصاحبه یا چشم دید دانش گفته می‌شود یا آنها صرفاً داده یا مواد خام است که باید تبدیل به دانش شود؟ همچنان واژه «هزاره» که بار سیاسی، تاریخی، زیستی و تباری در آن برجسته و حتی مورد نزاع و جنجال است، باید به صورت دقیق با استفاده از رویکردهای مختلف؛ مخصوصاً رویکرد جامعه‌شناسانه و مبتنی بر داده‌های علوم اجتماعی و در عین حال با اتکا به ارتکازهای ذهنی و عرفی به صورت دقیق صورت‌بندی و تعریف شود. آیا این کار صورت گرفته است؟ نمی‌شود براساس کتاب‌های عمومی در مورد نژاد، قوم و تبار اکتفا کرد. چون خصوصیات مصداقی این مفاهیم در بسترهای اجتماعی متفاوت است.

ب. شمولیت

اولین پیش شرط رسیدن به منزلت مرجعیت، شمولیت دانش‌نامه است. دانش‌نامه باید هزاره‌شمول باشد و هر

است که بزرگانی که می‌شود به دانش افغانستان شمول و تخصص آنها اعتماد کرد، در فرایند کار نقش نداشته‌اند.

۲. گروه‌های ویراستاری و ارزیابان علمی

از بررسی این دسته دو کاستی بزرگ به دست می‌آید؛ نخست عدم شمولیت محتوایی است. در ذیل این عنوان چهار کارگروه تاریخ، فرهنگ (نقاشی، ادبیات، شعر و داستان)، سیاست، تاریخ معاصر و جغرافیا تشکیل شده است. معنای این سخن این است که به چهار بحث مذکور پرداخته می‌شود. حال سوال این است که آیا چهار عنوان مذکور درون‌مایه جامعه هزاره را به تصویر می‌کشد؟ برای سبک زندگی هزاره‌ها، فرهنگ به معنای علمی، اقتصاد، زراعت، پوشش گیاهان، محصولات باغی و زراعی، سرمایه‌های طبیعی، ساختارهای اجتماعی، نظام حقوقی، جمعیت، نظام خانواده، توسعه و پیشرفت، نظام ارتباطی و اخلاق اجتماعی، نیروهای اجتماعی و سرمایه‌های انسانی، آثار باستانی، بناهای تاریخی، زمین، معادن، خاک، ظرفیت‌های زمینی و غیره بحث می‌شود یا خیر؟ یقیناً این عناوین و عناوین دیگر از این قبیل نه ذیل گروه‌های فوق می‌گنجد و نه عزیزانی که در هر یک از گروه‌ها ذکر شده، تخصص علمی در عرصه‌های مذکور را دارند. پس با

عرصه‌های مهم زندگی هزاره چه باید کرد؟ حتی آیا از افراد مذکور واقعا در قلمروهای کاری شان استفاده شده است؟ چرا زندگی هزاره به چهار قلمرو تقلیل یافته است؟

در گام دوم، مصداق این گروه‌های محدود به همان چهار قلمرو، هزاره شیعه است و هزاره‌های اسماعیلی و حنفی به صورت مغفول مانده است. چون اگر آنها مورد توجه می‌بود، باید افرادی از آنها هم دعوت می‌شدند. علاوه بر آن افراد از مناطق مختلف و بهره‌مند از تخصص و گرایش‌های متفاوت در نظر گرفته نشده است. می‌تواند که دانشنامه یا از متخصصان طراز اول و یا به تناسب از متخصصان مناطق مختلف به صورت واقعی استفاده می‌کردند تا مقالات به صورت علمی ارزیابی می‌شد. آن هم افرادی که عمدتاً با حیات فرهنگی هزاره ارتباط نزدیک داشته باشند نه آنهایی که در کشورهای دور دست و یا نزدیک زندگی می‌کنند و تجربه زیسته در میان مردم ندارند. به قول معروف از دور دست برآتش دارند و چیزهایی در مورد افغانستان و هزاره شنیده‌اند.

۳. گروه‌های منطقه‌ای

برای مناطق مختلف هزاره‌نشین با همین عرض و طول که خود دانشنامه‌نگاران در نظر دارند (امامی، اسماعیلی، حنفی

هزاره را نشانه نگرفته است. جز چند مدخل محدود، مابقی همه به زمان حال مربوط است.

از نظر هم‌زمانی نیز شمولیت وجود ندارد؛ از ۶۴۶ مدخلی که من حساب کرده‌ام، حدود ۲۲۶ مدخل به اشخاص و ۲۱۸ مدخل به کتاب و نشریات، ۱۶۶ مدخل به مکان و قریه‌ها، ۱۱۹ مدخل به امور چون اداب و رسوم، قوم، حیوانات، گیاهان، بازی‌ها، باورهای عامیانه و ۱۷ مدخل به احزاب و تشکل‌های سیاسی و علمی - فرهنگی اختصاص یافته است که جز انسجام و اقتدار ملی مابقی در ایران فعال بوده‌اند. از همین‌جا می‌توان چند نقص عمده و اساسی را شناسایی کرد؛ در گام اول بخش محتوایی جامعه و بن‌سازه‌های فرهنگی هزاره و برخی کلیدواژه‌های حیاتی مثل «احیای هویت» با اینکه زمینه طرح داشت عمدا یا سهوا، توجه نشده است.

این امر بیانگر این است که دانشنامه‌نگاران عزیز طرح روشنی برای طراحی مدخل نداشته‌اند. در حالیکه در دانشنامه‌ها موضوعاتی مدخل می‌شود که قبل از همه سرشناس و بیانگر فاکتورهای اصلی موضوع دانشنامه باشد. ملاک سرشناس بودن هم این است که در منابع دیگر در مورد آن مطلب تولید شده باشد. کافی است که هر یک از این مداخل در گوگل سرچ

و سادات) فقط شانزده کارگروه منطقه‌ای تشکیل شده است. تمرکز آن نیز به برخی ولسوالی‌های هزاره‌نشین سه ولایت بامیان (مرکز، پنجو، یکه‌ولنگ و ورس)، دایکندی (اشترلی، سنگ‌تخت، مرکز دایکندی، میرامور و کیتی) و غزنی (قره‌باغ، مالستان، جاغوری و ناور) است. خارج از این قلمرو فقط به سه ولسوالی بلخاب، دایچوپان و لعل و سرجنگل پرداخته شده است. اما برای مناطق دیگر هیچ تدبیری سنجیده نشده است. همین نکته در مهندسی مداخل نیز خود را نشان داده است. دلیل عدم توجه به مناطق دیگر چیست؟ آیا کسی حاضر به همکاری نشده است یا اینکه عزمی برای تشکیل کارگروه برای مناطق دیگر نبوده است؟ در هر صورت دانشنامه از این جهت شمولیت ندارد و بسیاری از سروصداها از همین ناحیه است.

۴. صورت‌بندی مداخل

در مورد مدخل دانشنامه قبلا نکاتی را عرض کرده بودم. در اینجا به تناسب بحث به چند نکته دیگر پرداخته می‌شود.

الف. شمولیت موضوعی: مهم‌تر از همه شمولیت دانشنامه در گرو شمولیت در مداخل آن است. متأسفانه مداخل دانشنامه از شمولیت در زمانی و هم‌زمانی برخوردار نیست. از نظر تاریخی دانشنامه عمق تاریخ

شود. برای مثال «اوغور» مدخل می‌شود تا در دنیا معرفی شود، اما «آبه» مدخل نمی‌شود؛ همین‌طور چیزهای ریز و خرد دیگر در قسمت مکان‌ها، آداب و رسوم، ایشیا، جاه و مکان. اگر مدخل‌ها بررسی شود، روشن می‌شود که همین مدخل‌ها نیز هزاره شمول نیست و در موارد خاص محدود است.

در مورد هزاره‌های اهل سنت و اسماعیلی هم بیش از ده مقاله در مجموعه هشتصد مقاله نمی‌توان یافت که این خود غیر قابل دفاع است. برخی عزیزان نیز به معرفی جزئی‌ترین موضوعات با استفاده از یک کتاب پرداخته‌اند که بیانگر مخدوش بودن اطلاعات دانشنامه‌ای است.

ب. شمولیت محتوایی: مداخل آورده‌شده سویه‌های مختلف شناختی دارد که هم در مدخل‌یابی اهمیت دارد و هم در نگارش مقاله در مورد آن‌ها. برای مثال برای «آته» صرفاً یک سویه شناختی آن در دانشنامه لحاظ شده است که اسم یک طایفه آمده است، در حالیکه کاربرد اصلی آن برای «پدر» است و پدر در فرهنگ هزاره از جایگاه والایی برخوردار است. یا «آجه» به «مادرکلان» نیز استعمال می‌شود، ولی دانشنامه به این سویه‌های شناختی و کاربردی مدخل‌ها توجه نکرده است و به بیان سطحی‌ترین معنای مداخل

بسنده کرده است. «آبه» و «آیه» که در مناطق هزاره‌نشین مرادف مادر است کاملاً فراموش شده است. این کار هویت‌زدایی از اصطلاحات فرهنگی و راندن معناهای اصلی واژگان به ذهن ناآگاه جامعه است. «آجه‌گگ» را به‌عنوان معدن استفاده کرده است، ولی خطای فاحش آن این است که آن را در تعریف مدخل جزو ولایت بامیان معرفی کرده ولی در محتوای مقاله توضیح داده است که بخش اصلی آن در بهسود است. تناقض با این روشنی در عنوان و متن!! نمونه دیگر آغه را به‌عنوان زنان اشراف گرفته است، در حالیکه در برخی مناطق به خواهر نیز اطلاق می‌شود.

این در حالی است که در نگارش هر مدخل مباحث بسیار مهم که بیانگر سرمایه‌های شناختی هزاره است قابل طرح است. حتی همان آجگگ به مثابه معدن دارای سویه‌ها و سرمایه شناختی است که اصلاً به آنها توجه نشده است. در واقع مداخل بسیار لخت و عریان معرفی شده و با بسترهای اجتماعی و فرهنگی هزاره پیوند نخورده است. در حالیکه توقع از دانشنامه نگاری این است که این سرمایه‌های شناختی در حال زوال باید حفظ و نگهداری شود. برای مثال آب در فرهنگ هزاره مدخل بسیار پر معنا است که اصلاً به آن توجه نشده است.

با حرف عطف آورده شده است. همینطور مدخل شبه‌جمله آمده است؛ مثل «ارزگان در زمان امیرعبدالرحمان». اراده نویسندگان بر این بوده است که تعداد از مداخل مرتبط با ارزگان را اینجا بیاورند؛ چون حرف اول آنها با این جلد سازگار نبوده از یک ترفند استفاده کرده‌اند و آن گذاشتن اسم ارزگان در اول هر مدخل است. مثل مدخل «ارزگان و ویرانی» و «ارزگان در زمان امیر عبدالرحمان». این خلاف اصل دانشنامه‌نگاری است و چنین روش‌گزینی کل نظم را به هم می‌زند. خوب اگر قصد بر مدخل‌سازی است باید در موارد دیگر نیز چنین می‌شد. از طرف دیگر برخی مداخل با همین ترفند نیز حذف شده است.

د. فقدان قاعده در تشخیص ارتباط و عدم ارتباط مداخل: قاعده مشخص وجود ندارد که بشود براساس آن تشخیص داد که کدام پدیده مرتبط با هزاره است یا نیست؟ همانگونه که ذکر شد چرا حجم وسیع از مقالات به اشخاص، کتاب و اماکن اختصاص یافته است؟ این امر بیانگر این است که یک قوه مدبره که توازن و تعادل را تنظیم کند وجود نداشته است.

از سوی دیگر برخی چیزهای عام آمده است و برخی آنها نیامده است؛ مثلاً اسلام به‌عنوان دین هزاره و افغانستان به‌عنوان زیستگاه هزاره آمده است، اما افغانی

در قسمت معرفی اشخاص هم فقط به معرفی شخص و فعالیت‌های دم‌دستی او اکتفا شده است؛ در حالیکه یکی از فلسفه‌های آوردن اشخاص در دانشنامه‌ها رسوخ در متن جامعه از طریق بررسی افراد است. به‌نحوی که خواننده با زندگی‌نامه یک شخص با زمینه و زمامه او و تأثیراتش در جامعه آشنا شود. لذا به افراد سرشناس و تأثیرگذار پرداخته می‌شود؛ نه هر شخصی.

ج. مدخل‌سازی: مشکل دیگر در مدخل‌گزینی مدخل‌سازی است؛ این کار با چند روش انجام شده است. نخست آوردن چیزهای که اصالتاً ریشه هزاره‌گی ندارد؛ مثل اتن. دوم پرداختن به موضوعات به‌صورت تکراری؛ برای مثال کتاب احیای هویت سه بار نگارش شده است. در حالیکه باید در یک مقاله تطورات آن نگارش می‌شد. آوردن مجموعه از کتاب‌های که هیچ ضرورتی به مدخل‌شدن ندارد؛ نگارندگان می‌توانستند خود نویسنده را در جایی خودش مدخل تعریف می‌کردند و تمام آثار و فعالیت وی را یکجا لیست می‌کردند. با حذف این مداخل‌ها یک سوم دانشنامه کم می‌شود. در مورد اشیا نیز چنین است. برای مثال سه نوع اسبیه را آورده است؛ در حالیکه می‌توانستند همه را در یک مقاله بنویسند. سوم استفاده از مداخل‌های ترکیبی است؛ چندین مدخل در مورد ارزگان

و منابع موجود و پایان آن ویراستاری ادبی است. مشکلات موجود در مقالات نشان می‌دهد که این مراحل ده‌گانه سپری نشده است. خوش‌بینانه‌ترین قضاوت این است که مقالات فقط ارزیابی فنی و ویراستاری اولیه شده است. اگر مراحل ده‌گانه سپری می‌شد، یقیناً مشکلات موجود (که خود بزرگان نیز قبول دارند)، برطرف می‌شد. به احتمال قوی یک نفر تمام مقالات را هم نخوانده است و یک‌دست‌سازی شکلی و ساختاری مقالات صورت نگرفته است. اگر یک فرد مسئول خواندن تمام مقالات می‌بود، یقیناً حداقل از نظر ساختاری و شکلی مقالات یک‌دست می‌شد (نمونه بعداً ذکر می‌شود).

۲. تخصص و مهارت دانشنامه‌نگاری

نویسندگان مقالات دانشنامه‌نگاری انسان‌های عزیز و بزرگواری هستند، اما هیچ‌کدام دانش نظری و تجربه عملی دانشنامه‌نگاری در هنگام نگارش مقالات این مجلد نداشته‌اند. طبق اطلاعات به دست آمده، نگارش مقاله برای دانشنامه اولین تجربه حرفه‌ای این عزیزان است؛ اگر سخن من بدون پشتوانه است، عزیزان می‌توانند رزومه علمی و دانشنامه‌نگاری خود را در سایت دانشنامه بارگزاری نمایند و از تخصصی علمی و تجربی خود مردم را اطمینان دهند.

به‌عنوان پول‌هزاره نیامده است. همچنین گاه نسبت سببی، باعث شده است که یک فرد در دانشنامه بیاید. برای مثال، در شناسه قومیت خانم جمیله احمدی، تاجیک ذکر شده است. آیا برعکس آن هم درست است؟ همین‌طور اشخاصی دیگری آمده است که در شناسه مدخل قزلباش ذکر شده است.

این موارد نشان می‌دهد که مدخل‌یابان منطق مشخص نداشته است. هر کسی هر آنچه را برایش آسان بوده به‌عنوان مدخل پیشنهاد داده و نگارش کرده است. مرور مداخل نشان می‌دهد که نویسندگان با عمق زیست‌جهان‌هزاره‌آشنایی ندارند. این امر سبب شده است که در شکار مدخل دچار مشکل شوند.

ج. اعتبار علمی

فاکتور دیگر مرجعیت، اعتبار علمی است. در نوشتار قبلی در مورد اعتبار و ارزش روش جمع‌آوری اطلاعات توضیح داده شد. علاوه‌بر تقیصه قبلی به چند نکته دیگر در این سیاهه اشاره می‌شود.

۱. طی مراحل مقاله دانشنامه‌نگاری

مقاله دانشنامه‌نگاری حداقل باید ده مرحله را سپری کند. شروع آن مدخل‌یابی، منبع‌یابی و نگارش مدخل براساس اطلاعات

یک موضوع نگارش می‌شود و هرگز مداخل به غیر متخصصین داده نمی‌شود. بالای شصت درصد دانش‌نامه جهان اسلام چنین است. سایر مدخل‌ها نیز توسط افراد متخصص و شناخته شده نگارش شده است. واگذاری مداخل به روش دانش‌نامه هزاره واقعا قابل دفاع نیست و بیانگر این است که هیچ دور نما و ملاک علمی برای واگذاری مقالات در مورد توجه نبوده است. متأسفانه نه تنها نویسندگان متخصص مداخل‌ها نیستند، بلکه اسم برخی از این عزیزان پرنویس اصلا در مراکز علمی مطرح نیستند و حتی گفته می‌شود که برخی اسامی مستعار و حجم بالای عزیزان نگارش و تحقیق را با نوشتن در دانش‌نامه هزاره آغاز کرده‌اند. از همین رو صفحات مجازی این روزها پر از خطاهایی است که در مقالات همین اشخاص دیده می‌شود. مقایسه رفرنس‌های دانش‌نامه نشان می‌دهد که نویسندگان دارای پر کار در دانش‌نامه فقط آدرس داده و منابع دارای اطلاعات موجود نیست و یا کاملاً بدفهم شده است. یک نمونه مقاله اوحدی است. چند نمونه را قبلاً خدمت عرض کرده بودم.

۴. کمیت و کیفیت نویسندگان

همان‌گونه که گروه‌های منطقه‌ای عمومیت و شمولیت ندارد، فراوانی نویسندگان نیز

۳. حجم نگارش مقاله توسط نویسندگان ۴۵ نفر به‌عنوان نویسندگان دانش‌نامه در اول کتاب درج شده است. اما بیشترین مقالات توسط چند نفر نگارش شده است. مقالات هر فرد از نظر کمیت چنین است: ۱۰۰، ۹۳، ۸۱، ۶۳، ۶۰، ۵۱، ۴۷، ۲۸، ۲۲، ۱۹، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۲، ۱۰، ۸، ۷، ۶، ۵، ۵، ۴، ۴، ۳، ۳، ۳، ۲، ۲، ۲، ۲، ۲، ۲، ۱، ۱، ۱، ۱.

قطع نظر از جهت‌گیری سیاسی عزیزان پر کار و پر نویس، واگذاری مداخل با این حجم به افراد خلاف روش دانش‌نامه‌های مکتوب و معتبر است. طبق نظر متخصصان دانش‌نامه نگاری، نگارش بیش از ده مداخل در یک مجموعه نزدیک به هشتصد مقاله خلاف اصول و رویه علمی است. نگارش مقاله در حجم بالای مثل دانش‌نامه هزاره آن هم در فاصله زمانی حدود پنج سال از سوی عزیزانی که شناخت تخصصی از هزاره و تجربه دانش‌نامه نگاری ندارند با منطق و روش‌های رایج دانش‌نامه نگاری سازگار نیست. به ویژه در موضوعاتی که به قول خود عزیزان منبع هم به قدر کافی وجود ندارد. کافی است که عزیزان به دانش‌نامه‌های لاتین و فارسی و از جمله دانش‌نامه جهان اسلام مراجعه کنند؛ به‌وضوح در می‌یابند که در عرف دنیا مقالات دانش‌نامه نوعاً توسط بهترین‌های

نیست تا اطلاعات شفاهی جمع‌آوری شود. در دانشنامه باید اطلاعات تولیدشده از منابع مختلف بدون سانسور جمع‌آوری شود. اگر قرار بود که دانشنامه با روش‌های مردم‌نگارانه کار شود، حتماً باید افرادی جذب می‌شد که به روش‌های پژوهشی مردم‌نگاری مسلط هستند تا از این طریق اطلاعات به درستی راستی آزمایی می‌شد. این کار نیز صورت نگرفته است.

۵. عدم رعایت معیارهای علمی در تشکیل برخی گروه‌های ویراستاران و ارزیابان علمی دانشنامه‌نگاران گرامی در انتخاب همکاران خود به تعریف رشته‌های علوم و عرصه‌های اجتماعی توجه نکرده‌اند. برای نمونه تلقی عزیزان از فرهنگ، شعر، ادبیات و هنر است. لذا سرورانی را در گروه فرهنگ دعوت کرده‌اند که در همین زمینه صاحب نام و آوازه هستند. اما هم معنای علمی فرهنگ و هم فرهنگ هزاره بسیار وسیع‌تر از معنای مورد نظر عزیزان است. فرهنگ با تاروپود زندگی بشر پیوند خورده است؛ تقلیل آن به چند مورد خاص ناصواب و خلاف روح علمی است. آنچه در دانشنامه لازم است، فرهنگ به معنای علمی و دانشگاهی آن است؛ چون دانشنامه تنها کتاب شعر، ادبیات و داستان نیست، بلکه کتابی است که در آن آداب و رسوم زندگی انعکاس داده می‌شود و قرار است

محدود است. یک نوع محدودیت مربوط به مناطق جغرافیایی افغانستان است. مطابق روش که دانشنامه در پیش گرفته است باید از تمام مناطق نویسنده جذب می‌کرد تا بتواند با توجه به شناختی که از محیط و منطقه دارند، داده‌ها را آنالیز و راستی آزمایی کنند. اما این کار صورت نگرفته است. از منظر تخصص هم اگر دقت شود، بیشترین مقالات توسط عزیزانی نگارش شده است که نوعا دارای تحصیلات حوزوی هستند و جز دکتر ساکایی، یحیی بیضا، اسلم جوادی و اسدالله شفایی، از چهره‌های مشهور دانشگاهی کسی دیگر حضور ندارد. تعداد مقالات دوستانی که اسم شان ذکر شد، نیز اندک است. برای مثال دکتر ساکایی هفت مقاله و بیضا دو مقاله نگارش کرده است. این امر خود را در طراحی مدخل‌ها نیز نشان داده است و مدخل‌ها را به سمت و سوی خاص هدایت کرده است.

حتی اگر قبول کنیم که دوستان دانش عمومی در مورد افغانستان دارند، ولی این مسلم است که دانش تخصصی در مورد هر منطقه و حتی مداخل انتخابی شان نداشته‌اند. به همین دلیل وقتی در مورد اشتباهات محتوایی یا جاماندن مداخل سؤال می‌شود؛ پاسخ‌شان این است که کسی همکاری نکرد و ما هم اطلاعات نداشته‌ایم. در حالیکه دانشنامه مردم‌نگاری

فاحش انجام شده باشد. من اعضای گروه جغرافیا را نمی‌شناسم، اما این سخن را به صورت واضح می‌گویم که اشتباهات مرتبط با اسامی و قلمروهای جغرافیای نشانگر این است که مشوره لازم با اعضای گروه جغرافیایی صورت نگرفته است. اگر این اشخاص حقیقتاً مورد مشوره قرار گرفته باشند، باید پاسخگوی اشتباهات خود باشند. نوعا قلمروهای جغرافیایی اشتباه درج شده است. کافی است که به صفحات مجازی افرادی که دانشنامه دست‌شان رسیده است، مراجعه شود.

۶. بی‌توجهی به تخصص‌های مورد نیاز دانشنامه‌نگاری

نگارش دانشنامه در مورد هزاره نیازمند آن است که به رشته‌های تخصصی دیگر هم توجه شود. با تخصص محدود نمی‌شود تمام کارهای دانشنامه را به پایان رساند. از جمله آن رشته‌ها آمار و جمعیت‌شناسی است. چون داده‌های آماری قابل اعتماد وجود ندارد. همچنین خصوصیات جمعیتی مردم هزاره نیازمند دقت و تحلیل است که این کار تنها از توان رشته جمعیت‌شناسی برمی‌آید. به همین خاطر است که داده‌های آماری تناقض ایجاد کرده است و هیچ پایه ندارد. برای مثال از یک سو می‌گویند که این دانشنامه شامل چهار دسته: شیعه

به‌عنوان مرجع در عرصه فرهنگ هزاره معرفی شود. جز دو نفر از عزیزان مندرج در ذیل گروه سیاست و تاریخ معاصر سایرین نیز سنخیتی با عنوان گروه ندارند. آقایان دکتر جواد صالحی و الهام غرجی، باید خودشان ابراز نظر کنند که چقدر محتوای سیاسی دانشنامه را به صورت عام و مقالات سیاسی دانشنامه را به صورت خاص ارزیابی کرده‌اند، ولی ردپایی معنادار از این عزیزان در دانشنامه دیده نمی‌شود، بلکه بیشتر به افرادی ارجاع داده شده است که حقیقتاً از متخصصان سیاست و تاریخ معاصر نیستند. علاوه بر آن جهت‌گیری سیاسی مشخصی نیز دارند و به قول ماکس وبر نتوانسته در عمل سیاست را از دانش جدا کند. گرایش‌های سیاسی‌شان دانشنامه را از مسیر اصلی آن منحرف کرده است. ضمن اینکه انتقادات جدی برخی از همین عزیزان بیانگر آن است که اسم‌شان برای تزیین درج شده است. شناخت عزیزان از روش‌های تحقیق میدانی و مردم‌نگاری نیز سطحی و غیر دقیق است.

من یقین دارم که عزیزان چون استاد ناطقی شفقایی، استاد فاضل کیانی، سیدغلام حسین موسوی، کاظم یزدانی از اعضای گروه تاریخ در عمق کارهای دانشنامه قرار نگرفته‌اند. بعید می‌دانم که زیر نظر این بزرگواران چنین اشتباهات

علمی نیست، بلکه به گزارش سازمان‌ها ارجاع داده شده است. حتی در دانشنامه از منابع و متون پشتون استفاده نشده است. اگر قرار است که ما با دانشنامه در مورد هزاره بنویسیم باید منابع تولیدشده به زبان پشتو و آثار وطنداران تاجیک را ببینیم؛ متأسفانه هر دو مغفول مانده است. حتی اسناد و گزارش‌های دولتی و منابع نگارش شده در کابل دیده نشده است. به دم دسترس‌ترین منابع ارجاع داده شده است.

۷. محتوا

بررسی موردی استاد امیری اعتبار و عمق محتوای مقالات اساسی را آفتابی ساخت و نشان داد که نزد اهل فن محتوای تولید شده مخدوش و بی‌معنا است. در عین حال به‌صورت عمومی محتوای دانشنامه نیز دارای مشکلات فراوان است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

الف. اشتباهات آشکار: همانگونه که در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی نمایان است، محتوای دانشنامه دارای خطاهای آشکار و پر تناقض است. خصوصاً در ثبت و ضبط مناطق، قلمرو جغرافیایی، اطلاعات افراد و اشخاص، معارف و مشاهیر. این مشکلات آن‌قدر فراوان است که حقیقتاً کمتر مقاله‌ای را در مورد مناطق می‌توان یافت که با خاطر آرام به آنها اعتماد و

امامی، حنفی، اسماعیلی و سادات می‌شود و در جایی دیگر جمعیت را ۱۹ تا ۲۵ درصد ذکر می‌کنند؛ چطور این دو سازگار است؟ در مقاله اسلام آمار شیعیان و هزاره‌ها ۲۰ تا ۳۰ درصد ذکر شده است (ص ۵۸۰) در دو صفحه بعد چنین آمده است: «جمعیت هزاره‌ها افزون بر هشت میلیون هزاره دوازده امامی، چهار میلیون هزاره سنی و یک و نیم میلیون هزاره اسماعیلی است» (۵۸۳) اما هیچ منبع معتبر آماری ذکر نمی‌کند بلکه صرفاً به کتابی ادرس می‌دهد که در این قسمت معتبر نیست. همین‌طور در موارد زیاد جمعیت یک منطقه کوچک به صورت دقیق ذکر می‌شود. خانه‌ها و جمعیت مناطق مختلف به‌صورت عدد ذکر شده است؛ بدون اینکه به یک منبع متقن آماری مستند کرده باشد. متخصصان روش تحقیق کیفی و کمی نیاز دیگر نگارش دانشنامه هزاره است. لازم است که دانشنامه‌نگاران گرامی از منبع‌شناسان متخصص مرتبط با هزاره استفاده می‌کردند. باستان‌شناس، مردم‌شناس، جامعه‌شناس، مورخ امور باستانی، مردم‌شناسی و مردم‌نگاری، مورخ افغانستان و حداقل مسلط به زبان انگلیسی نیاز مبرم دانشنامه‌نگاری است. متأسفانه هیچ کدام در دانشنامه‌نگاری لحاظ نشده است. شاید به اندازه انگلستان دست بتوان رفرنس انگلیسی پیدا کرد. آن هم متون

دانشنامه‌ای گردآوری نشده است. نوعاً تک منبع هم است. در واقع نصف دانشنامه از اطلاعات دانشنامه‌ای قابل اعتماد برخوردار نیست. سایر مدخل‌ها نیز پشتوانه اطلاعاتی قوی آنها را حمایت نمی‌کند.

د. حاشیه روی و خروج از موضوع: اصل در مقالات دانشنامه‌ای پرهیز از تکرار است. همانگونه که مداخل، الفاظ، عبارات نباید تکراری باشد، محتوا هم نباید تکرار شود. یعنی یک فرد در چند جا نباید بیاید. بلکه حداکثر کوشش صورت گیرد که در یک جا معرفی شود. اما در دانشنامه هزاره محتوا به وفور تکرار شده است. برای مثال به شهید کاظمی حداقل سه بار در مداخل اقتدار ملی، اقتدار ملی و معرفی مجموعه مقالات پرداخته شده است. در حالیکه اصل این است که یک بار باید پرداخته می‌شد و تمام کارهای انجام شده توسط یک شخص و کارهای انجام شده در مورد ایشان همانجا می‌آمد. همچنین در محتوای مقالات نیز خروج از موضوع فراوان دیده می‌شود. دلیل طولانی شدن برخی مقالات همین خروج از موضوع است. مثل مقاله ایسوم تیمور.

هـ. پراکنش اطلاعاتی: مشکل دیگر محتوا این است که دستخوش پراکنش و تکثر روشی است. عناوین و اطلاعات جمع‌آوری شده در مورد افراد و مکان‌ها

به‌عنوان منبع معرفی کرد. در مورد افراد نیز این اشتباهات رخ داده است. برای مثال دانشگاه ابن‌سینا در سال ۱۳۸۹ ش تأسیس شده است. اما در مورد یک فرد آمده است که در سال ۱۳۸۷ ش وارد دانشگاه ابن‌سینا شد و در سال ۱۳۹۰ ش از رشته علوم سیاسی فارغ‌التحصیل شد.

ب. جهت‌گیری در نگارش مقالات: مقالات مرتبط با اشخاص عمیقاً دارای جهت‌گیری ارزشی است و متکی به منابع قابل اعتماد نیست. هر کسی اشخاص را به روش و میل خود معرفی کرده است و قاعده مشخصی در معرفی افراد که حب و بغض در آن دخالت نکند، وجود ندارد. برای نمونه شما مقاله شهید اخلاصی را بخوانید؛ شما باخواندن این مقاله اصلاً با خدمات و کارهای این شهید بزرگوار آشنا نمی‌شوید. مقاله عباس ابراهیم‌زاده مرور شود. همچنین موارد دیگر.

ج. محتوای فاقد اطلاعات دانشنامه‌ای: در مورد ۲۱۸ مدخل کتاب‌ها و نشریات هیچ اطلاعات دانشنامه‌ای گردآوری نشده است. فقط فهرست کتاب‌ها است و بس که کاملتر از آن در سایت‌ها موجود است. بالغ بر ۲۲۶ مدخل شخصیت‌ها هم قریب به اتفاق براساس زندگی‌نامه خود نوشت، مصاحبه با خود افراد یا منابع همسو نگار شده است. در مورد این افراد نیز اطلاعات

و پراکنش جغرافیایی هزاره‌ها بررسی شده است. در این قسمت دقیقاً با مقاله زیستگاه هزاره‌ها تداخل دارد.

این مقاله از نظر عبارات نیز بسیار آشفته و متناقض است. برای مثال به عبارت زیر توجه شود: «هزاره‌های اهل سنت غزنی بیشتر ترکان کهن‌اند که خود را تاجیک می‌دانند، ترکانی که در دوران پاشاهان غزنویان ساکن غزنی شده‌اند. این ترکان برخی اکنون خودشان را ترک می‌دانند؛ اما در زبان، فرهنگ، آداب و رسوم و زندگی معیشتی و شیعه بودن هزاره هستند. برخی از این ترکان که در حقیقت هزاره اهل سنت هستند، خود را تاجیک می‌دانند...» (ص ۵۸۲) شما از عبارت فوق چه می‌فهمید؟! عبارت فوق مثل آن ضرب المثل است که بنده خدا در حرم امام رضا استاده شده بوده می‌گفته یا امام حسین فدای دستان بریده‌ات شوم تو کی ظهور می‌کند!! دلیل این تناقض‌گویی استفاده از منبع شلغم شورا است. دوستان گرامی به چنان منابعی چطور می‌شود اعتماد کرد؟ این عبارات پارادوکسی کال نشان می‌دهد که هیچ دقتی در کار نیست و هرچه در کتاب‌ها آمده آورده شده است.

در ادامه همین مقاله برای تکمیل شدن صفحات نحوه مواجهه حکومت‌ها با هزاره‌های شیعه را بیان کرده است. در حالیکه از نظر فنی ربطی ندارد.

متفاوت است. برای مثال مقاله ارزگان خاص، اشترلی و ایسوم تیمور با مقالات دیگر مقایسه شود. روش واحد در عنوان‌گذاری استفاده نشده است. حتی مقالات یک نویسنده دارای روش واحد نیست.

و. نارسایی عبارتی و محتوایی: واقعا برخی از مقالات هم از نظر محتوا دچار مشکل است و هم از نظر الفاظ و عبارات. بررسی همه ممکن نیست، فقط برای نمونه مقاله اسلام مرور شود. در این مقاله صرفا اسلام به صورت کلی تعریف شده و بعد سیر ورود آن به خراسان بررسی شده است. اما توقع این بود که در گام نخست اسلام در افغانستان معرفی می‌شد؛ یعنی صورت تحقیق یافته اسلام در افغانستان در زندگی مردم. در کنار آن به فرق کلامی، مذاهب اسلامی، گرایش‌های مختلف، جریان‌های اسلامی، تطورات اسلام و مشاهیر اسلام در افغانستان به صورت دقیق بررسی می‌شد تا خواننده با اسلام در افغانستان آشنا شود؛ نه اسلام انتزاعی که مقالات دانشنامه‌ای فراوان در مورد آن نگارش شده است. پس از آن نسبت اسلام و هزاره‌ها بررسی می‌شد؛ به عبارت دیگر جلوه اسلام در زندگی هزاره‌ها. اما در این مقاله این کار صورت نگرفته است. صفحات پایانی این مقاله ربطی به مدخل ندارد؛ به جای معرفی دین و مذهب هزاره‌ها مباحث جمعیت‌شناختی

اما سخن پایانی

دوستان از جمله جناب آقای شفایی در صحبتی که چند شب قبل داشت، بیان فرمودند که اصطلاحات دارای بارارزشی چون شهید، جهاد و مقاومت، از دانشنامه حذف شده است؛ زیرا این دانشنامه به‌عنوان یک متن مرجع علمی برای نسل جدید هزاره که در غرب رشد کرده است و با فضای انقلابی فاصله دارد و همچنین برای معرفی هزاره به مراکز و اشخاص علمی دنیای مدرن نگارش شده است. نسل جدید و دنیای نو با این اصطلاحات آشنایی ندارند.

اما سوال من از ایشان این است؛ جناب شفایی گرامی اگر نسل جدید هزاره در دنیای جدید با مفاهیم چون شهیدسازگاری ندارند، پس چرا هر ساله همین نسل برای رهبر شهید استاد مزاری تحت عنوان شهید مزاری برنامه می‌گیرند؟ ثانیاً سوال من از شما به‌عنوان شخصی که الان در دنیای غرب زندگی می‌کنید این است؛ اگر مراکز علمی غرب با شهید، جهاد، شهادت و استاد مشکل دارد، آیا با عناوین چون پایگاه امام صادق، امام حسن و پگاه پیروزی، امام علی نماد حکومت حق، افغانستان در کلام امام خمینی، افغانستان کانون مقاومت، اصول جامعه‌شناسی تبلیغ در افغانستان، اجوبه المسائل، استفتانات آیت الله محقق

کابلی، اصول دین در پرتو نهج البلاغه، اعراب سوره فاتحه، اصول و شاخص‌های تمدن نبوی، اعراب و توضیح عوامل ملامحسن، اصول نظام اداری از دیدگاه قرآن و حدیث، اسرار عدد چهل، اسلام در مقابل انحطاط و غرب‌زدگی معاصر، اسلام و جامعه‌شناسی، اسلام و حکومت، احکام جهاد، آخرین پیامبر، ابوذر انقلاب، هفته‌نامه انصاف، آداب عمره قران و آداب بیماری و احکام وفات و ده‌ها مدخل از این نوع کتاب‌ها، همین‌طور با عناوین چون مجاهد، عالم دین، مدرس و مبلغ دینی مشکل ندارند؟ آیا جریان‌های چون ائتلاف چهارگانه، ائتلاف هشتگانه، اتحاد انقلاب اسلامی افغانستان، اتحادیه مجاهدین اسلامی افغانستان و تشکل‌های علمی چون اتحادیه اسلامی دانشگاهیان افغانستان، اتحادیه علمای افغانستان، انجمن شاعران انقلاب اسلامی افغانستان، انجمن طلاب حرکت اسلامی افغانستان و تشکل‌های از این سنخ برای جهان غرب خیلی مقبولیت دارد؟ آیا شما می‌خواهید با این سنخ مدخل‌ها هزاره را به جهان غرب معرفی کنید؟ از شنیدن و خواندن عناوین مذکور آیا تقارن معنایی میان هزاره و صورت دینداری غالب حاکم امروز در جامعه افغانستان تبادر نمی‌کند؟ غربی‌ها برای شناخت هزاره به شناخت این سرمایه‌های فرهنگی و انسانی و

آداب و رسوم چون آتش سرقبر روشن کردن، آتش‌خانه، آشو، آتش‌الغو، آردبریو و امثال آن نیاز دارد؟ اگر هدف شما معرفی مفاخر هزاره در غرب است، چه لزومی دارد که افراد مثل شهید ابوذر غزنوی اول به حزب اسلامی سنجاق شود؟ شاید رسانه‌ها را بررسی کرده باشید که این دانشنامه برای خود هزاره‌ها مرجعیت ندارد. آیا هزاره‌ای که در جلد اول دانشنامه به تصویر کشیده شده

برای دنیای امروز مطلوبیت دارد؟

با این وضعیت چگونه این کتاب مرجع قرار می‌گیرد و در کدام قسمت مرجع واقع می‌شود؟ چه دست‌آوردی برای جامعه هزاره دارد؟ لطفاً روشن کنید که این کتاب را برای چه کسانی می‌نویسید؟ آیا محققین غربی که با روش‌های علمی مدرن کاملاً آشنا هستند به چنین کارهای بی‌بنیاد اعتماد می‌کنند؟

۲۹ فروری ۲۰۲۴

چند تذکر دوستانه به هیئت مدیره و شورای علمی دانشنامه هزاره

عباس دلجو

اول: من قبلاً به آقای اسدالله شفافایی که بعد از موج انتقادهای دوستان بر کاستی‌ها و نواقص ویراست اول دانشنامه هزاره که خواستار همکاری من شده بود تذکر دادم که متأسفانه نسبت کسالت جسمی و مصروفیت بیش از حد، توان شرکت در این گروه را ندارم، اما خواهشم اینست که نقدهای مستدل و موردی را که جمعی از شخصیت‌های چیزفهم و دلسوز جامعه هزاره کرده‌اند، نباید نادیده بگیرید. در ضمن همه منتظر ویرایش و تصحیح چاپ دوم جلد اول دانشنامه اند تا با چاپ آن فضای اعتماد دوباره ایجاد شده و زمینه‌ای شود برای ادامه کار شما عزیزان و چاپ جلدهای بعدی.

اما متأسفانه در ویراست دوم دانشنامه نیز خطاها و نواقص آشکار چاپ اول نه تنها

چوکات تنگ تعریف «هزاره فرهنگی» جانگرفته اند، از پیکر جامعه هزاره جدا کرده اند.

سوم): شما آقایان که خود را از نماینده‌گان فکری و فرهنگی جامعه‌ی مظلوم هزاره می‌دانید، قطعا بیشتر از من به یاد دارید که هزاره‌ها حداقل از ۱۸۸۰ میلادی و شروع حاکمیت استبدادی امیر عبدالرحمن جابر به این سو و در توالی چندین نسل، قتل عام، نسل‌کشی، اسارت، برده‌گی، غارت اموال، غصب زمین‌ها، کوچ اجباری، بلای خانمانسوز کوچی‌ها، توهین، تحقیر، طرد، نفی و... را با گوشت و پوست و خون خود و فرزندان شان تجربه کرده‌اند. با توجه به این گذشته‌ی خونبار جامعه هزاره، آیا شما به عنوان انسان‌های بازمانده از نسل‌کشی و قتل عام و برده‌گی اجدادتان، در خلا زیست کرده و از فضای حاکمیت سنت سیئه هزاره‌ستیزی حکام مستبد قبیلوی افغانستان علیه جامعه‌ی مظلوم هزاره متاثر نمی‌باشید؟ آیا رسالت و مسئولیت شما این است که مظلومیت خونبار مردم را به لقای اصطلاحاتی چون «علمی و آکادمیک» بخشیده و خود نیز با تیغ برنده‌ی این واژه‌ها، خنثی بنویسید؟ شما اگر گذشته تاریخی هزاره‌ها را به مثابه «رویداد خونبار» (bloody event) و یا حتی به مثابه «روایت حزن‌انگیز» (tragic

مرفوع نشد، بل با ضعف‌ها و نواقص بیشتر درج دانش‌نامه شده است. در حالی که همه دوستان انتظار داشتند که شما به نقدهای موردی، کارشناسانه و دلسوزانه تعدادی از نخبگان جامعه هزاره که بر شیوه‌ی نگارش و محتوا و ضعف‌ها و کاستی‌های ویراست دوم جلد اول دانش‌نامه هزاره شده است، توجه جدی مبذول می‌داشتید و با فرافکنی و سهل‌انگاری آن نقدها را با برچسپ «منازعات درون گروهی جهادی‌ها»، تقلیل نمی‌داید.

دوم): هیئت مدیره و شورای علمی دانش‌نامه هزاره باید متوجه باشند که با اجرای طرح من‌درآوردی «هزاره فرهنگی»، بخش عظیمی از «هزاره‌های تباری» که در چوکات تنگ هزاره فرهنگی جانگرفته اند از پیکر جامعه هزاره بریده و به بیرون پرت می‌شوند. چنانچه متولیان و کارگزاران «هزاره فرهنگی» در پوشش این طرح رموزانه، نه تنها دشمنان درونی جامعه هزاره را که هیچ‌گونه التزام و تعهد اخلاقی نسبت به سرنوشت جمعی این قوم نداشتند در دانش‌نامه هزاره جاسازی نموده اند، بل بخش عظیمی از هزاره‌های تباری را که شامل هزاره‌های پاکستان، مشهد، تربت جام، باخزر، تربت حیدریه و همچنان هزاره‌های غرب و جنوب غرب و هزاره‌های شمال و شمال شرق کشور می‌شوند و در

(narrative) در نظر می‌گرفتید، مطمئناً به عنوان یک انسان متعلق به این جامعه از کنار رویدادهای خونبار و روایت‌های مملو از کشتار و مظالمی که بر هزاره‌ها رفته است، بی‌تفاوت عبور نمی‌کردید. مگر می‌شود دانشنامه یک قوم مظلوم و بربادرفته را بنویسید، اما نگاه، برداشت و فهمی از هستی تاریخی این قوم مظلوم، ارایه‌کنید که در آن برداشت، از تاریخ خونین و مظلومیت دیرپای جامعه هزاره و مدافعان و قهرمانان سرافراز آن جامعه سخنی نرفته باشد؟ و ...؟؟؟؟

۱ مارچ ۲۰۲۴

نهضت نقد

محمدهادی احمدی

اگرچه سخن گفتن از شکل‌گیری «نهضت نقد» در جامعه ما هنوز زود است و یک ادعای بلندپروازانه؛ اما این جریان نقد و نقادی‌ای که در حال حاضر، در پیوند به «دانشنامه هزاره» به راه افتاده است، چه از نگاه پهنای (عمومیت یافتن در میان افراد جامعه و استقبال گسترده از آن) و چه از نگاه ژرفای (عمق و مایه علمی نقدها، البته نه لزوماً همه ایرادها)، نقب و تلنگری شمرده می‌شود برای به‌راه افتادن «نهضت نقد» در آینده؛ مشروط بر اینکه این حرکت در پیوند به موضوعات فکری، علمی و فرهنگی دیگر، -البته با حفظ ارزش‌ها و اصول علمی- دوام یابد و پخته و پخته‌تر شود.

با این حال، کم‌بینی‌ها، کوچک‌نمایی‌ها و تقلیل‌گرایی‌هایی نیز وجود دارد که این حرکت را بی‌مایه و در حد یک موج جذباتی تلقی و تعبیر می‌کنند.

ممکن نیست، بل به جای آن باید متن‌ها را بخوانیم و سخن‌ها را بشنویم و براساس آنچه عرضه شده، قضاوت کنیم. به قول مشهور به «ما قال» بنگریم، نه به «مَن قال»!

«أَنْظِرْ إِلَى مَا قَالُوا وَلَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ»
من عمیقاً به این باورم که این نقدها (آنچه قابلیت نقد نامیدن دارد) از سرِ حُسن نیت، دلسوزی و برای غنای هرچه بیشتر این اثر (دانشنامه هزاره) و برداشتن خلاءها و کاستی‌های آن صورت گرفته است.

هدف نقادان و ناقدان جز این نیست که اگر بناست چیزی برای معرفی و شناساندن هزاره‌ها در کنار سایر اقوام کشور عرضه شود، باید قوی، علمی، مستند، جامع و دربرگیرنده تمام ابعاد تاریخ، فرهنگ و داشته‌های معنوی و مادی این جامعه، به ویژه موضوعات راهبردی و استراتژیک آن باشد. و این یک امر مبارک و میمون است.

۲- نتایج

اگر کارگزاران محترم دانشنامه به این نقدها نگاه مثبت داشته باشند و برای اصلاح ضعف‌ها در تمام ابعاد، اقدام عملی و قابل قبول نمایند، این اثر به یک اثر غنی و معیاری تبدیل خواهد شد.

تا به حال آنچه دیده می‌شود متأسفانه مسوولان این پروژه، در برابر نقدها از خود

چنانکه برخی‌ها این نقدها را ضیاع وقت؛ برخی دیگر هم‌اوردی‌های سیاسی و شماری هم خُرده‌گیری‌های بی‌مورد در پیوند به یک اثر فاخر و فخیم می‌دانند.

با کمی تأمل اما دیده می‌شود که هیچ یک از این برداشت‌ها کل حقیقت را در دست ندارند و نیز پیامدها و پی‌آمدهای سازنده و حرکت‌بخش این حرکت فکری در آن‌ها در نظر گرفته نشده است.

شکی نیست که هر حرکت فکری انتقادی، یک سلسله عیب‌ها و پیامدهای ناخواسته را به همراه دارد؛ اما این معایب هرگز از آن ارزش بزرگی که این جنبش و جهش، در جامعه، خلق می‌کند، نمی‌کاهد.

اینجا به طور فشرده به چند نکته در پیوند به اهداف، نتایج و پیامدهای این جریان، اشاره می‌کنم:

۱- اهداف

هدف از نقدها - یعنی آنچه که از نظر علمی و فنی «نقد» خوانده می‌شود - هرگز خصومت شخصی، گروهی و حزبی با هیچ شخص حقیقی یا حکمی نبوده و نیست.

ما نباید نیت‌خوانی و ذهن‌خوانی کنیم که مثلاً کی چه نیتی دارد و در عمق ذهنش چه می‌گذرد. چنین چیزی اساساً

را بپذیرد و در کل هدف همه رسیدن به کمالِ مطلوب باشد.

۱مارچ ۲۰۲۴

انعطاف نشان نمی‌دهند و بعضاً منتقدان را به داشتنِ اغراضِ شخصی و گروهی متهم می‌سازند.

فکر می‌کنم، این یک جفای بزرگ هم در حق منتقدان است، هم در حق دانشنامه و هم در حق واقعیت‌ها و حقایقی که با تیغ سماجت سر بریده می‌شوند.

۳- پیامدها

به نظرم این نقادی‌ها می‌تواند در جهت ارتقای سطح فکری جامعه، زدودن غبار از چهره حقایق و ساختن یک جامعه نقاد مبتنی بر منطق و خردورزی، کمک کند و گامی باشد در راستای استدلالی ساختن برخوردها و عبور از دگم‌اندیشی‌ها و داوری‌های مبتنی بر علایق و سلیق! و اینکه کم‌کم نبرد فکری و اندیشه‌یی جایگاه واقعی خود را در فضای اجتماعی، احراز کند .

و اما تحت چه شرایطی؟

دست یافتن به اهداف، نتایج و پیامدهایی که در بالا به آنها اشاره شد، زمانی امکان‌پذیر است که نقدها هرچه بیشتر به تعریف علمی و فنی خود نزدیک شود. از هر گونه معایبی که نقد را از مسیر علمی و اصلی آن خارج می‌گرداند -مانند تهمت، توهین و ادعاهای غیرمستند- به جد پرهیز صورت بگیرد. طرف نقد، نقدها

چه سطح علمی‌ای، مدخل‌های دانش‌نامه را بنویسند، توجه نشده است. تا جایی که اطلاع دارم هر کسی برای دانش‌نامه‌ی هزاره مدخل می‌نویسد. چند نفر از محل ما پیام داد، از ما خواسته شده برای دانش‌نامه مقاله بنویسم. برخی از این افراد صنف ۱۲ بودند و چند نفر دیگر که در یکی از رشته‌ها لیسانس بودند، پیش از این که برای دانش‌نامه مدخل بنویسند، تجربه‌ای در نوشتن نداشتند. از طرف دیگر موضوع مدخل‌های دانش‌نامه بیش‌تر بر اساس سهمیه‌بخشی در نظر گرفته شده است و هر کسی طبق سهمیه‌ی خود خواسته نام افراد و... را وارد دانش‌نامه بسازد.

اصولا باید معیاری وجود داشته باشد که یک موضوع بنابر چه ویژگی‌ای وارد دانش‌نامه شود و آن موضوع را به‌عنوان مدخل چه کسی باید بنویسد. در غیر آن، کار به مشکل نگارشی و محتوایی دچار می‌شود که دانش‌نامه‌ی هزاره دچار شده است.

چند گونه مقاله وجود دارد که یکی از آن‌ها مقاله‌ی دانش‌نامه‌ای است. مقاله‌ی دانش‌نامه‌ای از یک‌سو فشرده باید نوشته شود و از سوی دیگر مستند و استوار بر یافته‌های علمی و پژوهشی باشد. حقیقت این است هر کسی نمی‌تواند مقاله و مدخل دانش‌نامه‌ای بنویسد، زیرا تهیه

یعقوب‌یسنای

درباره‌ی دانش‌نامه‌ی هزاره بسیار نوشته شد که بیش‌تر نوشته‌ها انتقادی بودند. غیر از دست‌اندرکاران دانش‌نامه، دیگران اکثرا منتقد شیوه‌ی کار دانش‌نامه بودند و برخی‌ها حتا به این نظر بودند این که دانش‌نامه با نگارش و محتوای موجود نوشته نمی‌شد، به‌تر بود. در کار علمی، حقیقت این است، اگر معیار علمی رعایت نشود، نوشتن به‌تر از نوشتن موضوعی است.

انتقادهای جدی و فنی در باره‌ی شیوه‌ی نگارش و محتوای دانش‌نامه وارد شد که به نظرم انتقادهای درست و دقیق استند. پرسش این است چرا دانش‌نامه‌ی هزاره دچار چنین مشکلات و پیرایشی و محتوایی شده است؟ برداشتم این است مدیران دانش‌نامه از اساس، کار دانش‌نامه را ساده گرفتند و بدون در نظرگیری اصول و معیار، کار را آغاز کردند. به این که چه کسانی در

روی‌کرد جدید استفاده کرد. در این صورت نیاز است مدیران دانش‌نامه چند ویراستار و گروهی از پژوهش‌گران مدخل‌نویس را استخدام کنند. پژوهش‌گران مدخل‌ها را طبق اصول و معیار تهیه کنند و بنویسند و ویراستاران روی‌کرد ویراستاری را مشخص و ویراستاری یک‌دست انجام دهند و مانند استاد کاظم کاظمی منت نگذارند که غیر از من ویراستار پیدا نمی‌شد و من تنها صدها صفحه را ویرایش می‌کنم. آن زمان نیز ده‌ها ویراستار حرفه‌ای در ایران و افغانستان وجود داشتند و حالا نیز دارند. برای دقت در ویراستاری، استاد کاظمی بایستی به مدیران دانش‌نامه می‌گفت ویرایش دانش‌نامه کار یک نفر نیست، چند ویراستار ایرانی یا افغانستانی را نیز استخدام کنید با من یا زیر نظرم کار کنند.

۱ مارچ ۲۰۲۴

مدخل دانش‌نامه‌ای ویژگی‌های حرفه‌ای و تخصصی خود را دارد.

به نظرم درست و مناسب این است مدیران دانش‌نامه‌ی هزاره با استفاده از انتقادهایی که صورت گرفته است در تهیه دانش‌نامه تجدید نظر کنند. به‌تر است دانش‌نامه‌ی هزاره در چند جلد موضوع‌بندی شود. منظورم از موضوع‌بندی این است که هر جلد در باره‌ی موضوعی باشد. مثلاً یک جلد در باره‌ی مشاهیر هزاره باشد، یک جلد در باره‌ی بازی، فرهنگ و هنرهای مردم هزاره، یک جلد در باره‌ی جغرافیای زندگی هزاره و... فعلاً کار دانش‌نامه لغت‌نامه‌ای اما بدون دسته‌بندی موضوعی است. پیش‌نهاد من این است هر جلد در باره‌ی موضوعی خاص بر اساس ترتیب الفبا باشد.

درست است که این روی‌کرد در دانش‌نامه‌نویسی نسبتاً سنتی است، اما برای دانش‌نامه‌ی قومی هزاره این روی‌کرد کارایی مناسب دارد. موضوع و حدود کار مشخص می‌شود که دانش‌نامه چه موضوع‌هایی را برمی‌گیرد و شامل چند جلد می‌شود.

بنابراین می‌توان کار دانش‌نامه را در روی‌کردی که جریان دارد، توقف داد و اطلاعات مفیدی که جمع‌آوری شده‌اند، طبق دسته‌بندی موضوعی از آن‌ها در

غیر عمدی، بیشتر افشا و رونما خواهد شد. یکی از مدخل‌های دانش‌نامه؛ مربوط به «باریک» قریه‌ای از توابع ولسوالی جاغوری است، که هم مرز با منطقه «شاکلی نوکه» ولسوالی قره باغ غزنی می‌باشد. مدخل نویس بامصاحبه انترنتی با دو نفر در خارج، روزنامه‌ای، موضوع را نوشته و دانش‌نامه هم به نشر سپرده است، که در آن، موارد ذیل قابل نقد و نظر است و باید اصلاح شود:

۱) اولاً «باریک»، نام اختصاصی یک قریه نیست. باریک، یک ناوه کلان از همان «بیک» جاغوری شروع و تا شهرزاید جاغوری، در امتداد خود، قریه‌های «کته غار» قره باغ، «ششیکه» جاغوری، و سه قریه «شاکلی نوکه» قره باغ را شامل می‌شود که در احصائیه رسمی کشور به همین نام و عنوان ثبت اند. بناءً «باریک»، خودش یک مدخل مستقل می‌تواند باشد، نه نام یک قریه و خاص «بیک» جاغوری! همه مردم می‌دانند که دو منطقه به نام «بیک» وجود دارد و معروف است. «بیک سرصاوغ» (سرساوغ) و «بیک باریک»؛ مدخل نویس چون تحقیق میدانی و منطقی نکرده و خودش اصلاً از منطقه معرفتی نداشته، اسم عام را مدخل خاص ساخته است. خوب است که «باریک» و «بیک»، هرکدام در مدخل خاص خود ذکر شوند و التقاط و اختلاط صورت نگیرد!

محمد عزیز

مدخل نویسی برای دانش‌نامه، بدون تحقیق میدانی از مناطق و قریه‌ها و شناخت دقیق موقعیت جغرافیایی و حدود اربعه مرزی و اطلاع از سوابق و وجه نام گذاری روستاها؛ اما با معلومات محدود انترنتی، فیسبوکی، تیلگرافی و تلفونی، کاری به شدت ناقص و غیرعلمی و مغایر با معیارهای دانش‌نامه نگاری است!

دانش‌نامه هزاره، با مدخل نویسی آشاری و الله دوستی تهاجمی بر دستمزد نوشته و هضم پول پروژه، مرتکب خطاها و خلط‌های بیشماری است که این روزها در صفحات فیسبوک، سیل آسارونمایی میشود و ضعف و وهن دانش‌نامه را آفتابی می‌کند! این در حالیکه اکثر مردم هنوز موفق به خواندن مدخل‌های مربوط به حوزه‌های مادی و معنوی‌شان نشده‌اند و در آینده، این خلط‌ها و خطاهای عمدی و

توابع آن را شامل می‌شود. فقط در باریکه ای محدود در جنوب غربی، به قریه چوپانقول «شارزایده» وصل است. و به فرض که مرز بیشتری هم داشته باشد، آیا نباید واقعیت بزرگ دیگر جغرافیایی در کنار آن، ذکر شود و برخورد حذفی صورت نگیرد؟! اینکه چرا از ذکر مرز جنوبی به آن طول و تفصیل «بیک» با «شاکلی نوکه»، خودداری شده و کل را ترک، از جزو نام برده؟ ما القای غرض مدخل نویسی نمی‌دانیم، بلکه به مشکل ناآشنایی موصوف با منطقه و عدم تحقیق میدانی و اکتفای سرسرسی ایشان به «مصاحبه انترنیتی» با باشنده محل و مسامحه کاری در دانشنامه هزاره، نسبت می‌دهیم!

۴) اسامی شخصیت‌ها و متنفذین «بیک» هم به قدری که شخصاً در منطقه شناخت دارم، زیاد دقیق نیست و از جمله «رئیس کاظم» و «حاجی محمد خان»، دو شخصیت سرشناس این قریه تا بیست سال پیش زنده بودند! اگر روال دانشنامه فقط بر لیست‌گیری از زنده‌ها باشد؛ از کجا معلوم که تا پایان دانشنامه، زندگان موجود مذکور هم در قید حیات بمانند! به هر حال موضوع مشاهیر، به خود مردم منطقه و قلم به داستان قریه «بیک» مربوط است و نمیتوانم چیزی بگویم!

۲) در همین مدخل که معرفی «بیک» است، ناگهان گریز به «کوه شار» زده شده و یکی از مناطق مهم ولسوالی جاغوری قلمداد گردیده است. اولاً کوه شار، یک نقطه از ده‌ها آبدۀ تاریخی موجود در کل منطقه است و در یک پاراگراف نمی‌گنجد و خود، یک مدخل مهم باستانی و تاریخی به شمار می‌رود که باید دقیق و در پیوند به دیگر آبدۀ‌های موجود در اطراف آن، مورد بحث و تحقیق علمی، تاریخی و باستانی قرار گیرد و آوازه ای و پیتوی برخورد نشود! ثانیاً «کوه شار» از لحاظ جغرافیایی، تنها به ولسوالی جاغوری متعلق نیست؛ به ولسوالی قره باغ هم تعلق دارد. یعنی که قلعه تاریخی «شار»، دقیقاً در راس و تیغه کوه واقع شده، که سمت شمال آن، آبریزه «بیک جاغوری» و سمت جنوب و شرق آن، آبریزه «شاکلی نوکه قره باغ» است. مدخل نویسی باید به این جنبه از ظرافت‌های منطقی و مشترکات جغرافیایی، اشراف داشته باشد و در ثبت و کتابت مالکیت‌ها دقت کند.

۳) مرز جنوبی «بیک»، به «کوه‌های مشترک بین شارزایده» منحصر شده و از ذکر شاکلی نوکه قره باغ، انصراف به عمل آمده است؛ در حالیکه «بیک»، از سمت جنوب، بیشترین مرز مشترک با «شاکلی نوکه» قره باغ دارد که همان «کوه شار» و

اما برخورد گزینشی با داشته‌های مادی و معنوی مردم و مناطق، هرگز کار علمی و حرفوی برای «دانشنامه هزاره» نیست! مدخل نویس، باید آشنای و اینترنتی ننویسد؛ اولاً خودش آگاهی و شناخت کافی از موضوع انتخابی مدخل داشته باشد و ثانیاً با تحقیق و مذاقه از جوانب مختلف و منابع مختلف، علم و اشراف خود به سوژه تحقیق را کامل کند و داده‌ها و داشته‌ها را مسئولانه و همه‌جانبه ثبت کند، نه بر اساس سلیقه، رابطه، تعلقات ذهن یا سایش و گرایش منطقه!

۱ مارچ ۲۰۲۴

پیرامون دانشنامه هزاره

کاظم یزدانی

مدتی است به خاطر مشکلات صحی، مشغول معالجه و تداوی هستم.

امروز فرصت شد به صفحات مجازی سری بزنم که متوجه شدم بحث دانشنامه هزاره داغ و جنجالی شده است. از طرفی هم عده‌ای از دوستان با توجه به این که اسم من هم جزو کارشناسان علمی، مشاوران و ارزیاب دانشنامه هزاره آمده است، پرسیده بودند که موضع را مشخص کنم.

عجالتاً به عرض دوستان می‌رسانم این جانب نه تنها در هیچ بخشی از دانشنامه هزاره عضویت نداشته‌ام، بلکه از مطالعه چند صفحه از جلد اول آن متوجه شدم که این دانشنامه ربطی به فرهنگ و تاریخ صحیح و واقعی‌یی هزاره‌ها ندارد. و داشته‌های فرهنگی و تاریخی و شخصیب‌ها و رجال برارنده و صادق هزاره تخریب و یا تحریف شده‌اند بنا بر این به هیچ عنوان

دانشنامه مذکور مورد تایید این جانب نبوده و نمی‌باشد و من در یک سفری وقتی با آقای اسدالله شفایی مواجه شدم به شدت از او انتقاد کردم که چرا چنین چیزهایی را به نام هزاره ختم کرده است؟

تفصیل دیدگاهم در مورد دانشنامه هزاره در یک فرصت مناسب تقدیم دوستان عزیز خواهد شد ان شاء الله تعالی .

۲ مارچ ۲۰۲۴

در حاشیه نقدهای دانشنامه هزاره - قسمت اول

اسدالله شفایی

همه می‌دانیم که طی هفته‌های اخیر، یکی از داغ‌ترین بحث‌ها در شبکه‌های اجتماعی مربوط به هزاره‌ها- و در مواردی غیر هزاره‌ها نیز- نقد دانشنامه هزاره بوده است. طبعاً واکنش به نقدها و طرح دیدگاه‌های مختلف راجع به دانشنامه هزاره مجال زیادی می‌طلبد چون این نقدها بر جنبه‌های مختلف فعالیت تدوین دانشنامه هزاره، از گزینش مدخل و محتوای مدخل‌ها گرفته و همچنین کمبودها و خطاهای معلوماتی و سایر موارد را در بر گرفته است. بنیاد دانشنامه در نظر دارد، مانند چهار سال قبل که رشته نقدهایی راجع به نحوه تدوین دانشنامه مطرح و از سوی بنیاد دانشنامه رشته پاسخ مفصل در شش قسمت در وبسایت آن منتشر شد، پاسخی تفصیلی به نقد و نظرها ارائه دهد؛ اما من به عنوان

آنچه از سوی دو یا سه تن از دست‌اندرکاران دانش‌نامه به شمول اینجانب و ابوطالب مظفری آمده، صرفاً توضیحاتی درباره شماری از موضوعاتی است که مورد توجه منتقدان محترم بوده است. از همین رو طرح نظر و دیدگاه از سوی سایر اعضای سازمان علمی دانش‌نامه و از جمله مولفان آن نباید موضع بنیاد دانش‌نامه هزاره تلقی شود.

تلاش من این است که بستر تدوین دانش‌نامه هزاره در یک فضای بدون تنش توضیح داده شود و تمام کسانی که راجع به چند و چون این طرح تحقیقاتی دغدغه دارند، در جریان مراحل شکل‌گیری آن قرار گیرند. از این رو سعی خواهم کرد با طرح عناوینی مباحث پیرامون دانش‌نامه هزاره را با خوانندگان و مخاطبان طی روزهای آینده شریک سازم. امیدواری من این است که هرگونه داوری راجع به جوانب مختلف دانش‌نامه بعد از شنیدن سخن دست‌اندرکاران آن راجع به چند و چون انجام این طرح و معضلاتی را که در سال‌های گذشته با آن درگیر بوده‌اند، صورت گیرد.

جایگاه کارشناسان و مشاوران علمی در دانش‌نامه هزاره

یکی از موضوعاتی که اخیراً راجع به دانش‌نامه هزاره در شبکه‌های اجتماعی مطرح شده، این است که شماری از کارشناسان و

مدیر اجرایی طرح دانش‌نامه هزاره لازم دیدم نکاتی را با مخاطبان و منتقدان دانش‌نامه هزاره در میان بگذارم.

در این رابطه چند نکته قابل ذکر است:

- توضیحاتی که ارائه خواهد شد، دفاع از کار دانش‌نامه هزاره نیست. به عبارتی دیگر دست‌اندرکاران دانش‌نامه خود را با منتقدان طرف دعوی و کشمکش نمی‌دانند تا جبهه‌گیری و از ساحت و کیان دانش‌نامه هزاره محافظت کنند. بلکه از نظر ما فضا باید به سمت گفتگو و تبادل نظر راجع به چند و چون کار دانش‌نامه هزاره پیش برود و نتایج مطلوب به دست آید.

- آنچه مطرح می‌شود، نظر فردی اینجانب به عنوان یکی از دست‌اندرکاران دانش‌نامه هزاره است که در طول سالها تمامی مراحل شکل‌گیری و تکوین این طرح را دنبال کرده است. در عین حال، پاسخ جمعی بنیاد دانش‌نامه هم از طریق صفحات رسمی دانش‌نامه به زودی منتشر خواهد شد.

- با اشاره به همین نکته برخی منتقدان به کرات گفته‌اند که دست‌اندرکاران دانش‌نامه هزاره «منتقدان دانش‌نامه را به اتخاذ رویکرد سیاسی» متهم کرده‌اند و سخن از تقابل منتقدان و مدافعان دانش‌نامه زده‌اند، این در حالی است که تاکنون موضع رسمی دانش‌نامه در باره موج نقدها اعلام نشده و

مشاوران علمی در سازمان علمی دانش‌نامه هزاره حضور صوری داشته‌اند و یا احیاناً نام این بزرگواران بدون این که سهم چندانی در تدوین و یا کارشناسی و ارزیابی مقالات داشته باشند، در دانش‌نامه آمده است تا به گفته منتقدان برای دانش‌نامه هزاره کسب اعتبار صورت بگیرد.

در قدم اول باید به اطلاع عموم مخاطبان برسانیم که در طول ۱۰ سال تقریباً عموم فرهنگیان و تحصیلکردگان در جامعه هزاره در جریان موضوع قرار گرفته و از سوی بنیاد دانش‌نامه هزاره درخواست همکاری با آنان صورت گرفته است. جواب اغلب این بزرگواران سکوت و یا احاله موضوع به زمان مناسب بوده و در مواردی وعده همکاری داده اما بعد در عمل کاری انجام نداده‌اند. در نتیجه بنیاد دانش‌نامه صرفاً نام کسانی را در فهرست سازمان علمی آورده که عملاً در بخش یا کل این روند با ما همکاری کرده‌اند. طبیعی است که چهره‌های شناخته شده جامعه هزاره در عرصه پژوهشی به طور مکرر مورد مشورت قرار گرفته و در موارد متعدد خواستار همکاری آنان شده‌ایم.

جایگاه خادم حسین ناطقی شفایی کیو به عنوان ویراستار و ارزیاب علمی گروه تاریخ در دانش‌نامه هزاره یکی از این موارد جناب خادم حسین

ناطق شفایی کیو بوده است. من شخصاً در چند نوبت سفر به کابل در جریان امور مقدماتی تدوین دانش‌نامه هزاره در سالهای ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۶ با جناب ناطقی شفایی همراه به جمعی از دوستان دیدار داشتم و جزئیات طرح تدوین دانش‌نامه را با ایشان به تفصیل در میان گذاشتم. ایشان ضمن آرزوی موفقیت برای دست‌اندرکاران این طرح گفت که در سنین کهنسالی توان چندانی برای کار جدی ندارد. من توضیح دادم که سعی می‌کنیم در موارد بسیار ضروری زحمت بدهیم و بر همین اساس ایشان قبول کرد که در حلقه ویراستاران و ارزیابان علمی در گروه تاریخ با دانش‌نامه هزاره همکار باشد. در جریان سالهای بعد تماس با ایشان از راه دور چون از موبایل هوشمند استفاده نمی‌کردند، کمی دشوار بود و از طریق فرزند ایشان حسن ناطقی شفایی تبادل پیام و اطلاعات می‌کردیم. در ضمیمه این مطلب برخی از این تبادل پیام‌ها و فایل‌های مدخل‌های تاریخی که ما به ایشان فرستاده‌ایم و نظرات ایشان که با قلم سرخ در کنار صفحه یادداشت کرده، آمده است. فرزند ایشان زحمت اسکن و انتقال فایل‌ها را از طریق واتساپ به ما کشیده است. ما هم به لحاظ میزان مشورهدهی و همکاری عملی نام ایشان را در گروه مربوطه درج کردیم.

گذشته و به‌ویژه در جریان سه سال اخیر که مشغول تدوین جلد دوم دانش‌نامه هزاره بوده‌ایم، تقریباً تمام مدخل‌های تاریخی را ایشان ارزیابی و کارشناسی کرده‌اند.

در مطالب بعدی به توضیح جایگاه بزرگواران دیگر در سازمان علمی دانش‌نامه که در نقدهای اخیر در شبکه‌های اجتماعی شبهه‌هایی درباره میزان نقش و حضور آنها در دانش‌نامه هزاره مطرح شده، پرداخته خواهد شد.

ادامه دارد...

۲ مارچ ۲۰۲۴

در چنین وضعیتی انتشار یک نامه دست خط منسوب به ایشان توسط فرزندشان در شبکه‌های اجتماعی خلاف شواهد و واقعیت میزان ارتباط بنیاد دانش‌نامه بوده است و جناب حسن ناطقی در این باره باید توضیح بدهند.

جایگاه فاضل کیانی در گروه ویراستاران و ارزیابان علمی گروه تاریخ دانش‌نامه هزاره جناب فاضل کیانی به عنوان پژوهشگر تاریخ یکی از نخستین کسانی بوده که در جریان کار دانش‌نامه هزاره گذاشته شده است. من شخصاً در جریان سفری که اوایل کار روی طرح دانش‌نامه هزاره، در جلسه‌ای دیدار مشترکی با ایشان و جمعی از بزرگواران به شمول فقید افتخاری آریان‌پور و محسن سعیدی داشتم و به تفصیل جزئیات طرح را که در آن موقع در مرحله کارشناسی اولیه قرار داشت، ارانه دادم. ایشان ضمن استقبال کلی بر دیدگاه خود مبنی بر پیشنهاد آریایی هزاره‌ها تأکید بسیار کرد. من نظر جمعی بنیاد دانش‌نامه را به ایشان منتقل کردم که ما تمامی دیدگاه‌های راجع به پیشنهاد هزاره‌ها را در جای مورد نظر در دانش‌نامه مطرح خواهیم کرد اما هیچ‌کدام را محور قرار نخواهیم داد. همکاران دانش‌نامه هزاره و به‌ویژه ابوطالب مظفری به عنوان رئیس شورای علمی بعد از آن به تماس پیوسته با جناب کیانی ادامه داده و در طول سالهای

علی حاج کاظم یزدانی در جمع مشاوران علمی دانشنامه هزاره در گروه تاریخ استاد حاج کاظم یزدانی از نخستین کسانی بوده که طی ده‌ها جلسه و دیدار در جریان طرح تدوین دانشنامه هزاره قرار گرفته و در طول بیش از یک دهه از عمر دانشنامه به طور پیوسته مورد مشوره تیم دانشنامه بوده است. یک رشته دست نوشته منتشر نشده استاد یزدانی در چند هزار صفحه زیر عنوان «دایرة المعارف هزاره» که شامل تلاش فردی ایشان در این زمینه می‌شود، از منابع اصلی و راهنمای اهالی دانشنامه برای برداشتن گام‌های آغازین در تدوین این اثر بوده است. نمونه‌هایی از صفحات این دست نوشته که اکنون در آرشیو منابع دانشنامه هزاره نگهداری می‌شود، ضمیمه این مطلب جهت اطلاع مخاطبان خواهد آمد. اگر استاد یزدانی صلاح بداند، تمام این یادداشت‌ها برای استفاده عموم منتشر خواهد شد.

استاد یزدانی در سال‌های اخیر در حاشیه شهر اسلو پایتخت ناروی زندگی می‌کند و ابزار ارتباطی ایشان نوعاً فقط یک شماره موبایل است. جناب حمزه واعظی از اعضای مؤسس دانشنامه هزاره که در همان شهر زندگی می‌کند، دیدارهای منظمی با استاد یزدانی دارد و واسطه انتقال پیام‌های مرتبط با دانشنامه به ایشان بوده است.

در حاشیه نقد دانشنامه هزاره - قسمت دوم

اسدالله شفایی

همان گونه که در قسمت پیشین توضیح داده شد، بنیاد دانشنامه هزاره سازمان علمی خود را به دنبال تبادل نظر و صحبت‌های مفصل با شمار زیادی از فرهنگیان و اهالی قلم گسترش داده است. با این وصف، اخیراً در شبکه‌های اجتماعی شائبه‌هایی از نظر چند و چون درج نام برخی محققان و صاحب‌نظران در فهرست سازمان علمی دانشنامه مطرح شده است.

در نوبت پیش موضوع درج نام مورخان ارجمند خادم حسین ناطقی شفایی کیوو فاضل کیانی در جمع مشاوران علمی گروه تاریخ دانشنامه هزاره منتشر شد. در این قسمت هم به توضیحاتی پیرامون نقش بزرگواران دیگر در بخش‌های مختلف سازمان علمی دانشنامه ارائه خواهد شد. نقش و جایگاه مورخ ارجمند حسین

سخنرانی ویدئویی ایشان در این نشست در گزارش مربوط به آن منتشر شده است. استاد یزدانی در سخنرانی ویدئویی گفت به هزاره‌ها در دایرةالمعارف آریانا کاملاً بی‌توجهی شده است و به تفصیل توضیح داد چگونه به تاریخ و شخصیت‌های قوم هزاره به عنوان بخشی از جامعه افغانستان در این اثر پرداخته نشده و صرفاً به اشاراتی کوتاه به مناطق «هزاره‌جات» بسنده شده است. آقای یزدانی اشاره کرد دانشنامه هزاره برای رفع این کمبود و نقیصه گام برداشته است. استاد یزدانی همچنین گفت کار «سنگین و مهم» تدوین دانشنامه هزاره نباید نادیده گرفته شود و در عین حال برای رفع کمبودهای این کار پژوهشی تلاش شود. لینک سخنرانی کامل استاد یزدانی در دانشگاه هامبورگ که در آن از همگان خواستار حمایت از تدوین این طرح می‌شود، را در اینجا بیابید:

<http://www.hazarapaedia.org/the-text-of-haj-kazem.../>

گفتنی است که شواهد حاکی از نقش این بزرگان در روند تدوین دانشنامه بسیار و نزد دفتر دانشنامه محفوظ است و موارد زیر صرفاً نمونه‌هایی در این زمینه است که صرفاً جهت اطلاع مخاطبان و رفع سوتفاهم ارائه می‌شود. البته معذوریت این بزرگان برای مادر

در همین حال، من در سفرهای متعدد در ناروی همراه با جناب واعظی همیشه به دیدار ایشان شتافته و در طول سالیان گذشته منظم ایشان را در جریان پیشرفت کار دانشنامه گذاشته‌ام و جدای از آن از راه دور در ارتباط با برخی مدخل‌ها مصاحبه داشته‌ام تا معلومات ایشان را برای انجام تحقیقات میدانی مدخل‌های مناطق مورد استفاده قرار دهیم. نمونه‌هایی از مصاحبه‌های صوتی ایشان هم در ضمیمه مطلب آمده است.

بعد از انتشار ویرایش نخست جلد اول دانشنامه هزاره هم استاد یزدانی در جریان نقد و نظرها قرار گرفته و توصیه‌های ایشان در این رابطه مورد ملاحظه سازمان علمی دانشنامه قرار گرفته است. ویرایش دوم جلد نخست هم از طریق مجازی و هم پرینت کامل آن از طریق جناب واعظی جهت مشوره و نقد خدمت استاد یزدانی قرار گرفته و نقد و نظر ایشان در حاشیه پرینت در آرشیو دانشنامه موجود است. شواهد کافی در این رابطه نزد دفتر دانشنامه موجود است و در صورت لزوم و صلاحدید استاد یزدانی منتشر خواهد شد.

استاد یزدانی همچنین در نشست نقد و بررسی دانشنامه در دانشگاه هامبورگ آلمان که در فهرست سخنرانان بوده به دلیل وضعیت صحتی شرکت نتوانست اما

وضعیت فعلی قابل درک است؛ و به نظر می‌رسد موج فشار و تحریکات موجود در شبکه‌های اجتماعی، ذهن این بزرگواران را مشوش کرده است. اما وظیفه ما این بوده که از کوچک‌ترین مشوره‌ها و راهنمایی‌های این بزرگان در روند تدوین دانشنامه هزاره استفاده کنیم. مشاورت هم معمولاً در هر امری همین است. دروازه دانشنامه هم چنان که همیشه گفته‌ایم، به روی هر پیشنهاد و انتقادی از سوی این بزرگان باز بوده است. با این وجود، صلاح مملکت خویش خسروان دانند.

با این وصف، نشر یادداشت منسوب به ایشان در شبکه‌های مجازی حاکی از این است که این دانشنامه ربطی به جامعه هزاره ندارد و نقش ایشان در این روند، خلاف اظهارات قبلی ایشان حتی بعد از انتشار ویرایش دوم دانشنامه هزاره است. من شخصاً پس از تلاش مکرر طی دیروز و امروز موفق به تماس با استاد یزدانی نشده‌ام و حتی اطمینان ندارم که این مطلب از سوی شخص ایشان نوشته شده باشد. این مطلب و شواهد ارائه شده جهت تنویر افکار عمومی و در تلاش برای رفع سوءتفاهم راجع به ارتباط استاد یزدانی و دانشنامه هزاره منتشر می‌شود.

ادامه دارد...

۳مارچ ۲۰۲۴

عزیزالله رویش

سخنان استاد شفق صفح‌ی دیگری را برای اصحاب دانش‌نامه باز کرده است تا در جمع دوسیه‌هایی قرار دهند که این روزها اسدالله شفایی در قالب نشر اسناد و خاطره‌های مربوط به سهم شخصیت‌های علمی، اجتماعی و سیاسی جامعه در پروسه‌ی کار «دانش‌نامه‌ی هزاره» به آن‌ها پاسخ می‌دهد.

اقدام آقای شفایی در نشر و پخش اسناد این رابطه‌ها امری میمون و نیکو است که به شفافیت منطق و خرد سیاسی جامعه کمک می‌کند. وی با افشای این اسناد مدعی است که شخصیت‌هایی که اسم و عنوان شان در دانش‌نامه درج شده است، در تمام مراحل و مسایل دانش‌نامه، حد اقل تا جایی که به نقش و حضور معنادار شان مربوط می‌شود، در جریان مشوره و تصمیم‌گیری قرار داشته و حالا تحت فشار

مقدمه‌ی چاپ دوم گفته شده که چاپ اول «با استقبال کم‌نظیر جامعه» مواجه شد و گویا چاپ دوم، در ادامه‌ی این استقبال عمومی، با ویرایشی بهتر به نشر رسیده است. آیا در زمینه‌ی این تردستی ماهرانه یا ناشیانه نیز با اشخاصی که اسم و عنوان و اعتبارشان در دانش‌نامه درج شده است، مشوره صورت گرفت؟

۳) می‌دانیم که چاپ دوم، درست در هنگامه‌ی سقوط کابل به دست طالبان منتشر شد و اگر احیاناً کسی یا کسانی هم آن را امری میمون دانسته و از آن استقبال کرده اند، به دلیل اعتماد بر وعده‌هایی بوده که از سوی اصحاب دانش‌نامه سپرده شده بود. از یادداشت‌ها و سخنان فاضل کیانی و ناطقی شفایی و کاظم یزدانی و عباس دلجو و استاد شفق بر می‌آید که این دوستان، با اذعان بر اهمیت کار دانش‌نامه، اصلاح آن را نیز به صورت مشفقانه و دوستانه تذکر داده اند. آیا در رابطه به این تذکرها و رسیدگی یا عدم توجه به آن‌ها نیز شرحی وجود دارد؟

۴) آیا از اسم و عنوان شخصیت‌ها به صورت یک روپوش نمایشی استفاده شده یا در مورد جهت‌گیری‌ها و موضع اصلی دانش‌نامه و روایتی که در مورد جامعه‌ی هزاره و اسم هزاره و مقاومت غرب کابل و کار و میراث باب‌ه مزاری و قصه‌ی تبدیل شدن «هزاره» از یک «جرم» به یک

موج افکار عامه انصراف می‌جویند. این ادعای آقای شفایی اتهام دررویی و عدم صداقت و تزلزل شخصیتی را نیز به این افراد راجع می‌سازد که همه‌ی آن‌ها در جریان مکالمه‌ها و سخنانی که پس از این به میان خواهد آمد، یکی یکی رو می‌شوند.

عجالتاً از آقای شفایی انتظار می‌رود تا در توضیحات بعدی خود، ضمن افشای اسناد و مدارک دیگر، به این پنج مورد نیز رسیدگی کنند:

۱) آیا برای همه‌ی این افراد صرفاً مدخل‌های معینی را برای کار و یا اصلاح فرستاده است، یا در مورد «اسطوره‌ی شکسته» و مدخل‌های «اکبری» و «انوری» و «افشار» و شرح و بسط‌هایی که در مورد باب‌ه مزاری و مقاومت غرب کابل و ۲۳ سنبله و جنگ‌های داخلی نیز مشوره کرده و نظر آن‌ها را گرفته است؟

۲) بعد از وعده‌ی اصلاح و تصحیح چاپ اول، همه‌ی چشم و گوش‌ها منتظر ماند که چاپ دوم با تغییرات بنیادی نشر شود، چاپ اول به صورت رسمی منسوخ شود و در مورد مدخل‌ها و نگاه و روایتی که با الهام از «اسطوره‌ی شکسته» و اصحاب «تعقل» و «فجر امید» و «بلاغ» و «فریاد عاشورا» و «امین» وارد دانش‌نامه شده بود، توضیح داده شود. معلوم است که در چاپ دوم هیچ‌کدام این وعده‌ها عملی نشد و در

«افتخار» ارایه کرده اند، نیز مشوره کرده و نظر ورأی جمعی آن‌ها را در یک فضای شفاف و دموکراتیک حاصل کرده اند؟

۵) آیا از انتقال دفتر و وبسایت و فعالیت‌های دانش‌نامه به مشهد و قرارداد این پروژه‌ی بزرگ جامعه‌ی هزاره با تمام پیچیدگی‌ها و ماجراهایی که در عقب‌کار مسوولان‌هی آن وجود دارد، در زیر نظارت ارگان‌های جمهوری اسلامی ایران نیز با تمام شخصیت‌هایی که اسم و عنوان و اعتبار شان در دانش‌نامه درج شده است، مشوره و رای‌زنی صورت گرفته است؟ این نکته از آن‌جا اهمیت دارد که سیر تحول سیاسی جامعه‌ی هزاره در دهه‌های معاصر پیوندی عمیق با سیاست‌ها و موضع‌گیری‌های رسمی و غیر رسمی جمهوری اسلامی ایران داشته و «دانش‌نامه‌ی هزاره» به عنوان «روایت» رسمی هزاره از این تحولات نمی‌تواند برای جمهوری اسلامی ایران امری پیش‌پاافتاده و ساده تلقی شود. بالاخره به یاد داریم که جمهوری اسلامی ایران با مقاومت غرب کابل و ماجراهای مرتبط با پیام و سخن و موضع‌بانه مزاری در جریان این مقاومت چگونه برخورد می‌کرد.

پست‌های افشاگرانه‌ی بعدی آقای شفایی در این موارد فرصت را برای قضاوتی شفاف‌تر و منصفانه‌تر فراهم می‌کند.

۴مارچ ۲۰۲۴

پاسخ سید ابوطالب مظفری به نقدهای دانش‌نامه

کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست

در حاشیه نقد و نظرهای دانش‌نامه هزاره

قسمت چهارم

خوشحالم که نقدهای دانش‌نامه وارد حوزه‌های تخصصی شده است. نگارش‌های اخیر جناب علی امیری بر چند مدخل و نقد عالی جناب اسدالله سعادت و قنبرعلی تابش بر ادبیات مقاومت، حاکی از چنین گرایش مبارکی است. از ابتدا نیز باید سخن به همین سمت و سوها می‌رفت. چنانکه در قسمت اول این سلسله یادداشت‌ها یادآور شدم که نقدهای از این دست، خدمت به دانش‌نامه و راهگشای مسیر آینده است؛ زیرا هیچ موضوع از موضوعات بشری نیست که نوشتن و سخن گفتن از آن، بدون کم و کاستی باشد. در یک کلام نقد علمی و خالی از حب و بغض «عمارت قلعه سلطان» است نه ویران کردن آن.

یاری، خانم سیما ثمر، محقق‌نسب» که هرکدام باید در جای خودش بیاید.

گفته شده است: «بہتر نبود کہ در کنار معرفی آثار شخصیت‌های کشورهای دیگر چون کتاب‌های احکام جهاد، احکام زکات و فقه صدقات، احکام نماز و احکام ویژه بانوان و کتاب‌های بدون مشخصات نشر، کتاب الیتیمه و الکفاح الاسلامی مرحوم محقق خراسانی معرفی می‌شد».

توضیح این است کہ الف‌ولام تعریف یا تزیین اول اسم‌های عربی جزء نام محسوب نمی‌شود و حروف بعد از آن ملاک است. کتاب‌های محقق خراسانی طبق این قاعده در حرف‌های «ی» و «ک» باید نوشته شود.

گفته شده است: «کتاب اہلیت از دیدگاه امام ابوحنیفہ دکتر شفق خواتی بہ عنوان نقطہ وصل ہزارہ‌های امامی با کل افغانستان، طرد و رد می‌شود»

توضیح این است کہ طرد و رد نشدہ است؟ دوم اینکہ نام کامل آن کتاب «جایگاہ اہل بیت از دیدگاہ امام ابوحنیفہ» است کہ باید در حرف «ج» آورده شود.

گفته شده است: «حتی در مورد برخی افراد قاعده مدخل‌گزینی براساس حروف تخلص آشکارا نقض شدہ است. بہ عنوان نمونہ: اکبرشاہ، سید. محمد اسحاق برگید شدہ اسحاق برگید. گاوسوار شدہ: ابراہیم گاوسوار و اسداللہ بیگ»

قصد من از نوشتن این یادداشت‌ها در واقع پاسخ مرسوم بہ نقدها نیست. ہدفم توضیح و رفع پارہ‌ای ابہامات است. اگر گاہ گذاری بہ سمت دفاع ہم می‌رود از سر ناگزیری و جر جرار کلام است. بہ نظر من بسیاری از نقدها از سر ابہام در توضیح و تشریح، سبک، شیوہ و معیاری است کہ ما در نگارش این دانشنامہ انتخاب کردہ ایم و بسیاری از ناقدان با آن‌ها آشنایی ندارند. چون شیونامہ دانشنامہ را ندیدہ اند. بنابراین لازم بود ما پیش از ہمہ شیوہ و روش خود را روشن می‌کردیم. بہ عنوان نمونہ چند مورد از نقدهایی را کہ اغلب از سر ناآشنایی با این سیاست‌ها بودہ است، بہ اجمال در میان می‌نہم و مورد شعر مقاومت را بہ تفصیل عرض می‌کنم.

بہ عنوان مثال گفته شدہ است: «با کدام سند و مدرک معتبر ابن سینا و آخوند خراسانی ہزارہ شمرده شدہ است؟ ولی شخصیت‌های چون ابوریحان بیرونی در لیست وجود ندارد؟»

توضیح این کہ شیوہ ما مبتنی بر لقب یا فامیل افراد است نہ اسم آن‌ها. ابوریحان بیرونی در جلد دوم می‌آید؛ یعنی در حرف ب. ابوخالد کابلی باید در حرف ک بیاید مگر اینکہ ابوخالد را ہم در مجموع تخلص ایشان بدانیم. چنین است وضعیت بزرگانی مانند «دای فولادی، اکرم گیزیابی، اکرم

حنیف با همکاری جمعی از دوستان در سال ۱۳۸۴ در شهر مشهد مرکزی پژوهشی تحت نام احوال شخصیه تأسیس کرده بودیم که تا سال ۱۳۹۰ فعال بود. تدوین مسوده قانون احوال شخصیه...».

توضیح اینکه این مرکز چنانکه خودشان نوشته‌اند، حتماً مرکز یا مؤسسه یا بنیاد پژوهشی احوال شخصیه بوده و نامش طبق قاعده نباید احوال شخصیه بوده باشد. بنابراین جای معرفی آن در حرف الف نیست.

گفته شده است: «در مواردی برخی افراد و اشخاص که از نظر منطق مدخل‌گزینی که در جلد اول جا نداشته‌اند؛ اما با یک ترفند و هوشمندی از پنجره وارد شده‌اند. برای مثال با حذف پیشوند حزب و هفته‌نامه، اقتدار ملی به مثابه حزب و اقتدار ملی به مثابه هفته‌نامه آورده شده است. با آوردن هفته‌نامه انصاف در حقیقت فعالیت‌های مرکز تبیان و عیسی مزاری معرفی شده است. اما از آن سوی دیگر برای مثال روزنامه‌های افغانستان، اطلاعات روز، اوت لوک و مجله الوحده الاسلامیه، افق نوین به عنوان مؤسسه و مجله نیامده است. جالب‌تر اینکه بنیاد امین تحت عنوان امین هم خودش و هم نشریه آن آمده است، ولی بنیاد اندیشه نیامده است»

توضیح اینکه معیار ما در مورد مجلات

توضیح اینکه مبنای ما بر اساس فامیل است و به ندرت شهرت. در برخی از افراد ما شهرت‌ها را مناسب شخصیت‌شان تشخیص نداده‌ایم. برگید تخلص محمداسحاق نیست؛ بنابراین ایشان فامیل نداشته و با نامش آمده است؛ اما اینکه آیا در ابتدای نامش محمد هم هست یا نه باید تحقیق شود و شهرت ایشان همین اسحاق برگید است. یا گاوسوار فامیل ابراهیم خان نیست یک شهرت است که مناسب ندانستیم با آن شهرت بیاوریمش. در اکبر شاه، سید، نیز سید جز نام فرد نیست و ما نمی‌توانیم در حرف «س» بیاوریم بلکه نام شخص اکبرشاه است.

گفته شده است: «من و شماری از دوستان در سال ۱۳۸۰ کتابی را در مورد تاریخ جهاد نوشتیم... نام آن اثر «افغانستان در سه دهه اخیر» است که در همان سال در تهران چاپ شد... در مدخل الف نام این اثر تعمداً کتمان شده است».

توضیح اینکه تعمداً کتمان نشده است. ما طبق قاعده کتاب‌هایی را معرفی می‌کنیم که نویسندگان آن هزاره باشند. این کتاب نام نویسندگان یا نویسندگان را ندارد و ناشر آن نیز «دفتر نمایندگی مقام معظم رهبری در امور افغانستان است» بنابراین نمی‌توانست در شمار تولیدات مردم هزاره معرفی شود.

گفته شده است: «من [مناقبی] و دکتر

بنویسیم. چند ابژه مختلف را نباید در ذیل یک مدخل بیاوریم ولو آن موضوعات به قول جناب سعادت‌تی باهم شباهت خانوادگی داشته باشند. همان تعیین مراد شرط اول هر مدخل دانشنامه است. حالا یک مرتبه این موضوع خاص یک چیز عینی مانند قریه است، امر روشن است. نویسنده وقتی از «سنگ‌شانده» که زادگاه جناب تابش است، می‌نویسد دیگر نمی‌رود از «المیتو» که زادگاه دوست دیگرمان استاد شریف سعیدی است، بنویسد. اما در مفاهیم انتزاعی و امور پیچیده انسانی که کلمه مشترک لفظی است و چند تعریف دارد کار به این سادگی نیست و باید تعریف از ابهام و کلیت خود بیرون شود.

ادبیات مقاومت از این دست مفاهیم است. شما باید اول تعریف خودت را روشن کنی که منظورت از ادبیات مقاومت، مقاومت به معنای خاص است یا عام. تازه مقاومت به معنی خاص است، کدام دوره‌های زمانی؟ مقاومت دوره انگلیس یا شوروی یا آمریکا را هم شامل می‌شود. اگر این حدود را مشخص نکنی مقاله دانشنامه از تک موضوعی بودن خارج می‌شود. یک کتاب یا مقاله روزنامه‌ای را می‌شود اینگونه نوشت و تمام معانی از ادبیات مقاومت را پوشش داد؛ اما ما در دانشنامه این روش را نداریم. در اینگونه موارد بهتر است ما

با بنیادها و احزاب متفاوت است. در روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها ترتیب انتشار آن‌ها جزء نام محسوب نمی‌شود؛ بنابراین اگر بخواهیم اقتدار ملی به عنوان هفته‌نامه معرفی شود باید هفته‌نامه یا روزنامه آن حذف شود و نامش بیاید؛ اما در مورد احزاب و سازمان‌ها که قید حزب یا سازمان یا حرکت یا جنبش بخشی از اسم است و ما معمولاً آن را با همان حرف می‌آوریم. بنابراین اقتدار ملی به عنوان هفته‌نامه یا انصاف و امین باید در همین جلد آورده می‌شد. اما از حق نگذریم طبق همین معیار در آوردن حزب اقتدار ملی اگر پیشوند حزب را داشته یا بنیاد امین، حق با نویسنده است، باید در حرف ب می‌آمد. طبق همین معیار بنیاد اندیشه و موارد از این قبیل نیز در حرف ب آورده می‌شود و باز طبق همین معیار روزنامه‌های افغانستان و اطلاعات روز هم باید آورده می‌شد که از کاستی‌های مدخل‌یابی ما بوده است.

اما ادبیات مقاومت

جنجال این مدخل نیز ریشه در قبول یک مورد بسیار کوچک روشی دارد و نیاز به این همه جنجال نیست. من در یادداشت قبلی گفته بودم که مقالات دانشنامه‌ها یا حداقل دانشنامه ما تک موضوعی است؛ یعنی اینکه در یک مدخل باید از یک موضوع خاص

به همان تعریف ارسطویی رجوع کنیم و تعریف ویتگنشتاین راهگشا نیست و ما را به ترکستان می‌کشاند. تنها همین نکته اگر قبول شود دیگر نزاع روی تعریف ادبیات مقاومت جایی ندارد.

اگر چنین نباشد ما در دنیای بیکرانی از موضوعات هم‌خانواده غرق می‌شویم. در آن صورت از بزرگان ناقد یک پرسش دارم که به نظر شما این مدخل ادبیات مقاومت دانشنامه باید از کجا شروع و به کجا ختم می‌شد؟ به قول استاد تابش باید از ناصر خسرو شروع می‌کردیم تا آخرین شاعر تمام می‌کردیم یا طبق تعریف روزنامه کیهان ادبیات مبارزه با نفس را هم شامل می‌کردیم. در آن صورت آیا تعریف ما «ابعادش دل‌بخواهی و بوالهوسانه» بود یا پیشنهاد دوستان؟ ممکن است شما سلیقه‌تان این باشد که باید آنگونه می‌نوشتید؛ ولی خوب این سلیقه شما است با ساختار کار ما سازگار نیست. ما در این مدخل فقط درباره ادبیات مقاومت دوره اشغال شوروی می‌خواستیم بنویسیم. طبق تعریف خاص نه تعریف عام.

می‌گویید چرا ادبیات سه ساله غرب کابل بیرون مانده و چندین مورد دیگر، می‌گویم درست است؛ اما آسیا به نوبت است. اگر حیاتی باقی بود و این سیل بنیانکن اجازه داد، به تک تک این موارد با

عنوان مناسب‌تر خودش خواهیم رسید. نه ما منکر ادبیات خلق شده در سه ساله غرب کابل هستیم و نه هیچ مورد دیگر اما سخن این است که اگر کسی در ایران مقاله‌ای بنویسد، آیا شعر مقاومت دوره مشروطه را با شعر دوره دفاع مقدس و شعر انقلاب اسلامی در یک مقاله می‌نویسد؟ یا همه را تحت عنوان ادبیات مقاومت می‌نویسد؟ مگر زبان فارسی از زایش تعبیر دیگر و مناسب برای هر دوره عقیم شده است؟ چه دلیل دارد کسی از شعر مقاومت حرف بزند، حتماً باید شعر ناصر خسرو را که مربوط به مقاومت مذهبی و مربوط به هزار سال قبل است، با شعر شهید بلخی که در موضوع مقاومت مقابل استبداد داخلی است، یک کاسه کند؟

من در یادداشت کوتاه قبلی به اجمال نوشتم و تصورم این بود که کافی است که ادبیات سه ساله عدالت‌طلبی غرب کابل موضوع مهمی است و باید نوشته شود؛ اما در مدخلی دیگر که پیشنهاد خود من شعر دادخواهی یا عدالت‌طلبی است. یاسوگ سروده‌های مربوط به شهید مزاری می‌تواند به تنهایی موضوع یک مدخل باشد با عنوان مناسب خودش. شعرهای خلق شده درباره طالبان، جنبش روشنائی، شعر خلق شده در انتحارها همگی قابل نگارش است؛ اما در مقاله‌های جدا و با عنوان دیگر.

مشترک ملی مطرح شود و در بسیار دیگر از حوزه‌های مشاع ملی. ما در تاریخ‌نویسی و روزنامه‌نگاری، مبارزات ملی و بسیار امور دیگر با برادران خود از سایر اقوام مشترکیم و سهم داریم. نوشتن از آن‌ها یکی از وظایف دانشنامه است. چنانکه ما طبق همین برداشت «انجمن شاعران انقلاب اسلامی» را در مشهد معرفی کردیم. این انجمن هم خالص هزارگی نبود و در آن بزرگوارانی چون استاد کاظمی و دوستان دیگر هم بودند؛ اما در کنار آن‌ها تعداد زیادی از شاعران هزاره نیز در بنای آن سهیم بودند. از این دست امور کم نیست و باید درک شود.

کوتاه سخن اینکه دوستان! مشکل ما این است که سخن فرد مقابل خود را درست گوش نمی‌دهیم چون تمام فکر و ذکر ما متوجه جواب و پخته‌کردن نظریه ابتدایی خودمان است اگر نه باید بعد از یک پاسخ، حداقل مقداری نزدیکی میان دو طرف گفت‌وگو حاصل می‌شد؛ اگر نه این دور و تسلسل تا ابد ادامه خواهد یافت.

ادامه دارد.

۴مارچ ۲۰۲۴

اما اینکه جناب تابش گفته است «سطح ملی از خود صاحب و مالک دارد و سال‌ها است دایرة‌المعارف خود را می‌نویسید. اگر ما در دانشنامه هم همان نقاب ملی را به چهره بزنیم چه لازم بود دانشنامه هزاره بنویسیم؟» یا سعادت‌ی صاحب گفته است: «این تعریف با دانشنامه هزاره و روایت هزاره از مقاومت و ادبیات مقاومت چه ربطی دارد؟ چرا باید این انتخاب می‌شد؟ وقتی خودتان می‌فرمایید که یکی از پایه‌های تعریف این است که همه مردم افغانستان، از اقوام مختلف باید آن را سروده باشند، مگر کل مدخل ادبیات مقاومت به صورت اتومات از دایرة‌بحث دانشنامه یک قوم بیرون نمی‌شود؟». این دیگر از آن سخنان است و جای تعجب دارد، متحیرم که سخنی به این سادگی و روشنی چطور از جانب دوستان نادیده گرفته می‌شود. قوم هزاره در خلاء زندگی نمی‌کند. زاده این جهان است. در یک کشوری به نام افغانستان زندگی می‌کند. در بسیاری از امور با دیگر اقوام این مملکت مساعی مشترک دارند، از جمله در همین مقاومت هشت ساله. این مقاله در حقیقت می‌خواست سهم شاعران هزاره را در یک مقاومت ملی نشان بدهد. چنانکه باید در مقاله دیگر سهم قوم هزاره در خود مقاومت مطرح شود. سهم هزاره در فرهنگ

با بنیاد دانشنامه به‌عنوان مشاور یا ارزیاب علمی قرارداد همکاری امضا کنند؟ در حالی که بنیاد دانشنامه با تمامی مؤلفان و محققان میدانی و اغلب کارشناسان و ارزیابان در قالب عقد قرارداد شروع به همکاری کرده است.

در نوبت‌های پیشین راجع به مورخان ارجمند فاضل کیانی، خادم حسین ناطقی شفایی و حاج کاظم یزدانی توضیحاتی داده شد. درباره استاد یزدانی همچنین گفته شد که متن کامل ویراست دوم جلد نخست دانشنامه هزاره قبل از انتشار هم به صورت آنلاین و هم به صورت پرینت شده خدمت ایشان تحویل داده شده و طی چند هفته ایشان ضمن ملاحظه کل مطالب در حاشیه پرینت نظرات خود را نوشته و به ما پس تحویل داده است. ایشان پس از نشر ویرایش دوم در نشست مرتبط با دانشنامه در دانشگاه هامبورگ آلمان از راه دور سخنرانی داشته و در آن خواستار حمایت عمومی برای تکمیل این طرح شده بود.

جایگاه جناب عزیزالله شفق در فهرست مشاوران علمی دانشنامه هزاره

آغاز صحبت با استاد عزیزالله شفق به جولای ۲۰۱۹ و سفر ایشان به لندن باز می‌گردد که در جریان آن طی چندین جلسه درباره ابعاد این کار صحبت شد

در حاشیه نقدهای دانشنامه هزاره - قسمت سوم

اسدالله شفایی

همان گونه که در قسمت‌های پیشین گفته شد، در برخی از نقدها ادعا شده که شماری از کارشناسان و مشاوران علمی دانشنامه هزاره نقش صرفاً صوری داشته‌اند. لازم به توضیح است که نام هیچ یک از این بزرگواران بدون هماهنگی و مشورت‌های گسترده و طولانی در فهرست اعضای سازمان علمی دانشنامه نیامده است. در ضمن جایگاه اجتماعی شماری از این بزرگواران به گونه‌ای بوده که ما احساس کردیم پیشنهاد عقد قرارداد با آنان برای همکاری، ممکن است از سوی آنها بی حرمتی به شان و موقعیت‌شان تلقی شود؛ و از این رو به موافقت زبانی راجع به همکاری بسنده شده است. مثلاً چطور ما با استاد حاج کاظم یزدانی و یا جناب کشتمند و یا استاد شفق پیشنهاد می‌کردیم که بیایند و

دریافت نمونه منتشرشده آن از همکاری با دانشنامه اظهار برائت می‌کنند، پرسشی است که برای اهالی دانشنامه بدون پاسخ مانده است.
ادامه دارد...

۶مارچ ۲۰۲۴

و ایشان پذیرفت که در قالب دادن مشوره راجع به مدخل‌های مربوط به دوران فعالیت گروه‌های مجاهدین و همچنین کمک به جمع‌آوری معلومات برای تدوین مدخل‌های میدانی مربوط به برخی مناطق از جمله بهسود با دانشنامه همکاری کند. بعد از بازگشت استاد شفق به استرالیا، این ارتباطات به شکل تماس از طریق واتساپ در طول سال‌های ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۲ ادامه یافت و طی آن راجع به شماری از موضوعات و مدخل‌ها ایشان یا نظر خود را فرستاد و یا در یافتن افراد مناسب برای شماری از مدخل‌ها کمک کرد و در مواردی خود پس از گفتگو با افراد مطلع برخی مناطق، نتیجه آن را به صورت مکتوب برای دفتر دانشنامه هزاره فرستاد. برخی از صفحات ارائه مربوط این تبادل پیام‌ها در ضمیمه آمده است. در ضمن نماینده توزیع دانشنامه هزاره در استرالیا هم طی پیامی که این روزها در شبکه‌های اجتماعی دست به دست می‌شود، گفته بود که دو سال پیش یک نسخه از ویرایش دوم جلد نخست دانشنامه را در جریان سفر استاد شفق از کانبرا به سیدنی حضوراً به ایشان تحویل داده است. با این وصف این که این بزرگواران در مراحل مختلف کار دانشنامه با آن همکاری و از آن حمایت کرده‌اند، و حال سه سال بعد از انتشار ویرایش دوم و

دانش‌نامه در رابطه با باب‌ه مزارى و مقاومت غرب کابل و افشار و ۲۳ سنبله و سیر تحول در اسم و هویت هزاره و ارزگان و بامیان و جنگ‌های داخلی و حزب وحدت و امثال آن مهم بوده است که در آن یکی با استاد شفق و کشتمند و حاج کاظم یزدانى و ناطقى و کیانی و هر کسى دیگر چندین بار تماس گرفته و با اصرار پرسیده اید و در این یکی حتى به اندازه‌ی یک اشاره‌ی تلویحی هم پرسشى نکرده و نظری نخواستہ اید؟

کسى از شما نمى‌خواهد که قرارداد رسمى امضا کنید، اما با اعتمادی که شما به دیگران و دیگران به شما دارند، نباید وفادار می‌ماندید و مسایل کلان و مهم دانش‌نامه را که در واقع مبنای راه‌افتادن و هزینه‌کردن برای آن بوده است، با این شخصیت‌ها مشوره می‌کردید و نظرشان را می‌گرفتید؟

توهین به خانم صدیقه هاشمی یا هر شخصیتی دیگر توجیه ندارد و باید مورد سوال قرار گیرد؛ اما آیا توهین به باب‌ه مزارى و هویت و خاطره‌ی جمعی هزاره از زبان «اسطوره‌ی شکسته» و نجافى و اصحاب «تعقل» و «فجر امید» و «فریاد عاشورا» و «بلاغ»، با استفاده از اعتبار مادى و معنوى جامعه قابل توجیه است و نیاز به هیچ سوال ندارد؟

شما می‌دانید که استاد شفق و هر کسى

در پاسخ اسدالله شفایى (۱)

عزیزالله‌رویش

شفایى عزیز، سلام.

این یادداشت را در ذیل صفحه‌ای که این پست را گذاشته اید، در قالب کمنت هم گذاشته‌ام که اینجا بازنشر می‌کنم. آن‌جا با اشاره به برخی کمنت‌ها و پاسخ‌هایی که دارید، می‌گویم:

پس بگوئید که «اسطوره‌ی شکسته» چگونه به منبع دانش‌نامه تبدیل شد و چرا و چگونه در ویرایش دوم برداشته شد؟ بگوئید که چرا در مقدمه‌ی ویرایش دوم به این سوال هیچ تماسی نگرفتید و برعکس، با شرح و وصفی که ارائه کردید، چاپ اول را صحنه گذاشتید؟

در ضمن، آیا واقعاً مشوره گرفتن در مورد یک قریه و شخص و یا یک حادثه‌ی معین که در دانش‌نامه معرفی شود یا از آن سخن گفته شود، بیشتر از مشوره‌کردن در مورد روح و محتوا و جهت‌گیری سیاسى

سرمایه‌ی آن درد و رنج و عاطفه‌ی مشترک انسان‌های آن است. خودتان می‌دانید که دانش‌نامه اصلاح‌پذیر است. اشتباهات گذشته‌ی آن نیز اصلاح‌پذیر است. حالا پلتفرم آنلاین امکان آن را فراهم کرده است که دانش‌نامه و مدخل‌های آن لحظه به لحظه و با دقت اصلاح و ویرایش علمی و کارشناسانه شود و هیچ عیب و کاستی هم از لحاظ سند و منبع بودن به آن راه نیابد. مهم این است که شما با خود و جامعه‌ی‌تان روراست و شفاف باشید و هیچ مسأله‌ای را در ارتباط با دانش‌نامه شخصی و حیثیتی نسازید. در هیچ کدام از مواردی که حالا شما یک‌تنه به دفاع برخاسته‌اید، شما تنهایی مقصر و مورد سوال نیستید. کار جمعی بوده و اگر اشتباهی هم باشد، به خصیصه‌ی کار جمعی ارجاع می‌شود و قابل اصلاح است.

شاید خوب باشد که مسایل را شخصی و شخصیتی نسازید. هر چه که به این شیوه ادامه دهید، به زیان خودتان تمام می‌شود و امکان اصلاح و برگشت را کم‌تر می‌کند.

۶مارچ ۲۰۲۴

دیگر - به شمول من - چقدر به شما اعتماد و احترام داشته و بر اساس این اعتماد حتی کوچک‌ترین شایبه و سوالی را نیز در مورد کار و فکر و جهت‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی و صلاحیت علمی‌تان خلق نکرده‌اند. آیا راستی راستی، شما هم، به این اعتماد به اندازه‌ی یک ذره‌ی کوچک اعتنا قایل شده و در مورد مسایلی که برای‌تان تذکر دادم، حتی در حد یک مشوره‌ی ساده چیزی پرسیده یا توجیهی ارائه کرده‌اید؟ مگر شما در مورد این مسایلی که یادآوری کردم، نظر و موضع من و شفق و حاج‌کاظم و کشتمند و کیانی و ناطقی و دیگران را نمی‌دانستید؟ آیا شما از حساسیت وجدان جمعی در این موارد هیچ درک و شناختی نداشتید که این همه بی‌باک و بی‌پروا و بی‌مبالات عمل کرده‌اید؟ آیا واقعاً انصاف می‌دهید که کسی بگوید شما - با توجه به علم و شناخت و آگاهی‌تان - در تمام این موارد عامدانه و هدف‌مندانه عمل کرده‌اید و اتهام ناشی‌گری و ندانم‌کاری و غفلت در کارتان وجود نداشته است؟

حالا هم این سخن و لحن‌تان که دیگران را چلنج می‌دهید که «این گوی و این میدان»، «بروید برای خودتان دانش‌نامه بنویسید»، نه علمی است نه اخلاقی است و نه باری از اعتماد و صداقت در هم‌راهی و هم‌سرنوشتی جامعه‌ای است که مهم‌ترین

و خصوصی با تو یا کسی دیگر و نه هم بحث «هزاره» و «شیعه» و «سید» و امثال آن. بحث «مزاری» است و زبانی که از دوران مقاومت غرب کابل بر او باز است و هیچ وقت هم بسته نمی‌شود. تو باید مشخص کنی که با «اسطوره‌ی شکسته» و «نجافی» و کسانی هستی که این آسیب را بر جامعه‌ی هزاره و مزاری و خاطره‌ی جمعی مردم زخمی و دردکشیده‌ات در غرب کابل وارد کردند یا در برابر آن‌ها. از درستی و عدم درستی «اوچیرتک» و «آل خاتو» و فاصله‌ی سنگ‌های پاتو و صدیقه هاشمی و جمیله حرف نزن. از تیری بگو که بر سینه‌ی مزاری و فرزندان مزاری خالی کردی.

شفای عزیز،

این قصه را تو تکرار کردی نه کسی دیگر. ختم این قصه نیز با توست نه کسی دیگر. از نجافی و «اسطوره‌ی شکسته» هراس نداریم. تو و شاید خیلی‌های دیگر تجربه‌اش را نداشته باشید، اما من و خیلی‌های دیگر این میدان را «نفس‌زنان» و «توکشی‌کنان» طی کرده ایم. عزیزم، «گرچه تیر از کمان همی گذرد / از کماندار بیند اهل خرد»... نگذار گفته شود که این «کماندار» تو بوده‌ای.

می‌دانی و می‌دانیم که جنگ پایان نیافته است. قصه هم پایان نیافته است. می‌دانیم

در پاسخ اسدالله شفایی (۲)

عزیزالله رویش

شفایی عزیز!

اصل قصه این است. بقیه، همه‌اش حاشیه و شاخ و برگ اند. راست و صاف بگو که این گونه ذهنیت چگونه و توسط چه کسی و با پذیرش و اجازه‌ی چه کسی وارد «دانش‌نامه‌ی هزاره» شد و چرا و چگونه و با طی کردن چه مراحلی در «ویراست دوم» حذف شد و چرا در مقدمه از این قصه هیچ چیزی گفته نشد و چاپ اول با این ذهنیت و ویراست نه تنها منسوخ نشد، بلکه با تعبیر «استقبال کم‌نظیر جامعه» به عنوان سند معتبر تاریخ نیز سکه خورد؟ می‌دانی و می‌دانیم که گفتن این حرف نه دشوار است و نه چیزی از تو و حیثیت و اعتبار تو می‌کاهد. می‌دانی و می‌دانیم که این عمده‌ترین سوال من و هر کسی مثل من از توست. نه توطیه است و نه توطیه‌اندیشی است و نه دشمنی شخصی

«عدالت» و «عدالت‌خواهی» و «حق هزاره» و «شهید وحدت ملی» و «استاد شهید» و امثال آن خود را خوش‌نگه می‌دارد. جامعه و نسلی با تو و «نجافی» طرف است که «گل خوش‌بوی مزاری» را با خارهای تیز و نیشترگونه‌ای چون «شفیع» و «نصیر دیوانه» و «نصیر سوز» و «صادق سیاه» و «حاجی احمدی» و «ابوذر» و «اخلاصی» و «ضابط اکبر» و جنگ و «افشار» و «۲۳ سنبله» و «اسناد خیانت» و قصه‌های فاضل و کاظمی و اکبری و محسنی و همدستان و چیزگران شان نیز می‌شناسد و می‌بیند. این قصه را هم تو باز کردی و باید آن را ادامه دهی، عزیز دلم.

شفای گرامی،

می‌خواهم شفای درد خود و جامعه‌ات باشی. می‌خواهم در کنار «خود» و «خردنامه‌ی جامعه» ات بایستی که هرگز کسی آن را بعد از لجن‌مال کردن تو و جامعه‌ات به «وندی‌نامه» تغییر نهد و به طعنه‌ای برای تو و جامعه و تاریخ تبدیل نکند. می‌دانم که این کار به عزم و تصمیمی دشوار نیاز دارد؛ اما این راهم بدان که بزن‌گاه‌های تاریخی با همین عزم و تصمیم‌های دشوار ثبت تاریخ می‌شوند. این راه هزینه دارد. از شکست نترس. از روایت شکست بترس. مزاری و مقاومت غرب کابل در فاصله‌ی ۲۰ تا ۲۲ حوت

که «مزاری» تنها «گل» نبوده است که هر کسی بگیرد و از رنگ و بوی آن لذت ببرد و از آن برای دکور خانه و لباس و پشت‌گوش و شاخه‌ی زلف و گیسوی خود استفاده کند. مزاری خارهایی نیز دارد: «وندی» و «چرسی» و «شفیع دیوانه» و «نصیر دیوانه» و «مارخور» و «شیشه‌خور» و «مادرگای» و «بچه‌ی خدا» و «چند فاسد و هرزه‌ی دیگر» و «میخ‌زدن» و «رقص مرده» و «بریدن پستان» و «اکبری» و «انوری» و «افکاری» و «امینی» و «اختری» و «احمدی» و «اسطوره‌ی شکسته» و «اقتدار ملی» و «نون نصر» و «میم مزاری» و «تا ابد در آتش حسرت» همه از «خارهای کنار ساقه‌ی مزاری» اند.

بگذار بگویم: این تعبیرها شاید برای تو و کسی مثل تو تازه و وحشت‌ناک و نگران‌کننده باشد، برای من و هم‌نسلان من تکراری از یک جنگ ناکام است که روزی بمب و راکت و باروت و امنیت ملی و رادیو و گردنه‌ی سخی و کوه تلویزیون و کافرکوه و جمهوری اسلامی و دالر و مسجد و منبر و هفته‌نامه‌ی کابل و فریاد عاشورا و فجر امید و بلاغ و تعقل را هم در پشتوانه‌ی خود داشت.

بگذار این راهم بگویم: کسی که با تو و «نجافی» طرف است، کسی نیست که از «مزاری» گپ می‌زند و صرفاً با شعارهای

۱۳۷۳ شکست؛ اما در فاصله‌ی ۲۹ سال پس از آن، به «روایت» قشنگ پیروزی جامعه و نسلی تبدیل شد که «هم‌چون شاخه‌های نور» از غرب کابل تا سراسر جهان پخش شدند. این «روایت» پایان نیافته است. «دانش‌نامه‌ی هزاره» هم به این «روایت» دست زد، اما این دست زدنی ناشیانه و غیر حرفه‌ای و از سر «بی‌جونگی» بود. بگذار بگویم: هوشیاری و خرد «نسل نور» و «شاخه‌های نور» پیوند و ربطی با «مزاری» دارند که به این سادگی خاموش نمی‌شود. «مزاری» در این تعبیر «آتش» است، «مجمهر آتش» است که حرارت و نور و انرژی‌اش فراتر از زمان و مکان به حرکت می‌افتد. به همین دلیل است که می‌گویم نگران نباش...
شفایی خوب و نازنین،

تصمیم بگیر و از جهتی که «نجافی» و «اسطوره‌ی شکسته» تیر می‌اندازد، بیرون شو و به صفی قرار بگیر که این تیرها آن‌جا را نشانه می‌گیرند. می‌دانم و می‌دانیم که فضا آشغالی است و «مغلوبه‌جنگی» است؛ اما ببین که «دشمن کجا را نشانه گرفته است». بدان که همان «جا» و همان «نقطه» آدرس «دوست» است، عزیز من.

۷مارچ ۲۰۲۴

بیانیه بانوان همکار دانشنامه هزاره علیه ادبیات زن ستیزانه ناقدان

شب است، داد بزنی بانوا! سکوت سرد سترون چیست؟
این نوشتار ربطی به نقدهای دانشنامه هزاره ندارد. نگاه اعتراضی و انتقادی نسبت به ادبیات موهن، سخیف و حاکی از تبعیض جنسیتی مردسالارانه گروهی از به اصطلاح فرهنگیان جامعه است که این روزها در دنیای مجازی به وفور نشر و بازنشر می‌شود.

این نگاه حاکی از تبعیض در روزگاری است که مادران و دختران سرزمین ما از تاریک‌اندیشی طالبان به ستوه آمده‌اند و زندگی بر آنان تلخ و ناگوار شده است. وقتی پای سیاست در میان است، همین مورد سوژه پرهیاهو در دست این جماعت می‌شود که نگاه طالب نسبت به زن چنین و چنان است؛ اما زمانی که به زوایای پنهان فکری و روانی خودشان رجوع کنیم،

شخصیه ندارند، اگر تاریخ یک کتاب اشتباه نوشته شود، صدای اعتراض بلند می‌شود؛ اما اگر به همسر و دختر کسی هتاکی شد، زبان‌ها لال‌اند و چشم‌ها کور. خوب است ابتدا بیاییم به آدم‌های واقعی هزاره حرمت بگذاریم، بعد از هویت بر باد شده جامعه هزاره در دانش‌نامه دفاع کنیم. ناموس مردم مضحکه و دست‌مایه طنزهای و هرزه‌درایی‌های شما نیست.

انتظار ما از فرهیختگان مدعی سازندگی و اصلاح غیر از این است، امیدوار بودیم تحصیل‌کردگان قوم حداقل درک و فهمی به یادگار از دوران تحصیل خود می‌داشتند. بسا تأسف که توقع ما واهی و دور از ذهن بود. علم کردن نام بانوان مؤلف و همکار در دانش‌نامه و توهین به ایشان به بهانه نقد، نشانه تحجر و جاهلیت عالی جنابان است که از جنسیت برای تحقیر و کم‌ارزش کردن دانش‌نامه استفاده می‌کنند. اینان قدم به ناکجاآبادی گذاشته‌اند که دگم‌اندیشی طالب در مقابل آن ناچیز است. نقد، سیاه‌بینی و قالب‌اندیشی حضرات را به خوبی آشکار کرد و به ما فهماند که با چه موجوداتی مقابل هستیم که غیرت را به کناری نهاده و به وقت مجادله با ضعف تمام متمسک به جنسیت می‌شوند و در پس توهین و تهمت‌ها سنگر می‌گیرند. سخن آخر این که بانوان در دانش‌نامه تا

می‌بینیم در درون هر کدام طالب مسلح و هتاک‌نشین و فرمان‌روایی می‌کند.

دانش‌نامه یک متن علمی و پژوهشی است. همانگونه که مردان جامعه حق دارند در آن قلم بزنند و کار کنند، زنان نویسنده و باسواد نیز از این حق برخوردارند و در دانش‌نامه سهم دارند؛ اما متأسفانه وقتی به نقدها نگاه می‌کنیم، سوژه‌های تمسخر و توهین متوجه زنان نویسنده است. نام آنان سوژه می‌شود، واقعیت آنان زیر سوال می‌رود، توانایی آنان به سخره گرفته می‌شود. چنانکه می‌بینید هم در نقدهای دور اول و هم دور دوم بانوان همکار و مؤلف به انحاء مختلف مورد توهین قرار گرفتند و از گزند قلم‌های زهر آگین در امان نماندند و تیر طنز و هزل بود که از هر جانب به قصد به سوی آنان روانه شد، چه تهمت‌ها که نشنیدیم و چه شعرها که با بی‌شرمی تمام از این بی‌ذوق‌ها ندیدیم.

جالب‌تر اینکه همه این بی‌عدالتی‌ها و بی‌اخلاقی‌ها را همگان می‌بینند، می‌خوانند و خاموشند؛ این یعنی نزول و سقوط اخلاق و اینکه در منطق اینان هدف وسیله را توجیه می‌کند. فقط دانش‌نامه باید کوبیده شود، حالا به هر شکل ممکن. اینجا دیگر ناموس و کیان قومی به دست فراموشی سپرده می‌شود، اینجا آدم‌ها خانواده ندارند، آبرو ندارند، زندگی و احوال

ما بانوان همکار و مؤلف در دانشنامه شدیداً اعتراض خود را نسبت به توهین و تهمت‌هایی که به همکاران مان شده است، اعلام می‌کنیم و امیدواریم وجدان‌های بیدار آزادمردان جامعه هزاره مردم را در تشخیص و تفکیک نقدهای آگاهانه، خیرخواهانه و راهگشا کمک کنند.

من الله التوفیق

پروین ولی‌زاده، زهرا حسین‌زاده، زینب

نوری

۷ مارچ ۲۰۲۴

امروز در تمام مراحل این کار سهم داشته، دارند و خواهند داشت. از آغاز دانشنامه، بانوان نقش پررنگ داشتند و در آینده نیز اینگونه خواهند بود. اکنون نیز در جلد دوم بر تعداد بانوان مؤلف ما افزوده شده است و تلاش خواهیم کرد تعدادی بیشتری از بانوان در دانشنامه قلم بزنند.

ما به این امید در دانشنامه هستیم و خواهیم بود که در آینده نسلی ساخته شود که مانند عده‌ای از مردان این روزگار، این گونه حقیر و بیچاره نباشند که برای مطرح شدن و لایک جمع کردن متمسک به جنسیت، توهین و افترا شوند. این امیدواری دور از ذهن نیست؛ زیرا ادبیات دانشنامه غیر از ادبیات آثار تولیدشده دهه‌های قبل است، وقتی آن آثار را مطالعه می‌کنیم، از ابتدا تا انتهای مقالات و نوشتار آن آثار، چیز دیگری جز مبالغه و تمجید از دوست و طرفدار، توهین و تکذیب مخالف وجود ندارد و ثمره‌ای جز القای فرهنگ تفرقه و نفاق نداشته است، اگر این روزها افراد اینگونه به دانشنامه می‌تازند، بعید نیست که خوراک مطالعه و آگاهی‌شان همین گونه آثار بوده است. دانشنامه قطع‌کننده چنین رویکرد است و مخالفت برخی از عالی‌جنابان نیز با آن، ترس از توقف چنین جریان‌هایی است که به دل‌های‌شان بسته شده و در ذهن‌های‌شان رسوخ کرده است.

گرامی داشت و سپاس

- گرامی می‌داریم ۲۹ همین سالگرد شهادت مردی از تبار آزادی و آزادگی شهید مزاری را و آرزو می‌کنم که در سایه این تجلیل‌ها و تحلیل‌ها بتوانیم راه سیاسی شهید مزاری را دوباره پیدا کنیم.

- سپاس از شما دوستان انجمن فرهنگی - سلسال در شیکاگو که با برگزاری این محفل با شکوه به من نیز فرصت دادید در خدمت شما باشم.

موضوع صحبت من مهمترین شاخص‌های سیاست یا رفتار سیاسی شهید مزاری است. که امروز تنها در مورد چهار شاخصه آن بحث می‌کنم.

شاخص‌های رفتار سیاسی شهید مزاری

۱. #فهم قومی بودن ماهیت سیاست به حیث یک واقعیت نه به حیث یک امر مطلوب

یعنی همه سیاستمداران تاریخ افغانستان تلاش کرده‌اند از طریق سیاست منافع بیشتری برای قوم خود و بر ضرر اقوام دیگر جلب نمایند. با این سیاست خود مانع پیشرفت و توسعه و شکل‌گیری یک حکومت ملی در افغانستان شده‌اند.

تاسیس و نام‌گذاری افغانستان بر اساس یک سیاست قومی است. تشکیل دولت ملی در افغانستان بر اساس

شاخص‌های رفتار سیاسی شهید مزاری با نگاهی به دانش‌نامه هزاره

متن سخنرانی قنبرعلی تابش در بیست و نهمین سالگرد شهادت استاد مزاری در محفل برگزار شده از سوی انجمن فرهنگی سلسال در شیکاگو

هم‌قامت هندوکش و بابا است مزاری خورشید در خشنده‌ای فردا است مزاری دیواره‌ی تبعیض و ستم گرچه بلند است امواج خروشنده‌ی دریا است مزاری پامیر کم از آبی چشمان غرورش گستردگی دامن بکوا است مزاری در روز بدی صخره پناه دل آمو است در روز بدی صخره و خارا است مزاری در سنگر فرهنگ و به میدان سیاست الگویی ز تدبیر و مدارا است مزاری هنگام فداکاری و ایثار و شجاعت کوتاه سخن، آخر دنیا است مزاری در خاطره‌ی جمعی انسان هزاره هم‌قامت اسطوره و رویا است مزاری

از این پس به جای گفتگوی بین‌افغانی از گفتگوی بین‌اقوام در افغانستان سخن بگویند. این موضوع نشان می‌دهد که شهید مزاری چقدر هوش و درایت سیاسی داشته و این موضوع را سی سال پیش تر به خوبی مطرح کرده است.

۲. #اهتمام به اتحاد و یکپارچگی هزاره‌ها

مزاری در مرحله حساس و سرنوشت ساز پس از پیروزی مجاهدین و آستانه تشکیل حکومت جدید، متوجه شد که نگاه سیاستگران جهان و افغانستان به هزاره‌ها، بی‌توجهی و نادیده‌انگاری است. باید در این شرایط خود را قوی کرد اگر نه همچنان بی‌توجه باقی خواهند ماند. او در این راستا طرح اتحاد و یکپارچگی هزاره‌ها را در قالب یک حزب ارایه کرد. حزب وحدت اسلامی افغانستان. او برای نخستین بار تلاش کرد در این حزب تمام گرایش‌ها و شاخه‌های هزارگی اعم از مردان و زنان شیعه، سنی، اسماعیلی و سکولار همراه و همسو شدند.

همبستگی اقوام محروم

پس از همبستگی هزاره‌ها مزاری گام مهم در راستای همبستگی و هماهنگی اقوام محروم افغانستان یعنی هزاره و تاجیک و

سرکوب و حذف اقوام دیگر صورت گرفته.

سیاست انتقال ناقلین و اختصاص دادن مزایای ویژه برای آنان اوج این سیاست است. کشتار هزاره‌ها و غصب اموال و زمین آنها.

مزاری نمی‌گوید ما هم چنین سیاستی باید داشته باشیم یعنی سیاست قومی را اتخاذ کنیم. مزاری می‌خواهد ما باید با آن مبارزه کنیم. برای مبارزه با یک بحران اجتماعی اول باید آن را برسمیت بشناسیم. «اگر اقوام ساکن در افغانستان، هویت و شخصیت و حقوق همدیگر را نفی نکنند، اگر کسی در اینجا ظلم نکند، حق دیگری را ضایع نکند، دیگر مشکلی وجود ندارد. تمام جنجالها و درگیریها بر سر همین مسئله امتیاز طلبی و حذف همدیگر است. این امتیاز طلبی یک دفعه در چهره‌مذهب است، یک دفعه در چهره نژاد است؛ اما ما معتقدیم آنچه که فعلا در افغانستان جریان دارد، به خاطر مسئله نژاد نیست. تضاد مذهبی است؛ اما کم رنگ است. تضاد اصلی به خاطر نژاد است.» (علی، ۱۳۹۸: ۱۶۷)

علی، (۱۳۹۸) احیای هویت، مجموعه سخنرانیهای استاد شهید، کابل، بنیاد اندیشه. به تازگی فرهنگیان افغانستانی ساکن کانادا پیشنهاد خوبی به سازمان ملل کرده اند که

امروزه دو گونه فعالیت سیاسی در بین هزاره‌ها در جریان است:

۱- فعالیت در قالب احزاب کوچک کوچک چه حزبی که از قدیم وجود داشته و چه تازه تشکیل شده. این گونه کارها راه به جایی نمی‌برند.

۲- پیوستن به احزاب نو تشکیل که مدیریت و رهبری شان بدست شخصیت‌های اقوام دیگر اند و شخصیت‌های هزاره به حیث مشروعیت بخش و سمبلیک حضور دارند.

این دو نوع فعالیت سیاسی هیچ‌گاه نمی‌تواند اهداف برابری خواهانه هزاره‌ها را برآورده سازد. حداکثر شاید بتواند منافع شخصی افراد را تامین کند.

ضرورت حزب سیاسی فراگیر هزارگی هزاره برای رسیدن به اهداف برابری جوانه و دادخواهانه‌ی خویش نیاز دارد تا یک حزب قدرتمند، منسجم و فراگیر تشکیل دهد. حزبی که تمام گروه‌های هزارگی به شمول هزاره‌های سنی و اسماعیلی و مردان و زنان، داخل و خارج کشور را پوشش دهد. این حزب از نظر ساختار باید در کنار دیگر استندردهای احزاب مدرن دارای رهبری و مدیریت شورایی باشد.

اعضای شورا فقط کارش مدیریت حزب و تنظیم سیاست‌های کلان باشد. اعضای شورا حق ندارند خودشان یا فرزندان و

ازبیک و دیگر اقلیت‌ها برداشت.

اتحاد استراتژیک سه قوم تاجیک، هزاره و ازبیک در راستای عدالت اجتماعی گام مهم و سرنوشت‌سازی بود که با تاسف دوستان جمعیت اسلامی و شورای نظار این فرصت را سوزن‌داند. امروز هم این مساله یک ضرورت حیاتی برای اقوام محروم است که خود را در مقابل حذف و ستم منسجم و یک پارچه سازند و گرنه تمام افغانستان از دست شان خواهند رفت. شاید زیاد طول نکشد که شمال و مرکز کشور پر از ناقلین شود.

انحراف حزب وحدت پس از مزاری

متأسفانه پس از شهید مزاری از نظر کمیت حزب وحدت از مسیر فراگیر هزارگی منحرف و به احزاب کوچک محلی و خانوادگی سقوط کرد و از نظر کیفیت هم آرمان‌های عدالت‌طلبی را فراموش و به زراندوزی و اهداف شخصی تنزل کرد.

شرایط کنونی هزاره‌ها

اکنون هم شرایط کلی هزاره‌ها فرقی نکرده است و حتی بدتر و خطرناک‌تر هم شده است. لذا پیگیری همان راهکارهای ارایه شده توسط، شهید مزاری واضح و مبرهن است.

دوگونه فعالیت سیاسی در بین هزاره‌ها:

بستگان درجه یک شان در پست های کلان دولتی معرفی شوند.

در شرایط فعلی آیت الله واعظ زاده بهسودی می تواند یکی از اعضای این شورا باشد. او با سخنرانی منطقی و شجاعانه خویش در کابل ثابت کرد که از ظرفیت خوبی برخوردار است. او با فصاحت و بلاغت تمام به طالبان گوشزد کرد که موضوع خون‌خواهی مزاری هنوز به یاد هزاره‌ها هست و فراموش نخواهد شد. طالبان نباید با ستم‌ها و رفتارهای قوم‌گرایانه‌ی بیشترشان، بر حجم این عقده‌ها بیفزایند.

۳. #مشارکت در تصمیم‌گیری‌های سیاسی

یکی از خواسته‌های اصلی شهید مزاری مشارکت هزاره در تصمیم‌گیری‌های ملی و سیاسی بود. هدفی که ما تا هنوز به آن دست نیافته ایم.

خاطره ای نقل شده از داکتر شاه‌جان:

«در شورای رهبری دولت استاد ربانی بحث شد که بیرون بودن حزب وحدت و مخالفت آن با دولت باعث شده دولت حتی در کابل مسلط نشود چه رسد بر کشور، تسلط بر کشور لازمه‌اش تسلط بر کابل است، لذا باید مشکل حزب وحدت حل شود.»

بعد از جروبحث زیاد تصویب شد که برای پیوستن حزب وحدت به دولت، چهار تا پنج وزارت پیشنهاد شود (اینکه کدام وزارتها؟ من نپرسیدم و ایشان هم نگفت) هیئتی موظف شد تا این پیشنهاد را به رهبری حزب برساند، من هم در جمع هیئت بودم، بسیار با شادی طرف مرکز حزب وحدت رفتیم و یقین داشتیم با این پیشنهاد مشکل حزب وحدت و در نهایت مشکل جنبش هم حل می‌شود، وقتی موضوع را با استاد مزاری در میان گذاشتیم، ایشان بسیار به دقت گوش کرد و بعد با چهره خندان گفت: زیاد حاتم بخشی کرده‌اید، دولت چقدر وزارت دارد که این طوری تقسیم می‌کنید؟ حزب وحدت را دو وزارت هم کافی است ولی گپ من این است که شما اگر وزارت داده می‌توانید وزارت را گرفته هم می‌توانید، من می‌خواهم که شما بخشنده و ما بخشش خور نباشیم بلکه ما همه تصمیم گیرنده باشیم، هرگاه من هم در کنار شما تصمیم گیرنده باشم یک وزارت هم کافی است و الا مشکل ما راده وزارت هم حل نمی‌تواند.»

داکتر شاه‌جان ادامه داد: «وقتی استاد این جملات را می‌گفت من به فکر فرو رفتم و با خود گفتم ما چه می‌اندیشیدیم و این مرد چه می‌اندیشد، از همان جا تصمیم گرفتم که از معرکه دور شوم!»

ناگهانی به دست طالبان مواجه می‌شدیم؟ این که تمام اختیارات و وزارت‌های کلیدی به دست یک شخص (ریس جمهور) از یک قوم بود باعث سقوط کشور به دست طالبان شد. او تمام نهادها و وزارت‌های کلیدی را به افرادی از یک قوم سپرده بود و اگر از اقوام دیگر هم حضور داشتند حضورشان تشریفاتی و غیر موثر بود. این سقوط بر اساس اعترافات خود مقامات قومی حکومت غنی بر اساس معاملات قومی با طالبان انجام شد. حالا فرق نمی‌کند این شخص محب بوده باشد، استانکزی باشد یا غنی و فضلی.

اما با تاسف پس از مزاری مکانیزم مشارکت سیاسی اقوام از فدرالیسم و تقسیم وزارت‌های کلیدی به معاونت تقلیل پیدا کرد. که چیزی جز دریافت معاش با منت و خواری نبود. از مکانیزم انتخابات هم کاخ سپیدار را ساختند که یک دفتر دیگری برای دریافت معاش کسانی بود که خود را اپوزیسیون می‌خواندند.

در مورد فدرالی شدن یک اطلاعیه به حیث خواست اکثریت اقوام سه‌گانه صادر شده است. این یگ گام مثبت است. شایسته و ضروری است اقوام تحت ستم سیاست‌های کلی خود را باهم هماهنگ کنند و به صورت علنی آن را اعلام کنند. خوب است در قسمت تقسیم چهار وزارت

اما با تاسف پس از مزاری سیاست گران ما شعاع خواسته‌های شان را از مشارکت سیاسی به ماموریت سیاسی تقلیل دادند و در عمل به یک مامور و معاش‌بگیر تقلیل پیدا کردند.

راهکارهای مزاری برای تحقق مشارکت سیاسی

مزاری برای اجرایی شدن مشارکت اقوام راهکارهایی مناسبی هم پیشنهاد می‌کرد از جمله

الف) #تغییر ساختار از متمرکز به فدرالیسم

در سطح کلان باید ساختار تغییر کند و نظام سیاسی از متمرکز به غیر متمرکز تحول یابد.

ب) #تقسیم چهار وزارت کلیدی به چهار قوم

مزاری برای تحقق و تضمین عدالت اجتماعی و مشارکت فراگیر اقوام پیشنهاد کرد تا چهار وزارت کلیدی به چهار قوم اصلی تقسیم شود تا موازنه ای قوا در ساختار حکومت بین اقوام برقرار باشد.

اگر همین دو موضوع در زمان تشکیل حکومت مجاهدین در کابل بنیاد نهاده می‌شد و یا در کنفرانس بن از سوی نمایندگان اقوام محروم مورد توجه قرار می‌گرفت؛ آیا ما به سقوط سراسری و

نخست: #نظریه‌ی نژاد_آریایی

این نظریه، اول در قالب یک نظریه زبانی توسط سر ویلیام جونز انگلیسی " به سال ۱۷۸۶ مطرح شد. و فرضیه او چنین بود که زبان لاتین، یونانی و زبان سنکسريت و زبان های ایرانی منشاء واحدی دارند. و گفتند ما دقیقاً نمی دانیم این منشاء واحد چه بوده اما فعلاً آن را منشاء آریایی می نامیم. خود این نظریه هم در حد یک فرضیه بود و دلایل و مستندات کافی نداشت/ ندارد و در حد حدس و گمان است.

در دهه ۱۸۵۰ میلادی، آرتور دو گوپینو (Arthur de Gobineau) در کتابی با نام «یادداشتی بر نابرابری نژادهای انسانی» منتشر کرد و در آن آریایی بودن را از حوزه فرهنگی و زبانی خارج و به یک نظریه نژادی تبدیل نمود. او گفت کلمه آریا به معنی نجیب و اصیل است و استدلال کرد که «آریان» همان تمدن هندواروپایی باستانی و پیشاتاریخی است که زبان شناسان از آن سخن گفته اند او گفت که نژاد خالص آریایی در عصر کنونی ساکنان شمالی اروپا هستند که با دیگر نژادها اختلاط پیدا نکرده اند. آریایی های دیگر مناطق از جمله آسیایی ها به دلیل اختلاط با دیگر نژادها آن اصالت و خالص بودن و نجابت خویش را از دست داده اند.

در این نظریه نژادی سفید به حیث نژاد

کلیدی هم چنین توافقی صورت گیرد. همچنین در مورد خط دیورند بهتر است اقوام سه گانه موضع خود را به روشنی در این قسمت اعلام کنند.

۴. #اهتمام به مسایل تاریخی و

فرهنگی_هویتی

یکی از شاخص های سیاست مزاری توجه و اولویت قایل شدن به امور تاریخی و فرهنگی است. نمونه های بسیاری برای این بخش می توان ارایه نمود. یکی از نمونه های روشن این توجه، تهیه یک کاپی سراج التورایخ از کتاب خانه و آرشیو ملی افغانستان و اقدام به چاپ آن در ایران است. این موضوع نشانگر آن است که شهید مزاری به مسایل تاریخی و فرهنگی بسیار اهمیت قایل بوده است و دریافته بوده است که از نظر تاریخی چه ستم های بر ما روا داشته شده است. او در سخنرانی های خود دلایل شکست هزاره ها از حکومت عبدالرحمان را ریشه یابی می کند. بی توجهی به تاریخ می تواند هزاره را از هزاره ی صاحب خانه و مورد ستم به هزاره ی مهاجر و مهاجم تبدیل کند.

در مورد تاریخ و ارتباط آن به سرنوشت هزاره ها چند نکته را باید مطرح کنم:

کرد هم به دلیل آنکه خود را در زمره نژاد برتر جهان قرار دهد و با اروپاییان و بخصوص، جرمن‌ها نقاط مشترکی پیدا کند و هم به دلیل آنکه در سایه این کلمه اقوام مختلف قلمرو ایران کنونی را زیر یک چتر جمع کند. لذا اکثریت نویسندگان روی آریایی نژاد بودن خویش تکیه و تاکید کردند. رضا شا خود را آریا مهر خواند. بدین ترتیب، این نظریه در حدود یک و نیم قرن فضای سیاسی و علمی اروپا و جهان را تحت پوشش داشت اما از مدت‌ها پیش در برابر پرسش‌ها و نقدهای جدی در محافل علمی اروپا مواجه شد.

به طور نمونه، در ۱۸۸۵ جوزف کلمن (Josef Kollmann) در تحقیقات خود نشان داد که مردمان اروپا منشاء نژادی واحدی ندارند و به نژادهای گوناگون تعلق دارند و گفت مطالعات «جمع‌شناسی» مشخص کرده است که هیچ نژاد بشری بر دیگر نژادها برتری ندارد.

این نقدها توسط دانشمندان مختلف در اروپا، آمریکا و هندوستان، از زاویه‌های قوم‌شناسی، نژادشناسی و زبان‌شناسی ادامه پیدا کرد تا جایی که امروز بطلان آن در اروپا روشن است به عنوان مثال در دانشنامه بریتانیکا در ذیل مدخل آریان، بطلان این نظریه به روشنی مطرح شده است.

آیا نقد و بطلان نظریه نژادی اروپایی

برتر و سیاه و سامی و زرد به حیث نژادهای کهنتر مطرح شد.

ماکس مولر (Max Müller) زبان‌شناس و مشاور ملکه بریتانیا، نظریه آرتور دو گوبینو را توسعه داد و از آن صد در صد استفاده سیاسی کرد: مثلاً در هندوستان، بریتانیا طبقه برهمن هند را نژاد خالص آریایی و بقیه طبقه‌ها را ناخالص و پست می‌دانست و بدین طریق خودشان را به طبقه برهمنان نزدیک می‌کرد تا مطابق فرهنگ هندی‌ها، صلاحیت سلطه را پیدا کند.

در افغانستان و ایران هم به ترویج همین نظریه پرداختند.

در افغانستان هم این نظریه از سوی نویسندگان، مورخان و نخبگان سیاسی استقبال شد زیرا به صورت طبیعی دوستان پشتون و تاجیک ما علاقمند بودند که حالی که یک نژاد برتر در دنیا پیدا شده که ما‌ها را هم جزیی خود می‌داند ما هم دلیل ندارد که از این قافله عقب بمانیم. ضمن آنکه یک نوع اتحاد بین این دو قوم علیه اقوام دیگر مانند هزاره و ازبیک ایجاد می‌شد که برای حاکمان وقت اهمیت داشت. هیتلر از این نظریه یک ایدئولوژی برای کشتار و توسعه طلبی سرزمینی استفاده کرد. نظریه پردازان هیتلر جرمن‌ها را آریایی اصیل و نژاد برتر می‌دانست.

در ایران رضاشاه، از این نظریه استقبال

ثابت سازند که آنان تنها وارث اند و نیکان ما نقشی در این دوره های درخشان نداشته اند. اگر رویکرد دوستان تاجیک ما در این خصوص تغییر نکند طبیعی است که فرهنگیان و نویسندگان هزاره هم به مقابله بالمثل اقدام کنند که منجر به رویارویی و هدر رفتن نیروهای ما خواهد شد. حالا با این مقدمه می رویم سر بحث و گفتگوهای دانشنامه هزاره.

دوم: دانشنامه هزاره

مقدمه: #ستم‌های سه گانه تاریخی
بر هزاره

در مورد هزاره سه گونه ستم در تاریخ افغانستان معاصر انجام شده است:

۱. #کشتار و قتل عام

کشتار تا سرحد ۶۲ یا بیشتر از آن و به اسارت و بردگی کشاندن زنان و فرزندان

۲. #غصب جغرافیا و سرزمین

تصاحب و غصب تمام سرزمین های حاصل خیز شان. از قندهار زابل و غزنی شروع تا کابل و پروان بلخ و بامیان.

این دودر جای خود بسیار مهم است. یعنی اگر چنین اتفاق نمی افتاد حالا ما هم از نظر جمعیت و هم جغرافیا اکثریت مطلق افغانستان را تشکیل می دادیم.

به مفهوم بطلان اصل نظریه آریین نژادها در بلخ باستان و مشرق زمین نیز است؟ پاسخ منفی است. نظریه آریایی نژاد اروپایی با محوریت نژاد سفید باطل شده است. نه اصل آریین ها که تمدن بلخ بامی را پدید آورده اند. و در منابع دوره های ویدی، اویستایی و خراسان اسلامی از آنان نام برده شده اند.

طبق مطالعات انسان شناسی و فرهنگ شناسی امروز، تمدن بلخ بامی قدیمی ترین تمدن بشر است. آثار زیادی این موضوع را تایید می کند از جمله آثار محقق و افغانستان شناس آمریکایی لوی دوپری. سازنده این تمدن کیست؟

ساکنان بومی این سرزمین. و اگر نگوییم هزاره با قاطعیت می توانیم بگوییم هزاره یکی از سازندگان آن است. گاهی که ما از شخصیت ها و آثار دوره های باستانی و اسلامی مانند کیانیان، کاوه و زرتشت، شاعران و نویسندگان عصر خراسان اسلامی مانند حنظله بادغیسی، شهید بلخی، سنایی غزنوی، مولانای بلخی و.... یاد می کنیم، برخی از دوستان تاجیک ما زبان به طعن و انکار می گشایند. این رویکرد هرگز درست نیست تاجیکان عزیز ما هرگز نمی توانند سند وراثت انحصاری از تمدن و ادبیات بلخ باستان و سیستان و خراسان عصر اسلامی به نفع خویش ارایه کنند تا

از بلخ بامی، آریانا، ایران و خراسان به افغانستان. چرا چنین کردند؟ به خاطر این که در تاریخ ایران باستان و خراسان اسلامی اینان حضوری نداشتند. هرچه از عصر عبدالرحمان به عقب برگردیم نام و نشانی معنی داری از پشتون‌ها و زبان پشتون در کشور نیست. خراسان اسلامی است. که بستر شاهکارهای علمی و ادبی فارسی زبانان است.

قبل از اسلام هم ایران باستان را داریم که قرن‌ها پایتختش بلخ بامی و شهرهای مهمش زابلستان و کابلستان و غور و غزنه و بدخشان بوده است.

حکومت‌های غاصب به جعل روی آورند: در جعل تاریخ و فرهنگ چه کار کردند؟ تلاش کردند همان کشتار و جنو سایدی و جابه‌جایی را که در مورد انسان هزاره و جغرافیای هزاره مرتکب شده بودند در بخش تاریخ و فرهنگ نیز تکرار کنند.

لذا شروع کردند به ساختن «پته‌خزانه‌ها» از یک سو و نابودی و تخریب آثاری که در آن ردپای هزاره بود از سوی دیگر. تندیس‌ها و مجسمه‌های را که قیافه هزارگی داشتند را نابود و ویران کردند. شما در برخی عکس‌های که از موزیم کابل موجود است ببیند اکثر مجسمه‌ها را که قیافه هزارگی دارد را نابود کرده‌اند. چشمش را خراب کرده‌اند. بینی اش خراب کرده‌اند. آخرین نمونه

حالا که ما ادعای می‌کنیم ما از قندهار تا بدخشان و هرات و غور حضور داشتیم برخی به ما طعنه می‌زنند. دلیل آن ندانستن تاریخ است. ادعای ما بی‌اساس نیست همین سراج‌التواریخ تاریخ رسمی دولت شما است که می‌گه ۶۲ درصد هزاره قتل عام شده است. اگر میزان آوارگان عصر عبدالرحمان که به کشورهای هند، پاکستان، ایران، آسیای میانه مهاجر شده اند را محاسبه کنیم به ۷۵ الی ۸۰ درصد می‌رسد. نفوس هزاره‌های شیعه، سنی و اسماعیلی همین اکنون هم حدودی نیمی از نفوس کشور است. اگر ما آن ۸۰ درصد نفوس خود را می‌داشتیم و همان جغرافیای سابق خود را در اختیار داشتیم الان اکثریت مطلق افغانستان بودیم. پس وقتی ما از تاریخ افغانستان سخن می‌گوییم از هزاره ای سخن می‌گوییم که اکثریت مطلق بوده است در این جغرافیا.

۳. #ستم فرهنگی و جعل تاریخ

رژیم‌های سرکوب‌گر و غاصب برای آن که بهتر به هدف غصب و تصاحب و اشغال افغانستان برسند به جعل تاریخ روی آورند و در این جعل تلاش کردند جایگاه مالک افغانستان و ناقل و مهاجم را عوض کنند و چنین بود که شروع کردند به نظریه‌سازی. در این نظریه‌سازی نام کشور را بدل کردند

است که ریشه کشتار و نسل‌کشی هزاره از همین تکفیرها و تحقیرها شروع شد. عبدالرحمان تافتوای تکفیر علما را نمی‌گرفت توان چنین کاری نداشت. شما شاهد بودید که حتی داپرت المعارف افغانستان در زمان کرزی، هزاره‌ها را دروغ‌گو لجاج و کینه‌توز خواندند. در مورد زنان هزاره هم که یادتان است چه نوشتند.

#منشاء تاریخی و نژادی هزاره

از نظر منشاء تاریخی در مورد هزاره‌ها چه گفتند؟

گفتند هزاره بقایای مغول است. بقایای چنگیز است. این یعنی چه؟ یعنی این که جای مالک و غاصب بدل شد. یعنی هزارستان شد افغانستان و هزاره موجود مهاجر.

متأسفانه در کتاب‌های تاریخی سه قرن اخیر افغانستان در باره منشاء نژادی و جغرافیای هزاره‌ها این قبیل نظریه‌ها که در واقع نه نظریه که یک دشنام بود، به فراوانی آمده است. این نظریه‌ها مانند کولابی بودن تاجیکان است.

ما از دوستان تاجیک خود و دیگر دوستان خود خواهش می‌کنیم که چنین دشنام و اتهامات را به بهانه‌ای نظریه‌ی تاریخی و کار علمی به ما نسبت ندهند. آیا

تخریب کامل بودای بامیان بود. میدانید که بودای بامیان طی چند مرحله تخریب شده است. اولین گام تخریب شهنامه و صلصال از وقتی شروع شد که نام‌شان را بت‌های بامیان گذاشتند. طبیعی است حکم بت در اسلام معلوم است. در حالی که به باور ما این‌ها چهره‌های پادشاهان و سلسله‌های هزارگی بوده‌اند. مانند تندیس‌های فراعنه در مصر. تخریب آثار تاریخی و فرهنگی بامیان تنها به شهنامه و سلسال ختم نمی‌شوند. تمام آثار تاریخی بامیان را با کمک خارجی‌ان در این حدود سه قرن حفاری کردند. فروختی‌هایش را فروختند و نابود کردنی‌هایش را نابود کردند. این کارها را در این سه قرن بدون نظارت هیچ رسانه‌ای انجام دادند. اکنون هم تخریب گسترده آثار تاریخی و تمدنی بلخ و بامیان زیر نظر طالبان به شدن و به پیمان‌های وسیع و بی‌سابقه‌ای ادامه دارد.

در این سه قرن نه تنها از هزاره، فرهنگ زدایی و تاریخ‌زدایی کرده‌اند بلکه حتی انسانیت زدایی کردند. هزاره را تا مرحله حیوانیت و بهاییم تحقیر کردند. هزاره را به کنیزی و بردگی بردند. این تحقیرها با تعبیر خود در سراج درج است. البته که در کنار آن تکفیر هم کردند. یعنی هزاره‌ها هم از انسانیت هم از تاریخ و فرهنگ و هم از مسمان بودن خلع سلاح کردند. روشن

شما خوشید که ما در یک کتاب تاریخی، کولابی بودن را به حیث یک نظریه علمی در باره تاجیکان نقل کنیم؟

در مقایسه با قتل عام و جنوساید هزاره، جنوساید فرهنگی و تاریخی هزاره بسیار وحشتناک تر و خطرناک تر است. ما باید در برابر این جنوساید فرهنگی، با تمام توان مقابله کنیم.

این مقابله هم مسئولیت جمعی ما است و هم فردی. دانشنامه یک مسئولیت جمعی است.

دانشنامه در این جا باید یک روایت درست در مقابل جعل و تحریف ارایه کند. با تاسف جناب اسدالله شفایی مدیر مسول دانشنامه هم در این مورد نوشته که «ما تمامی دیدگاه‌های راجع به پیشینه هزاره‌ها را در جای مورد نظر در دانشنامه مطرح خواهیم کرد اما هیچ کدام را محور قرار نخواهیم داد.» (از صفحه فیسبوک شفایی)

فاجعه بار است که در منشاء نژادی هزاره به بهانه بی طرفی علمی و غیره بیاییم این اراجیف سه قرن تاریخ نویسی افغانستان را نقل قول کنیم. از دیدگاه ما جعل تاریخ، تنها کتاب «پته خزانه» نیست. اکثریت کتاب‌های تاریخی که برگرفته از نظریه آریا نژادی اروپایی است. جعلی و پته خزانه ای است.

موضع هزاره در باره‌ی منازعات و جنگ‌های یکی دوسده‌ای اخیر در کشور از زمان عبدالرحمان خان تا امروز که نظام امارت است. کشمکش‌ها منازعات بین قومی در جریان بوده اما طبیعی است که یک طرف همیشه دولت بوده و دولت‌ها هم همیشه پسوند اسلامی را با خود ضمیمه می‌کرده است. یک طرف این منازعات همیشه مردم ما بوده است. نه بحیث آغازگر بلکه به حیث مدافع. در ادبیات رسمی مردم ما یاغی و باغی و کافر و ... تلقی شد اند. ما به حیث یک فرهنگی هزاره وقتی اثری و آن هم اثر جمعی تولید می‌کنیم نمی‌توانیم در برابر این روایت رسمی و ظالمانه بی طرف علمی باشیم. ما باید بر ضد آن بنویسم و ماهیت فریب و دروغ آن را آشکار کنیم. بنا بر این ما نمی‌توانیم در مورد مبارزان عدالت خواه هزاره از عصر عبدالرحمان تا اکنون، از تعابیری مانند شورشی و غیره استفاده کنیم. شورشی تعبیر دیگر از همان یاغی و باغی است. آنان جان خود را برای ما و عدالت فدا کردند حالا ما در برابر آنان ژست بی طرفی علمی بگیریم؟ اصلاً این بی طرفی علمی نیست. بی طرفی علمی این است که واقعیت را بگوییم. واقعیت چه بوده است؟

متأسفانه این موضوع در عصر دولت اسلامی ربانی هم صدق می‌کند. ما

باشند. این درخواست زیادی نیست. بنا بر این ما از دوستان تاجیک خود می‌خواهیم بیایید دوباره بین اقوام محروم اعتماد سازی کنیم. گام نخست اعتماد سازی قبول برابری است. رفتارهای برتری جویانه نمی‌تواند ما را به اهداف مان برساند.

بنا بر این یک نویسنده هزاره/ بخصوص وقتی در دانشنامه هزارگی چیزی در باره هزاره ها می‌نویسند نمی‌توانند ژست بی طرفی بگیرند. مبارزه شهید مزاری و مطالبات از دولت اسلامی ربانی برابری خواهانه بوده لذا باید عدالت خواهانه تعبیر شود. نا مردی و ناجوانی است که او در راه عزت و برابری ما جانش را فدا کرده ما بیایم در برابر او ژست روشنفکری و بی طرفی علمی بگیریم. در این جا نه تنها رسالت ما بی طرفی نیست بلکه شهید مزاری یک معیار است.

نکته دیگر این که شخصیت شهید از مرز احزاب منحل گذشته است. در تاریخ معاصر ما هیچ شخصیتی به اندازه مزاری محبوب اکثریت جامعه نیست. محبوبیت و حقانیت مواضع سیاسی شهید مزاری امروزه تا حدود زیادی مورد پذیرش روشنفکران دیگر اقوام نیز قرار گرفته است. بنابراین نباید مزاری را با معیارهای نصر و حرکت و سپاه و نهضت سنجید. اتفاقاً

با اسناد فراوان از جمله (نمی‌گویم معااهده‌ی جبل السراج) نشست جبل السراج باورداریم که دوستان تاجیک ما پس از قرن‌ها فرصت پیش آمده بین اقوام را سوزانده اند.

گاهی برادران تاجیک می‌گویند شما چرا از ما و مقاومت ما حمایت نمی‌کنید؟ اما اگر پای گلایه و شکایت بیاید ما گلایه‌های بسیاری داریم.

این پروسه اشغال مقاومت یک فرآیند سه صد ساله داشته . اوج آن در عصر عبدالرحمان بوده. در آن عصر شما نه تنها از مقاومت مردم ما حمایت نکرده اید بلکه ملایان تان در فتوای تکفیر ما شریک بوده؟ اگر شما در شمال یک جبهه پر قدرت برضد عبدالرحمان باز می‌کردید او با خیال راحت تمام نیروهایش را در هزارستان متمرکز نمی‌توانست.

شما با کمک حزب وحدت و جنبش ملی کابل را تصرف کرده اید اما حکومت را به تنهایی می‌خواهید اداره کنید.

نقل قول داکتر شاه جهان به حیث نماینده دولت ربانی نشان می‌دهد که مزاری زیاده خواه نبوده بسیار یک مطلب عادی را در خواست کرده : مشارکت در تصمیم گیری. حالا هم خواست ما هزاره‌ها همین است. دوستان تاجیک ما در عرصه سیاسی باید با ما رفتار برابر داشته

یعنی علاوه بر برخی از اشتراکات پذیرش این اشتراکات به حیث قوم واحد هم جزیی از تعریف قوم است. قوم اصلاً یک مقوله ای فره (نگی) است. تنها هزاره نیست هر قوم دیگری هم چنین است. نمی توانیم بگوییم که ما یک بلوچ داریم و دیگری بلوچ فرهنگی، ترک خالص داریم و ترک فرهنگی. این قبیل تعابیر معنی ندارند. تعبیر هزاره فرهنگی کاپی از ترکیب ایران فرهنگی است که برخی از رسانه ها و سیاست گران جمهوری اسلامی ساخته اند. به باور آنان ما یک ایرانی ناب و خالص داریم که خود شان اند و یک ایران فرهنگی که افغانستان، تاجیکستان و... هستند. در حالی که ما چنین تعبیری را هرگز درست نمی دانیم.

یک فرد با توجه به مشترکات موجود یا از نظر قومی خود را هزاره می داند یا نمی داند. اگر خود را هزاره می داند پس هزاره است. فرقی نمی کند در واقع از کدام تبار و نژادی باشد. اگر خود را هزاره نمی داند، هزاره نیست اگرچه در واقع هزاره باشد. این گونه نیست که ما بیاییم بگوییم هزاره دو گونه است: ۱. هزاره ناب نژادی و ۲. هزاره فرهنگی. چنین تقسیم بندی ضمن آن که از نظر علمی غلط است. از نظر واقعیت های اجتماعی هم غلط است. هیچ هزاره ای نمی تواند از نظر نژادی ادعای ناب بودن کند. چنین چیزی اصلاً ممکن نیست.

برخی از سردمداران نصر بیش از همه به میراث مزاری بزرگ خیانت کردند. (حزب وحدت) ضمن آن که اعتراض تنها مربوط به واژه شهید نیست. در تحلیل کارنامه سیاسی شهید مزاری بخصوص در عصر مقاومت غرب کابل باید از او به حیث پیشگام عدالت خواهی یاد شود.

#در مورد هویت قومی هزاره یا هزاره فرهنگی

برخی با رویکرد مجادله گرایانه منتقدان دانشنامه را متهم کرده اند که شما طرف دار نظریه خونی پنداری و ذاتی بودن هویت قومی هزاره هستید. فکر نکنم هیچ هزاره و هیچ منتقدی در قرن ۲۱ به چنین باوری باشد. این یک اتهام روشن نسبت به منتقدان است. هزاره فرهنگی یکی از اختراعات اصحاب دانشنامه است که هرگز اساس علمی ندارد. یکی از مشهورترین و جامع ترین تعاریف را برای قوم ماکس وبر انجام داده: او یک سلسله مولفه ها مانند تبار مشترک، زبان مشترک، ویژگی های زیست شناختی مشترک، آداب و رسوم مشترک و غیره را برمی شمارد و تاکید می کند تنها وجود چنین مشابهات و اشتراکات سازنده ی قومیت و یا روابط قومی نیست بلکه پذیرفتن چنین اشتراکاتی از سوی همه گروهها است که تعیین کننده قومیت و روابط قومی است.

هزاره بودن هرچه است همان مفهوم فرهنگی است. چنین تقسیم‌بندی در باره هیچ گروه قومی دیگری هم درست نیست مثلاً ما ادعا کنیم که دو نوع بلوچ، کرد، ترک و... وجود دارد. یکی تباری و دیگری فرهنگی.

در مورد سادات محترم ما هیچ وقت هزاره بودن سادات را نفی نکرده ایم و تاکید می‌کنیم هر سید، قزلباش، بیات، تاجیک و... که خود را هزاره بدانند هزاره است. اما با تاسف برخی از نخبگان و سران سادات بودند که در دوران جمهوریت خود را به حیث قوم جداگانه و مستقل در کنار اقوام دیگر افغانستان ثبت اداره کردند. مفهوم آن به روشنی چنین بود که ما هزاره نیستیم. با تاسف فرهنگیان و قلم بدستان سادات هم از این اقدام هیچ انتقادی نکردند و چیزی نوشتند که به مفهوم رضایت و همراهی بود. حالا هم در عین حال که چنین کاری به صورت رسمی و رسانه‌ای انجام شده ما هنوز آن بخشی از سادات را که خود را هزاره بدانند در آغوش می‌گیریم و هزاره می‌دانیم مانند اما طبیعی است که دو گروه از سادات هرگز نمی‌تواند از این پس هزاره شمرده شوند:

۱. کسانی که نگاه طبقاتی و برتری جویانه نسبت به خود و هزاره دارند. عالمان بزرگ و بانام و نشانی که با ازدواج هزاره و

سید مخالفت‌اند. حکایت‌ها و نام‌های این گروه از سادات در جامعه موجود است. سخنی از سید جوادی غزنوی در مورد برتر پنداشتن سادات و دختر ندادن سادات به هزاره:

«مردم!

من؛ یعنی سید جوادی در حضور مرجع شیعه و در دفتر مرجعیت و در حضور علمای اعلام اعم از سادات و غیر سادات که در این مجلس حضور دارید، بارها تکرار می‌کنم: آن سیدی که چنین عقیده باطلی دارد، گبر است، گبر است و خمس دادن به چنین سیدی ناسید، حرام است و حرام است، من از مرجع عالیقدر شیعه که اکنون در محضرش هستیم استفتا کرده‌ام و از جیب خود نمی‌گویم، از قرآن می‌گویم، از زبان امامان معصوم و مراجع می‌گویم و....»

(برگرفته شده از صفحه نسیم جعفری)

۲. کسانی که پروژه جدایی قوم سادات را از هزاره پیش بردند. فیلم‌ها و عکس‌های این افراد در اینترنت موجود است. طبیعی است که این دو گروه حتی با جعل واژه «هزاره فرهنگی» نمی‌توانند شامل قوم هزاره شوند. البته تعداد این افراد بسیار زیاد نیستند و به آسانی قابل شناسایی‌اند.

واقعا این معنی ندارد که برخی از

که با آنان برخورد عادلانه داشته باشیم. با تاسف این دوستان از خلیلی و محقق راضی نیستند حالا از فرهنگیان هزاره هم در خصوص دانشنامه به صورت رسمی شکایت و گلایه کرده‌اند و گلایه‌شان هم کاملاً بر حق است.

اگر خرد و احساس هزارگی باشد از این پس هیچ کار فرهنگی و سیاسی بدون هزاره‌های اهل سنت و اسماعیلی نباید انجام شود. آنان پاره‌های تن ما و بخشی جدا ناپذیری از مردم ما هستند. آنان باید در دانشنامه حضور معنی‌دار و چشم‌گیری داشته باشند. به باور من حتی باید از مفهوم تبعیض مثبت به نفع آنان در دانشنامه استفاده کنیم.

وضعیت علمی دانشنامه موجود:

دانشنامه کسکول نیست.

دانشنامه فرهنگ لغت نیست

دانشنامه فرهنگ عامه یا فرهنگ مردم هم نیست که باورهای عامیانه و خرافاتی در آن ثبت شود. (مانند اشکار شدن شمه چای سر پیاله)

دانشنامه یک اثر علمی و تخصصی است. نخستین ویژگی علمی بودن این است که مساله محور باشد. گزینش مدخل‌ها باید بر اساس اولویت‌های علمی باشد. هر مدخلی باید به یک مساله از مسایل هزاره بپردازد.

سادات مانند جاوید و عالمی بلخی و فاضل زاده، نقیب‌الله از یک طرف ماه‌ها راه رفتند تا قوم سادات را از هزاره جدا کنند و موفق هم شدند و جشن هم گرفتند از سوئی دیگر همین افراد در بازی‌های سیاسی خود را نماینده هزاره قلم داد کنند. یا انتظار داشته باشند که در دانشنامه هزاره فعالیت‌ها و آثارشان به حیث یک هزاره معرفی شوند. این سوء استفاده و نوعی خاک به چشم زنی است. بنا بر این ترکیب هزاره فرهنگی یک جعل و یک تقلب است که مفاهیم قوم‌شناسی جدید آن را بر نمی‌تابد. خود قومیت یک پدیده فرهنگی است. آخرین نکته در این خصوص این است که احتمال دارد در آینده ای نزدیک دوستان سادات ما هم دانشنامه قوم سادات را بنویسند. آیا در آن دانشنامه هم دو گونه سید قابل طرح است؟ یکی سید تباری و دیگری سید فرهنگی؟ یا از نظر علمی این تقسیم‌بندی مخصوص قوم هزاره است؟

#هزاره‌های اهل سنت و اسماعیلی:

یکی از پیامدهای تلخ سرکوب و فشار این سه قرن اخیر جدا شدن و کتمان هویت از سوئی برخی از هزاره‌های اهل سنت ما است. حالا که برخی از این افراد تصمیم گرفته‌اند خود را هزاره اعلام کنند و هویت واقعی خود را بر ملا سازند ما وظیفه داریم

آیا این موضوعات به فرض پذیرش علمی بودن آن برای جامعه امروز هزاره یک مساله

و اولویت محسوب می‌شوند؟

- آتش روشن کردن بر سر قبر

- آداب بیماری و احکام وفات

- آداب عمره قران

- آرامگاه‌های خاندان پیامبر در

افغانستان

- آزادی جنسی با رویکرد آیات و روایات

- آشک

آش سرکوجه

آکوبکو

آوقروت

اجوبة المسائل / کتاب، راهنمای

امتحانی طالب علوم دینی (این یک جزوه

امتحانی برای کمک طلاب است)

- احکام زکات و فقه صدقات / کتاب،

درباره اقتصاد اسلامی

- احکام مطهرات و نجاسات / کتاب،

- احکام نماز / کتاب، در اهمیت و

شرایط نماز

- احکام ویژه بانوان

اذان گفتن در گوش نوزاد / رسم، از

آیینهای تولد

اسامه بن لادن و ماجراها / کتاب، اخبار

و اسناد درباره اسامه بن لادن

اسلحه‌سازی / صنعت، شغل و حرفه

اسلوب جدید در شناسایی تجوید /

بسیاری از مدخل‌ها اصلا اولویت ندارند.

به طور مثال بخشی از کتاب‌ها در باره

حکومت اسلامی، بانک داری اسلامی،

اقتصاد اسلامی، و... هستند. این گونه

آثار با توجه به اینکه رویکرد شیعی دارند

چه مشکلی از هزاره را در جامعه افغانستان

حل می‌کند؟ آیا یک در صد هم احتمال

دارد که ما بخوایم و یا بتوانیم در افغانستان

بانک داری اسلامی و آن هم با قرایت

شیعی ایجاد کنیم؟ وانگهی نویسندگان این

کتاب‌ها چقدر از نظام اقتصادی جهان و

اسلام درک علمی و درستی دارند؟ بسیاری

از کتاب‌های با موضوعات اسلامی در

دانشنامه معرفی شده‌اند که بسیار ضعیف

و گم‌نام‌اند و حتی بین جامعه روحانیت

افغانستان هم کسی آنان را به حیث آثار

قابل توجه قبول ندارند. لیست برخی از این

کتاب‌ها را در فراز بعدی می‌خوانید.

مجموعاً حدود ۱۱۰ مدخل برای امور

مذهبی اختصاص یافته است. حدود هفتاد

مدخل برای ملایان و آخوندهایی اختصاص

یافته‌اند که فقط ملای محل بوده‌اند و

چندان شهرتی در بین کل هزاره‌ها نداشته

اند. آیا چنین مدخل‌ها و موضوعاتی برای

هزاره امروز و بخصوص تمویل‌کنندگان

مالی دانشنامه یک اولویت تلقی می‌شود؟

یک بار به این مدخل‌های نگاه کنید

- کتاب، در تجوید
- اعراب سوره فاتحه / کتاب، درباره تجزیه و ترکیب سوره فاتحه
- اعراب و توضیح عوامل ملامحسن / کتاب، در علم نحو زبان عرب
- افغانستان، آمریکا، تروریسم / کتاب، امریکا و افغانستان از دیدگاه محمد فضل الله
- افغانستان در کلام امام خمینی / کتاب، مجموعه سخنان آیت الله خمینی.
- ام البنین، نماد از خودگذشتگی / کتاب، زندگینامه
- امام المهدی فی الأحادیث المشتركة بین السنه و الشیعه / کتاب، درباره مهدویت
- امام حسین و پگاه پیروزی / کتاب، در تحلیل واقعۀ کربلا
- امام علی نماد حکومت حق / کتاب، شرح حال علی بن ابیطالب
- ام سلمه همسفر خورشید / کتاب، تاریخ زندگی
- امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب از نگاه دانشمندان و متفکران جهان / کتاب، درباره علی بن ابیطالب.
- انجام‌شناسی تطبیقی بر اساس حکمت ملاصدرا و امام خمینی / کتاب، در حوزه‌الهیات
- انجمن طلاب افغانستان / تشکل علمی و فرهنگی در قم
- انجمن طلاب حرکت اسلامی افغانستان / تشکل فرهنگی، سیاسی و نظامی
- انجمن علمی پژوهشی فلسفه / نهاد فرهنگی
- انجمن فرهنگی تبلور اندیشه / از انجمن‌های مهاجران افغانستان در ایران
- انساب نگاری شیعه تا پایان قرن هفتم قمری / کتاب، نسب‌شناسی و نسب‌نگاری
- انسان در انگاره‌های بشری و الگوی اسلامی / کتاب، در موضوع انسان‌شناسی
- انسان کامل از نگاه امام خمینی و عارفان مسلمان / کتاب، در موضوع انسان مورد نظر عارفان
- انسان مسئول است / کتاب، در موضوع انسان‌شناسی دینی
- بازخوانی زندگی سیاسی حضرت زهرا / کتاب، در موضوع تاریخ اسلام
- باغ بسم‌الله / کتاب، در خوشنویسی بسم‌الله
- الاراضی / کتاب، فقهی درباره احکام زمین
- الستفتانات الشرعیه / کتاب، پاسخ به سؤالات شرعی
- الگوی بانک‌داری اسلامی برای افغانستان / کتاب، درباره بانک‌داری اسلامی
- الگوی حکومت اسلامی / کتاب، اسلام و سیاست
- آیا اگر این مدخل‌ها در دانش‌نامه هزاره

نوشته نمی شد مشکلی از هزاره حل نشده باقی می ماند؟

در پایان برای روشن شدن بیشتر موضوع، تنها به دو مدخل به حیث نمونه تامل بیشتری می کنیم:

۱. مدخل باقلی

مدخلی داریم در دانشنامه با نام باقلی (باقلا) / محصول زراعی / نویسنده صدیقه هاشمی: اول این که این مدخل چقدر برای سرنوشت جامعه هزاره اهمیت دارد؟

دوم این که باقلی مزارع هزاره و غیر هزاره در افغانستان مگر فرق دارند؟

به فرض پاسخ مثبت دو پرسش پیشین، پرسش سوم این است که این صدیقه هاشمی چقدر تخصص در کشاورزی دارد؟ او تنها سه منبع در مقاله اش استفاده کرده است. آیا یک مقاله علمی در دانشنامه با سه منبع قابل قبول است. ای کاش همان سه منبع از منابع قابل قبول و دست اول در موضوع باقلی باشند. یکی از منابع کتاب مرحوم علی جان زاهدی است. در باره صدیقه هاشمی اطلاع زیادی نداریم اما میدانیم که مرحوم علی جان زاهدی از زراعت و کشاورزی چیزی نمی دانست. او نه تنها کارشناس کشاورزی نیست که به دلیل شغل ملایی و جهادی، در حد یک کشاورز هم شناختی از باقلی نداشته

است. این یک مشت نمونه ای خروار است. مدخل های دانشنامه از نظر منبع و رفرنس صفر است. شما اگر در سایت دانشنامه های دیگر مانند دانشنامه اسلامی مراجعه کنید در می یابید که مدخلی که یک پاراگراف در باره اش نوشته شده است. یک صفحه منبع دارد. البته منابع دست اول و نسبتاً معتبر.

۲. افغانستان رنگین کمان اقوام / کتاب، در حوزه قوم شناسی کتاب علی نجفی نویسنده اسطوره شکسته است. علی نجفی در جای جای این کتاب هزاره را یک قوم مهاجر در افغانستان معرفی می کند. قومی که زبان و شهرنشینی را از تاجیکان یاد گرفته است و مذهب را از سادات. نجفی در این کتاب اصلاً هزارستان سرزمین اصلی تاجیکان دانسته و مدعی است که هزاره ها به صورت مهاجر در میان تاجیان آمده اند. «چنانکه هزاره ها به احتمال قوی زبان دری را از تاجیک ها فرا گرفته اند و در بدو ورود به موطن فعلی خود (هزارستان) با تاجیک های محلی درهم آمیخته اند و آنان سهم بزرگی در تشکیل قوم هزاره داشته اند.» (مسیح ارزگانی)

این کتاب نخستین بار توسط انتشارات صبح امید با هزینه ای نسبتاً سنگینی چاپ شده بود. مالک انتشارات که یکی از دوستان من بود به دلیل همین محتوای هزاره ستیزانه

نژادی، زبان هزاره‌ها، ویژگی‌های زبانی و فرهنگی، رابطه هزاره‌ها با سلسله‌های پیشدادیان، کیانیان، صفاریان، غوریان، غزنویان، تیموریان، ابدالیان و...
جغرافیایی باستانی، خراسانی و عصر افغانستان کنونی. مکان‌ها و جای‌های که در عصر عبدالرحمان به هزاره‌ها تعلق داشته و بعداً غصب شده.

بامیان و سابقه تاریخی، رابطه بامیان با بلخ، بلخ، زابلستان و کابلستان و تخارستان و بادغیس و هزاره‌ها اهل تسنن و اسماعلیه، وضعیت امروز و شخصیت‌های تاریخی شان

مانند امام ابوحنیفه، ناصر خسرو و بلخی، غوریان، غزنویان، ابن سینا، مولانای بلخی و...
صدها شاعر و نویسنده زبان فارسی.
مدخل‌های دانشنامه در واقع مقالات تخصصی و علمی اند. بنابراین باید هر مدخلی توسط یکی از زبده‌ترین متخصصان نوشته شود. نباید مدخل‌ها توسط افرادی بدون تحصیلات آکادمیک و آثار علمی نوشته شود.

اولویت بندی موضوعات می‌تواند به شکل‌های گوناگونی باشد که باید رویش گفتگو و تصمیم‌گیری شود.
اما هرگونه موضوع بندی که در آن مد نظر قرار گیرد؛ بازهم باید در موضوعات

و جعلیات با تقبل ضرر مالی از توزیع آن خودداری نموده و کتاب‌های چاپ شده را خمیر کرد؛ اما پس از چندی با کمک مالی چند نفر از سادات محترم که من برخی از آنان را می‌شناسم، این کتاب دوباره چاپ و توزیع شد. آیا لازم بود چنین کتابی در دانشنامه هزاره معرفی و تبلیغ شود؟

- نکته قابل توجه این که بسیاری از کتاب‌ها در حد کتاب‌شناسی اینترنتی معرفی شده است. هیچ جنبه علمی و پژوهشی ندارد.
.....

#پیشنهادات در باره تدام فعالیت و

انتشار دانشنامه هزاره:

۱. تجدید نظر ساختاری

کادرهای برجسته و دارای آثار علمی و پژوهشی و تحصیلات عالی برای آن استخدام شوند. دانشنامه نویس باید از حد اقل آثار علمی و پژوهشی برخوردار باشد. اعضای شورای علمی و کارشناسان نباید تشریفاتی باشند. باید در جریان امور علمی دانشنامه قرار داشته باشند.

۲. موضوع‌شناسی یا مساله محوری

با توجه به نکاتی که مطرح شد این موضوعات باید در اولویت باشد:
پیشینه تاریخی و موضوع منشاء

یک اولویت بندی باشد.

یک جلد به صورت موضوعی در چند موضوع مهم بخش بندی شود و مدخل‌ها شناسایی شده، توسط افراد صاحب تخصص نوشته شود.

۳. برای استحکام کار مقاله اول در سایت نشر شده، مورد نقد و ارزیابی قرار بگیرد. نویسندگان و شورهای علمی پس از نقدها و کامنت‌ها مقاله را اصلاح و دوباره نشر و برای چاپ بفرستند.

۴. دانشنامه موجود بی اعتبار اعلام شده و از پخش آن جلوگیری شود.

۸مارچ ۲۰۲۴

تیره کردی آب را افزون مکن

علی امیری

بنیاد دانشنامه هزاره در بیانیه مفصلی که در پاسخ به منتقدان خود منتشر نموده به یادداشت مختصر من نیز اشاراتی کرده است. اگرچه خواننده‌ای که یادداشت مرا همراه با مدخل‌های مورد بحث خوانده باشد، به درستی از حقیقت مطلب آگاه شده است و نیاز به طرح مجدد این بحث ملال‌انگیز نیست ولی از آنجا که من در پاسخ حضرات دانشنامه‌نگار، علاوه بر نکته‌های جالب نوعی شوخ‌چشمی زمانه را نیز می‌بینم، اشاره اجمالی به چند نکته را، هرچند از باب توضیح و اضحات، لازم می‌دانم. امید ندارم که این نکات مایه تنبه و بصیرت برای کسی یا کسانی از جمله اصحاب دانشنامه شود ولی امیدوارم که از این جدال پرمالال، این نکات به عنوان یادگار در روزگار بماند.

۱. در مورد مدخل «آخوند خراسانی»

سخن‌کدیور را نفهمیده‌اند. اینکه دفاعیه نویسان بعد از اخذ مشورت از مشاوران علمی به این گزاره آن هم در مقام دفاع می‌رسد که به نظر آخوند خراسانی «در عصر غیبت تشکیل حکومت شرعی امکان ندارد»، نمی‌تواند جز اعتراف دسته‌جمعی به این موضوع باشد که نعش آخوند مرحوم روی دوش حضرات سنگینی می‌کند و نمی‌دانند که با آن چه کنند. من در آن یادداشت گفتم که اندیشه سیاسی آخوند خراسانی نه از جنس «سیاست شرعی» است و نه فلسفه سیاسی و آخوند در مقام یک اهل شرع، باید در ناحیه از شریعت جایگاهی برای حکومت عقلایی یافته باشد که توضیحش آسان نیست و احتمالاً با تز «حجیت بنای عقلا» در علم اصول باید نسبتی داشته باشد. همانجا آورده بودم که اگر کسی یک نخود مغز داشته باشد، بایستی این نکته بدیهی را بداند که یک اهل شریعت، بایستی بر ضد مبانی خود نظریه پردازی کند. چنانکه واضح است تعبیر داشتن «یک نخود مغز» در آنجا به عنوان قضیه شرطیه به کار رفته بود ولی از دفاعیه حضرات پیداست که مصداق خارجی آن نیز کم نیست و می‌تواند قضیه خارجی نیز باشد. به هر حال، با این مایه فهم دیگر چه جای بحث از

اصحاب دانش‌نامه هیچ اشاره‌ای به متن مؤلف خودشان نکرده و تلاش کرده است که نشان دهد که متن محسن کدیور درست است. در دفاعیه حضرات آمده است: «بنابراین عبارت کدیور نه تنها بی‌معنا نیست، بلکه فشرده‌سه مطلب را بیان می‌کند...». آن سه مطلب کدیور چه ربطی به نویسنده دانش‌نامه دارد؟ اگر آن سه مطلب را حضرات از متن مکتوب مؤلف خودشان (حتی با قبول سهو انحصار ولایت مطلقه فقیه در خدا!!) استنباط می‌کردند و نشان می‌دادند که آن متن واجد این سه مطلب است، خواننده می‌دانست که من در حق نویسنده جفا کرده‌ام و با مهمل خواندن سخنانش حق او را ضایع و حیثیتش را هتک کرده‌ام. ولی وقتی که خود حضرات از ارجاع دادن به آن متن ابا دارند و در پس محسن کدیور سنگر می‌گیرند، آیا با چیزی جز «فاجعه» می‌توان آن را توصیف کرد؟! متن کدیور درست است ولی نویسنده، متأسفانه، حتی همین گزارش ساده فارسی را هم نفهمیده است.

هوشیاری دفاعیه نویسان ممکن است از بر خسی جهات قابل تحسین باشد که به جای دفاع از متن نگاشته شده توسط مدخل‌نویس‌شان، در مقام دفاع از معناداری سخنان کدیور برآمده‌اند، ولی خود این حضرات نیز

اندیشه سیاسی آخوند خراسانی است؟ من نیز قصد جدل ندارم ولی خوب است که چنین شاهکارهایی از این روزگار به یادگار بماند.

۲. در مدخل اخباری فقط گفتم که سیدمحمد غزنوی ادامه جریان ملامین استرآبادی است و نه شیخ صدوق و تاریخ سازی به سود آنها خطای علمی است. کراهت دارد که بار دیگر بحث محدث و اخباری را مطرح کنم. تنها در منطق دانشنامه هزاره است که هر چیز به هر چیز ربط دارد ورنه جریانی که دشمن عقل و اجتهاد است، ناپستی با جریان خردگرا و طرفدار اجتهاد یک کاسه شود. ضمن اینکه در مورد آن نکته اصلی بحث من در مورد اخباری‌ان هزاره در غزنی، چیزی در دفاعیه دفاعیه‌نویسان نیامده و من هم اشاره بدان نمی‌کنم.

۳. در مورد سایر موارد چیزی نمی‌گویم. تنها نویسندگان مقالات نیستند که شاهکار خلق می‌کنند، حضرات دفاعیه‌نویس نیز در بی‌معنائی مهورت سزاوار ستایش دارند. گفته اند که نویسنده مدخل ابن‌سینا، «ابن‌سینا را اسماعیلی قرائت» کرده‌است. شاید خواسته عذری برای آن همه لاطایلات بتراشند ولی در چاله بزرگتر افتاده‌اند. کدام قرائت اسماعیلی؟ واقعا کسی که سواد اسماعیله‌شناسی اش تا

جایی می‌رسد که شمس تبریزی و مولانا و ابوریحان بیرونی و سنایی را اسماعیله می‌خواند، می‌تواند ابن‌سینا را قرائت کند آن هم قرائت اسماعیلی؟! نمی‌دانم این را باید حاتم‌بخشی گفت یا اعتماد به نفس یا جاهل مطلق فرض کردن خواننده؟ یک احتمال قوی‌تر این است که خود این بیانیه‌نویسان نیز نمی‌دانسته‌اند که چه می‌گویند. می‌دانم که اذعان به خطا در قاموس حضرات معنا ندارد ولی اگر معنای «قرائت»، «اسماعیله» و «فلسفه ابن‌سینا» را می‌دانستند، ناپستی آن مشت لاطایلات را که خودشان داد می‌زنند علمی نیست، «قرائت اسماعیلی» نام می‌داد. اگر انصاف باشد همین یک ادعا کافی است تا خواننده مطمئن شود که در نزد این حضرات علم و جهل معنایی ندارد.

۴. برچسب‌های شخصی نیز در این دفاعیه بسیار است. مانند اینکه من در برج عاج نشسته‌ام و دانشنامه را با کار عربان و ایرانیان مقایسه می‌کنم و مردم را به نخواندن آن دعوت می‌کنم؛ و یا من «به متن به عنوان یک محصول فکری تمرکز نداشته بلکه شخص مؤلف را هدف قرار داده و به وی حمله کرده» ام و یادداشت من جز «مغالطه حیرت‌انگیز» چیزی دیگری نیست و یک عیب‌جوی عقده‌هستم که خوبی‌های دانشنامه را هیچ نمی‌بینم و هدفی جز

همکاری را قبول کند که از وی در آغاز به عمل آمد، به مغلطه در فضای مسموم شبکه‌های اجتماعی روی آورده است و نام آن را غیرت برای حقیقت گذاشته است.» بدیهی است که این ادعا دروغ است و من تا زمانی که اسدالله شفایی با دوجلد دانشنامه در زیر بغل در دفتر کارم در دانشگاه ابن‌سینا نیامده بود، هیچ چیزی در مورد دانشنامه نمی‌دانستم. از برخورد دین محمد جاوید با شفایی در همانجا دانستم که بسیاری‌ها ادعای پدری این نوزاد را دارد و شاید روزی حکایت آن را برای آگاهی افکار عمومی بنویسم. اما فعلا نمی‌خواهم که بار دین ادعا وقت خواننده را بگیرم. نکته‌ی مورد نظر من جای دیگر است. نکته این است که اصحاب دانشنامه در محافل خصوصی و در نزد حامیان مالی خود گفته‌اند و می‌گویند که فلانی‌ها (از جمله من) چون نام‌شان در دانشنامه نیست، علیه عوامل دانشنامه عقده‌گشایی می‌کنند ولی در فضای مجازی به دروغ ادعا می‌کنند که از من دعوت به همکاری کرده‌اند. حضرات دانشنامه‌نویس وقتی که پای فریب افکار عمومی در میان است، ادعای مطلقاً دروغ دعوت به همکاری را مطرح می‌کنند تا حسن نیت و صداقت نداشته‌شان را به جامعه نشان دهند و آنجا که طبل تهی علمی بودن‌شان به صدا در می‌آید و کوس رسوایی و

تخریب ندارم. فرض کنیم که همه این مدعیات درست است. سوال این است که خود این حضرات چرا نکات برجسته این شاهکار‌شان را بیان نمی‌کنند؟ من که برای تخریب آنها «به مغلطه در فضای مسموم شبکه‌های اجتماعی» روی آورده‌ام خودشان چرا امتیازات و برجستگی این مقالات را در حد پنج درصد نوشته‌های ایرانیان و عربان به خواننده نشان نمی‌دهند؟! بعد از آن همه بوق و کرنا‌ی علمی بودن دانشنامه وقتی دیدم در دفاعیه‌شان نوشته‌اند که «معلومات غلط و نادرست در مورد ابن‌سینا داده نشده است» دلم سوخت. منظورشان این است که سال مرگ و مکان دفن ابن‌سینا را درست نوشته است، خیر است که گفته منطق ابن‌سینا جاگزین منطق ارسطو شد!! من که «سره‌را از ناسره» جدا نکردم ولی بهتر نبود که به جای «قرائت اسماعیلی» چند تا از امتیازات این نوشته را بیان می‌کردند تا خواننده بیشتر به «مغلطه‌های من در فضای مسموم شبکه‌های اجتماعی» پی می‌بردند؟! می‌بردند؟!!

۵. یک نکته‌ی شخصی و غیر مرتبط به مدخل‌ها و یادداشت‌من هم در دفاعیه آمده است و آن «دعوت به همکاری» از من است. این را نیز بایستی توضیح بدهم. در بیانیه دانشنامه‌نویسان در مورد من آمده است: «ایشان به جای اینکه دعوت به

فضاحت شان از بام می‌افتد از نظر آنان من عقده‌گشایی هستم که عقده نبودن نام خود در دانشنامه هزاره را با «مغلطه در فضای مسموم شبکه‌های اجتماعی» جبران می‌کنم. چنین وقاحت‌های بیشتر از جو فروشی و گندم‌نمایی حضرات اعصاب آدم را خرد می‌کند. اوج شیادی است که یک نفر را همزمان هم دانه در دام و هم مترسکی بر بام بسازند.

به هر حال، با کین و نفرتی که اکنون تولید کرده‌اند، رد و ایراد هم معنایی ندارد ولی برای تبیین موضع من در مورد دانشنامه هزاره لازم است توضیحی را بیاورم. از اعضای دانشنامه من اسدالله شفایی را دوسه بار بیش ندیده‌ام و هیچ‌گونه سابقه‌آشنایی و رفاقتی با هم نداریم. هیچ‌نامه و پیامی بین ما رد و بدل نشده تا او عکس و تصویری از آن را به عنوان سند منتشر کند. تلفن و ایمیل همدیگر را نداریم. سایر بزرگواران از جمله دکتر مولایی، دکتر ساکایی، دکتر جویا و استاد مظفیری را در حد متعارف می‌شناسم و خدمت شان ارادت و احترام دارم. اما در خصوص دانشنامه با محمداسلم جوادی و حسن رضایی بیشتر در تماس بوده‌ام و هر دو از دوستان شخصی من هستند. بعد از نشر ویراست نخست جلد اول، چند ایمیل بین من و جوادی مبادله شده است که راجع به محتوای آن فعلا چیزی نمی‌گویم و

اصحاب دانشنامه لابد می‌دانند که من به همکار شان چه گفته‌ام. با استاد حسن رضایی هم گفتگوهای طولانی در مورد دانشنامه داشته‌ام. هر دو این بزرگواران می‌دانند که من همواره از عدم بی‌طرفی، جهت‌گیری سیاسی و سطحی‌نگری علمی دانشنامه سخن گفته‌ام. اما نرود میخ آهنین در سنگ. بنابراین من پیش از اینکه به «مغلطه در فضای مسموم شبکه‌های اجتماعی» روی بیاورم، با مبادله نامه و گفتگو در فضای دوستانه موضع خود را با اعضای شورای علمی در میان گذاشته‌ام و اگر خودشان خواستند آن را منتشر کنند. غرض از ذکر این نکات این است که من به گواهی دو عضو شورای علمی دانشنامه از همان آغاز آن را بیشتر نوعی آلودگی فرهنگی می‌دانستم تا نشان افتخار و لذا نباید نبود نام سبب ناراحتی و عقده من علیه دانشنامه نویسان باشد. بدیهی است من در چنین پروژه آکنده از سوء نیت و فرصت‌طلبی و فریب‌کاری شرکت نکنم ولی ادعای دعوت به همکاری از من نیز نه تنها مطلقا دروغ، بلکه با توجه به مواضع من که با دو عضو شورای علمی در میان نهاده شده است، از اساس منتفی است.

باری، با این مایه تهی‌دستی علمی حضرات، من انتظار این همه بوق و کرنا و علم‌فروشی را نداشتم و نیز فکر نمی‌کردم

این داستان در این عهد قحطی وجدان مؤثر نیست ولی به عنوان نشانی از شوخ‌چشمی زمانه و شوربختی ما به یادگار خواهد ماند. و ما توفیقی إلا باللّه علیه توکلت و اِلیه اُنیب

۲۳ مارچ ۲۰۲۴

که شیادی و وقاحت تا جایی برسد که یک نفر هم برج عاج نشین باشد که همکاری نمی‌کند و هم حسود و عقده که عقده نبود نامش را با «مغلطه در فضای مسموم شبکه‌های اجتماعی» اشباع می‌کند. از همین دفاعیه غرا و «قرائت اسماعیلی از فلسفه ابن‌سینا» و توسل و تمسک به محسن کدیور و پای در گل ماندن از گزارش ساده آن بنده خدا - چه برسد به فهم اندیشه سیاسی آخوند خراسانی - وجدان و انصاف و توان علمی دانشنامه‌نگاران برای من روشن است و خواننده هم تا کنون، کم‌وبیش، پی برده که داستان از چه قرار است. همین بیانیه علاوه بر علم، سرمایه اخلاقی عالیجنابان را نیز افشا می‌کند اما برغم تهی‌دستی اخلاقی حضرات، من از ادعای دروغ دعوت به همکاری که به نیت همراه کردن افکاری عمومی صورت گرفته است، نمی‌گذرم. تشنه معذرت‌خواهی نیستم ولی دروغ خود را پس بگیرند ورنه به افکار عمومی خواهم گفت که چگونه همان جمعی که ادعای دروغ دعوت به همکاری را در فضای عمومی در مورد من نشر می‌کنند، در فضای خصوصی، مرا عقده‌ای می‌خوانند که به از بابت نبود نام خود در دانشنامه عقده هستم و با «مغلطه در فضای مسموم شبکه‌های اجتماعی» عقده‌گشایی می‌کنم. می‌دانم که روایت

جمع مدخل نویسان قطار شوند. خیلی از آن نام‌های کلان تا حالا یک مدخل نوشته و حتی شاید دانشنامه را نخوانده باشند و اما در عشق و شهرت مفت یکطرفه دلخوش بودند، از اینطرف مدیران دانشنامه از القاب و شهرت نیک آنان منحیث تابلوی مشروعیتهای و اعتبار بخشی استفاده ابزاری می‌کردند.

۲:- بعد از چاپ جلد اول در مورد اسطوره شکسته با دوستان از جمله شفایی، اسلم جوادی و بهادری و... صحبت کردم، آنان درج ان را یک کار علمی و روشمند می‌دانستند. در انوقت با نقد علنی و پرداختن به اسطوره شکسته موافق نبودند، چنانچه در رونمایی جلد اول در لندن، یکی از کسانی که باید صحبت می‌کرد، نگارنده بود، با هراس از اینکه دانشنامه در محضر عموم نقد صریح نشود در دقیقه نود نام مرا حذف و جاوید نادر را جابجا کرد، وقتی جاوید نادر در جایگاه رفت، با خنده گفت والا من معلومات چندان ندارم، نخوانده‌ام و نه واقعا چیزی برای گفتن دارم... خلاصه از اول نقد ها خیلی جلدی گرفته نشد.

۳:- در جنوری ۲۰۱۹ نقد بر دانشنامه نوشتم که در ذیل آن به متن‌های آقایان حمزه واعظی و احد بهادری نیز اشاره شده است، که البته آن دو از درج اسطوره شکسته دفاع کرده بودند. آن نقد را بعدا اینجا نشر

چند گپ بین قوس از شروع دانشنامه تا حال، اگر وقت داشتید مرور کنید و الا به بیانیه توجه فرمائید.

حفیظ‌الله خرم

از آغاز دانشنامه با دوستان انگلیس و آقای شفایی همکاری نزدیک داشتم، شهر به شهر دنبال جمع کمک و بعد از چاپ جلد اول شهر به شهر برای رونمایی جلد اول می‌رفتیم.

۱:- لیست طویل همکاران و مدخل نویسان در دانشنامه جهت مشروعیتهای و اعتبار بخشیدن و جلب کمکها شبیه لیست فاتحه جمهوری سکوت شروع شد. جمهوری سکوت در زیر هر «تسلیت نامه» لیست بلند بالایی از نخبگان هزاره از استرالیا تا افغانستان و کانادا را نشر می‌کرد، بعضی‌ها برای اینکه نخبه به شمار روند حتی در ذیل لیست تسلیت نامه ذوق زده و خوشحال می‌شدند چه رسد که در

گاهی حالت دفاعی و اکثراً تهاجمی بخود گرفته است و متأسفانه مساله را حیثیتی فکر می‌کند.

چندی قبل با ایشان مفصل و صریح تلفنی صحبت کردم، هشدار دادم که دارید راه اشتباه می‌روید و در مقابل نقد و اعتراض بحق مردم بجای بخشش خواستن و اصلاح کار به لجاجت، گارد دفاعی و توجیه متوسل می‌شوید.

گفت ما در حال جمع آوری و جمع بندی نقدها هستیم و در فرصت مناسب نظر رسمی بنیاد را شریک خواهیم کرد و... گفتیم: واقعا منظور شما از نظر رسمی چیست و کیست...؟! شما بعنوان مدیر کل دانشنامه و جناب مظفری بعنوان رئیس شورای علمی، کاظمی سر-ویراستار و نبی خلیلی بعنوان سوت زدن دانشنامه، سلسله وار متن‌های عاطفی و توجیه بخورد مردم می‌دهید، حالا می‌گویید نظر رسمی ما نیست، پس این نظر رسمی دانشنامه را بالاتر از شما و مظفری‌کی‌ها باید نوشته کنند...؟! یا سکوت کنید و مردم منتظر پاسخ رسمی شما باشند، یا آنچه می‌گوید با مردم شفاف و صادقانه سخن زنید و در پی اصلاح کار باشید، این بازی دوگانه به نفع هیچ طرف نیست و منافع جمعی هزاره‌ها ضربه مهلك خواهد زد. و در نهایت پاسخ رسمی‌شان را دیدیم که به نقد کردن

خواهم کرد، اگر وقت داشتید مرور کنید سرنخها را خواهید یافت و اینکه چگونه دوستان ما مثل واعظی و بهادری و خیلی‌ها را بنام «متودولوژی و روشمند نویسی و ...» اغفال کرده بودند.

۴:- بعد از برداشتن اسطوره شکسته، با بعضی دوستان گفتم، حالا که «پوست استخوان» اسطوره شکسته برداشته شد، نشود ذهنیت، نیت غرض‌آلود و اندیشه کج هنوز سرچایش باقی باشد، نشود در آینده در هر جلد چند مدخل دگر با اشکال و فورم متنوع اما با هدف و ذهنیت اسطوره شکسته درج و برجسته شوند، اما تاکید آنان این بود که چنان غرض و مرض وجود ندارد، من هم امیدوارم بودم که چنان نبوده و نباشد و اما حالا احساس می‌شود که ما بار اول اشتباه کردیم، استخوان فزیک‌اسطوره شکسته برداشته شد، و اما نیت شوم و اهداف مغرضانه سرچایش همچنان معتبر، پرنفوذ و صاحب صلاحیت باقی ماندند.

۵:- جناب اسد شفايي شخص حليم، که به لحاظ شخصیتی انسان شریف و قابل احترام است و اما به لحاظ مدیریتی به شدت ضعیف و مصلحت‌گراست، سالهاست بعضی‌ها از نام ایشان برای جلب اعتبار استفاده نموده و از بالایی‌شان نشان‌ها زنی می‌کنند، و اما شفایایی فعلی کاملاً تغییر کرده، از آن صبر و متانت خبر نیست؛

پیش وجدان خود، ارواح شهدای جریان عدالتخواهی و نسل‌های آینده مسول و محکوم خواهیم بود. این حرکت خودجوش گسترده مردمی و افکار عمومی/جهانی هزاره‌ها از کانادا تا استرالیا اگر درست مدیریت شوند، شورای مدیریتی و علمی دانشنامه در نهایت تسلیم عزم و اراده ملت خواهند شد. نباید توانایی خود که همانا (قدرت مشروع مردمی، نیرو و ظرفیت وسیع فکری و قدرت تاثیر گذاری افکار عمومی) را دستکم گرفت.

۲۳ مارچ ۲۰۲۴

نقدها پرداخته و از هر نوع مسولیت شانه خالی کرده اند.

۷- من فکر نمی‌کنم کدام کشور یا منبع معتبر مالی پشت سر دانشنامه باشد، نزدیک به ۱۵۰ هزار دالر تا کنون از جیب مردم هزینه شده است؛ آنان نیز به شدت نگران، سرگردان و عصبانی اند، عصبانی به دو دلیل که مشروعیت و حمایت مالی مردمی را از دست داده اند، فقط کافیست حمایت مالی مردم قطع شود موتور دانشنامه از حرکت باز خواهد ماند، و اما یک نگرانی جدی وجود دارد، حالا بحث دانشنامه جدی و حیثیتی شده می‌ترسم بعد از این کدام منبع مالی غیر هزاره عمدا وارد عمل شود و جدی تر، هدفمندان تر و مغرضانه تر در دانشنامه هزاره علیه هویت تاریخ و روایت برتر هزاره و جریان عدالتخواهی بنویسند. میلیونرهای دزدان دوران جمهوریت هم کم نیست، قرار یک گزارش، اغای سید انوری و همراهانش ۸۰ میلیون دالر را بنام چند تجار در دبی سرمایه‌گذاری کرده بودند.

نگرانی جدی بعد از این وجود دارد که کدام کشور یا میلیونر دشمن مردم ما جهت کمک مالی پا پیش نگذارد.

۸- فعلا مردم، حق، انصاف، اعتماد مردمی و افکار عمومی با ماست، اگر امروز سهل انگاری کنیم، برای همیشه

که یکی خود را در مقام «شوی» جامعه و افراد آن قرار داد و از قول یک دوست خود گفت که «از برخی آدم‌ها علاوه بر امضا و اثر انگشت (شصت) باید هم گرفته می‌شد» و دیگری با لحنی تحقیرکننده و طعنه‌آمیز به جامعه گفت که «اسطوره‌ی شکسته را یهود تولید نکرده، امریکایی تولید نکرده، در اینمی جامعه تولید کرده، ما چه کار کنیم وقتی که جامعه‌ی از تو هر چیزه تولید می‌کنه؟».

پاسخ رسمی بنیاد دانش‌نامه نشان می‌دهد که این بنای کج هم «ستون»‌های خود را از دست داده و هم «سقف» خود را. ستون‌های آن منابع مالی و اعتبار اجتماعی بود که بعد از این امکان ندارد کسی روی این پروژه‌ی ناکام و بدنام، سرمایه‌ی فردی خود را هدر دهد و در ازای آن رسوایی اجتماعی و درد سر تاریخی کمایی کند. سقف آن، مشروعیت از نام جامعه و اعتبار شخصیت‌هایی بود که در پشت دانش‌نامه ردیف کرده بودند. این سقف برداشته شده و دیگر سید ابوطالب مظفری یا اسدالله شفقایی و نبی خلیلی نمی‌توانند چتری برای گردآوردن اکثریت قاطع جامعه در حول دانش‌نامه‌ای باشند که سوال بزرگ آن صلاحیت علمی، اخلاقی و اجتماعی خود آقایان است.

(۲) اگر قبول کنیم که پشت دانش‌نامه

دانش‌نامه‌ی هزاره؛ تیری نواز سنگری کهنه

عزیزالله رویش

(۱) پاسخ رسمی بنیاد دانش‌نامه بیشتر به یک خداحافظی رسمی اصحاب کنونی دانش‌نامه از کاری که به صورت ناشیانه در پیش داشتند، تلقی می‌شود. با توجه به واکنش جدی و گسترده‌ای که در سطح جامعه صورت گرفت، و با توجه به پاسخ رسمی بنیاد دانش‌نامه، بعید است که اصحاب کنونی دانش‌نامه به این کار ادامه دهند. پاسخ از نهایت خستگی و درماندگی تهیه شده است.

تنها تفاوت پاسخ رسمی بنیاد دانش‌نامه با سخنان سبک و غیرمسئولانه‌ی نبی خلیلی و اسدالله شفقایی در این است که این یکی رسمی‌ترین سخن از مقام یک نهاد است که همه‌ی اصحاب دانش‌نامه پای آن صحه گذاشته‌اند. این پاسخ دیگر مجال شخصی ساختن حرف را باقی نمی‌گذارد

سنگرشان تغییر نکرده بود و حتی خود و دست و چشم و نگاه‌شان نیز تغییر نکرده بود. تنها مجالی یافتند که یک تیر نورا بدزدند و شلیک کنند. اینها حتی سلیقه و جریزه‌ی استفاده از یک زبان و طرح و چارچوب عملیاتی تازه را نیز نداشتند.

۴) نجافی و اصحاب تبیان و فجر امید و بلاغ و تعقل و مدافعان شیخ محسنی و سید ابوالحسن فاضل و اکبری و امثال آنان می‌دانند که تنها امکان حضور و فعالیت موثرشان این است که زیر نام و چتر بابه مزارعی و مقاومت غرب کابل و هویت نوین هزاره پنهان شوند؛ حالانکه این را نمی‌دانند که هشیاری و حساسیت جامعه درک این مسایل را خیلی ساده و راحت ساخته است. آن‌ها خیلی خنگ بودند که متوجه نشدند این جامعه سی سال و اندی در این کش مکش‌ها راه رفته و تجربه اندوخته و فراز و فرود دیده است. سی سال بعد از رفتن بابه، راه روشن و ساده‌ای نبوده که در تبدیل هزاره و بابه و مدافعان بابه از «جرم» به «افتخار» طی شده است. این راه با مشقت و هزینه و استواری یک جامعه طی شده و تقریباً فرد فرد این جامعه در دست‌رسی به جای‌گاه کنونی سهم گرفته‌اند. این واقعیت که مفاهیم «حقیقت» و «آگاهی» و «خاطره» را در ذهن جامعه خط داده است، با پلوان خزی و دولادولا رفتن افراد ناشی

طرح‌ها و دست‌های پنهان و توطیه‌مدارانه دخیل بوده است، باید دقت کنیم که طرح‌ها و پروژه‌های استخباراتی تا زمانی برای سرمایه‌گذاری معنادارند که رو نشوند و به صورت پنهان عمل کنند. وقتی یک پروژه‌ی استخباراتی، به هر دلیلی افشا می‌شود یا در سطح جامعه نشانه‌هایی از رد پای استخبارات یک کشور یا قدرت بیگانه در آن دیده می‌شود، سرمایه‌گذاری روی آن قطع می‌شود. حمایت پاکستان از طالبان تنها حمایت استخباراتی پنهان نیست. یک جبهه‌ی آشکار است که صرفاً عمل کرده‌ها و یا طرح‌های عملیاتی آن مخفی و پنهان است. توجیه و رهبری آن پنهان نیست. جمهوری اسلامی ایران یا هیچ منبع استخباراتی دیگر، در پشت دانش‌نامه‌ی هزاره هزینه‌ای از نوع هزینه‌ی پاکستان بر طالبان را اختصاص نمی‌دهد.

۳) دانش‌نامه‌ی هزاره، برای «کمانداران» یا دست‌اندرکاران و مدیران اصلی آن، به مثابه‌ی تیری نواز سنگری کهنه بود که شلیک کردند. تیرشان نوبود: دانش‌نامه‌ی علمی و معتبر برای حمایت و تقویت جامعه‌ی هزاره. اما سنگرشان کهنه بود: اسطوره‌ی شکسته و اکبری و انوری و کسانی که در برابر بابه مزارعی و مقاومت غرب کابل و هویت هزاره و سیاست‌های مستقل ملی آن در افغانستان مخالفت و ستیزه داشتند.

ولانه‌ها و منابع تغذیه‌ی شان تکان خورد و فروریخت. جمع کثیری نیز بودند که در زیر سایه‌ی درخت به آرامی خوابیده و استراحت و تفریح داشتند. این جمع هم با ریختن تمام تفاله‌ها و گرد و غبار و حشرات زنده و مرده و نیم‌جان تکان خوردند و سر و رو و چشمان شان سوزش گرفت و جیغ و دادکنان به تکاپو افتادند.

این ضربه نشان داد که درخت چقدر گرفتار آسیب شده و چقدر به تکان‌دانی محکم نیاز داشته است. ما به عنوان پاسداران بابه و مقاومت بابه و خط و نشان و راه بابه غفلت کرده بودیم. پاسداری این درخت وقتی به آدم‌های دغل و منفعت‌پرست و بیگانه و ناآشنا با بابه و حرف و منطق و کارنامه‌های سترگ او در جامعه‌ی هزاره سپرده شد، باید این آفت‌ها گرفتار آن می‌شد. بنابراین، با ضربه‌ی تبر دانش‌نامه به درد آمدیم، اما درخت استوار جامعه را نیز به خوبی تکاندیم تا در بهار سبز و شادابی که پیش رو داریم، نفس بلندی بکشد و برگ و باری قشنگ هدیه کند.

۶) خوش حال باشیم که بهار همیشه بعد از ماه حوت می‌آید. بابه، هم‌چون درخت استوار و ریشه‌های عمیق در خاک، هم‌چون خود طبیعت، فاصله‌ای یازده ماهه از یک بهار سبز و شاداب تا تابستان پرمیوه

و بی‌جونگ و کته‌هوش و سودجو و دغل‌مخدوش نمی‌شود و به زمین نمی‌خورد. تغییر نام ساده است. هر کسی می‌تواند سه چهار بار نام تغییر دهد و لباس تغییر دهد و حتی زبان و کلمات خود را آرایش کند؛ اما «زمان»، همان معیار نابی است که همه چیز و همه کس را صافی می‌کند و هیچ راز و ماهیتی در جریان زمان پنهان و مغشوش نمی‌ماند. خط «حقیقت» و «خاطره» و «آگاهی» به همین دلیل معنادار و مهم می‌شود.

۵) بنابراین، نه آنقدر خوش‌بین باشیم که تصور کنیم ماجرا و کش‌مکش نسل ما و این جماعت به سادگی پایان می‌یابد و نه آنقدر نگران باشیم که درخت تنومند و استواری که با نام و حقیقت و خاطره و آگاهی بابه پیوند خورده است، به سادگی پی می‌شود.

در کولارادو، در جمعی از یاران همدل، دانش‌نامه را تبر محکمی توصیف کردم که به قصد پی کردن این درخت تنومند و استوار زده شد. تبرداران دانش‌نامه، نیروهای سنگینی را پشت خود جمع کرده بودند. این ضربه درخت را به سختی تکان داد؛ اما نتیجه چه بود؟... تمام مور و موریانه و عنکبوت و پرنده و خزنده و حشره‌ای که در لابلا‌ی شاخه‌های این درخت تنومند لانه کرده و به تغذیه شروع کرده بودند، خانه‌ها

مبارزاتی جامعه موثر اند. در ادامه‌ی همین کار است که سخن قشنگ شهباز ایرج زنده می‌شود که گفته بود: «چشمم این‌گونه تر نمی‌ماند / راه بی‌رهبر نمی‌ماند...» و این وجیزه‌ی پیامبرگونه‌ی بیدل تازه می‌شود که گفته بود: «خضر راهی گر نباشد جاده رهبر می‌شود».

۸) اکس اسپیس نسل پنجم برای چندین برنامه‌ی دیگر به بررسی دانش‌نامه اختصاص می‌یابد. قرار بود اصحاب دانش‌نامه، مشخصاً رییس و اعضای ارشد شورای علمی دانش‌نامه، در یک گفت‌وگوی حضوری که از طرف شیشه‌میدیا پیشنهاد شده بود، اشتراک کنند و به برخی پرسش‌ها و انتقادات پاسخ بگویند. این آقایان پاسخ را به همین متنی که حالا از آدرس رسمی بنیاد دانش‌نامه‌ی هزاره بیرون داده‌اند، حواله کردند. شیشه‌میدیا از شخصیت‌های مختلفی که در جامعه فعالیت دارند و برای بررسی دانش‌نامه و اثرات آن از صلاحیت علمی و مسلکی برخوردارند، دعوت می‌کند تا در تفتیح موضوع و پالایش جریان منطق و داوری‌های سازنده‌ی جامعه سهم بگیرند.

۹) همکاران شیشه‌میدیا، مجموعه‌ی نقد و بررسی و پرسش و پاسخ‌هایی را که در رابطه با دانش‌نامه در یکی دو ماه اخیر صورت گرفته است، به صورت

و خزان سرد و غبار آلود و زمستان سوزناک و پیر از برف و کولاک را طی می‌کند، اما همیشه و بدون تردید، به بهار نو می‌رسد. امسال بهار بابه بهار نیکو و پریمیمنتی است. غبار و برف و خس و خاشاک و گرد و حشره و موریانه و همه چیز سراسیمه و پراکنده شدند. فضا بدون شک آلوده و مسموم و مغشوش است؛ اما به زودی آفتاب و باران بهاری می‌رسد و این ابهام و آلودگی و اغتشاش پاک می‌شود. اگر به ظرفیت بابه‌پرور جامعه باور داریم، به ظرفیت پاسداری از ارزش‌های بابه و همراهان سربلند او نیز باور داشته باشیم.

۷) راه‌کارهای عملی با مشوره‌ی جمعی فراهم می‌شود. کار نقد و بررسی جنبه‌های مختلف دانش‌نامه و بازخوانی آن به عنوان یک تجربه‌ی جدید در جامعه ادامه می‌یابد. از این بعد، با توجه به پاسخ رسمی اصحاب دانش‌نامه، هر کسی به نوبه‌ی خود به سخن گفتن و نقد و بررسی کردن این تجربه شروع می‌کند. کار صدها نفر به منظور بررسی و شرح پاسخ اصحاب دانش‌نامه و سنجیدن آن با معیارهای علمی و اخلاقی و سیاسی و اجتماعی هم هدف دانش‌نامه و شخصیت‌های پس و پیش پرده‌ی آن را برملا می‌کند و هم موجی از آگاهی را در جامعه به جریان می‌اندازد که برای آموزش و صیقل‌زدن منطق و الگوهای رفتاری و

کرونولوژیک، با قید زمان و تاریخ آن‌ها، جمع‌آوری کرده‌اند و به زودی به صورت یک کتاب نشر شده و در اختیار جامعه قرار می‌گیرد.

سخن آخر:

کار خوب این است که همه با هم کنار هم بایستیم و خط ترسیم‌شده‌ی کنونی برای حراست از منطق و هویت و رویاهای جمعی خویش را در نیمه‌ی راه رها نکنیم. از همین بحث و گفت‌وگوهای خود، بدون شک، به طرحی کلان‌تر و عملی‌تر نیز می‌رسیم. حساسیت، جدیت، هم‌سوئی، نزدیکی و تشریک مساعی امیدوارکننده‌ای که در ارتباط با دانش‌نامه بروز کرد، نشان از یک تحول کیفی عمیق در سراسر جامعه است. در این جریان، افراد زیادی که تا کنون کمتر با هم آشنا بوده و کمتر مجال همکاری داشته‌اند، با هم آشنا شدند. توانایی‌ها و ظرفیت‌های موجود جامعه سره ناسره شد. بعد از این، این سیر بهتر و موثرتر ادامه می‌یابد. در کارهایی که مثل تشکیلات و سازمان و امثال آن، محدودیت و مسوولیت‌های ضیق فردی یا جمعی خلق می‌کنند، عجله نکنیم. در مسیر راه به همه‌ی آن‌ها می‌رسیم. حالا باید به مسوولیت فردی خود برای یک کار جمعی رسیدگی کنیم.

۲۴ مارچ ۲۰۲۴

پاسخ به پاسخ

امان فصیحی

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا
الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره بقره، آیه ۴۲)
حق را با باطل مخلوط نکنید، و حقیقت
را با این که می‌دانید، پنهان نکنید.

از پاسخ مفصل اصحاب دانشنامه به انتقادات، سپاسگزارم. بررسی فضای مجازی نشان می‌دهد که این پاسخ افکار عمومی را قانع نساخته است و شاید دلیل آن این باشد که عزیزان ارتباط عمیق، معنادار و همدلانه با انتقادات برقرار نکرده‌اند. بخشی از این پاسخنامه به چند مورد از مجموعه انتقادات اینجانب اختصاص یافته است. در این نوشتار زوایای این پاسخ را با خواننده‌گان عزیز در میان می‌گذارم. با توجه به نقدهای قبلی من، پاسخ دانشنامه و این سیاهه داوری نهایی را به شما عزیزان واگذار می‌کنم. شاید بتوان از این مورد به نحوی مواجهه با کل انتقادات، منتقل شد. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۱. ساده‌سازی نقدها

دوستان عزیز مدعی شده‌اند که غالب نقدهای اینجانب شکلی است. قطع نظر از رابطه دوسویه و دیالکتیک شکل و محتوا و عدم تفکیک صورت و محتوا از همدیگر، نمی‌دانم مقصود این بزرگواران از شکل چیست؟ مگر جهان مادیات و ساختارهای اجتماعی غیر از صورت و شکل چیز دیگری است؟ به قول سعدی:

ندانمت به حقیقت

که در جهان به که مانی

جهان و هر چه در او هست

صورتند و توجانی.

ولی قطع نظر از نقدهای بیانی و زیبایی شناختی اینجانب که در دانشنامه نگاری فوق‌العاده مهم است، نقدهای بنده از نظر عنوان شامل مباحث اساسی و بنیادین، روش شناختی، مدیریت علمی و مرجعیت دانشنامه بوده است. ضمن اینکه در چند مورد به صورت موردی نیز مشکلات تعدادی از مقالات چون دو مقاله اونی، افشار، انوری و افغانستان را نشان دادم که در مجموع ده نقد به صورت مستقل نگارش شده است.

چنانکه از موارد بالا هویدا است این نقدها معطوف به بخش‌های مختلف دانشنامه بوده است. به نظر من هیچ یک از این نقدها فقط شکلی و صوری نیست و

عزیزان برای راستی آزمایی می‌توانند به صفحه فیسبوکم مراجعه کنند. علی‌العجلاله سوالاتی را طرح می‌نمایم تا روشن شود که آیا نقد من فقط شکلی است؛ آیا نشان دادن ضعف منطقی مدخل‌گزینی شکلی است؟ معرفی اشتباهات آشکار محتوایی و به چالش کشیدن اعتبار و روایی تکنیک جمع‌آوری اطلاعات چه سنخیتی با نقد شکلی دارد؟ آشکار سازی خلأهای محتوایی و عدم توجه به معنای دقیق ترم‌ها و اصطلاحات چون فرهنگ، کجایش شکلی است؟ آیا نشان دادن تناقضات آماری و برخورد دوگانه با کاربرد اصطلاحات ارزشی و القاب، نقد شکلی است؟ سنخ‌شناسی نویسنده‌گان و بیان کارکرد هر کدام، با کدام معیار انتقاد صوری است؟

اگر دوستان بنای دادن پاسخ داشتند، لازم بود که خوب و بد را به صورت واضح با مردم در میان می‌گذاشتند تا شبهه ناشی از حسن نیت مرتفع می‌شد. در حالیکه هرگز چنین نکرده‌اند و اساساً با مباحث جدی که در سیاهه‌های این جانب و دیگر منتقدان به آنها پرداخته شده است، خواسته یا ناخواسته تماس نگرفته‌اند و با یک تعارف کلی از کنار آنها عبور کرده و نقدها را به چند مورد تقلیل داده‌اند. این نوع مواجهه بیانگر این است که دوستان آمادگی ورود به مباحث علمی و راهگشا را ندارند. به قول سعدی:

جنبه‌های اساسی نقدها طفره روند. عزیزان لیستی را از میان موارد بسیار فراوان که اینجانب در انتقادات خود ذکر کرده بودم، برون نویسی کرده‌اند و بیاافتن دو مورد نقض، براساس برساخته‌های ذهنی خود به من انگ زده‌اند که در نقدهای خود سوی نیت داشته‌ام و تلاش کرده‌ام نشان دهم که دانشنامه‌گزینشی عمل کرده است و اعتبار ندارد.

اما دوستان گرامی اولاً من هیچ انگیزه خاصی جز درست معرفی شدن فرهنگ و حیات اجتماعی هزاره و بیان حقیقت ندارم؛ اگرچه بیان حقیقت تلخ است. به تعبیر مهدی برهانی «ببین چگونه بر ملا شد این حقیقت تلخ/ به چشم تو هم آشنا شد این حقیقت تلخ». خیال شما راحت باشد که انتقادات من هم متکی بر متن دانشنامه است نه امور انتزاعی و نظری که قابل اثبات و ابطال نباشد. خوشبختانه عرصه‌ی علم، عرصه‌ی بیان حقیقت و واقعیت‌ها است و دست تر دستان و شعبده بازان در عرصه علم به راحتی باز می‌شود و هیچکسی نمی‌تواند در بازار علم ماسک برصورت بزند و به مثابه یک دلقک کج و معوج راه برود. اما روزی پرده‌های رنگارنگ و برساخته کنار می‌رود و حقایق خود سخن می‌گوید (يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ) ولی آن روز دیگر دیر شده است؛ چنانکه بعد از سه

گذر ز باطل و مردانه حق پرستی کن
ز حق پرستی بهتر چه کار خواهد بود؟
حتی در برخی موارد واقعاً فهم دوستان از مفاهیم سطحی است؛ مثل بحث روش و هویت. درک بزرگواران از روش، تکنیک جمع‌آوری اطلاعات و نحوه نگارش مقاله و ادرس دادن است؛ در حالیکه بحث تکنیک جمع‌آوری اطلاعات از رویین‌ترین بحث روش‌شناسی است و قبل از آن سه مرحله روش‌شناسی مطرح است که تکنیک جمع‌آوری اطلاعات از آن مراحل متأثر است. مباحث چون نحوه نگارش مقاله و آدرس دادن، طبق بیان تخصصی جزو مباحث روش‌شناسی نیست و هیچ صاحب نظر عرصه روش مباحث روش‌شناسی را به این سنخ مباحث تقلیل نداده است. خوشبختانه ادبیات غنی در این قسمت تولید شده است. بفرضی که بپذیریم که ده نقد کوتاه و بلند اینجانب شکلی باشد، می‌توان نتیجه گرفت که محتوا اصلاً روزگار مناسب ندارد. چون تولید محتوای درست به مراتب دشوار تر از عمارت شکل است. درخت چار مغز/ گردو با این بزرگی درخت خربوزه‌الله اکبر.

۲. عدم رمزگشایی درست پیام نقدها
اهالی دانشنامه، به‌منظور اسکات طرف مقابل کوشش کرده‌اند که از توجه به

سال واقعیت‌های دانش‌نامه آشکار شد و به موضوع گفتگوهای جدی مبدل شد. به قول مقداد یوسفی:

حقیقت از ازلش در نهان نمی‌گنجد
عیان شود همگان را اگر چه پنهان‌نیست
به آنچه می‌شود اکتفا مکن هرگز
که ریسمان حقیقت تناب طولانیست

ثانیا باید توجه کنید که همه دانشنامه‌ها گزینشی عمل می‌کنند و شما هم این کار را کرده‌اید. این از عجایب روزگار است که شما مدعی می‌شوید که ما گزینشی عمل نکرده‌ایم و منکر واقعیتی می‌شوید که مثل روز روشن است و پنهان کردن آن با دو انگشت که هیچ، حتی با دو دست هم ممکن نیست. اشتباه است اگر فکر کنید موضوع بحث من با شما گزینش و عدم گزینش است. بلکه ثقل بحث من در این قسمت، منطق گزینش شماست نه خود گزینش. سخن این است که اعضای شورای گزینش شما، اعتبار و روایی را به‌عنوان دو ویژگی روش علمی در گزینش‌های خود رعایت نکرده‌اند؛ لذا در موارد زیاد علایق افراد و اشخاص خاص (اعم از علایق فکری و ظرفیت کاری)، بجای ممیزها و شاخص‌های واقعی جامعه هزاره ملاک گزینش واقع شده است.

ثالثا اگر شما متن اینجانب را با حوصله و دقت می‌خواندید، متوجه می‌شدید که آن

موارد به‌عنوان مثال برای نشان دادن منطق مدخل‌گزینی بیمارگون دانش‌نامه ذکر شده است؛ شاید آن موارد موضوعیت داشته باشد، ولی حیثیت نمایانگری آن از یک کجی، بیشتر مورد توجه بوده است.

حتی اگر شما تمام آن موارد را توجیه کنید، باز شواهد کافی برای اثبات مدعی اینجانب در نقدهای بنده ذکر شده است. براساس روش‌شناسی اثبات‌گرایی، شما باید در هنگام مهندسی مداخل موارد را تا آنجا جستجو می‌کردید که حداقل به یقین روان‌شناختی یا به اطمینان می‌رسیدید که دیگر موردی برخوردار از قابلیت مدخل شدن باقی نمانده است. شواهد نشان می‌دهد که این کار یقینا صورت نگرفته است. واقعا اگر این کار را کرده‌اید، در وبسایت دانش‌نامه، چک لیست تمام مداخل را اعلام کنید و بعد دلایل شارت لیست کردن خود را توضیح دهید تا مردم در جریان آمدن‌ها و حذف شدن‌ها قرار گیرند.

اگر این کار شدنی نیست با استفاده از روش ابطال‌گرایی پوپر، تمام موارد نقض را دانه دانه رد کنید. با توجیه چند مورد و نادیده گرفتن سایر آن، شما نمی‌توانید علمیت و مرجعیت دانش‌نامه را اثبات کنید؛ چون طبق روش ابطال‌گرایی، حتی با دستیابی به یک مورد نقض، ارزش

خطاهای عرفی شویم. اما دوستان در پاسخ خود یادآور شده‌اند که زریافته اسم منطقه است و خواستند من را از زریافته و یا لقب مرحوم حاج آخوند مطلع سازند. در حالیکه من خودم از منطقه نزدیک به زریافته و در حقیقت از یکجا و از نزدیکان مرحوم حاج آخوند هستم و پدرم از شاگردان ایشان بوده است و شناخت کافی از شهرت ایشان دارم. شهرت اصلی ایشان همان حاج آخوند است و در برخی موارد به صورت ترکیبی آخوند زریافته گفته می‌شود، ولی کاربرد زریافته هیچ وقت به روش دانشنامه برای ایشان استفاده نشده و نمی‌شود. از نظر فرزندان ایشان کار دانشنامه توهین و تخفیف مرحوم حاج آخوند است.

وقتی به تعبیر خود عزیزان در امور شکلی و دم دستی این قدر بی‌دقتی صورت گرفته و سره از ناسره تفکیک نشده است، سرمحتوا چه آمده است خدا داند!! معقول است وقتی در امور ابتدایی مشکل داریم به مهمات چنگ اندازیم؟ آیا این به بازی گرفتن یک تاریخ و فرهنگ نیست؟

تو کار زمین را نکو ساختی؟
که با آسمان نیز پرداختی

۴. مواجهه مسؤلانه با کلید واژه‌ها

عزیزان متوجه نیستند که در بحث زبان شناسی هنگامی که پای دوگانه‌ها در میان

کار دود هوا می‌شود. چه رسد که موارد نقض فراوان و معنا دار وجود داشته باشد. براساس روش ارسطویی نیز قضیه موجهه کلیه با سالبه جزئیه ابطال می‌شود. در نتیجه براساس هر دو روش علمی، پاسخ شما به موارد لیست شده، برای افزودن سرمایه علمی و مرجعیت دانشنامه آورده‌ای ندارد، بلکه یک سود داشت و آن بر ملا کردن مشکلات جدید است.

۳. حساسیت کاربرد زبانی و ادبی

از میان آن همه موارد نقض، در انتقادات اینجانب، انتخاب «زریافته» از یک سورفتن به سراغ جرجیس و از سوی دیگر عریضه بر ندانم کاری و تأکید بر اشتباه و خطای ادبی خود دانشنامه‌نگاران است. همه می‌دانیم که استفاده از مالستان، ارزگان، شیرداغ و مرک، بجای مالستانی، ارزگانی، شیرداغی یا مرکی اشتباه فاحش است و جمله «مرک/ زریافته کابل رفت» فاقد معنا و خنده آور. علاوه بر آن هدف بنده از ذکر آن مورد نشان دادن بی‌دقتی در کاربرد درست کلمات و نشان دادن تخریب و تخریش اعتبار محتوا بوسیله استفاده از منابع غیر معتبر و بر ملا ساختن بی‌اطلاعی اصحاب دانشنامه از کاربرد درست اسم مکان به عنوان پسوند اسم شخص است.

اگر ما داعیه کار علمی داریم نباید دچار

توصیف می‌کند. حتی تعامل انسان با عالم طبیعت نیز براساس زبان انجام می‌شود. شما اگر مفاهیم و واژه‌ها را از جهان انسانی حذف کنید، اساسا چیزی در چننه آن باقی نمی‌ماند. حتی ما در اندیشیدن نمی‌توانیم از تارهای عنکبوتی زبان رهایی پیدا کنیم. به تعبیر منطقیون:

منطقی در بند بحث لفظی نیست

لک بحث لفظی او را عارضی است

این سخن که اعضای حزب وحدت عنوان حزب را بدون اسلامی استفاده می‌کردند از باب قاعده صرفیان چنین کرد، ما نیز چنین کردیم و این گرازه که حزب وحدت برای همگان معلوم است، برخلاف حزب اسلامی که بدون قید اسلام شناخته شده نیست، هر دو مغالطه و استدلال نما است. طبق این مغالطه مخاطب دانشنامه یک نسل خاص است که با احزاب چون حزب وحدت اسلامی و حزب اسلامی و امثال آن آشنایی کامل دارند. آیا کار ما بازتولید خطای دیگران است یا معرفی حقایق؟

از سوی دیگر مسئولین دانشنامه مدعی هستند که ما این کتاب را به‌عنوان مرجع برای نسل‌های بعدی هزاره، اقوام دیگر و مراکز علمی دنیا می‌نویسیم و قرار است که به زبان‌های رسمی دنیا ترجمه نیز شود. آیا نسل‌های بعدی هم از کاربردهای

می‌آید، کلیدواژه‌ها چقدر معنادار است و باید با آنها مسؤلانه برخورد شود؛ چون هر کلمه ستون‌های فقرات کل ساختار را تشکیل می‌دهد و با بجایایی کلمات کل پیام تغییر می‌کند. یکی از نکات اصلی انتقاد در ارتباط با حذف پسوند «اسلامی» از حزب وحدت همین نکته است. زیرا قید اسلام در دوگانه دولت اسلامی و حزب وحدت اسلامی بسیار معنا دارد و بحث هویتی، فرهنگی و سیاسی مهمی در همین قید نهفته است که نگاه حذفی شما به پیام اصلی آسیب می‌رساند و کل محتوا را واژه گونه می‌سازد. نه تنها جایجایی کلیدواژه‌ها، بلکه جایجایی علائم نگارشی نقش مهم در انتقال معنا دارد و گاه مقصود متکلم را کاملاً تغییر می‌دهد. ضرب المثل زیر را همه شنیده ایم:

بخشش، لازم نیست اعدامش کنید!

بخشش لازم نیست، اعدامش کنید!

معنای این دو گزاره: «خروج حزب وحدت اسلامی» یا «خروج حزب وحدت» از «دولت اسلامی» خیلی فرق دارد و برای نکته سنج‌ها دو پیام دارد. اساسا جهان انسان محصول همین مفاهیم و برساخت‌های زبانی است. زبان امر خنثی نیست که صرفا جهان را توصیف کند، بلکه انسان‌ها براساس ساختارها و واژگان زبانی هم جهان خود را می‌سازد و هم

نیست، بلکه کاملاً یک بحث روش‌شناختی است. حال سوال این است که این مواجهه دوگانه بخاطر چیست؟

تا هنوز شخصاً فکر می‌کردم که این مشکلات به تعبیر یکی از دوستان منتقد، دانه‌های عرقی است که بخاطر بی‌احتیاطی از پیشانه آشپز داخل ظرف غذا ریخته است و تمایل صرف غذا را ضرب در صفر کرده است. اما استدلال‌نماهای شما، واقعیت‌های دیگری را بازنمایی و نگرانی‌های منتقدین و دلسوزان جامعه را بیشتر می‌کند. نشود که آشپز ماهر ما عامدانه دانه‌های عرق را در ظرف غذا ریخته باشد. به قول صفا توکل‌ی:

گمان بی‌فایی من از آن دلبر نمی‌کردم
دل‌م می‌گفت اما این سخن باور نمی‌کردم
برای رفع این نگرانی سوال من این است: آیا استدلال‌هایی که الان برای توجیه حذف پسوند «اسلامی» آورده می‌شود، در هنگام نگارش هم مورد توجه بوده است یا خیر؟ اگر این استدلال‌ها آن زمان نیز وجود داشته است، معنایش این است که این حذف‌ها مهندسی شده، آگاهانه و حساب شده است و هدف خاصی در پشت آن قرار دارد. دلالت ضمنی این کار این است که موارد اختلافی دیگر از انتخاب مدخل‌ها گرفته تا عناوین و اصطلاحات و محتوا دقیق و حساب شده، مهندسی شده است.

واژگانی در فضاهای خصوصی و دوستانه، باخبرند و درست رمزگشایی می‌توانند؟ همچنین اگر ملاک گزاره‌های مورد استفاده در فضاهای خصوصی است، چرا در موارد دیگر نیز همین قاعده رعایت نشده است؟ مثلاً آیا کارگزاران حزب حرکت اسلامی همیشه از عنوان کامل «حزب حرکت اسلامی» استفاده می‌کرده‌اند یا می‌کنند؟ یا لشکر حزب اسلامی همیشه عنوان کامل را استفاده می‌کنند؟ در حالیکه یقیناً چنین نیست و اختصار گویی عمومیت دارد.

مضاف بر آن، نویسنده محترم با کدام پشتوانه علمی می‌تواند ثابت کند که پسوند اسلامی در گفتگوهای غیر رسمی وحدتی‌ها حذف می‌شده و در دیگران ذکر می‌گردیده است؟ این برخورد دوگانه به خاطر چیست؟ علاوه بر آن دانشنامه یک سند رسمی است نه یک متن دوستانه؛ در اسناد رسمی باید عناوین رسمی استفاده شود؛ همانگونه که در اسناد رسمی حزب وحدت اسلامی عنوان کامل استفاده شده است. واقعاً عزیزان در این موارد جدل می‌کنند تا استدلال. به تعبیر شاعر:

فقیهان (دانشنامه‌نگاران) طریق جدل
ساختند

لم ولا اسلم در انداختند
این نکته را هم یادآور می‌شوم که نگاه من به آوردن یا حذف اسلام، ارزشی

منتها برای اقناع افکار عمومی و جلوگیری از خشم وجدان جمعی، خطاهای بشری را بهانه می‌کنند. در این صورت توجه به دغدغه منتقدین در مورد احتمال جعل و دستکاری بیش از هر زمان دیگر اهمیت می‌یابد. اما اگر این حذف‌ها و رویه‌های دوگانه، ناشی از خطای انسانی باشد و در هنگام نگارش مورد توجه نبوده است، معنایش این است که دوستان بجای پذیرش کاستی و تلاش در جهت رفع آنها، بدنبال توجیه کردن خطاها و سرپوش گذاشتن روی مشکلات دانشنامه هستند و قصد اصلاح بنیادی و اساسی در کار نیست و کار به همین منوال تداوم می‌یابد.

۵. چلیم جای

ذکر یک اشتباه فرصت خوبی بود که شما اطلاعات خود را تدقیق و تصحیح می‌کردید، اما بجای این کار ضعف اصحاب دانشنامه را بیشتر نشان دادید. زیرا اولاً چلیم جای اصلاً جزء اونی نیست. طبق صحبت ساکنین منطقه، بین سرحدی اونی و چلیم جای، دشت یرد و دوز قل فاصله است. ثانیاً جمعیت اونی هم آن مقدار نیست که ذکر شده است. اونی یک منطقه کوچک است و تصویرسازی شما از جغرافیای اونی خطاست. همین نکات اشتباه نشان می‌دهد که اعضای تیم

جغرافیای شما سمبولیک است یا شما از ایشان استفاده نکرده‌اید و یا اطلاعات آنها کامل نیست که در هر دو صورت جای تأسف است. ثالثاً متن شما واضح است که شما جمعیت چلیم جای را معرفی کرده‌اید. بگذریم از اینکه متن مورد استناد شما یک متن معتبر آماری نیست و ذکر این آمارها نه تنها برای دانشنامه ثروت آفرین نبوده، بلکه آسیب‌زا است. تأکید روی آنها خطای در خطا.

خودگنه کاریم و از دنیا شکایت می‌کنیم!
غافل از خود، دیگری را هم قضاوت می‌کنیم!

۶. مواجهه تعارفی و تشریفاتی با نقد علمی

نمی‌دانم که این حرف از کجا آمده است که نقد را به بیان محسنات مشروط کرده است. اما حقیقت این است که عرصه‌ی علم، عرصه‌ی لوس بازی، نازدانه پروری و ردوبدل کردن پیام عاشقانه و خوش گفتن و نیکو شنیدن نیست. نقد، بیان کمبودها است و هیچ التزامی به بیان محسنات کار ندارد. همچنان که تعهدی به بیان راهکارها نیست. طرف مقابل باید هوشیار باشد و از دل نقدها راهکارها را بیابد. برای نمونه مقاله اول نیچه در کتاب تأملات نابهنگام را بخوانید که چطور اشتراوس را نقد می‌کند. یا کتاب تهافت الفلاسفه غزالی را بخوانید. در هر دو مورد خبری از بیان محسنات

و راهکار نیست. قرار نیست که ما اصل تأسیس کنیم. شاهراه ۲۵۰ ساله در مقابل ما وجود دارد و تمام هنر ما باید این باشد که همان را درست بپیماییم.

متأسفانه در میان ما همه چیز به تعارف برگزار می‌شود و نازپروری جایگزین بیان حقایق شده است. بیش از سه سال است که از عمر دانشنامه می‌گذرد، در شهرهای مختلف با طمطراق رونمایی شد، شخصیت‌های بزرگی سخنرانی نمودند، اما غافل از اینکه به عمق کار توجه و رسالت خود را ادا کنیم و با حضور صوری و تشریفاتی مشروعیت بخشیدیم و به مردم اطمینان دادیم. این نوع مواجهه در کار علمی دست نیست و نباید انجام شود.

من الله توفیق

۲۴ مارچ ۲۰۲۴

ما زیاران چشم‌یاری داشتیم!

محمد عزیز

سران دانشنامه هزاره، با یک عالم لفاظی و آسمان و ریسمان بافی، بازم از پاسخ مشخص به حذف مجموعه‌های «تبر و باغ گل سرخ» از مدخل ادبیات مقاومت، طفره رفته و نشان داده‌اند که در برابر مقاومت غرب کابل و ادبیات برخاسته از بستر آن مقاومت، شدیداً آلرژیک دارند! حضرات، تکراراً به همان منطق مسخره «میم» و «نون» کاظم کاظمی، روی آورده و با این دل‌آسایی متکرفانه که «تمام وقایع مربوط به مقاومت غرب کابل و ادبیات سال‌های بعد در ذیل مدخل‌هایی با عنوان متناسب خواهد آمد»، خرد جعی را به استهزا گرفته‌اند!

قالب زدن ادبیات مقاومت غرب کابل در هر نام و عنوان اختراعی دیگر، ترفند جدید دیگر و غلط‌اندازی از نوع دیگر به نیت طفره روی از پذیرش آهنگ و فرهنگ

مقاومت هزاره در غرب کابل است؛ فریب و فراروی بزرگی است که اگر ادبیات برخاسته از بستر مقاومت هزاره را در هر پوشه اختراعی لوکس و فیشنی دیگر، از مدخل ادبیات مقاومت حذف کنند و افکار جمعی را دور بزنند. این فریب و فراروی را هیچ هزاره‌ای که اندک شامه سیاسی و شعله‌ای از خرد و خودباری در جان و روانش روشن باشد، بر نمی‌تابد.

اصلاً نیاز به دل‌داری و دل‌آسایی از نوع «میم» و «نون» نیست! و کیست که نداند مجموعه‌ها علاوه بر ذکر مختصر در مدخل ادبیات مقاومت، هرکدام با نام و عنوان خود در مدخل مستقل و خاص خود هم می‌آیند و مفصل معرفی می‌شوند؛ چنانچه مجموعه شعری «اینجا کویته است»، در همین دانشنامه، هم در مدخل ادبیات مقاومت ذکر گردیده و هم در مدخل مستقل خود، مفصل معرفی و بازتاب داده شده است!

گذشته از این، جنابان به زعم خود نکته «فنی» دیگری هم اضافه خرچی نموده و گفته‌اند که: «ساختار مقالات دانشنامه «تک‌موضوعی» است. یعنی در هر مدخل خاص باید درباره‌ی یک جریان از جریانات اجتماعی یا ادبی نوشته شود تا از اختلاط میان وقایع متفاوت و ادبیات مرتبط با آن وقایع، پرهیز شود. در زمان

مدخل‌یابی و نگارش این مدخل، نظر ما به شهود عرفی از تعبیر ادبیات مقاومت که رایج آن روزگار بود، متمرکز بود نه ادبیات مقاومت به معنی عام آن.

اما سوال جدی و جدیدی را که بی‌پاسخ گذشته‌اند اینکه اولاً خواننده دانشنامه چه امروز و چه فردا، از کجا به مافی الضمیر شما پی ببرند که نظر‌تان به «شهود عرفی رایج روزگار» متمرکز بوده، نه «ادبیات مقاومت به معنای عام آن»؟! و ثانیاً چطور این «نکته فنی» یا قاعده «تک موضوعی»، تنها شامل حال مجموعه‌های مربوط به مقاومت غرب کابل شده است؟! با چه فراگرد «فنی»، مجموعه‌های همچون: «اینجا کویته است» (اشعاری در سوگ شهدای هزاره در کویته پاکستان) (نشر ۱۳۹۲)؛ «پوسته‌ای با خشاب خالی» (نشر ۱۳۹۴) که محتوایش را هم ذکر نکرده‌اند؛ و سه مجموعه اشعار سروده شده در سوگ شهدای جنبش روشنایی با عناوین «فریاد روشنایی» (۱۳۹۵)؛ «آیات روشنایی» (۱۳۹۶)؛ و «هر روز خون تازه طلب می‌کند ز ما» (۱۳۹۶) که بعضاً فقط نشر الکترونیکی و مجازی داشته‌اند، در ذیل ادبیات مقاومت ذکر گردیده؛ اما مجموعه‌های پنجگانه «تبر و باغ گل سرخ» (از دهه ۷۰ الی ۹۰) با آن شهرت و وزن و حجم، از مدخل ادبیات مقاومت در دانشنامه حذف شده‌اند؟!

که به ارتباط تجاوز خارجی خلق شده باشد؛ ۲) ملی باشد (کل اقوام کشور در آن سهم گرفته باشند)؛ ۳) عمر ادبیات متناسب با دوره اشغال باشد (در زمان اشغال خلق شده باشد نه بعد از اشغال). صرف‌نظر از اینکه این سه شرط، انتخاب و اختراع شخص خود مظفری است و جناب اسدالله سعادت و قنبرعلی تابش هر کدام پنبه‌ء آن رازده و از اعتبار ساقط کرده اند و نیاز به تشبث مجدد نیست؛ اما اگر دقت شود، در واقع هر سه شرط، در یک شرط جمع می‌شود و آن اینکه از دید جناب مظفری، ادبیات مقاومت فقط ادبیاتی است که خاص در دوران جهاد میهنی و اشغال و تجاوز خارجی خلق شده باشد؛ اما در دانش‌نامه، هر سه شرط و تعریف را عملاً خودشان به چالش کشیده و زیرپا کرده اند، که ذیلاً توضیح داده می‌شود:

۱) مجموعه‌هایی که ظل مدخل «ادبیات مقاومت» در دانش‌نامه شامل کرده اند و در بالا ذکرشان رفت؛ اکثر آنها هیچیک از «سه تعریف» مورد نظر مظفری را ندارند. نه به ارتباط تجاوز خارجی خلق شده اند؛ نه در زمان اشغال سروده شده اند؛ و نه جنبه ملی دارند! بلکه بعضاً چند سال بعد از تجاوز و دوران اشغال (در اوایل دهه ۷۰) و بیشتر آنها چند دهه بعد، چاپ و نشر شده اند! حتی همان دو مجموعه «دفتر ادبیات

هرچند که جناب سید ابوطالب مظفری، بعد از نقد و انتقادهای اولیه، ذکر این مجموعه‌ها را به «فراروی مدخل نویس» از معیار معرفی شده، نسبت داده و رفع مسئولیت کرده؛ اما این پرسش جدید را پیش آورده که اگر فراروی تا این حد بوده که مدخل نویس با اختیار عام و تام، پنج مجموعه شعری را دلخواهی و قاچاقی وارد مدخل ادبیات مقاومت کند، از کجا معلوم که چنین فراروی‌ها و قاچاق نویسی‌ها در مدخل‌های دیگر هم صورت نگرفته و هر مدخل نویس، باب میل خود سیاه را سفید، و سفید را سیاه نکرده باشد؟! و

وانگهی اگر چنین فراروی‌ها، خارج از معیار و براساس انتخاب و اراده مدخل نویسان صورت گرفته و در دانش‌نامه چاپ شده، وظیفه‌ء بوردهای پرطمطراق علمی و نظارت و مشاورت و شخص مقام ریاست چیست؟ که نمی‌توانند فراروی‌های مخالف معیار را از معیارهایی که خود تعریف کرده اند، تشخیص دهند و با امانت و اعتماد جامعه، چنین غیرمسئولانه، سلیقه‌گرایانه و سر به هوا برخورد نفرمایند؟! و

جناب مظفری از مقام ریاست دانش‌نامه هزاره، در توضیحات مفصل قبلی‌شان به پاسخ‌چرایی حذف ادبیات مقاومت غرب کابل، تعریفاتی برای ادبیات مقاومت آورده و سه شرط ذکر کرده بود: ۱) ادبیاتی باشد

اهتمامی است و نشان می‌دهد که چقدر، با قضایا و مدخل‌ها، شتاب زده، سرسری، تک منبعی و پاطوقی برخورد کرده و می‌کنند!

صرف‌نظر از شعرای جهادی مناطق دیگر که من اطلاع ندارم؛ اما در حوزه شناخت خودم، افراد ذیل، مشخصاً شاعر بودند و آثار ادبی داشتند:

۱) استاد شادروان «سیدعباس حکیمی» در دوران جهاد و اشغال وطن، شعر می‌گفت و اشعارش در «بولتن خبری» و «پیام مقاومت» ارگان نشراتی سازمان نصر در داخل کشور چاپ و در ایران هم نشر و تکثیر می‌شد:

” وفا از روزگار آید که ناید

به روز این شام تار آید که ناید

زمستان ستم ما را بیفرد

در این کشور بهار آید که ناید

وطن مه‌خور و مظلوم و اسیر است

نجات این دیار آید که ناید“

*۱

”ظاهر بود ز حالت اثنای انقلاب

وضع خراب و ابتر فردای انقلاب

با مشتری بهای تو را بر شمرده اند

ای غازیان صحنه و صحرای انقلاب

بخروش غم مدار مشو خسته پیش تاز

آخر شود سحر شب یلدای انقلاب“

۲) استاد «فکرت غزنوی» از شاعران

مقاومت» که اوایل دهه هفتاد در ایران چاپ شده اند، فاقدالشرط اند؛ به این معنی که بالفرض برخی اشعار مندرجه، در زمان اشغال سروده شده باشند؛ اما اکثراً بعد از زمان اشغال و ختم تجاوز سروده شده اند! اگر چنین نیست، لطف کنند هر شعر را با نام شاعر و تاریخ سرایش و آدرس چاپ‌شان در نشریات دوران اشغال، ذکر کنند!

۲) در مجموعه «تبر و باغ گل سرخ»، خود جناب مظفری، خوب می‌داند که حداقل شصت شاعر از ملیت‌های مختلف افغانستان و حتی ایرانی‌ها شعر گفته اند و هر شعر در متن و محتوای خود، ضمن درد و اندوه از دست دادن مزار و شکست جبهه مقاومت برای عدالت؛ جوهره و درونمایه پررنگ از مقاومت علیه نسل‌کشی و ایستادگی در برابر حذف فیزیکی هزاره دارد! با این وصف، این مجموعه، نسبت به مجموعه‌هایی که شامل ادبیات مقاومت در دانشنامه گرفته شده اند، به مراتب، شرایط را دارا می‌باشد.

۳) اینکه جناب مظفری در همان توضیحات خود، چرائی انصراف از ذکر نام برخی شعرا در مدخل ادبیات مقاومت را، به «نبود شاعر و نداشتن شعر» در آن زمان (دوران جهاد و زمان چاپ مجموعه‌ها) توجیه کرده و رد شده، بازهم کاملاً نادرست و حاکی از برخورد سطحی و بی

۴) فرمانده شهید «ابوذر غزنوی»، در سنگرهای مقاومت و جبهات جهاد در داخل کشور، شعر کلاسیک و نیمایی می‌سرود، دفتری از اشعار روزگار جهاد و سال‌های مقاومتش موجود است:

”شعر آزادی سرایم من برای انقلاب

جان فدای انقلاب و نینوای انقلاب

تا مرا در راه آزادی تن صد پاره نیست

نیستم در نزد مردم پیشوای انقلاب“

۵) قاری «شیرمحمد غزنوی»، از اولین

سال‌های جهاد تا کنون شعر سروده و می‌

سراید. ترانه‌های انقلابی‌اش در جبهات

جهاد در داخل کشور، توسط نوجوانان و

مجاهدان خوانده و زمزمه می‌شد و انگیزه

های جهاد و شهادت را در دل مردم زنده می‌

نمود:

”کشتگان مابی کفن باشد

جامه خونین در بدن باشد“

۶) مرحوم استاد «قسیم اخگر» در

کویته پاکستان، شعر می‌سرود. کمتر

شعری شاید مثل اشعار اخگر، رگه‌های

درد و مقاومت را در خود جاری داشت:

”سربشکسته من طالب سنگ است هنوز

تن مجروح من آماج خدنگ است هنوز

به ستم کی بتوان همت قومی را کشت

نیمه جان مردم من طالب ننگ است هنوز

سوخت گر مزرعه از آتش جور بیداد

دانه‌ها در دل این خاک قشنگ است هنوز“

مطرح دوران جهاد در داخل کشور بود و دفتری از اشعارش هم در ایران، (اگر اشتباه نشود) با عنوان «همای انقلاب» از سوی «پاسداران جهاد» چاپ شده بود که دو قطعه شعر معروف آن، با دو مطلع ذیل آغاز می‌یافت:

”بنام کوهسار و چشمه سارت میهن ای

میهن

فدا گردم به هرده و دیارت میهن ای

میهن“

۱*۱

”بانگ حق بلند از دیار ماست

سنگر جهاد کوهسار ماست“

۳) استاد «شفق بهسودی»، حماسی‌

ترین شعرهای انقلابی و جهادی می‌سرود.

دفتری از اشعارش به نام «شکوفه‌ها» در

پشاور پاکستان چاپ شده و در ایران هم به

دسترس مردم قرار گرفته بود:

”در معبد خورشید ظلمت پانهاده

تمثیل غم بر خانه دل‌ها افتاده“

۱*۱

”سرب مذاب تا که بریزم به کام روس

بر ماشه تفنگ جوان‌ها نشسته ام“

۱*۱

”وطن را خانه خورشید سازم

شکوه میهنم جاوید سازم

به روی قله پامیر و بابا

برافرازم درفش لاله را“

۱*۱

”بال و پر سوخت ولی شوق پریدن باقیست
نیست پایی اگرم ذوق دویدن باقیست
تشنه لب، آبله پا، کوفته سر، خونین تن
وین عجب بین که مرا همت رفتن باقیست
تو میندار که شد اخگر ما خاکستر
آرزوی شرر سرخ تپیدن باقیست“
(۷) شخص خودم از نیمه‌های دهه‌ه
شصت دوران جهاد در همان ایران، بوده و
شعر گفته‌ام؛ در «دومین کنگره سراسری
شعر حوزه» که سال ۱۳۶۹ از سوی
«سازمان تبلیغات اسلامی» در مشهد
برگزار شده بود، از اصفهان دعوت شده
بودم؛ اولین مثنوی ام در «پیام مستضعفین»
تابستان سال ۱۳۶۵، به چاپ رسیده و
مجموعه‌ء چاپ نشده‌ء اشعارم از سالیان
جهاد موجود است:

”اینک که فصل خیزش و فریاد و خون است
هنگام پایان دادن جبر قرون است
ای غازی آزاده افغان به پا خیز
میراثدار «بوذر» و «سلیمان» به پا خیز
چشم وطن در انتظار بازوی توست
”خرسان قطبی» ای غظنفر آهوی توست
هنگام بیرون کردن تیغ از نیام است
هان پیشتاز اشغالگر کارش تمام است“

۱*۱

”هلا هژیر برادر هژیر کوه و کمر!
عقاب سنگر و شاهین صاعقه شهیر!

ترا به خاک تجاوزگر «تزار» آمده است
بیا پیرس بین بر چه کار آمده است
سر سپاه تجاوز به سنگ باید گفت
جواب شان ز زبان تفنگ باید گفت
که بانک سرخ رهایی بود صدای تفنگ
پیام مرگ تجاوز بود ندای تفنگ!“
این هفت مورد مستند از شعر و شاعران
دوران اشغال، نمونه وار برای روشنی افکار
جمعی و یاددهانی به جناب استاد مظفری
ذکر شد؛ اینکه به هر دلیلی، اولاً شعرهای
جهادی- مقاومتی این افراد در همان
دو دفتر ادبیات مقاومت چاپ ۱۳۷۰ و
۱۳۷۲، شامل نگردیده و ثانیاً از مجموعه
شعری چاپ شده «استاد شفق» و «استاد
فکرت»، در مدخل ادبیات مقاومت در
دانشنامه هزاره ذکری به میان نیامده، جدا
جای پرسش است و پاسخ مشخص و
قناعت بخش می خواهد. انکار آنهم از
قلم شخص ابوطالب مظفری، بسیار دور از
انتظار و منافی اعتماد و اعتبار است!
گفته‌های مجمل و توجیحات مرتجل
از قبیل اینکه: «بحث مربوط به «ادبیات
مقاومت» یک موضوع ادبی است که
شاعران و ادبا می‌توانند درباره آن استدلال
کنند تا عناوینی متناسب برای آن انتخاب
شود»، طفره روی و کاملاً غلط اندازی
است؛ همین شاعران و ادبا بودند که با
سلیقه‌های شخصی و سلیقه‌های فکری

مسیر مخالف و منفی لجاج و احتجاج سپاه دانش‌نامه را پیمود و ثابت نمود که «خود غلط بود آنچه می‌پنداشتیم!»
۲۶ مارچ ۲۰۲۴

خود کار را به اینجا کشاندند! نمی‌شود «مقاومت غرب کابل» را بپذیریم؛ اما «ادبیات» برخاسته از بستر همین مقاومت را نپذیریم و آشاری، عنوان دیگری برایش دست و پا کنیم!!

حذف عمدی یا سهوی مقاومت و ادبیات مقاومت و ارزش‌های تاریخی هزاره، در حوزه توان و امکان و انتخاب و اختیار هیچ‌ملا و محصل و شاعر و فیلسوف و دانش‌نامه‌نویس نیست! جامعه ده میلیونی هزاره، صاحب امتیاز مقاومت‌های حماسی و تاریخی خوداند و به هیچ‌کس اجازه نمی‌دهند که در لفافه‌های پر زرق و برق دانش و علم و فلسفه، کسانی هدفمند این امتیاز را از هزاره بگیرند و خفی و علنی ارزش‌زدایی کنند!

این یادداشت مختصر، نه از باب خواهش و سفارش و انتظار و امید به ادامه و اصلاح دانش‌نامه (که می‌دانیم با سرسختی و تسلیم‌ناپذیری در مواجهه با خلط‌ها و خطاهای مستند و آشکار، اعتبار دانش‌نامه و اعتماد عامه را ضرب صفر کرده و به یک تیم و حلقه خاص تنزیل و تعلق داده‌اند)، بل از باب انجام وظیفه در برابر جامعه و تاریخ است و اینکه بگوییم «ما ز یاران چشم‌یاری داشتیم»؛ اما این چشم‌داشت حتی با دو بار نقد و انتقاد در چاپ اول و دوم، حاصل نشد و با دریغ که بالعکس،

دانش‌نامه‌ی هزاره یک نهاد است که با اعتبار و سرمایه‌ی مادی و معنوی جامعه‌ی هزاره ایجاد شده است. این نهاد نه ویران‌کردنی است و نه واگزارکردنی و انتقال‌داندنی. هیچ توجیه منطقی و عقلانی برای ویران‌کردن دانش‌نامه وجود ندارد. سخن از ویران‌کردن این نهاد مانند این است که شهر کابل را به دلیل اینکه روس‌ها و یا امریکایی‌ها آباد کرده‌اند، ویران کنیم و آن را از نو با معماری اسلامی آباد کنیم. به همین ترتیب، هیچ توجیه منطقی و عقلانی برای واگزارکردن آن به یک دسته افراد غیر مسوول - و اکثراً غاصب و بدکنش - وجود ندارد. دانش‌نامه نه مال اسدالله شفاف‌ی و ابوطالب مظفری است و نه مال نجافی و عارف رحمانی و شوکت شاری و سید عوض هاشمی و نبی خلیلی.

دانش‌نامه‌ی هزاره از سوی «دولت» منتشر نشده است که مدعی مدیریت مشروع آن به نمایندگی از «ملت» باشد. این دانش‌نامه از سوی «جامعه» و با اعتبار و سرمایه‌ی مادی و معنوی جامعه‌ی هزاره منتشر شده است. عالی‌ترین مرجع تصمیم‌گیری در این نهاد نیز هیأت امنای آن است. نه اسدالله شفاف‌ی دعوی دارد و نه سید ابوطالب مظفری. هر دوی این شخص، در مقام اجرایی و انجام یک مسوولیت اداری و علمی، با تأیید هیأت

هیأت امنای دانش‌نامه تصمیم‌نهادی بگیرند

عزیزالله‌رویش

هیأت امنای دانش‌نامه‌ی هزاره، عالی‌ترین مرجع تصمیم‌گیری در این نهاد است. تصمیم‌گیری برای این مرجع نیز دشوار نیست: آقایان اسدالله شفاف‌ی را از مقام ریاست اجرایی و سید ابوطالب مظفری را از مقام ریاست شورای علمی دانش‌نامه عدل کرده و مورد بازخواست عدلی و قضایی قرار دهند. اسدالله شفاف‌ی به دلیل سوء مدیریت و سخنان غیرمسوولانه به آدرس جامعه که هیأت امنای دانش‌نامه و تمام شخصیت‌هایی که دانش‌نامه از نام و اعتبار آن‌ها نشر شده است، نیز می‌شود. سید ابوطالب مظفری به دلیل عدم صلاحیت و کفایت علمی و تبدیل کردن دانش‌نامه به تربیون تبلیغاتی ضد هزاره و ضد هویت، ارزش‌ها و آرمان اجتماعی، ملی و اعتقادی آن.

جامعه تولید کده، ما چه کار کنیم وقتی که جامعه‌ی از تو هر چیزه تولید می‌کنه؟»، نشان می‌دهد که صلاحیت اخلاقی و مسلکی قرارگرفتن در مقام ریاست اجرایی دانش‌نامه را ندارد و باید به همین دلیل، مورد بازخواست و مجازات قرار گیرد.

در کنار این دو شخص، هیأت‌امنا باید آقای نبی خلیلی را نیز مورد بازخواست عدلی و قضایی قرار دهد. این شخص به خاطر پستی که در آن، از مقام عضو شورای علمی و اجرایی و اداری دانش‌نامه، سرمایه‌های اجتماعی و معنوی و علمی جامعه را با زبانی هتاکانه توهین کرده و مورد اهانت و هتک حرمت قرار داده است، از تمام پست‌ها و عناوینی که در نهاد دانش‌نامه دارد، برکنار شده و مورد بازخواست و مجازات قرار گیرد.

دانش‌نامه‌ی هزاره برای اینکه به یک کار بزرگ و تحول‌آفرین و بااعتبار برای جامعه‌ی هزاره تبدیل شود، به صدها یا ده‌ها هزار دالر نیاز ندارد. ظرفیت علمی، مسلکی و تخنیکی جامعه در عصر دیجیتال به مرحله‌ای از رشد رسیده است که این کار سترگ اجتماعی را بدون کوچک‌ترین هزینه به صورت آنلاین انجام دهد و زمینه را برای اصلاح و ویرایش علمی و تخصصی آن برای همیشه باز نگه دارد. هیأت‌امنای دانش‌نامه به عنوان چشم و نهاد ناظر بر این

امنا در این مقام قرار گرفته و در ازای انجام وظیفه، صلاحیت کاری و حقوق مادی اخذ کرده‌اند. حالا که عدم صلاحیت و سوء مدیریت این دو شخص در انجام وظیفه‌ی محوله ثابت شده است، هیأت‌امنا صلاحیت دارد تا آن‌ها را از وظایف‌شان سبک‌دوش و از همین مقام مورد بازخواست عدلی و قضایی قرار دهد.

سید ابوطالب مظفری، به شهادت نجفی، نویسنده‌ی «اسطوره‌ی شکسته»، نه تنها، این شب‌نامه‌ی تبلیغاتی سیاسی و ضد هزاره را به منبع دانش‌نامه تبدیل کرده، بلکه با مجوز دادن تمام مدخل‌های غیر علمی و فاقد وجهت تخصصی، اعتبار و شخصیت علمی و آگاهی جمعی هزاره‌ها را مخدوش کرده و روایتی توهین‌آمیز و تحقیرکننده از جامعه‌ی هزاره و ارزش‌های علمی، اجتماعی و تاریخی آن ارایه کرده است. سید ابوطالب مظفری به همین دلیل باید از مقام خود عزل شده و مورد بازخواست و مجازات قرار گیرد.

اسدالله شفاپی در آخرین سخنان خود وقتی بالحن و ادای سبک و غیر مسوولانه، ظرفیت علمی و اخلاقی جامعه را مورد توهین قرار داده و «اسطوره‌ی شکسته» را بیان‌گر ظرفیت جامعه قلمداد می‌کند و می‌گوید که «اسطوره‌ی شکسته را یهود تولید نکرده، امریکایی تولید نکرده، در اینمی

اثر فرهنگی و اجتماعی بر جریان سلامت رشد آن به صورت نهادی نظارت می‌کند. اسدالله شفایی، نبی خلیلی و سید ابوطالب مظفری، با همه‌ی دلایل و شواهد حاکی از عدم صلاحیت اخلاقی و علمی و مسلکی، با صدها و هزاران تن از شخصیت‌های جامعه‌ی هزاره که صلاحیت‌های علمی، اخلاقی و مسلکی این افراد را مورد سوال قرار داده اند، قابل مقایسه نیستند. کافیست که این سه اسم را در یک ستون بنویسم و در ستونی دیگر، اسم کسانی را ردیف کنیم که می‌گویند این سه اسم صلاحیت علمی، اخلاقی و مسلکی لازم برای روایت از جامعه‌ی هزاره و مدیریت دانش‌نامه‌ی هزاره را ندارند. انتظار می‌رود هیأت امنای دانش‌نامه‌ی هزاره با توجه به جای‌گاه و مرجعیت اتوریته‌ی مشروعی که در اختیار دارد، تصمیم نهادی گرفته و تمام مباحث و گفت‌وگوهای مرتبط با این اثر بزرگ اجتماعی و فرهنگی هزاره را به مسیری سازنده و تحول‌آفرین هدایت کند.

۲۷ مارچ ۲۰۲۴

محمد عزیز

صرفنظر از مخدوش بودن محتوای اکثر مدخل‌ها در «دانش‌نامه هزاره» که طی یک و نیم ماه گذشته، به قدرکافی با نقدها و نظرها، آفتابی و فاقد ارزش علمی اثبات شد؛ اما با مروری گذرا بر فهرست بلندبالای موجود، متأسفانه برخی ضعف‌ها و کاستی‌ها در مدخل‌یابی و مدخل‌سازی، نیز جلب توجه می‌کند و می‌رساند که معیاری در گزینش مدخل اصلا وجود نداشته و با تساهل سلیقوی-رفاقتی، برخی موارد، مدخل گرفته شده‌اند که اهمیت ندارند! و برخی موارد که اهمیت دارند، از مدخل بازمانده و ترک شده‌اند!

ترک موارد شامل افراد و مناطق و آثار تاریخی و فرهنگی را اگر با خوشبینی، حمل بر غفلت ذهنی یا انصراف از نوع «میم» و «نون» شان کنیم؛ اما بیشمار مدخل‌های غیر لازم را که وارد کرده و مهم گرفته‌اند،

۲) «ابراهیم بابہ» از سران حزب دعوت منحلہ و عضو شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی.

۳) «ابراهیم پهلوان»؛ قهرمان کشتی افغانستان در دوران سلطنت ظاهرشاه که در بازی‌های المپیک حضور داشته و مدال‌هایی هم از بازی‌های جهانی ارمنان آورده و به حد کافی شهرت ملی دارد.

۴) «احمدی» معروف به (احمدی آو برده)، فرمانده جبهه متحد منحلہ در جاغوری و از فرماندهان حزب وحدت که در مقاومت تاریخی غرب کابل نقش بارز داشته است.

۵) «اخلاقی» (شیخ عبدالکریم اخلاقی) از گنبد بابہ جاغوری. عضو شورای روحانیت جاغوری و از اعضای برجسته حزب وحدت اسلامی.

۶) «بابہ علیار» از یکاوانگ بامیان، فرمانده بلندپایه حزب وحدت اسلامی، که نقش فعال و برجسته در تشکیل حزب وحدت، مقاومت غرب کابل و بامیان داشته است.

*۱

در بخش مناطق جغرافیایی؛ قریه‌ها و مکانهای مشخص ذیل، قابل یادآوری است:

۱) «آب برده» یا «آو برده»، قریه‌ای در محدوده‌های سنگماشه جاغوری.

هیچ توجیهی ندارد و صلاحیت علمی و مسئولیت بازنگری مشاوران و ویراستاران را به شدت زیر سوال می‌برد و می‌رساند که آقایان با امر مهمی چون دانشنامه، ارفاقی - پاطوقی برخورد کرده و صرفاً قطور شدن جلد دانشنامه برای شان مهم بوده است! شیوه مدخل‌گیری دلبخواهی و بی‌قید و شرط با فهرست‌گیری از هر ملا و محصل و معلم و شاعر و نویسنده و ملک و میر و پیر و ارباب و قریه دار و ریش سفید و منتفذ و...، دانشنامه را بیشتر با دفتر آمارگیری مشابه ساخته و در نقش رقیب احصائیه مرکزی افغانستان نشانده است!

به هر حال با توجه به روند موجود مدخل‌یابی دانشنامه؛ آنچه ذیلاً یاددهانی می‌شود، موارد متروکی اند که توانسته ام ردیابی کنم و یقیناً اگر دیگران هم در مورد دقیق شوند و مخصوصاً مناطق و قریه جات و افراد مورد شناخت خود را در دانشنامه بازیابی کنند، احتمالاً موارد، بارها بیشتر ازین‌ها خواهد بود.

در بخش سرمایه‌های انسانی، میتوان به ترتیب الف با، از افراد و ذوات ذیل نام برد:

۱) «آدم ابوالبشر» یا «بابای آدم»، (هرچند هزاره نیست ولی وجهه مشترک به همه انسانها دارد و مخصوصاً که اصطلاح «بابای آدم»، در محاورات بومی و محلی هزاره‌ها مشهور است).

۱۳) «بازار وحدت» واقع ناور ولایت غزنی که در زمان جهاد و تحریم اقتصادی طالبان ایجاد شد. (این دو بازار از رهگذر اینکه هر دو در یک دوره خاص ایجاد شده و پیوند با مناسبات سیاسی و تحریم اقتصادی دارند، می‌توانند با بگروند سیاسی خود مدخل گرفته شوند.)

۱۴) «باغ عطار» دشت معروف بین مناطق هزاره نشین و پشتون نشین در غرب مرکز ولسوالی قره باغ، که تعلق به مردم هزاره داشته؛ اما قسمت اعظم آن، توسط پشتونها غصب شده و در دوره‌های مختلف حاکمیت، محل راهزنی و قتل و کشتار و اختطاف مسافرین هزاره بوده است.

۱۵) «باغ علیمردان» محله شیعه نشین در حاشیه جنوبی رودخانه کابل مقابل وزارت دفاع ملی.

۱۶) «بالا کوه چنداول» کابل، جایی که قبر مرحوم علامه فیض محمد کاتب هزاره مورخ مشهور معاصر افغانستان نیز در آنجا قرار دارد

۱۷) «بالدوری»، منطقه ای واقع پلخمیری در ولایت بغلان.

*۱

در حوزه فرهنگی می‌توان از فراموش شدن موارد ذیل در دانشنامه هزاره نام برد: (۱) «افغانستان در پنج قرن اخیر، نوشته مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ.

۲) «آسیاب خوردی» قریه ای در شمال لومان و جنوب شارزیده ولسوالی جاغوری. (۳) «آگر» قریه ای در ولسوالی جغتوی ولایت غزنی.

۴) «آهنگران» معروف به (آینگرو)، قریه ای در نزدیکی های تیلوم جاغوری.

۵) «آیین کشته» قریه ای در جنوب چهل باغتوی پشی جاغوری

۶) «ازقلان» منطقه ای در قندوز یا بغلان که خریزه آن معروف است و به نام «خریزه ازقلانی» یاد می شود.

۷) «اشترکوبله»، منطقه ای در شرق مرکز ولسوالی جاغوری واقع سنگماشه.

۸) «الگک» منطقه ای در ولسوالی جاغوری، واقع سنگماشه.

۹) «المشر»، قریه ای در مربوطات نی قلعه ولسوالی قره باغ غزنی، که باشندگان آن سادات اند.

۱۰) «اوسه» قریه ای در مربوطات سنگماشه جاغوری.

۱۱) «اولیاگو» منطقه ای از مربوطات هیچه جاغوری هم مرز با پشتونهای جنگلی و چهارتوت، که یک زیارت هم در آنجا قرار دارد و مردم اکثرا روزهای چهارشنبه برای حاجت به آنجا می روند.

۱۲) «بازار صداقت» واقع ولسوالی رشیدان غزنی که در زمان تحریم طالبان ایجاد شد.

۲) «افغانستان در مسیر تاریخ، نوشته مرحوم غلام محمد غبار.

۳) «الغوچک»، نشریه ای با زبان بومی و محلی هزاره، که اوایل دهه هشتاد، ظاهراً با مدیریت عبدالله وطندار چاپ و نشر می شد.

۴) «مرکز فرهنگی فروغ دانش» که اواخر دهه هفتاد در پشاور پاکستان فعال بود و فعالیت نشراتی هم داشت.

۵) «انجمن ادبی - هنری جلگه» که جمعی از شعرا و ادبا شش سال قبل ایجاد کرده و در «برچی»، فعال است.

۶) «انجمن ادبی قلم» که زمان جمهوریت در کابل ایجاد و فعال بود. ۷) «اتحادیه دانشجویان غرjestان» که زمان جمهوریت در شهر کابل ایجاد و فعالیت داشت.

موارد مهم دیگری از این دست را که در دانشنامه مورد توجه قرار داده نشده اند، فرهیختگان دیگر قبلاً ذکر کرده اند که اینجا از ذکر شان خودداری شد و نخواستم تکراراً یادآوری کنم.

۳۰ مارچ ۲۰۲۴

ما و «دانشنامه هزاره»

محمد جواد خاوری

از آن جا که «دانشنامه‌ی هزاره» یک متن است و اخیراً نگاه انتقادی به آن به یک جنجال تبدیل شده است، لازم دانستم به آن عنوان کسی که دستی در تولید متن دارد، نکاتی را در این مورد بیان کنم. پیشاپیش از لحن اندر زگونه‌ای که در این یادداشت آمده، عفو می‌خواهم.

بگذارید در همین اول بگویم که «دانشنامه‌ی هزاره» نه یک متن مقدس است، نه یک اثر جامع و نه فصل‌الختم هزاره‌شناسی. فقط یکی از متن‌های ممکن در حوزه‌ی خود است. بنابراین، اگر خطا یا نقصانی در آن دیده شود، جای تعجب نیست.

متن به یک اثر مکتوب که فرصت نشر یافته است گفته می‌شود، هر چند که در بعضی از تعاریف به اثر غیر مکتوب هم اطلاق می‌شود، مثل آثار شفاهی یا

نگاه خوانندگان بستگی دارد. مواجه شدن با متن نه کشف معنای نهفته و مطلق، بلکه تولید معنا است.

«دانشنامه‌ی هزاره» هم یک متن است. عده‌ای آن را نوشته‌اند و خوانندگان هم آزاد اند که فهم خود را از آن داشته باشند. این متن اگر بتواند با خواننده تعامل کند، باقی می‌ماند، اگر قادر به تعامل نباشد، طبیعی است که از صحنه خارج می‌شود و جایگاهش را به متون دیگر می‌دهد. «دانشنامه‌ی هزاره» یک متن معاصر است و در قرن بیست و یک نوشته می‌شود؛ در زمانه‌ای که دنیا به سوی تکثرگرایی و چندصدایی در حال حرکت است. دانشنامه طبعاً یکی از صداها است نه بیشتر از آن. به نظر من یکی از علت‌های جنجال بر سر دانشنامه این است که ما آن را اول و آخر کار هزاره‌شناسی می‌دانیم و فکر می‌کنیم که هست و نیست هزاره به آن گره خورده است؛ درحالی‌که دانشنامه فقط یک گام است، هرچند یک گام مهم و ارزشمند. نه نویسندگان می‌توانند ادعای کمال مطلق در کارشان کنند، نه آنانی که از محتویات دانشنامه رضایت ندارند، لازم است خیلی نگران باشند و نه ممکن است که متن بی‌نقصی تولید شود. این که یک اثر عنوان دانشنامه را داشته باشد، الزاماً آن را مرجع مطلق نمی‌کند؛ آن‌گونه که بعضی

تجسیمی. فهم از متن و جایگاه آن در گذر زمان دچار تغییرات بنیادینی شده است. در گذشته‌ی نه چندان دور، متن یک صلابت و جایگاه والایی داشت و خلل ناپذیر پنداشته می‌شد. متن حاوی یک معنا بود و همگان در پی آن بودند که آن معنا را کشف کنند. کشف معنا هم در صلاحیت عده‌ای مختص و مفسر بود و دیگران می‌بایست به آنان مراجعه می‌کردند. در تداول عامه هم اگر مطلبی از کتابی نقل می‌شد، در صدق آن جای تردیدی باقی نمی‌ماند. به محضی که گفته می‌شد «در کتاب آمده است»، قصه تمام بود. اما این جایگاه و صولت متن اکنون بسیار تنزل یافته است. اولاً که متن یک چیز ازلی و مقدس نیست، بلکه اثری است که یک فرد انسانی می‌نویسد و می‌تواند در آن خطا و اشتباه راه یابد. دوم این که متن تأویل‌پذیر است و تنها یک معنا در نهادش نهفته نیست. بنا دو نفر ممکن است دو برداشت یا دو فهم متفاوت و حتی متضاد از یک متن داشته باشند. به همان اندازه که نویسنده در تولید متن نقش دارد، مخاطب یا خواننده نیز در فهم آن نقش دارد. متن را نویسنده و خواننده هر دو تولید می‌کنند. بنابراین، متون نه وحی مُنزل‌اند نه پدیده‌های ازلی، بلکه تولیدات انسانی هستند که احتمال صدق و کذب در آن‌ها می‌رود و فهم و درک شان هم به نوع

حالا ممکن است کارشان خالی از نقص و اشتباه نباشد، اما نواقص کار را نباید به باطل بودن کل کار تعبیر کرد. احتمال نقص و اشتباه در هر کاری طبیعی است. دانشنامه همه بی‌گمان نواقص خود را دارد. اما خوب است که نواقص آن را به‌عنوان عوارض کار تلقی کنیم، نه این‌که کلیت کار را به موارد ضعف و نقص کار فرو بکاهیم. متأسفانه رویکردی که بعضی از منتقدان پیشه کرده‌اند از این دست است. کلیت کار دانشنامه را به نواقص آن فرو کاسته و آن را از اساس ناکارآمد خوانده‌اند. بعضی از این هم فراتر رفته و دانشنامه را یک پروژه‌ی خائنانه برای تخریب فرهنگ و هویت مردم هزاره دانسته‌اند. الزامی ندارد که دنیا دور سر ما و فهم ما بچرخد. این‌که ما خود و فهم خود از قضایا را معیار و محک قرار بدهیم، کشاندن جامعه به سمت تاریکی، تک‌صدایی و تک‌ساحتی است. جامعه‌ی تک‌صدای جامعه‌ی سرد و تاریکی خواهد بود که همه نوع شرارت از آن خواهد زاید. عقب‌ماندگی، تعصب، تبعیض و خشونت از عوارض جوامع تک‌صدایی است. ما هزاره‌ها خود قربانیان تعصب، نارواداری و خشونت هستیم. صلاح نیست که خود ما در تعامل با خود و دیگران به این بیماری مبتلا شویم. هزاره یک مفهومی متکثر مرکب از افراد، قبایل، افکار

از منتقدان نگران‌اند. فرض مرجعیت مطلق معمولاً در متونی است که منبع آسمانی داشته باشد. البته انتظار از «دانشنامه‌ی هزاره» این است که اقرب الی الصواب باشد، ولی اگر نباشد، بنیاد هزاره بر هم نمی‌ریزد. نهایت چیزی که رخ می‌دهد این است که خود دانشنامه با آشکار شدن ضعف‌هایش به یک متن بی‌اعتبار تبدیل می‌شود. متن بی‌اعتبار هم با تولید یک متن با اعتبار از میدان خارج می‌شود. هزاره‌ها تنها یک بار شانس نوشتن دانشنامه را ندارند. اگر همت کنند می‌توانند صد تا دانشنامه بنویسند. و کاش بنویسند. هر متنی یک امکان و یک گام به پیش است.

حالا آنچه که مسأله است، نوع مواجهه‌ی ما با این متن موجود است. ما اگر ادعای رشدیافتگی داریم، باید از تولید متن و از تکثر روایت استقبال کنیم. ممکن است ما روایت دیگری از قضایا داشته باشیم و این حق ما است، اما نمی‌توانیم روایت خود را تنها روایت صادق و صائب بدانیم. این داعیه که یا باید روایت ما را قبول کنید یا دهان ببندید، معنایی جز جمود و استبداد ندارد. دنیای تک‌روایتی و تک‌متنی دنیای بس خطرناکی است.

دانشنامه یک تلاش فرهنگی مغتنم است؛ یک قدم ارزشمندی است که عده‌ای از فرزندان همین مردم برداشته‌اند.

و گرایش‌های مختلف است. ما باید تلاش کنیم این تکرار را بربتاییم و عادی‌سازی کنیم. ما نمی‌توانیم به جای درک پیچیدگی‌های اجتماعی و تلاش برای یافتن راه‌حل، آن‌ها را ساده‌سازی کنیم و با خلاصه کردن آن‌ها به چند تا شعار، مدعی شویم که کلید معما در دست ما است. وقتی مادام از وحدت هزاره می‌زنیم و خود ما با زبان نیش‌دار به تفکیک هزاره‌ها به من و تو می‌پردازیم، طبیعی است که به نتیجه نمی‌رسیم. معنای وحدت این نیست که زیر چتری که من افراشته‌ام جمع شوید، معنای وحدت پذیرش تفاوت‌های یک‌دیگر و کنار هم ایستادن است.

خوشبختانه ما هزاره‌ها به یک قوم رشدیافته، فرهنگی و مدنی شهرت یافته‌ایم. علاقه به تحصیل، درخشش در صحنه‌های فرهنگی، علمی، ورزشی و نیز رفتار مدنی الگوسازی که در جامعه داشته‌ایم مؤید این ادعا است. ما باید این رویکرد را حفظ کنیم و ارتقا بدهیم.

ما باید به زمان اجازه‌ی حرکت بدهیم. متوقف کردن زمان یا متوقف ماندن در زمان چیزی را عوض نمی‌کند. ممکن است کسی در زمانی و زمانه‌ای نقش خوبی بازی کرده باشد، اما این به آن معنا نیست که او همیشه بازگیر خوبی خواهد بود. زمان جدید الزامات دیگری دارد. ممکن است

کلیدهای قدیمی قفل‌های قدیمی را خوب باز کرده باشد، اما قفل‌های جدید را باز نمی‌کند. متأسفانه نسل پیشین ما با تمام کارآمدی که داشته‌اند در حس نوستالوژیک خود گرفتار اند و فکر می‌کنند نسخه‌ای که آنان در دست دارند، شفاف‌بخش درد در همه زمان‌ها است. اهمیت گذشته و نقش آنان البته که قابل انکار نیست، اما گذشته را نباید به گردن آینده و آیندگان آویخت. بگذاریم آینده با الزامات خود عمل کند. در این شکی نیست که توانایی، نیرو و کارآمدی جامعه‌ی هزاره در حال حاضر بیشتر از هر وقت دیگر است. هزاره امروز به مراتب توانمندتر از دیروز است و در عرصه‌های مختلف حرف برای گفتن دارد. نادیده گرفتن این نیروها و توانایی‌ها، بستن چشم بر واقعیت است. نسل گذشته هرچه خوب عمل کرده باشند، مطابق و مناسب با شرایط آن روزگار عمل کرده‌اند، و البته در نقش خود قابل قدر اند؛ اما نسل امروز در آن شرایط نیست. این که اینان چون آنان عمل نمی‌کنند، به معنای بی‌کاره بودن اینان نیست. حوزه‌های کاری عوض شده است. این که از تفنگ به قلم رسیده‌ایم، البته که جای خورسندی است، اما باید توجه داشته باشیم که در عصر تفنگ خود را با دشمن روبه‌رو می‌دانستیم، ولی در عصر قلم با هم‌سرنوشت خود روبه‌رویم. فرض

هزاره هستند و حق دارند که برای هزاره دانش‌نامه بنویسند. حالا اگر وضعی در کارشان است یا روش کارشان مطابق میل ما نیست، نباید به معنای بطلان کارشان و تنزل درجه‌ی هزارگی‌شان باشد. همان‌گونه که من به‌عنوان هزاره به خود حق می‌دهم که دست به کمر بایستم و از هزاره حرف بزنم، مخالف من هم حق دارد که از هزاره حرف بزند؛ ولو به‌گونه‌ی دیگر. مخالفت او با من نه عیار هزاره بودن او را می‌کاهد و نه حق سخن گفتن او را در مورد هزاره صلب می‌کند. او صدای خود را دارد و من صدای خود را. نه او حق دارد صدای مرا خاموش کند و نه من حق دارم صدای او را خاموش کنم.

«دانشنامه‌ی هزاره» روش کار خود را بر بی‌طرفی اتخاذ کرده است. روش معمول دانشنامه‌نویسی هم همین است. چرا من باید یخن دانشنامه‌نویس را بگیرم که تو باید باطرف بنویسی؟ یک متن مستند قدرت خود را از منابع خود می‌گیرد نه از جهت‌گیری خود. ما می‌توانیم یخن دانشنامه‌نویس را بگیریم که تو چرا از منابع معتبر استفاده نکرده‌ای و یا چرا استنتاج تو از این منابع غلط است؛ منابع چیزی می‌گویند و تو چیز دیگر، اما نمی‌توانیم بگوییم چرا فهم مرا از منابع استنتاج نمی‌کنی.

روبه‌رویی با دشمن نابودی دشمن است، اما فرض روبه‌رویی با هم‌سرنوشت، یافتن راه‌حل مشترک است. ما اگر از قلم همانند تفنگ استفاده کنیم و هدف ما از بین بردن فکر و شخصیت مخالف ما باشد، باید بدانیم که چیزی تغییر نکرده است. نقد قلمی در صورتی کارآمد است که به‌منظور اصلاح کار باشد، نه نفی کار و خارج کردن حریف از صحنه.

نقد‌هایی که بر دانشنامه صورت گرفته است حداقل در دو دسته قابل تقسیم است. یک دسته نقد‌هایی است که به نواقص کار اشاره کرده‌اند که البته مفید و کاربردی است و اصحاب دانشنامه باید هم استقبال کنند. ساحت دانشنامه مثل هر کار دیگر از ضعف و نقص و اشتباه بری نیست. اما یک دسته از نقد‌ها، در واقع برخورد است. بدویی‌راه گفتن به کلیت کار و دست‌اندرکاران آن است. هدف از این‌گونه نقد‌ها راه‌انداختن هیاهو، ایجاد جو مخالف و موج‌سواری است. برای این دسته از منتقدان، دانشنامه فرصتی است برای عرض اندام. می‌خواهند با سیاه‌نمایی، خود را دلسوز نشان دهند. پروای آن را هم ندارند که دارند یک کار جمعی را خراب می‌کنند.

چرا ما باید فکر کنیم که ما هزاره‌تریم و سزاوارتر به فهم مصالح و منافع هزاره؟ دست‌اندرکاران و نویسندگان دانشنامه هم

شیوهی «دانشنامه‌ی هزاره» بر بی‌طرفی و بر عدم قضاوت و ارزش‌گذاری، به نظر قابل دفاع است. این رویکرد اگر منصفانه اجرا شود، می‌تواند تصویر واقعی‌تر و جامع‌تری از هزاره ارائه کند تا رویکردهای جانبدارانه. مطابق این شیوه تنها به قهرمانان پرداخته نمی‌شود، بلکه به ضدقهرمانان هم پرداخته می‌شود. یک قصه را تنها قهرمان نمی‌سازد. ضدقهرمان هم در ساختن قصه نقش دارد. نادیده گرفتن ضدقهرمان به معنای ناقص روایت کردن قصه است. در «دانشنامه‌ی هزاره» باید مدخلی برای امیر عبدالرحمان هم باز شود، برای این که او با سرنوشت هزاره پیوند خورده است. او ۶۲ درصد هزاره‌ها را قتل عام کرده و بنیاد یک تبعیض و ستم تاریخی را علیه هزاره‌ها گذاشته است که تا اکنون بار دوش مردم هزاره است. گشودن مدخلی به نام امیر عبدالرحمان به معنای تأیید و تصدیق او و اعمالش نیست، بلکه به معنای شناخت واقعیت‌های تاریخی هزاره است. «دانشنامه‌ی هزاره» باید یک واقع‌نامه باشد که واقعیت‌های خوب و خراب هزاره را توأماً به نمایش بگذارد، نه یک ستایش‌نامه که فقط به قهرمانان پردازد یا قهرمان‌سازی کند. متنی که براساس واقعیت نوشته شود و جوانب مثبت و منفی کار را در برداشته باشد، بسیار پذیرفتنی‌تر و تأثیرگذارتر از متنی

است که یک‌جانبه یا طرفدارانه نوشته شده باشد. نیازی نیست که امیر عبدالرحمان در دانشنامه لعن و نفرین شود، همین که اعمال شوم او در قتل عام هزاره، کوچاندن و به بردگی کشیدن هزاره‌ها توصیف شود، خودبه‌خود چهره‌ی سفاک او ترسیم می‌شود. مطمئناً چنین مدخلی دانشنامه را عبدالرحمان‌نامه نمی‌کند. مرحوم کاتب در «سراج‌التواریخ»، تعابیری چون ظلم و جهول و بغاوت‌پیشه را در مورد قوم هزاره به کار برده است. ما کاتب یا «سراج‌التواریخ» را براساس این تعابیر قضاوت نمی‌کنیم. ما کلیت کار را می‌نگریم و کاتب را بابت ثبت وقایعی که بر همین هزاره‌های ظلم و جهول رفته است، تحسین می‌کنیم.

هر جامعه‌ای ممکن است افراد بیکار و تنبل و حتا خرابکار داشته باشد، اما کسانی که برای پیشبرد جامعه کار می‌کنند کم نیستند. ممکن است نقش افراد کم و زیاد باشد اما جامعه با کار جمعی پیش می‌رود نه فردی. دگرگونی‌های اجتماعی هم آنی اتفاق نمی‌افتد بلکه طی یک فرآیند و تحت تأثیر عوامل گوناگون، چه مستقیم و چه غیرمستقیم، رخ می‌دهد. طبیعی است که نقش آن عوامل را نمی‌توانیم انکار کنیم. این‌که ما از خود شوالیه بسازیم و همه چیز را به خود ختم کنیم جز پندار خودبرتربینی چیز دیگری نیست. بعضی از ما در هر

اصلاح‌گرایانه به رفع نواقص کار پردازند و هم منتقدان به کمک شان شتافته، چراغ راه شان باشند..

گرفته شده از وبسایت روزنامه‌ی اطلاعات روز

۱۱ اپریل ۲۰۲۴

صحنه‌ای می‌خواهیم شوالیه باشیم. مدام طبل انا الرجل می‌زنیم و با طرد دیگران در صدد اثبات خود هستیم. غافل از این‌که با این دن کیشوت بازی‌ها بیشتر بر پهلوان‌پنه بودن خود صحنه می‌گذاریم. ما نباید نقش دیگران را به‌خاطر آن‌که با نقش ما فرق داشته انکار کنیم.

دانشنامه‌ها معمولاً به‌روز می‌شوند. مدخل‌های جدید در آن‌ها وارد و اشتباهات شان اصلاح می‌شود. بنابراین، انتقاد از دانشنامه کار خوبی است و می‌تواند منجر به رشد و اصلاح آن شود، اما شرطش این است که از موضع انتقاد و اصلاح باشد نه مقابله و براندازی. دانشنامه یک فرصت است که برای فرهنگ، تاریخ و هویت مردم هزاره ایجاد شده است، هرچند که تنها فرصت ممکن نیست. این فرصت از آسمان به مردم هزاره اهدا نشده است، بلکه به همت و تلاش بانیان و دست‌اندرکاران دانشنامه ایجاد شده است. اما حالا که این فرصت بدست آمده، صلاح نیست که تباه شود. نه اصحاب دانشنامه با سهل‌انگاری و ضعیف‌نویسی آن را به یک متن بی‌خاصیت تبدیل کنند و نه منتقدان با سیاست تقابل جلوگیری آن شوند. دانشنامه برای اصلاح و بقای خود نیاز به روشن‌بینی و همکاری جمعی دارد. هم اصحاب دانشنامه باید به واقعیت‌ها تن بدهند و با رویکرد

جلد اول دانشنامه، ویراست دوم، متمرکز بوده و کمتر به علت و علت‌های قضیه پرداخته شده است.

حالا پرسش این است که تنها پرداختن به معلول و اصلاح آن - که چنین چیزی هنوز هم چشم‌انداز روشنی ندارد - می‌تواند راه حل دایمی و بنیادی به حساب آید؟

به عبارت دیگر، آیا اشتباهات، خطاها و کجروی‌ها که در جلد اول، ویراست اول، و همچنین جلد اول، ویراست دوم، رخ داده، در ویراست سوم و جلدهای بعدی ادامه نخواهند داشت؟

با توجه به این پرسش مهم، به نظر می‌رسد تا زمانی که به علت مسأله و آنچه سبب پیدایش این اشتباهات و کجروی‌ها شده، پرداخته نشود، تنها بحث از معلول نمی‌تواند کار را به جایی برساند!

از این جهت لازم است که محل نزاع در این جدال - که آرزو مندیم جدال احسن باشد - روشن شود و حد و حدود آن مشخص و معین گردد.

با توجه به نقدهایی که تا هنوز انجام یافته، به طور کلی می‌توان گفت که بحث و آسیب‌شناسی روی سه محور ذیل و آوردن اصلاحات در آنها، ضرورت می‌یابد:

یک) کارگزاران

کارگزارانی که فاقد صلاحیت علمی هستند

تحریر محل نزاع

محمد هادی احمدی

(پرداختن به معلول یا علت و یا هر دو)

نزدیک به دو ماه است که بحث‌های مفصل و مبسوط نوشتاری و گفتاری، روی ویراست دوم دانشنامه هزاره صورت گرفته است و این بحث‌ها هنوز هم در یک دور و تسلسلی از نقص و ابرام جریان دارد و به نتایجی که توقع می‌رفت نرسیده است؛ زیرا تا هنوز اصحاب دانشنامه خود شان را به شکل حد اکثری در مواضع صواب فکر می‌کنند و بر ناوارد بودن اکثر نقدها سماجت و اصرار دارند. این شکاف بین الاذهانی را می‌توان در پاسخ تفصیلی بنیاد دانشنامه و دفاع‌نامه جناب آقای جواد خاوری - از نویسندگان دانشنامه - و سایر همکاران وی - که جز یک سلسله سخنان نخ‌نما کدام مطلب جدیدی نداشتند - مشاهده کرد.

با این حال دیده می‌شود که اکثر بحث‌ها روی معلول قضیه، یعنی کتاب

روی این لحاظ، لازم به نظر می‌رسد که نخست روی کارگزاران فاقد صلاحیت، ثانیاً روی روش کار و سوم، روی اصلاح متن موجود توجه و تمرکز صورت بگیرد. چنین رویکردی می‌تواند اشتباهات و کجروی‌ها را در ویراست بعدی و جلدهای بعدی دانشنامه، نیز به حد اقل ممکن برساند.

۲۰۲۴ اپریل

به مثابه علت مشکلات، باید کنار گذاشته شوند و به جای آنان افراد متخصص و آکادمیک روی کار بیایند. افرادی که هم از تعهد قوی علمی و هم از تعهد قوی اخلاقی برخوردار باشند.

دو) روش‌های تألیف

با توجه به اهمیت این بحث که «کار درست محصول روش درست است» باید روش تألیف دانشنامه بازهم به مثابه علت مشکلات، مورد بحث جدی علمی قرار گرفته و روش‌های روی دست گرفته شوند که هم از نگاه رسیدن به نتیجه مطلوب در امر تألیف دانشنامه کارآ باشند و هم به توقعات و انتظارات جامعه ما پاسخ مقتضی و درخور بدهند.

سه) اصلاح اساسی متن موجود

سومین چیزی که محل بحث و نزاع است متن موجود یعنی جلد اول، ویراست دوم دانشنامه است. اصلاح این متن باید بعد از اصلاح دو مورد فوق صورت بگیرد، نه پیش از آنها؛ چه اینکه شماری از کارگزاران فعلی، نقدها و اشکالات ایراد شده را به رغم مستند بودن و مستدل بودن آنها، اساساً بر نمی‌تابند و ثانیاً، در صورتی که روش و روش‌های علمی پروژه، مورد توافق اهل فن نباشند چطور می‌توان نقایص و معایب را رفع کرد؟!.

یک مبنای روش‌شناختی و منطق فهم متن را مطرح کرده است. آن پاسخ به این سوال است که ظرف معنا در کجاست؟ از منظر فلسفه روش، رئالیست‌ها ظرف معنا را عین یا همان متن و ایده آلیست‌ها ذهن می‌دانند. اما دیدگاه جدی دیگری نیز مطرح شده است که معنا را برساخت تلاقی ذهن و عین می‌دانند. این عبارت ایشان «مواجه شدن با متن نه کشف معنای نهفته و مطلق، بلکه تولید معنا است» می‌رساند که ایشان پیرو سنت دوم است. یعنی معنا را برساخته‌های ذهنی خواننده می‌داند و با متن و ذهنیت نویسنده هیچ کاری ندارد.

بحث در کجاست؟

جوهر سخن این است که مبنای آقای خاوری با تعدادی از گزاره‌ها و استدلال‌های دیگر ایشان که مبنای دفاعی ایشان از دانشنامه را تشکیل می‌دهد، سازگار نیست. یکی از آنها توصیه به رعایت بی‌طرفی در دانشنامه است. رعایت بی‌طرفی در دانشنامه یک اصل است، اما باید توجه کنیم که این اصل برگرفته از سنت علم‌شناسی پوزیتیویستی قرن هجدهم است. اساساً منطق دانشنامه‌نگاری مدرن، یکی از وجوه علم اثباتی سکولار است. در سنت علم‌شناسی پوزیتیویستی، چون دانش از ارزش جداست، لذا به رعایت بی‌طرفی و عدم دخالت ارزش‌ها توصیه می‌شود. برای

تأملی بر دفاعیهٔ جناب آقای محمد جواد خاوری

امان‌الله فصیحی

دفاع نویسنده عزیزمان جناب آقای خاوری از دانشنامه را خواندم؛ اما چند نکته به نظر رسید که خدمت ایشان عرض می‌کنم.

یکم: خاوری گرامی در نوشتار خود، به‌عنوان متن‌نگار باب گفتگو را گشوده است. اما خیلی مناسب بود که ایشان به‌عنوان عضو گروه فرهنگ و کسی که در دانشنامه مسئولیت مشخص دارد، قلم می‌زد و از نقش و کارکردهای خود در تدوین این اثر با مردم صحبت می‌کرد؛ نه به‌عنوان یک ناظر بیرونی. به نظر می‌رسد که این نوع مواجهه فرار از مسئولیت است. به قول عامیانه یکی به نعل و دیگری به میخ زدن است؛ هم لعل بدست آید و هم دل یار نرنجد.

دوم: ایشان قبل از ورود به اصل سخن

اما سوال این است که اگر مبنای شما یک قاعده است، پس در مورد اصحاب دانش‌نامه نیز صادق است. قبل از اینکه فهم منتقدین را زیر سوال ببرید، باید به کار خود دقت کنید که مطابق کدام چارچوب، نگارش و تولید شده است آیا آئینه تمام‌نمای هزاره است؟ این جمله شما «بناءً دو نفر ممکن است دو برداشت یا دو فهم متفاوت و حتا متضاد از یک متن داشته باشند.» دقیقاً سخن منتقدین دانش‌نامه را بیان کرده است؛ «جانان سخن از زبان ما گویی.» زیرا طبق گزاره مذکور، نویسندگان در نحوه نگارش مقالات، منابع، نحوه استفاده و استنتاج از منابع تحت تاثیر نظام فکری و ارزشی خود قرار داشته‌اند و به دنبال پیدا کردن مؤید برای معانی ذهنی خود بوده‌اند؛ نه گردآوری امر واقع و کشف حقیقت. دقیقاً حرف منتقدین همین است. بحث ما بر سر معنای فهم متن نیست، بلکه مقدم بر آن بر سر تولید متن است. پارادوکس دیگر ناسازگاری این مبنای شما با واقع‌گرایی است. بله من هم معتقدم که دانش‌نامه باید واقع‌نامه باشد، اما این سخن در صورتی قابل پذیرش است که ما قبول کنیم که می‌توانیم از چارچوب‌های ذهنی خود فاصله بگیریم، اما واقع‌گرایی با جستجوی معنا در ذهن خواننده و التزام به مبانی ایده‌آلیست‌ها سازگار نیست. ثانیاً

مثال دورکیم در کتاب قواعد روش جامعه‌شناسی توصیه می‌کند که اولین وظیفه ما برای فهم واقعیت‌ها کنار گذاشتن ذهنیات است. طبق سنت ایده‌آلیستی و ذهن‌گرایان امکان جدا شدن انسان از پیش‌فرض‌های ذهنی وجود ندارد و اساساً معنا بر ساخته ذهن خواننده است. حتی در خلوت و تنهایی نیز انسان بر اساس قالب‌های ذهنی و گفتمان معنای حاکم بر زیست جهان خود فکر می‌کند و دنیا را با همان عینک می‌بیند. پس بر این اساس توصیه به رعایت بی‌طرفی آب در هاون کوبیدن است. طبق این دیدگاه نه تنها ساختارهای ذهنی، بلکه حتی عواطف و احساسات نیز در فهم و درک ما از واقعیت اثر گذار است. پس این سخن شما با بنیاد دانش‌نامه‌نگاری به سبک رایج در تضاد است.

علاوه بر آن، طبق مبنای جناب‌عالی این سوال مطرح می‌شود که چرا شما در مواجهه با منتقدین مبنای خود را پیش می‌کشید؟ شما با این سخن در حقیقت می‌خواهید به منتقدین بفرمایید که چون شما اسیر یک قالب ذهنی خاص هستید و در گذشته مانده‌اید، کار ما را درک نمی‌کنید و در جلو تاریخ ایستاد می‌شوید تا دیگران را با خود همسو کنید و یا جلوکارشان را بگیرید و الا دانش‌نامه درست و مطابق معیارها تولید شده است.

معنای واقع‌نامه بودن آوردن تمام واقعیت است نه تبعیض در روایت واقعیت.

خاوری گرامی! من واقعاً این جمله را نفهمیدم « متن را نویسنده و خواننده هر دو تولید می‌کنند.» این که گفته شود معنا را نویسنده و خواننده هر دو تولید می‌کنند، سخنی قابل فهم است و حرف گادامر هم همین است. اما با توجه به تعریف خود شما از متن، گزاره شما برای من حقیقتاً قابل فهم نیست؟ یعنی چه که متن را نویسنده و خواننده هر دو تولید می‌کنند؟ من خواننده نوعی، چه نقشی در تولید متن دانش‌نامه هزاره دارم؟ مقصود شما از این حرف چیست؟ آیا مقصود شما دیدگاه بوردیود در مورد سانسور شدن زبان از سوی جامعه است؟!

سوم: لطف نموده اشتباه آدرس ندهید؛ علت اختلاف بر سر این نیست که این متن اولین و آخرین متن هزاره شناسی است؛ بلکه علت اختلاف بر سر این است که عده‌ای تحت عنوان دانش‌نامه هزاره به دنبال برساخت یک روایت خاص و مهندسی شده از جامعه هزاره است، اما برای نهادینه ساختن آن از سرمایه جمعی هزاره‌ها هزینه می‌کنند. موضوع اصلی اینجا است. بله اگر بگویند این روایت فلان حلقه از هویت هزاره است، بحثی نداریم. چنانکه صدها کتاب در مورد

هزاره نوشته می‌شود و همه از کنارش عبور می‌کنند. اما برخلاف فرمایش شما، از نظر بسیاری از مسئولان دانش‌نامه این روایت دانش‌نامه یک روایت در کنار چندین روایت نیست، بلکه داعیه دار نگارش و معرفی کلان روایت هزاره است. معنای معرفی دانش‌نامه به‌عنوان مرجع، همین است. این همه منت گذاشتن بر دیگران نیز به همین خاطر است. جذب حمایت از خیرین هزاره نیز بر همین مبنا صورت می‌گیرد. سخن منتقدین هم این است که شما اگر داعیه دار نگارش هزاره برای همه هزاره‌ها هستید پس مسیر را درست بروید و اگر به دنبال روایت خاص هستید پس از عنوان جمعی و حیثیت عمومی استفاده نکنید. در آن صورت کسی به شما کاری ندارد.

چهارم: بر فرض عبور از این مباحث نظری و مبانی، ایشان می‌فرماید اصل در دانش‌نامه بی‌طرفی است و این اصل در دانش‌نامه هزاره نیز رعایت شده است. اما سوال این است که مقصود از بی‌طرفی چیست؟ سطحی‌ترین پاسخ عدم استفاده از القاب و عناوین ارزشی و مدخل‌گزینی است. اما معنای رعایت بی‌طرفی فراتر از اینهاست. اولین شرط رعایت بی‌طرفی این است که ما قبول کنیم که دانش از ارزش جداست. در حالیکه اکثر نویسندگان شما این اصل را قبول نمی‌کنند. گذشته

انتخاب مدخل، منابع، نحوه استفاده از کلمات، چینش کلمات و حتی ساختار بندی مقاله. وقتی شما مدعی رعایت بی‌طرفی هستید معنایش این است که تمام مقالات را از همین منظر خوانده‌اید و اطمینان حاصل کرده‌اید. حال سوال منتقدین از شما این است که حذف مداخل فراوان از همین جلد با بی‌طرفی سازگار است؟ استفاده دوگانه از القاب تشریفاتی با نازل‌ترین سطح بی‌طرفی سازگار است؟ آوردن اطلاعات معلوم الکذب به‌جای وقعیتهای عینی بی‌طرفی است؟ استفاده از منابع جهت‌گیرانه رعایت بی‌طرفی است؟ چگونه شما می‌فرمایید که محتوا بی‌طرف است؛ در حالیکه قابل توجهی از مقالات تک‌منبع است؟ چگونه شما از کنار این مشکلات عبور می‌کنید و می‌فرمایید که بی‌طرفی رعایت شده است؟ منتقدین دلسوز را به تحکم، استبداد، لجاجت، خودنمایی و به دری‌وری گفتن متهم می‌کنید.

پنجم: خاوری گرامی! اگر مبنا این باشد که هر چیزی مرتبط با سرنوشت هزاره در دانش‌نامه آورده شود، چرا فقط به عبدالرحمان منحصر شود؟ مگر زندگی انسان هزاره با ملاهبت الله، ملاعمر، اشرف غنی، حامدکرزی، احمدشاه مسعود، برهان الدین ربانی، نجیب، ببرک کارمل، حفیظ الله امین، ترکی و حاکمان قبل از آن درگیر نبوده

از این اصل، شما که دم از زیستن در قرن بیست‌ویکم و جامعه چندصدایی می‌زنید معنایش این است که رعایت بی‌طرفی ممکن نیست. چون پارادایم حاکم بر دوران پسامدرن و قرن بیست‌ویکم نسیت فرهنگی و تکثرگرایی اجتماعی است. فلسفه اصلی آن هم این است که معانی اجتماعی برساخت و متنوع است. در نتیجه، پارادایم‌های علم هم تغییر کرد. پس چطور شما از یکسو منتقدین را به رعایت اقتضائات زیستن در قرن بیست‌ویکم دعوت می‌کنید و از سوی دیگر خود دلبسته علم‌شناسی قرن هجده هستید. این گسسته‌های فکری چگونه قابل جمع است؟ آیا طبق شرایط حاکم در قرن بیست‌ویکم اصلاً درست است که توصیه بی‌طرفی کنیم و اینکار شدنی است؟

معنای بی‌طرفی در روش‌شناسی برخوردار روایت یا نتیجه تحقیق از اعتبار و پایایی است. یعنی هم هدف را درست نشان دهد و هم مسیر را درست رفته باشیم. به نحوی که اگر دیگران مسیر شما را رفت دقیقاً به همان نتیجه برسد که شما رسیده‌اید. آیا این همه بحث بیانگر این نیست که بی‌طرفی رعایت نشده است؟ و الا این همه اختلاف معنا نداشت.

رعایت بی‌طرفی به معنای مذکور در مراحل مختلف قابل طرح است؛ مثل

است؟ پس چرا اینها حذف شود؟

همچنین طبق این مبنای شما باید معصومین، خلفای راشدین، مراجع تقلید و اماکن مقدس همه و همه بیایند. چون اینها با عمق فرهنگ هزاره گره خورده‌اند. قطع نظر از پیشوایان دین، کافی است که شما به ارتباط روزمره مراجع تقلید در زندگی مردم فکر کنید. مراجع تقلید از روز تولد تا لحظه رفتن انسان در قبر درگیر اند. پس اینها هم باید بیایند. طبق این مبنای شما شمر و یزید هم اگر آورده شوند جا دارد؛ چون بخشی از حافظه فرهنگی هزاره است. آیا این کار شدنی و مطلوب است؟

ششم: خاوری گرامی! شما منتقدین را متهم به ایجاد اختلاف و تفرقه کرده‌اید. اما کدام تفرقه؟ دعوت زیر کدام علم خود افراشته؟ درد منتقدین این است که دانشنامه هزاره به گونه عمل کرده است هزاره را به یک کتله خاص تقلیل داده است؟ عزیزان هزاره سنی و اسماعیلی به دلیل نادیده گرفته شدن، به جای دانشنامه از تعبیر «فصلنامه هزاره» استفاده می‌کنند. چطور شما این همه شکایت را نادیده می‌گیرید؟ خود شاهد هستید که پس از نشر این دانشنامه چقدر اختلافات دامن زده شد. چرا به جای سبب، مسبب را سرزنش می‌کنید؟ بهتر است که علت را اصلاح کنید.

درخواست توجه به تمام هزاره‌ها

کجایش نفاق و تفرقه است؟ ما علمی غیر از هزاره نمی‌شناسیم؛ خواست ما هم این است که هر کسی که هزاره است و خود را هزاره می‌داند آورده شود. اما متأسفانه دوستان به صورت ضمنی با افزودن یک قید، نوع خاصی از هزاره را ملاک قرار داده‌اند. بر همان مبنا دارند روایت سازی می‌کنند و مدخل‌ها هم بر همان مبنا چینش شده است. اما نامردانه به مدافعین هزاره انگ اختلاف و تفرقه زده می‌شود و در عوض حق به کسانی داده می‌شوند که صریحترین و بدترین توهین‌ها را به هزاره کرده‌اند و می‌کنند.

خاوری عزیز! اینکه شما بعداً چه کار می‌کنید من کاری ندارم و باید به موقع داوری کرد؛ داوری من بر اساس همین جلد اول ویراست دوم است. مای نوعی در این جلد، هزاره را حذف شده می‌بینیم و با تمام وجود درک می‌کنیم که به نام هزاره از سوی هزاره رجال، فرهنگ، جغرافیا و تاریخ هزاره حذف و تحریف می‌شود. آیا جلوگیری از حذف، تحریف، نفاق و اختلاف است؟ خاوری گرامی! شما درست‌اشاه کرده‌اید که ما قربانی حذف و تبعیض هستیم، ولی درد ما اینجاست که فعلاً به دست خود و تحت عنوان هزاره قربانی حذف و تحریف می‌شویم.

گفتنی است آنچه سبب شد بار دیگر در باره این موضوع تکراری به تعبیر بیهقی قلم را لختی بگریانم، واکنش‌ها به نکته‌ای بود که در پایان یادداشت «غش در پژوهش» یاد شده بود و در آنجا به اشارت و اختصار از رندی و فرصت طلبی شیخ محمدحسین فیاض سخنی به میان آمده بود که چگونه ایشان اگر نگویم کار شخص دیگر، دست‌کم یک اثر مشترک را تنها به نام خود چاپیده و هیچ به روی مبارکش نیاورده است که از همکار همه‌کاره‌اش در این موضوع نامی به میان آرد. بدتر از همه او در دفاع از این کار عذر و بهانه آورد که فلانی چون قرار داد نداشت ما اینگونه عمل کردیم و پای شیوه‌نامه و آیین‌نامه را به میان آورد. همین ادعای راه‌بندان شیوه‌نامه‌یی برای ارتکاب کارهای خلاف اخلاق و عرف اول سخن است. شیوه‌نامه تا کنون چند بار اصلاح شده اگر فیاض ریگی به کفش نداشت پیشنهاد می‌داد شیوه‌نامه اصلاح شود تا خارج از مجموعه‌ی نویسندگان هم بتوان اثر کسانی را در دانشنامه به نام خودشان نشر کرد و یا دست‌کم نام‌شان در کنار نام نامی مدخل نویسان و نویسندگان دانشنامه، یاد شود. بدتر از همه ایشان به جای دفاع و توضیح منطقی در باره ماجرا با همان رویکرد غلط همیشگی سراغ اولیای دانشنامه رفت تا با اعمال فشار بر من به تعبیر خودش «دان

حرکت در مه

حبیب‌الله فهیمی

از کاستی‌ها و کمبودهای دانشنامه هزاره در این مدت بسیار سخن گفته شد. اینکه گوش شنوایی یافت می‌شود یا نه گذر زمان اثبات خواهد کرد. این کمترین بنده خدا از همان آغاز نشر این اثر یک ترجیح بند را تا امروز و هنوز تکرار کرده‌ام و آن عبارت است از «فقر تئوریک» و حشتناک و نبود چشم انداز نظری مشخص در این پروژه. از بس این روضه را در یادداشت‌های خصوصی و سخنان فیسبوکی به تکرار خوانده‌ام به تعبیر عامیانه و محلی سخنانم «اوشوی» شده است و دیگر بعید است بازخوانی این روضه که از نظر خودم بسیار «جانسوز» هم هست دلی را به تپش آرد و نمی‌اشکی بر چشمانی بنشانند. با این وجود برای آخرین بار دست در بیخ گوشم گذاشته از این منبر دیجیتال روضه‌ام را جیغ می‌زنم هر چه بادا باد.

و عرفی بود و هست که به هر دلیلی نادیده گرفته شده است. به الله متعال سوگند که آصف جوادی پسر خاله‌ام نیست و ایشان را از نزدیک نمی‌شناسم جوادی هم اگر همین اکنون مرا در خیابان بنگرد نمی‌تواند تشخیص بدهد و بشناسد که این شیخ لاغرک و مردنی همان حبیب‌الله فهیمی است. سابقه رفاقت و آشنایی من و فیاض به مراتب از آشنایی با جوادی بیشتر است. با فیاض دست کم چند ساعت از نزدیک دو نفره نشسته از هر دری سخن گفته و رهبران هزارگی را شکم سیر «غیبت» کرده‌ام ولی به یاد ندارم تا کنون با جوادی رو در رو یک لحظه سخن گفته باشم. ولی وقتی پای امر مهم و اصول اخلاق در میان است بهتر آن است که رفاقت‌های شخصی در پرانتز گذاشته شود. اولیای دانشنامه بهتر است به جای دفاع از کارنامه معیوب و مشکوک یک شخص به اصول اخلاق و کار حرفه‌ای وفادار بمانند. نسبت تساوی میان فیاض و دانشنامه برقرار نسازد تا به پندارشان نقد فیاض تخریب دانشنامه به شمار آید.

به هر صورت در صدد آن نباشید که طبق راهبرد فیاض «دان این آخوند را مانند بیشتر آخوندهای قمی قَب کنید» کوچک‌تان که به زعم برخی از دانشنامه نویسان «گاه به میخ می‌زنم و گاه به نعل و همواره با یادآوری کمبودهای کار «سر خود عریضه

مَرَه قَب کند» غافل از اینکه بنده اگر مثل ایشان دانشنامه را «دانشنامه» می‌پنداشتم از همان آغاز چنین بی‌پروا (و البته مستند و مودبانه) نقد نمی‌کردم. دوستان حاضر در گروه «بامیان امروز» شاید یادشان مانده باشد که گذشته از کمبودهای محتوایی حتی برخی کاستی‌های ویرایشی و زبانی دانشنامه را بسیار با پشتکار و پیوسته یادآور می‌شدم. فیاض اگر خود را به تغافل نزند و به عمد این نکته را نادیده نگیرد به این ادعا خستو (مُعترف) خواهد شد و گواهی خواهد داد که خود ایشان واسطه شده نقدها را به جناب استاد کاظمی منتقل می‌کرد و جواب ایشان را در گروه می‌گذاشت و یک نوع گفتگوی با واسطه میان من و استاد کاظمی ترتیب داده بود. طوری که یادم مانده استاد کاظمی چندین مورد اشکالات ویرایشی را پذیرفته سرانجام گفته بود اگر منتقد می‌دانست که نوشته‌ها پیش از ویرایش چه وضعی داشته و چه میزان کار روی آن شده بهتر می‌توانست دآوری کند. غرض اینکه از همان زمان تا امروز به گمان خودم با پابندی به «طریقت بی‌طمعی» در صراط مستقیم اعتدال و توازن سیر بی‌سلوک و پویه و جویه‌ی مستمر داشته‌ام و اکنون هم به صراحت خطاب به ایشان و اولیای دانشنامه می‌گویم یادآوری آن نکته نه کاه کهنه باد دادن بلکه یادآوری یک امر مغفول اخلاقی

می‌ماند که این جنگ و گریز را چه بنامیم؟ شورش، خیزش، قیام و... و تمام تعبیر پیشنهادی در انقطاع واضح با واقعیت آشکار تاریخی به کار رفته است. تا دولت مستقر نباشد شورش چرا؟

شورش علیه چه کسانی؟ تعبیر پیشنهادی فعلی یعنی تعبیر «قیام» که اولیای دانشنامه به گمان شان خیلی «چرخش قهرمانانه» نشان داده و منتقدان را مروهون لطف خویش ساخته و در شیوه‌نامه از آن یاد کرده (ولی در عمل به آن پایبند نمانده) نیز به لحاظ حقوقی امر موهوم است چون لازمه منطقی آن فرض وجود دولت مستقر است که در عمل وجود نداشته است.

وقتی نکته‌ی تاریخی به این اندازه روشن دانشنامه نگاران را تا این حد به درد سر می‌اندازد آشکار است که هیچ نگاه و راهبرد سنجیده و دقیق در این باره وجود ندارد. به تکرار می‌گویم تا این «فقر تئوریک» چاره نشود و تا از قاب نگاه هزاره به مسایل اساسی ننگریم این دانشنامه، «دانشنامه هزاره» نخواهد بود. تقاضای ریش سفیدی از دکتر امین احمدی به همین جهت بود که می‌دانستم درک مسایل راهبردی فراتر از فکر جماعت شاعر، روزنامه‌نگار و مترجم زبان انگلیسی است (حلقه اصلی دانشنامه). بدون

می‌کنم) و بایستی عذرم خواسته شود؛ به حرمت قلم سوگند که حتی در آن صورت هم بی‌پروا تر از اکنون قلم نزنم و انصاف از یاد نبرم و هیچگونه رنجش خاطر از جمع شما نداشته باشم همانگونه که اکنون به دلیل بودن در جمع تان نمی‌توانم کاستی‌ها و کژی‌ها را با چشمان پاک و خطا پوش بنگرم.

ولی دریغ از فرصت‌هایی که از کف می‌رود و افسوس بر وقت‌هایی که به حاشیه پردازی تلف می‌شود. واقعا اگر دانشنامه به «فقر تئوریک» دچار نمی‌بود و اینگونه در «مه حرکت» نمی‌کرد و اگر راهبرد مشخص وجود می‌داشت و مرعوب ادبیات رسمی نمی‌بود و مسایل هزاره را از قاب نگاه هزاره می‌دید؛ در باره ماجراهای روشن تاریخی این همه غبارانگیزی چرا؟

مطابق سخن صریح تاریخ نویسان پیش از عبدالرحمان خان مردمان این جغرافیا ملوک الطوائفی می‌زیسته تدبیر انگلستان و شمشیر آن امیر خون‌ریز بود که برای نخستین بار افغانستان را به شکل کنونی در آورد. در این صورت وقتی پیش از آن امیر مامور هر مردمی در خانه و سرزمین خود بوده و می‌زیسته و سرانجام هم وقتی در برابر ماموریت دولت سازی انگلیسی این حاکم خون‌ریز از سرزمین خود دفاع کرده، آیا جایی برای سرگردانی و حیرت

هیچگونه قصد فروداشت و تخفیف این دوستان باید پذیرفت که زبان‌دانی و مهارت در ترجمه (حرفه شفایی)، زبردستی و زرنگی در امر خبرنگاری (تخصص نبی خلیلی) و قوت خیال و توان تعبیر و تصویرسازی‌های بدیع در شعر و شاعری (تخصص مولانا مظفری) نمی‌تواند ابزار لازم و کافی را برای درک درست و دقیق مسایل نظری و راهبردی در باره جامعه و تاریخ، در اختیار انسان بگذارد.

سخن آخر. به تعبیر خواجه‌ی شیرین سخن شیراز
”من چنینم که نمودم دگر ایشان دانند.“
پ.ن. عنوان نوشته را از کتاب «سفر در مه» اثر دکتر تقی پورنامداریان الهام گرفته‌ام.

۱۱ اپریل ۲۰۲۴

زردنویسی آشاری در ثبت محلات و قریه جات

محمد عزیز

روشی که سپاه دانش‌نامه در مدخل گیری و معرفی مناطق و قریه‌ها، پیش گرفته اند، افقی و عمودی مشکل دارد و چنین بر می‌آید که مبنای مشخصی در مورد ندارند و همینطور «پیش آمد خوش آمد»، آشاری ثبت می‌کنند! موارد ذیل را در ادامه نقدنگاری‌های گذشته یادآوری می‌کنم:

(۱) در مواردی، ولسوالی‌ها و ناوه‌های کلانی را که اسم‌شان شامل مدخل شده، ثبت کرده‌اند و قریه جات و ملابستی‌های مربوطه را در ضمن ولسوالی و ناوه، نام برده و یادآور شده‌اند. اما در کنار آن، برخی قریه‌هایی حتی با ۱۵ خانوار و ۴۰ و پنجاه تا ۱۰۰ خانوار را که نوبت «میم» و «نون» یافته‌اند، مدخل گرفته و جداگانه با جزئیات ذکر کرده و بعضاً برابر با یک ناوه شرح و تفصیل داده‌اند!

و تفصیل بدهند، احتمالاً هر ولسوالی، حداقل یک جلد مستقل از دانشنامه را احتوا خواهد کرد؛ حالا از بدخشان تا فراه، و از نورستان تا بادغیس، اقلای یکصد ولسوالی هزاره نشین است و میتواند مجلدات دانشنامه را از صد هم بالاتر ببرد! آیا بانیان پروژه، چنین گستره‌ای را در نظر گرفته‌اند و تکمیل آن را (با همین سپاه و این شیوه از چاپ و ابطال هر جلد در بازه زمانی حداقل پنج سال)؛ تا پنج قرن دیگر محتمل و متصور می‌دانند؟

۲) مورد دیگری قابل ذکر که در دانشنامه عملی شده است، برخورد دوگانه در معرفی داشته‌های مادی و معنوی و کارکردهای انسانی و اجتماعی مناطق و قریه جات است. منبأ نمونه از دو منطقه «انگوری» و «اوت قول» ولسوالی جاغوری می‌توان یادآوری کرد که هر دو بهم وصل و در یک منطقه همجوار قرار گرفته‌اند؛ طوریکه حتی تفکیک مرزها و مناطق هر دو منطقه برای بیرونی‌ها دشوار است؛ اما اوت قول نسبت به انگوری، چنان تفصیل و تفصیل داده شده که فکر کنی هر کدام در دو ولسوالی قرار گرفته‌اند نه در کنار هم و شریک تمامی داشته‌های مادی و معنوی و سیاسی و اجتماعی و جهادی و مقاومتی و تاریخی هم!! چنین برخوردی، با هیچ معیار از روایت و کتابت سازگار نیست، چه رسد

با این حساب؛ قریه‌ای که ۱۵ خانوار تا ۱۰۰ خانوار دارد، با منطقه‌ای که چند هزار خانوار و چند قریه در خود دارد، امتیاز برابر در اختصاص مدخل گرفته است!

منبأ نمونه؛ «آب کلان» در سانچارک ولایت سرپل با دو هزار خانوار؛ ولسوالی آب کمری در بادغیس با بیش از ۷۶ هزار نفر نفوس؛ «بابه» جاغوری در ولایت غزنی با ۸۰۰ خانوار و بیش از ۲۰ قریه، همان امتیاز از مدخل را دارند که یک قریه با ۱۵ خانوار یا ۱۰۰ خانوار!

پرسشی که مطرح می‌شود اینکه منبأی مدخل‌گیری از قریه جات چیست؟ اگر فقط ناوه‌های کلان را مدخل می‌گیرند و قریه‌های مربوطه، فقط ذیل آن و بدون معرفی و تفصیل، نام برده می‌شوند؛ چرا قریه‌هایی با ۱۵ خانوار و ۱۰۰ خانوار مستقل مدخل گرفته و باطول و تفصیل معرفی گردیده‌اند! و اگر ضمن ذکر نام در ذیل ناوه، قریه جات بعداً براساس نوبت «میم» و «نون»، هر کدام جداگانه مدخل داده شده و معرفی می‌شوند، چرا قریه‌های زیادی دارای امتیاز «میم» و «نون»، در جلد اول، از فیض مدخل شدن بی نصیب مانده و حذف شده‌اند؟!

با وصف انتخاب‌گزینه دوم که هر قریه از ولسوالی و ناوه‌های کلان را بعداً قرار نوبتش، جدا جدا مدخل مستقل بگیرند

به دانشنامه با مدعای دهن پرکن علمی، که هر خطا و جفایی را با آن توجیه می‌کنند! (۳) برخوردار دوگانه اصطلاحی و آماری نیز در مدخل‌های مناطق و قریه جات، به وفور دیده می‌شود. مثلاً در ولسوالی آب کمری بادغیس؛ در یکجا «خانوار» مرادف «طایفه» و «ناوه» آمده و گفته شده که «در ولسوالی آب کمری ۲۱ طایفه و خانوار هزاره به سر می‌برند.» بعد در تفصیل آن، هر طایفه و خانوار مشتمل بر چندین قریه شرح داده شده؛ حال آنکه در مدخل‌های دیگر، «خانوار»، نه به طایفه و ناه، بلکه به خانه و خانواده اطلاق یافته است.

(۴) خطای دیگر مدعیان علمی دانشنامه، برخورد سطحی، غیر تحقیقی و دوگانه با اسامی قریه جات و حدود اربعه شان است که هرچند قبلاً نقد جداگانه و مستندی در مورد نوشتن و یاددهانی نمودم که اسم یک قریه از یک ناه را بر کل ناه گذاشته و خلط بازی و غلط اندازی کرده اند؛ اما موارد دیگری از عدم دقت در ثبت و ضبط نام برخی قریه‌ها و شخصیت‌ها، حذف برخی قریه‌ها از جمع قریه جات شامل در یک ناه، ثبت دوگانه نام یک قریه و یا قوم، و تغییر انشایی نام محلات و قریه جات بر خلاف اصطلاح جاری در عرف عامه منطقه، دیده می‌شود که روی هم رفته، روش علمی مدعایی سپاه دانشنامه را مخدوش می‌کند!

منباب مثال در مدخل باب‌ه ولسوالی جاغوری؛ یک شاخه قومی را «اسب خوجه» نوشته‌اند و چند سطر پایین‌تر، «ازخوجه» ثبت کرده‌اند. «ناگو» را ناوگو، «لوطو» را لوطان، «شیخ چیغو» را شیخ چوغن، «ولی خو» را ولی خان، «میرزالی» را میرزالی (احتمالاً اشتباه تایپی باشد)، «تینه چال» را چال پایین، «بلنه چال» را چال بالا، «میدو» را میدان نوشته‌اند! مرغ دولانه را نام برده‌اند اما «چاکه» و «پم کیله» دو قریه همجوار آن را فراموش گرفته‌اند. «تیلوم» را یک بار تابلوم و بار دیگر تیلوم نوشته و از «سرخ جوی»، زرگرو و آهنگرو» قریه جات مربوطه آن عبور کرده‌اند. «درازقول» را در جمع باب‌ه ذکر کرده؛ اما در تفصیل ملابستی، از یاد برده‌اند. «جیحیگه» دو قریه است؛ «بلنه جیحیگه» و «تینه جیحیگه»! بلنه جیحیگه به قوم «بابه» و تینه جیحیگه به قوم «هیچه» تعلق دارد. که باید مشخص شود.

(۵) جمعیت باب‌ه را در معرفی قومی، ۸۰۰ خانوار؛ اما در مدخل منطوقوی، براساس ملابستی قریه جات، ۷۲۰ خانوار آمار داده‌اند.

(۶) فاصله مکانی باب‌ه از سنگماشه مرکز ولسوالی را در «مدخل قوم»، ۱۲ کیلومتر؛ اما در «مدخل منطقه»، ۱۸ الی ۲۰ کیلومتر نوشته‌اند! تفاوت ۶ الی ۸ کیلومتر از باب‌ه

اند! نه مدخل نویس، نه مشاور علمی، نه ویراستار، اصلاً فکر هم نکرده اند که نام اصلی اخلاقی چیست؟ ناسلامتی دانشنامه هزاره است نه دفتر ثبت و سیاه یک دکان و مغازه!!

۱۱) و مهمتر از همه اسامی همان ۱۷ نفر از سران و متنفذان بابه را که علیه ستم و سانسور و سرکوب و گزومه و تعقیب و تهدید عمال حزب خلق قیام کردند و در نتیجه فریب و نیرنگ و لسوال، برای مذاکره خواسته شده و بعد همه دستگیر و به غزنی فرستاده شده و تا امروز لادرک گردیدند، یکایک با مواصفات شخصی و منطقی شان ذکر می کردند و ارزش زدایی تاریخی نمی فرمودند! این موارد، مشت نمونه خروار از محتوای مدخل قریه جات و محلات در دانشنامه است که با یک نگاه اجمالی به چند مدخل مشخص به دست آمده است. هر ناوه و منطقه و ولسوالی را اگر با دید دقت و نظر نقد بخوانیم و اینگونه موردی و مشخص و مستند ذکر کنیم، دو برابر دانشنامه باید وقت بگذاریم و غلط شماری و خطاگیری کنیم.

با این همه آشفتگی و نبود میکانیزم علمی در مدخل گیری و مفاهیم و مصطلحات و قومیت و هویت و برخورد بازاری و زردنویسی آشاری با دانشنامه هزاره، اینکه متولیان و متمولان گرامی، با

تا سنگماشه را با چه معیار میتوان علمی گرفت و دانشنامه ای دانست!؟

۷) در جمع میوه های خشک منطقه بابه، انجیر خشک را نام برده اند؛ اما نگفته اند که چرا از انجیر تر نام نبرده اند، و اگر انجیر تر نیست، انجیر خشک را از کجا کشف کرده اند!؟

۸) در جمع مناطق دیدنی و زیبای بابه، در کنار تیلوم، تاخم و تاگ، از «درازقول» هم نام برده اند؛ و این نشان می دهد که نویسنده مدخل و تمام «سپاه دانشنامه» از صدر تا ذیل، حتی یک بار هم به منطقه بابه نرفته اند تا «درازقول» را از نزدیک ببینند، بعد آن را هم نماد زیبایی بابه بگیرند و محل سیاحتی و تفریحی مردم معرفی کنند!

۹) گذشته از مکاتب و مدارس و مساجد و کلینیک و مراکز فرهنگی، آموزشی، ورزشی و تجارتی امروز موجود در «بابه» که دقیق نمی دانم» اما منطقه باستانی معروف به «گردون سلامی» (پیوند به خاطره تاریخی نامی که با خود حمل می کند)، در آن دیار مشهور است، که در مدخل بابه یادآوری نشده است.

۱۰) در ذکر نام از افراد مشهور بابه، مرحوم «استاد رحمانی» عالم بزرگ و برجسته آن دیار، فراموش گرفته شده و شیخ «عبدالکریم اخلاقی» را هم خلاف شهرت منطقی اش «اخلاقی گنبد» نوشته

چه انگیزه‌ای، دل به این سپاه بسته و از بید
سیب می‌طلبند، نمی‌دانم و به اول و آخر
آن، شدیداً شک می‌کنم!!
۶ اپریل ۲۰۲۴

محمد عزیزی

در پیوند به خاطره نویسی از کودتای
هفت ثور، برای معلومات راجع به قیام
مردم بابه جاغوری علیه رژیم خلق، سراغ
«دانشنامه هزاره» رفتم تا شاید تاریخ دقیق
قیام و اسامی سران و بزرگان آن منطقه را که
توسط عمال رژیم خلق، دستگیر و تا امروز
لادرک شدند، بدانم!

اما متأسفانه دیدم که دانشنامه، از آن
رویداد مهم تاریخی که با دستگیری و
اختطاف ۲۲ تن یا به گفته دانشنامه ۱۷
تن از سران و بزرگان منطقه بابه، نهایتاً به
قیام همگانی جاغوری علیه رژیم خلق و
آزادسازی ولسوالی جاغوری، منجر شد،
به نیم پاراگراف حاشیوی و در حد یک
یادآوری ادای وظیفه کرده و رد شده است!
اگر چنین رخدادهای کلان اجتماعی که
پیوند به تاریخ و قیام و مقاومت مردم یک
منطقه دارد، در دانشنامه جای شرح و بسط و

میتوانند منبع معلومات میدانی و تحقیق علمی دانشنامه باشند!

سران دانشنامه هر جا در انتقاد به فروگذاری های ارزشی مقاومت مردم هزاره کم می آورند، در پناه علمی و علمی گرایی پنهان می شوند؛ اما در مواردی بازاری و بی بنیاد ارزش داوری کرده و هر چه به دل شان جور آمده، نوشته اند و نسبت داده اند. مثلاً همین ۱۷ نفر از بزرگان مردم بابه را نسبت «اربابان» داده و دلخواهی داوری کرده اند؛ در حالیکه فقط چند نفر آنها قریه دار و بقیه دکاندار و زمیندار و کسبه کار بودند نه ارباب!

بی اعتنایی و برخورد بازاری و اوازه ای به خردادی با این اهمیت اجتماعی و تاریخی و امثال آن که قبلاً نقد و یادآوری شده، نشان می دهد که دانشنامه هزاره؛ کار علمی، تحقیقی و تاریخی نیست. سپاهیان دانشنامه از صدر تا ذیل، فقط پروژه گرفته و پشت سر هم عاجل و باطل پول می گیرند و سیاهه قطور کرده به چشم مردم می زنند و دل متولیان خالی الذهن را به دست می آورند!

اگر چنین نیست، آیا شخص رئیس دانشنامه، شورای علمی و ویراستاران گرامی، همان نیم پاراگراف یادآوری از قیام مردم بابه را نخوانده اند؟ و اگر خوانده اند، آیا کمترین سوالی از تاریخ این قیام و زمینه و

تعریف و تحقیق نداشته باشد و به نسل های بعد آنگونه که بوده ورخ داده، منتقل نشود، فایده دانشنامه چیست؟! کلی نویسی های آوازه ای و تنها لیست گیری از قریه و کوه و درخت و میوه جات و زراعت و حاصلات، نیاز به صرف وقت و هزم بودجه ندارد و مردم بدون دانشنامه، نسل اندر نسل الی الابد، با آن حشر و نشر داشته و دارند و بهتر از دانشنامه می دانند!

قیام مردم بابه با آن قربانی سنگین از سران و بزرگان، میدان مانور علمی - تحقیقی دانشنامه است که باید تاریخ دقیق رخداد، ماه و حداقل فصل و سال آن ثبت می شد. اسامی و هویت آن ۱۷ نفر و چگونگی دستگیری و بازداشت شان از جاغوری و انتقال به غزنی و لادریک بودن شان تا امروز، ذکر می گردید و علل و انگیزه قیام مردم مورد بررسی قرار می گرفت و روشنی و آگاهی تاریخی داده می شد.

چه حادثه ای مهمتر از این، برای مردم بابه؟ که دانشنامه به آن می پرداخت و در ذیل معرفی دسته و منطقه بابه، معلومات و اطلاعات و توضیحات لازم ارائه می کرد! خوشبختانه هنوز کسان زیادی از بزرگان منطقه بابه در داخل و خارج هستند که می توانند در مورد معلومت دقیق و دسته اول بدهند. خانواده هر یک از افراد ربوده شده و مفقودالثر، حی و حاضراند و هر کدام

انگیزه و نتیجه‌آ آن در ذهن شان خلق نشده؟ تا ابهامات و مجهولات را علمی، تحقیقی و دانشنامه ای برطرف می کردند و بر آگاهی جامعه و تاریخ می افزودند!

حالا شاید بازهم در توجیه تقصیر، عذر بدتر از گناه بتراشند و به همان گزینه «میم» و «نون»، متوسل شوند و بگویند که بعدا در «قاف» قیام به آن پرداخته می شود؛ اما چه جایی بهتر از خود «بابه» که در پیوند به آن، باید هرچند مختصر ذکر می گردید و به جای «اوچیرتک» و «بابه پقیرک»، این رویدادهای تاریخی، تفصیل و توضیح داده می شد!

با این اوضاع و احوال نابسامان، عجیتر اینکه به جای پرداختن به اصلاح صدها مورد خلط و خطای عمدی و سهوی جلد اول؛ از مدخل یابی برای جلد دوم، سخن می گویند و با همان لشکر پروژوی-تجاری قبلی، می خواهند گل دیگری به آب بدهند!!

۱ می ۲۰۲۴

مهجوری «احیای هویت» در دانشنامه هزاره!

محمدعزیزی

قسمت زیادی از مدخل های دانشنامه هزاره را فهرست گیری از کتاب ها و جزوه ها تشکیل می دهد که در معرفی آنها، اصول یک دست و مشخصی در نظر گرفته نشده و هر مدخل نویس، باب دل و میل و علاقه خود، نوشته و شورای نظارت و ویراستار و تشکیلات پر مدعای علمی- تحقیقی، اصلا زحمت نظراندازی و بازخوانی را هم به خود نداده اند.

کاظم کاظمی سرویراستار، خود گفته و منت گذاشته بود که فرصت ندارد و دوستان اجبارش کرده اند که دانشنامه را ویراستاری کند! بی فرصتی و اجبار، تبعا چنین نظرتیری ها و بها ندادن هایی را دارد و حداکثر شاید اشتباهات تایپی کلمات را بگیرد و به دقت در متن و محتوا و تاریخ و آمار و..، اصلا وقت ضایع نفرماید!

درست است! مجموعه خطاهای موجود، هم‌گفته‌هایشان را تصدیق می‌کند که متن‌ها دست‌خورده و جراحی و تکه‌پاره، غلط در غلط و خلط در خلط، خطا و اشتباه کمپوز گردیده است!

ای کاش به جای سه مدخل جداگانه، در دو صفحه، همه را ذیل یک مدخل ذکر می‌کردند و حداقل یک صفحه از همان دو صفحه متن تکراری بی‌گوش و بینی را اگر نه به تشریح مهمترین مفاهیم و مطالب حاوی و جاری در سخنرانی‌ها، حداقل به نقل قول مستقیم کلیدی‌ترین خواست‌ها و گفته‌های باب‌ه مزارای از متن سخنرانی‌های اختصاص می‌دادند!

این درحالی‌که اکثر کتاب‌های دیگر را فصل به فصل با ذکر عناوین، تفصیل و تفسیر و شرح و بسط داده و بعضاً نقل قول‌های مستقیم در القای ارزش و ارجح و اعتبار نویسندگان نیز آورده‌اند؛ اما متأسفانه در سه مدخل از احیای هویت، حتی یک جمله نقل قول مستقیم یا غیرمستقیم از سخنرانی‌های مزارای آورده نشده و فقط با آمار دهی‌های آشفته از تعداد سخنرانی‌ها و تاریخ‌شان صفحه پر نموده؛ برخی عناوین اختراعی، مبهم، گنگ، سر‌درگم و بعضاً من‌درآوردی و التقاطی را گنج‌انیده و گردن‌از‌گرانی آن خلاص کرده‌اند!

بدتر اینکه جستارهای من‌درآوردی و

با نگاهی گذرا به مدخل‌های کتاب «احیای هویت» مجموعه سخنرانی‌های باب‌ه مزاری، دریافتم که در مظلومیت و مهجوریت مطلق، شاید بیشترین بی‌مهری از سپاه دانش‌نامه را نصیب شده و آشکار نویسان، کمترین وقت هم در پردازش و ویرایش متن و محتوای آن مصرف نکرده و جامعه هزاره را در بست جاهل و خالی‌الذهن از تاریخ و تحقیق و تشخیص پنداشته و پول‌گرفته و پروژّه‌به‌سر رسانده‌اند!

کتاب احیای هویت، از سال ۱۳۷۴ تا سال ۱۳۹۷ چهار بار تجدید چاپ شده و سپاه دانش‌نامه، لطف نموده هر بار تجدید چاپ آن را با مدخل‌هایی چون:

”احیای هویت (۱) از سوی مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان“؛
”احیای هویت (۲) توسط محمد جاوید جاوید“؛
”احیای هویت (۳) از سوی بنیاد اندیشه“؛

جداگانه معرفی کرده‌اند؛ اما از احیای هویت (۴) که محمد جاوید جاوید تجدید چاپ کرده است، خبر نداشتند و ذکر نکرده‌اند، که البته هیچ‌نیاز هم نبود!

نویسندۀ مدخل‌ها جناب محسن شریفی، قبلاً گفته بود که محتوای داده‌ها و نوشته‌های ایشان در مورد، توسط سران دانش‌نامه زیر و زبر شده است؛ گفته‌های ایشان

خوداختراعی همچون «لزوم اصلاح اخلاقی نیروهای جهادی؛ نقش خوانین و بزرگان هزاره در شکست‌ها؛ «تقسیمات سیاسی کشور؛ مسائل قومی افغانستان و...»؛ را که در سخنرانی‌های باب‌ه مزاری و در کتاب احیای هویت، اصلاً وجود ندارد، هدفمند تقلب کرده و نسبت داده‌اند؛ اما در هیچیک از سه مدخل مربوط به احیای هویت، از تاکید مزاری بر نقش تعیین‌کننده حزب وحدت در «تحولات شمال» و «معاهده جبل سراج» که منجر به پیروزی مجاهدین شد، چیزی نگفته و از سه خواست اصلی و کلیدی «رسمیت مذهب، تعدیل واحدهای اداری و مشارکت در تصمیم‌گیری‌های ملی» که فصل الخطاب فرهنگ و فریاد مقاومت مزاری بود، یاد هم نکرده‌اند! گذشته از این انصراف‌ها و انحراف‌های عمدی و قصدی، خطاهای عریبان‌دیگری در قسمت سال چاپ مجموعه‌ها و تعداد سخنرانی‌ها هم موجود و مشهود است و نشان می‌دهد که دانش‌نامه به قدریک روزنامه هم اعتبار صحت و اعتماد دقت ندارد:

۱) سال چاپ احیای هویت (۱) «منتشر شده از سوی مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان» را ۱۳۷۴ و در «اولین سالگرد کشته شدن مزاری» ذکر کرده‌اند؛ اما در مدخل احیای هویت (۲) که از چاپ اول

نام برده‌اند، همان تاریخ را سال ۱۳۷۶ نوشته و در مدخل احیای هویت (۳) نیز همین اشتباه را تکرار کرده‌اند!

۲) در همین احیای هویت (۱) نوشته‌اند که «کتاب مشتمل بر یک مقدمه و هشت سخنرانی است. سخنرانی‌ها در دهه هفتاد شمسی در کابل و مزارشریف ایراد شده‌اند.» اما وقتی تاریخ هشت سخنرانی را ذکر کرده‌اند، از خزان ۱۳۷۱ تا دلو ۱۳۷۳ همه در کابل ایراد شده‌اند. سخنرانی‌ها به مزاری در مزارشریف، به تاریخ ۱۷ ثور ۱۳۷۱ پیش از آمدن به کابل صورت گرفته، که در احیای هویت (۲)، چاپ دوم ۱۳۹۴ کابل، نشر شده است نه در چاپ اول ۱۳۷۴ قم.

۳) سال چاپ احیای هویت (۲) گردآوری محمد جاوید جاوید را ۱۳۹۴ ثبت کرده‌اند؛ اما در مدخل احیای هویت (۳) منتشر شده از سوی بنیاد اندیشه، همان تاریخ را سال ۱۳۹۳ ثبت نموده‌اند.

۴) در آماردهی از همین احیای هویت (۲)؛ کتاب را «مشتمل بر هفده سخنرانی از عبدالعلی مزاری» گفته و در ادامه نوشته‌اند که «هشت مورد از سخنرانی‌ها از نسخه اول (چاپ مرکز فرهنگی نویسندگان) و ده مورد دیگر سخنرانی‌هایی که جاوید آن‌ها را گردآوری کرده است.» اما وقتی ۸ را جمع ۱۰ کنیم، بدون «علم»

و چه صفات و مختصات‌ی دارد که ما نمی‌دانیم؟!

چیزی مهم‌تر از همه اینکه کتاب احیای هویت؛ یک تاریخ اطلاعات و معلومات مستند از وقایع و حوادث و مخصوصاً رخداد‌های مربوط به سه سال مقاومت تاریخی-عدالتخواهی هزاره در غرب کابل از زبان سردار مقاومت و پیشوای عدالتخواهی است و هیچ کتابی حتی دانشنامه، هموزن این کتاب به ظاهر کوچک و کم حجم، بوده و شده نمیتواند! جایگاه این مانیفیست سیاسی مقاومت تاریخی هزاره، در دانشنامه هزاره، اگر بالاتر از هر کتابی دیگر نه، حداقل برابر با کتابهای دیگر، باید در نظر گرفته می‌شد و الزاماً با شان و شایستگی معرفی می‌گردید!

از «نبی و عالمی و شفایی و کشتمند و...»، هیچ انتظاری نسبت به درک جایگاه مزاری نمی‌رود؛ اما ابوطالب مظفری در مقام ریاست پروژه دانشنامه، آیا از منزلت مزاری در جامعه هزاره و جایگاه وزین سخنان ثمین ایشان بی‌خبر است؟ اگر بلی، مثنوی سی سال پیش ایشان در وصف مزاری، چیست و از کیست؟ اگر نه، چرا حذف قصصی «تبر و باغ گل سرخ» از مدخل ادبیات مقاومت؟ و چرا این همه تخفیف عمدی نسبت به «احیای هویت»؟! با این حال، دوستانی که سنگ در بغل

دانشنامه‌ای، یک طفل کودکستانی هم می‌داند که ۱۸ می‌شود نه هفده!

۵) در آمار دهی از سخنرانی‌ها در مدخل احیای هویت (۲) تعداد سخنرانی‌های جمع‌آوری شده توسط محمد جاوید را ۹ مورد ذکر کرده‌اند؛ اما در مدخل احیای هویت (۳) آن را ۱۰ مورد نوشته‌اند! ۶) در مدخل احیای هویت (۲) تاریخ ایراد سخنرانی‌ها را ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۳ ذکر کرده‌اند؛ اما در مدخل احیای هویت (۳)، همین تاریخ را از ۱۳۶۵ الی ۱۳۷۲ نوشته‌اند!

۷) در همین مدخل، تاریخ سخنرانی بابه مزاری در مزار شریف را «۷ ثور ۱۳۵۷» نوشته‌اند!! درحالی‌که این سخنرانی در ۱۳۷۱/۲/۱۷ در مزار شریف و در بحبوحه آمدن ایشان به کابل ایراد شده، نه ۷ ثور ۱۳۵۷، که روز کودتای حزب خلق علیه داوودخان است!

تمام این خلط‌ها، خطاها، غلطی‌ها، بی‌دقتی‌ها، تحریف‌ها، تخفیف‌ها و گدودی‌ها فقط در سه مدخل متصل کتاب «احیای هویت»، که جمعا دو صفحه دانشنامه را گرفته، رخ داده! و با این حال، اگر برآیند کار عملی و علمی «نبی خلیلی، ترجمان عالمی، مظفری، شفایی، کاظمی» و لشکری از داکترصایبای دیگر، این است و چنین است، غیر علمی‌اش چگونه است؟

دارند و غرض و مرض گفته بر منتقدین حواله می‌کنند، خوب است کمی انصاف کنند و بدانند که دانشنامه، برای خواندن و معلومات افزودن است، نه همچون تابلو برای تماشا! متن و محتوایش ارزش دارد نه دبلوی قطر و قشنگی نام و جلد و عنوانش! ما که می‌خوانیم، لابد با این خلط‌ها و خطاهای عمدی و سهوی و سهل‌انگاری‌های «علمی» مواجه می‌شویم و ناچار آن را یاددهانی می‌کنیم و خاطر دوستان را می‌رنجانیم!

کاش خطاهای بیشمار و غیر قابل انکاری از این دست در کار نبود! کاش خالی‌الذهن بودیم تا درست قبولش می‌کردیم و مثل اولین سال رونمایی دانشنامه، ناخوانده کلاه به هوا می‌انداختیم و در تعریف و تمجید آن سر از پا نمی‌شناختیم!!

